



# تاریخ فرهنگ و تمدن ایران

در دوره هخامنشیان

عباس قدیانی



پیشکش "راد" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پیشکش "رال" په تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

پیشکش "راد" به دوره  
تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

# هخامنشیان

تألیف و گردآوری

عباس قدیانی

۱۳۸۴ تهران

قدیانی، عباس، ۱۳۴۲ -

تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره هخامنشیان / تألیف و گردآوری عباس  
قدیانی. - تهران: فرهنگ مکتب، ۱۳۸۴.  
۳۹۹ ص: مصور، جدول.

ISBN 964 ۵-۹۵۹۶۶-۰۰۰۰۴ ریال

پیش‌بینی  
راز "به تبرستان"  
[www.barestan.info](http://www.barestan.info)

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. [۳۹۷] - ۳۹۹.

۱. ایران -- تاریخ -- هخامنشیان، ۵۵۸ - ۳۲۰ ق. م. الف. عنوان

ت ۴ / ۲۱۹ DSR ۹۵۵/۰۱۴

کتابخانه ملی ایران  
۴۰۶۴۴ - ۴۰۸۳



## انتشارات فرهنگ مکتب

تهران - صندوق پستی ۳۴۳۳ - ۱۹۳۹۵

تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره هخامنشیان

تألیف و گردآوری، عباس قدیانی

چاپ اول: ۱۲۸۴

تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه

حروفچینی: گنجینه

لیترگرافی: اسپادانا

چاپ: کامران

همه حقوق محفوظ است.

شابک ۵ - ۱ - ۹۵۹۶۶ - ۹۵۶۴ - ۱ - ۵ - ISBN 964 ۵-۹۵۹۶۶-

۴۰۰۰ تومان

## فهرست

۱۳	پیشگفتار
۱۵	فصل اول - پارسی‌ها و سرزمین پارس
۱۵	پارسی‌ها
۱۶	پارس
۲۱	هخامنشی‌ها
۲۲	وسعت کشور هخامنشیان
۲۴	شاهان هخامنشی (به نقل از پیرنیا)
۴۳	کشورهایی که زیر نظر ایران بودند:
۴۴	استانهای ایران در دوره هخامنشی به روایت هرودوت
۴۹	فصل دوم - پادشاهان هخامنشی
۴۹	کوروش بزرگ
۵۴	تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر
۵۶	تسخیر ممالک شرقی
۵۶	تسخیر بابل
۶۱	منشور استوانهای کوروش
۶۲	فرمان بزرگ کوروش
۶۳	کمبوجیه

۷۰	داریوش اول - بزرگ
۷۵	تشکیلات حکومت داریوش
۷۹	تسخیر پنجاب و سند
۷۹	لشگرکشی به اروپا - تسخیر تراکیه و مقدونی
۸۱	جنگ یونان
۸۵	خصال داریوش
۸۶	خشایارشا
۱۰۳	اردشیر اول یا درازدست
۱۱۲	خشایارشای دوم
۱۱۳	سغدیان
۱۱۳	داریوش دوم
۱۱۵	اردشیر دوم
۱۱۹	اردشیر سوم
۱۲۱	آرشک
۱۲۱	داریوش سوم (۳۳۶ - ۳۳۰ ق.م.)
۱۲۱	وسعت امپراتوری هخامنشی در زمان داریوش
۱۲۲	اول - از دجله به طرف مشرق:
۱۲۲	دوم - از جیحون یا وخش به طرف شمال:
۱۲۲	سوم - از رود ارس به طرف شمال موافق نوشتہ‌های هرودوت:
۱۲۳	چهارم - از ماد بالاخص و دجله به طرف مغرب:
۱۲۳	پنجم - در اروپا تراکیه تا دانوب و مقدونیه:
۱۲۵	داریوش سوم
۱۲۸	داریوش سوم و دفع خطر با گواس خواجه دربار
۱۲۹	چهره داریوش سوم و صفات او از دیدگاه موزخان
۱۳۱	خانواده داریوش سوم
۱۳۲	جنگهای سه گانه داریوش سوم و اسکندر مقدونی

۱۳۵ .....	۱. نبرد گراییک (Gramikus) پیش از میلاد .....
۱۳۸ .....	۲. جنگ ایسوس (Issus) پیش از میلاد .....
۱۴۱ .....	۳. نبرد گوگامل (Gaugamella) در سال ۳۳۱ پیش از میلاد .....
۱۵۱ .....	نتیجه .....
۱۵۲ .....	شارستان‌های فرمانروایی هخامنشی .....
۱۵۵ .....	<b>فصل سوم - تمدن و فرهنگ</b> .....
۱۵۵ .....	تمدن هخامنشی .....
۱۵۵ .....	وضع مردم در جامعه هخامنشی .....
۱۵۷ .....	اوپاچ اجتماعی .....
۱۵۷ .....	طبقات اجتماعی .....
۱۶۲ .....	نظام اداری .....
۱۶۴ .....	چگونگی قوانین .....
۱۶۶ .....	مقامات اداری .....
۱۶۹ .....	تشکیلات اداری ایالات (ساتراها) .....
۱۷۲ .....	خط و زبان ایرانیان در دولت هخامنشی .....
۱۷۲ .....	خط .....
۱۷۵ .....	زبان .....
۱۷۵ .....	الفبای فارسی باستان .....
۱۷۶ .....	کتبه‌های دوره هخامنشی .....
۱۷۹ .....	دانش و آموزش و پرورش و خدمات علمی در دوره هخامنشیان .....
۱۹۰ .....	کتابخانه‌های عصر هخامنشی .....
۱۹۲ .....	مذهب در دوره هخامنشی .....
۲۰۳ .....	مقامات روحانی .....
۲۰۵ .....	مقامات سپاهی .....
۲۰۷ .....	تشکیلات اقتصادی .....

۲۰۷	تشکیلات مالیاتی
۲۱۰	کشاورزی و صنعت
۲۱۲	بازرگانی
۲۱۶	جاده و راهها در دوره هخامنشی
۲۱۸	نیروی دریایی در دولت هخامنشیان
۲۱۹	قضاؤت و قانون عصر هخامنشیان
۲۲۰	هنر معماری عصر هخامنشیان
۲۲۶	ستون‌های هخامنشی
۲۳۴	سنگهای تخت جمشید
۲۳۶	صنایع دوره هخامنشی
۲۳۶	جواهرسازی
۲۳۷	فلزکاری
۲۳۸	سفال‌سازی
۲۴۰	مجسمه‌سازی
۲۴۱	بافتگی در دوره هخامنشی
۲۴۲	پول و سکه در دوره هخامنشیان
۲۴۴	اجناس دوره هخامنشی
۲۴۶	کشاورزی در دولت هخامنشی
۲۴۹	<b>فصل چهارم - شوش، تخت جمشید و پاسارگاد</b>
۲۴۹	شوش پایتخت جهان
۲۵۹	کاوشهای باستان‌شناسی در شوش
۲۶۴	وجه تسمیه شوش
۲۶۷	قدمت و عظمت شوش
۲۶۸	میلادی، ادامه داشته است. دوره شوش ۱ که قدیمترین آثار و مواد
۲۶۹	شبکه آبرسانی و کشاورزی در شوش باستان

۲۷۰	شوش، بازار کشاورزی، تجاری و صنعتی
۲۷۳	شوش، پایتخت و مرکز سیاسی و اداری
۲۷۴	آکروپل = آکروپول = ارک
۲۷۵	صفه مرفوع آکروپل
۲۷۷	کتبه ها و مهره های آکروپل
۲۸۳	کتبه های خشایارشا
۲۸۳	کتبه اردشیر دوم
۲۸۴	کتبه اردشیر سوم
۲۸۵	تپه آپادانا و کاخ داریوش
۲۸۶	تپه آپادانا
۲۹۱	معماری کاخ
۲۹۵	ترجمه کتبه
۳۰۰	باغهای کاخ شوش
۳۰۱	تپه مرکزی
۳۰۲	کاخ شانور = شاور
۳۰۳	تندیس داریوش در شوش
۳۰۵	«لوح نارامسین» (نارامسین)
۳۰۸	مجسمه ملکه ناپیراسو
۳۱۰	تفاوت شوش و تخت جمشید
۳۱۲	پاسارگاد
۳۱۲	پاسارگاد در تاریخ
۳۱۴	آثار قبل از تاریخ و آثار قبل از هخامنشیان در پاسارگاد
۳۱۵	پاسارگاد
۳۲۰	وجه تسمیه پاسارگاد
۳۲۴	آرامگاه کورش
۳۲۵	کاخهای پاسارگاد

۳۲۵	کاخ بارعام.
۳۲۵	کاخ اختصاصی.
۳۲۵	کاخ شرقی.
۳۲۷	زندان سلیمان.
۳۲۸	آتشدان (پاسارگاد).
۳۲۹	چهارباغ و آبنمها (پاسارگاد).
۳۲۹	کتبیه میخی و خطوط میخی پاسارگاد.
۳۳۱	تخت جمشید.
۳۳۴	ساخت تخت جمشید.
۳۳۶	آثار و اینیه تخت جمشید.
۳۳۷	باروی تخت جمشید.
۳۳۷	مدخل اصلی.
۳۳۸	کتبیه‌های مدخل اصلی.
۳۳۸	کتبیه ۱.
۳۳۸	کتبیه دوم.
۳۴۰	کتبیه ۳.
۳۴۱	کتبیه ۴.
۳۴۱	پلکان بزرگ (تخت جمشید).
۳۴۵	کاخ آپادانه = (آپادانا).
۳۴۸	سنگنگاره‌ها.
۳۶۸	تالار صد ستون.
۳۶۸	تالار شورا.
۳۷۱	کاخ هدیش (کاخ خشایارشا).
۳۷۲	کاخ تچر.
۳۷۳	حرمسرا.
۳۷۴	کاخ ملکه.

۳۷۵	خزانه شاهی
۳۷۶	تپه مرکزی
۳۷۶	استخر سنگی (تخت جمشید)
۳۷۶	سایر بناهای کاخ از صفحه تخت جمشید
۳۷۸	دروازه نیمه تمام (تخت جمشید)
۳۷۹	سنگ نوشته‌ها (تخت جمشید)
۳۸۰	نقش رستم
۳۸۴	آتشگاه در تخت جمشید
۳۸۶	آرامگاه‌های هخامنشی (گوردهای خمده)
۳۹۰	آرامگاه داریوش اول
۳۹۲	نقش رجب (نقشهای سنگی)
۳۹۳	نقش رستم (نقشهای سنگی ساسانیان)
۳۹۷	منابع

پیشکش "رال" په تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## پیشگفتار

پیشکش "رال" به تبرستان  
www.tabarestan.info

در طبیعتی که بشر تاریخی شاهد آن بوده است دیده نشده که قله‌ای رفیع فرومیخته و تپه‌ماهوری و یا رشته کوهی به آن رفعت و بلندی دست یافته باشد. اما در تاریخ بشر، چندان که گویی با سرشت آن عجین شده است، شهرها و تختگاههای باشکوه بسیار به‌تلی از ویرانه‌ها تبدیل شده‌اند و در جوار آنها، بزمینهایی که لگدکوب سم ستوران بوده‌اند، باروها و شهرهایی پدید آمده‌اند که خودباوری و خوش‌باوری ساکنان آن پاسداری از میراث قدیم را دستخوش نسیان نموده است.

دوره هخامنشی رهگذری در تاریخ ایران می‌باشد که اساس آن بر سیاست رفق و مدارای نژادی و مذهبی قرار گرفته بود. هخامنشیان از آسیای مرکزی و رود سند تا نیل و دریای اژه سیطره خود را گسترش دادند و در این زمین پهناور آسایش و فراوانی را حاکم ساختند و بدین سان یکی از بزرگترین مراحل پیشرفت تمدن در این دوران طی شد. دین هر ناحیه و آداب و رسوم محلی مورد احترام و حمایت قرار گرفت، چند حکومت مستقل محلی که وجود داشتند سرنگون نشدند بلکه تقویت نیز گردیدند و تعهد شاهنشاهان هخامنشی مبنی بر آسایش اتباع خود همه جا ابلاغ و اجرا گردید.

در کتبه‌های مصری، داریوش را به سبب ایجاد بیمارستانها و آموزشگاهها و امور آبیاری و تسهیل حمل و نقل و تکمیل نخستین ترعة

میان دریای سرخ و مدیترانه «نکوکار بزرگ» لقب داده‌اند. دولت هخامنشی «دولت آزادگان» به دقیق‌ترین معنی این کلمه بود، بزرگواری و صفاتی باطن و راستی و حُسن انتظام و احساس مسئولیت و لطف روابط اجتماعی، با دینی شریف از صفات بر جسته دوزۀ هخامنشی بود و همه آن ویژگیها در هنر این دوران تجلی کرده و اصفات خاص این دوره با قدرت سیاسی و شور مذهبی آن در معماری شهر بزرگ تحت جمشید تجسم یافته است.

نگارنده با تدوین دفتر حاضر بر آن بوده است تا با بهره‌مندی از پژوهش‌های قدیم و جدید مجموعه‌ای در حد مقدور تقدیم علاقمندان نماید که بدون شک در تأثیف و تدوین کتاب حاضر از کتابهایی که در زمینه‌های مختلف تاریخ تاکنون به طبع رسیده بهره‌گرفته شده که نگارنده خود را مرهون و مدیون مطالعات اساتید متاخر و متقدم می‌داند.

ویژگی کتاب حاضر آن است که تنها به ذکر جنگها، تاریخ پادشاهان و فتوحات آنان نپرداخته بلکه با نگرشی به فرهنگ، تمدن و مذهب زندگی اجتماعی آنان را نیز مورد بررسی قرار داده است و نکته مهمی که می‌بایست اشاره گردد آن است که چنانچه ناهمانگی در ذکر تواریخ مختلف به چشم می‌خورد به دلیل آن است که منابع مختلف در ذکر تاریخ آن واقعی اختلاف نظر داشته و به دلیل کلیّت موضوع این نکته مشخص گردیده است.

عباس قدیانی

## فصل اول

### پارسی‌ها و سرزمین پارس

#### پارسی‌ها

درباره هخامنشیان باید بگوییم که آنها پیش از آنکه از پاسارگادها (که یکی از اقوام پارسها بودند) جدا شوند و به ایلام بیایند (تا آنجا پادشاهی را ایجاد نمایند) اطلاعات زیادی در دست نیست.

به هر حال این سؤال وجود دارد که چرا هخامنشیان سرزمین خود را ترک کردند و به سرزمین ایلام وارد شدند.

در تاریخ آمده است که یکی از پادشاهان آشور، شاهزادگان پارس را تحت نظر و حکومت خود داشت و آنها را مجبور به پیروی و اطاعت از خود کرده بود و پارسواها هم زیر نفوذ آشوریها بودند ولی بعدها از زیر فرمانروایی آشوریها بیرون آمدند و تحت نفوذ مادها شدند و همین انگیزه باعث شد که هخامنشیان کوهستان را ترک کنند و وارد دشت‌های ایلام (سوزیان) شوند.

وجود اسبهای خوب در قبایل آریایی که از مزایای مخصوص این نژاد بود، سبب شد که گروههای از این قوم مهاجر، همیشه در جاهایی متمرکز گردند که دارای مراتع خرم و سرسبز و آب و هوای معتدل و مستعد برای پرورش اسب باشد.

پارسیها از همسایگی با کشور «اورارت» و هند و تمدن آن کشور که آن

نیز از هنر و تمدن سایر کشورهای آسیای غربی و کناره‌های دریا برخوردار شده بود، آشنا شدند و اطلاعات و هنرهایی اندوختند. به هر حال پارسیها قومی بودند آریایی نژاد که تاریخ آمدن آنان به ایران معلوم نیست ولی در کتبه‌های قدیمی از مردمانی به نام پارسواش نام برده شده است که در اطراف دریاچه ارومیه یا کلمانشاهان امروزی زندگی می‌کردند که می‌گویند مردم پارسواش همان پارسیها بوده‌اند.

سرزمینی که پارسی‌ها وارد آن شده بودند به نام آنها یعنی پارس (فارس) خوانده شد. این قوم از قبایل مختلف تشکیل شده بود که چادرنشین بودند ولی کم کم در سرزمین خود به دامداری پرداختند و پس از مدتی گروهی از آن‌ها کشاورزی را پیش گرفتند و به کشت و زرع پرداختند.

پارسیها به شش قبیله شهری و دهنشین و چهار قبیله چادرنشین تقسیم شدند که عبارت بودند از:

#### قبایل شهرنشین و روستانشین

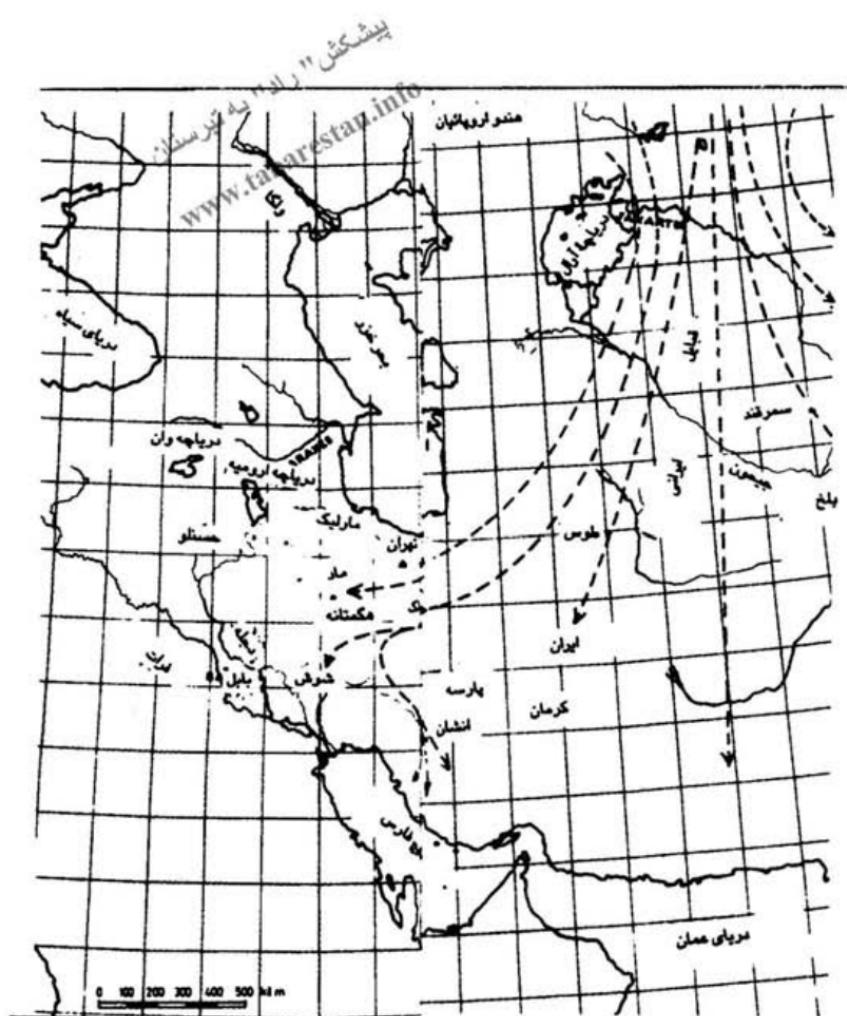
- |               |            |
|---------------|------------|
| ۱-پاسارگادیان | ۲-مرفیان   |
| ۳-ماسپیان     | ۴-پاتالیان |
| ۵-دروسیان     | ۶-گرمانیان |

#### قبایل چادرنشین

- |             |             |
|-------------|-------------|
| ۱-دانیها    | ۲-مردها     |
| ۳-دروییک‌ها | ۴-ساقاریتها |

#### پارس

پارس سرزمین شاهان هخامنشی و نخستین خاستگاه ایشان بوده است که بعدها این نام به همه ایران زمین که تحت تسلط ایشان درآمد اطلاق گشت یونانیان این ایالت را پرسیس Persis می‌خواندند و اروپائیان



## نقشه خاورمیانه کهن و آمدن پارسیان و مادها به ایران

به تقلید ایشان تمام مملکت ایران را پرس Persia یا پرشیا خواندند پارس مهمترین استان کوستک نیمروز بود و بنا به نوشته یعقوبی فرمانروای کوستک جنوبی ایران دارای لقب سپهبد پارس بوده است و به عقیده مورخان عرب این استان به چند شهرستان پیش از زیر تقسیم می شده است.

استخر (اصطخر)، شیراز، اره‌جان (اره‌گان)، نویندگان (نویندجان)، گور(جور) کازرون، فسا(پسا) دارابگرد(دارابجرد)، اردشیرخوره، شاهپور.

اما پژوهشگران دلیلی برای این تقسیم یعقوبی ندیده‌اند زیرا از ده منطقه‌ای که او نام برده نیمی از آن جزء این استان نبوده است. مارکوارت بر پایه آثار جغرافی نویسان سده‌های میانه از شش یا پنج منطقه نام می‌برد:

استخر، شاهپور، اردشیرخوره، دارابگرد، اره‌گان(اره‌جان)، و پسا(فسا) اما مارکوارت این تقسیم را مربوط به دوران خلفا می‌داند، «بارتولد» محتمل میداند این استان هم در روزگار ساسانیان و هم در عهد تازیان دارای پنج منطقه بوده باشد. منابع پارسی میانه (ماتکدان و سکه‌ها) تنها خبر از چهار منطقه (نیسنگ) در پارس می‌دهند و از: اردشیرخوره، و بهشآپور، دارابگرد و اره‌گان نامی به میان نمی‌آورند هر چند که در آثار مؤلفان اسلامی بنیاد آن به روزگار ساسانیان نسبت داده شده است.

در سرزمین پارس شهرها و دژهای بسیاری واقع بود. احتمالاً تراکم جمعیت در آن به مراتب بیش از خراسان بوده است. شاید در سده‌های ششم و هفتم میلادی نام پارس مفهوم اقلیمی داشته در حالیکه هر استان یک واحد مستقل اداری بوده و بزرگترین شهرستان پارس استخر و اردشیرخوره بوده است. در سده پنجم میلادی در ریو اردشیر، کرسی اسقف نسطوری جای داشته و اندکی پس از آن در استخر اردشیرخوره و

«و به شاپور» کشیشان نسطوری مراکزی داشته‌اند.

«لسترنج» می‌نویسد اعراب تقسیم ایالت فارس را به پنج ولایت بزرگ که هر کدام یک کوره نامیده می‌شد، از پادشاهان ساسانی به ارث برده‌اند. آن پنج کوره از این قرار بود:

۱- کوره اردشیرخوره که شیراز مرکز آن کوره هم مرکز ایالت بود.

۲- کوره شاهپورخوره که مرکز آن شاهپور بود.

۳- ارجان (ارگان) که شهری به همین نام مرکز آن بود.

۴- شهر باستانی استخر (اصطخر) که شهر پرسپولیس Perspolis پایتخت پارس در عهد ساسانیان مرکز آن بود.

۵- کوره دارابجرد که شهری به همین نام مرکز آن بود.

به عقیده «نولدکه» واژه کوره لفظی است سریانی که در آن زبان بصورت «خورا» آمده است که در زبان پارسی از آن معنی شهر آورده شده است که بمعنی ولایت است.

کوره‌های پنجگانه فارسی عبارت بودند از: استخر، اردشیرخوره، دارابگرد، شاهپور، ارگان (ارجان). پهناورترین این کوره‌ها استخر بود که از شمال تا یزد و نائین امتداد داشت، دیگری اردشیرخوره بود که از حدود شیراز دوره اسلامی به طرف جنوب تا دریا و جزایر خلیج فارس از خارک تا قشم را دربر می‌گرفت در طرف شرق دارابگرد واقع بود دیگری فسا که تاکنون به همین نام باقی است. دیگر کوره شاهپور که از حیث وسعت اهمیتی کمتر از همه داشت و سرزمینهای عمدۀ آن شاهپور و کازرون بود. کوره ارگان (ارجان) که شهر عمدۀ آن به همین نام معروف است و خرابه‌های آن در نزدیکی شهر بهبهان واقع است قسمت غربی فارس را تشکیل میداد لنگرگاه گناوه در کوره ارگان واقع بود. درباره مناطق پارس میتوان تنها از شهرستانهای نه‌چندان بزرگ سخن گفت که این شهرستانها هر کدام دارای ضرایخانه بوده‌اند.

این نکته را باید در نظر داشت که در دوره خلفاً مانند عهد ساسانی شهر یزد و ولایت رودان (بین اثار جدید و بهرام آباد) جزو ایالت پارس محسوب می‌شد.

جغرافی دانان عرب، پارس را به دو منطقه گرم که آنرا مغرب کرده «جرم» و جمع آن را «جروم» و منطقه سرد که آنرا «صرود»<sup>په نمیخوانند</sup> قسمت کرده بودند و این دو منطقه را خطی فرضی که از غرب به شرق امتداد داشت از یکدیگر جدا می‌ساخت.

بارتولد می‌نویسد آریاهای ایرانی پس از سکونت در کرمان می‌بایستی پارس را اشغال کنند یعنی همان ولایتی که نام آن حکایت می‌کند بعدها مرکز ملت پارسی و ایرانی واقع می‌گردید در این ولایت نمایندگان شاخه‌های جنوبی ایرانی به اتحاد سیاسی نائل آمده و دولت مقتدری را تشکیل دادند. بعدها هم که پادشاهان ایران مقر خود را به ولایت پر ثروت‌تری انتقال دادند پارس اهمیت خود را از دست نداد. چنانکه آثار و اینه دولت هخامنشی که در قرن ششم ق.م از پارس برخاستند هنوز در این سرزمین نمایان است. در همان هنگامیکه نمایندگان تمدن روم بدون آنکه منتظر احیای ملی ایران بشوند به پندار خود غلبه قطعی روم را بر دولت ناتوان اشکانی مسلم می‌دانستند ناگهان سلسله ساسانی از پارس ظهرور کرد و ایران ناتوان به دست اردشیر بابکان و فرزندان او یکباره احیاء گردید و زبان پارسی برای همه ایرانیان زبانی همگانی و ادبی شد.

استرابون و چنانکه گفتیم جغرافی دانان عرب؛ پارس را از حیث آب و هوا به سردسیر و معتدل تقسیم می‌کنند در منطقه معتدل که حاصل خیزترین مناطق است میوه‌جات ممالک سردسیر و گرمسیر به هم پیوسته است.

ایشان حوضه دریاچه بزرگ و سوریختگان و ناحیه واقع در شمال دریاچه را جزو منطقه سرد محسوب می‌داشتند. حتی یزد و ولایات آن را

که از لحاظ جغرافیایی به کرمان بیشتر نزدیک و مربوط است در جزء ولایات فارس می‌شمردند. آریاهای ایرانی در مهاجرت خود از مشرق به غرب از کرمان به طرف پارس ابتدا قسمت شمالی پارس را اشغال کردند و از یکی از سه راه سه‌گانه که بنا به تعریف جغرافی نویسان عرب، سیرجان و فارس را به هم متصل می‌ساختند داخل خطه پارس شدند. یکی از راه‌های مزبور متنه به شهر استخر می‌شد که در نزدیکی خرابه‌های پرس‌پولیس قدیم واقع شده بود و دره‌های رودکور(کوروش) و شعبه پرآب پلوار و یا مرغاب را تشکیل می‌داد. وادی پلوار بوسیله دره‌ای که قریه سیوند در آن واقع است به دو قسمت شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. پلوار از دره سیوند گذشته از وادی حاجی‌آباد به جلگه مرودشت داخل می‌گردد.

### هخامنشی‌ها

پارسی‌ها به شش قبیله تقسیم می‌شدند که یکی از آن قبایل به نام «پاسارگادیان» بودند رئیس قبیله پاسارگاد به نام «هخامنش» بود که او رئیس همه قبیله‌های پارسها هم بود، بنابراین قبیله هخامنش بزرگترین قبیله پارس به شمار می‌آمد.

در حقیقت در دورانی که هخامنش حکومت می‌کرد پارس هنوز از عیلام اطاعت می‌کرد و از آنجا که هخامنش نخستین کسی است که در پارس رسماً حکومت کرد، (و در واقع او بود که حکومت پارسیان را تاسیس کرد)، دولت پارس نام خود را از او گرفت و به دولت هخامنشی معروف شد.

پس از هخامنش پرسش «چیش‌پیش» به حکومت رسید. او هنگامی حکومت می‌کرد که آشور و عیلام (ایلام) به جنگ و ستیز با یکدیگر مشغول بودند «چیش‌پیش» از فرصت استفاده کرد و سرزمین انشان و

پارس را نیز به قلمرو خود ملحق ساخت او سرزمین خود را بین دو پسر خود تقسیم کرد. قسمتی از آن را به کوروش اول و قسمتی به کمبوجیه اول رسید.

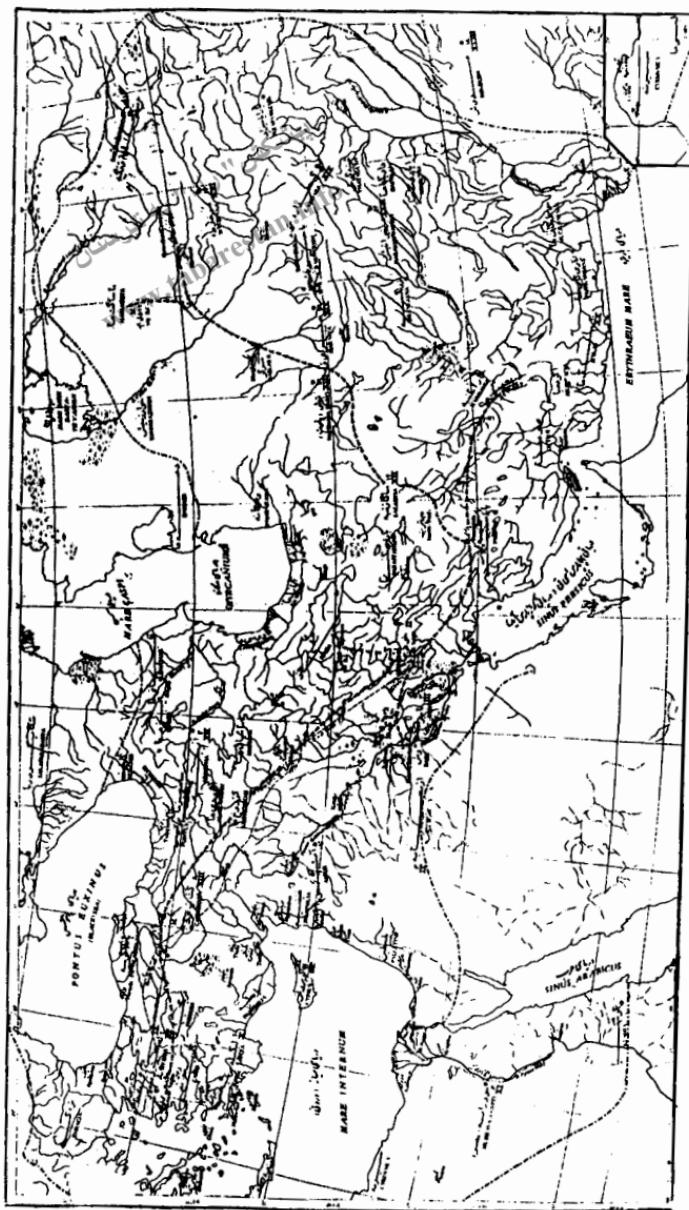
حکومت کوچک هخامنشی در جنوب کشور در «عهد کیاکسار» و «آستیاگ» که از پادشاهان ماد بودند زیر نفوذ دولت ماد قرار داشت و هنگامی که آستیاگ در ماد سلطنت می‌کرد کمبوجیه اول در پارس حاکم بود.

در حقیقت فرزندان هخامنش یکی پس از دیگری به حکومت پارس رسیدند و قلمرو قبیله‌ای خود را روز به روز گسترش دادند از جمله شمال خوزستان کونی را که قبل از متعلق به عیلامیها بود تصرف کردند و بسیاری از فنون کشاورزی و شهرسازی و نوشتمن را از آنها فراگرفتند.

### وسعت کشور هخامنشیان

هخامنشی‌ها جانشین آشوری‌ها، بابلی‌ها، لیدی‌ها و مادها شدند، و پس از تسخیر ممالک مزبور و گرفتن کشورهای دیگر، شاهنشاهی عظیمی تشکیل دادند که تا آنگاه در جهان سابقه نداشت.

حدود کشور پهناور ایران در آن روزگار از طرف مشرق کوههای «پارامیزاد» و رود سند، و از جانب شمال، رود سیحون (یا کسارتیس) و دریای خزر (دریای کاسپین) و دریای سیاه و کوههای قفقاز، و از سمت جنوب دریای عمان (ارتیره) و خلیج فارس بود. مرز غربی به جهت کشمکش‌های همیشگی میان یونان و ایران درست مشخص نبوده است. ولی روی همرفته دریای اژه را برای حد غربی آن کشور میتوان فرض نمود. داریوش بزرگ کشور پهناور ایران را به چند خشته یا شتره (شهر یا کشور) تقسیم کرد و برای هر یک از آنها استانداری گماشت که او را خشته پوان یا شتریان (شهریان) و به یونانی ساتراپ می‌نامیدند، رود



دولت هخامنشیان

شاهان هخامنشی (به نقل از پیرنیا)

هخامنشی؟		
شاخه‌انزانی	شاخه‌پارسی	
۵-کوروش	→ ?	؟ ←
۶-کمبوجیه	→ ?	؟ ←
۷-کوروش بزرگ	از ۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م →	
۸-کمبوجیه	از ۵۲۹ - ۵۲۲ ق.م →	؟ ←
	← ۵۲۱ تا ۴۸۶ ق.م	
	← از ۴۸۶ تا ۴۶۵ ق.م	
	← از ۴۶۴ - ۴۲۴ ق.م	
	← ۴۲۴ ق.م	
	← ۴۲۴ ق.م	
	← ۴۰۴ - ۴۲۴ ق.م	
	← ۳۶۰ - ۴۰۴ ق.م	
	← ۳۶۰ - ۳۳۸ ق.م	
	← ۳۳۸ - ۳۳۶ ق.م	
	← ۳۳۰ - ۳۳۶ ق.م	

بیشکش "راد" به حوالی ۷۳۰ قبل از میلاد

شاخه‌انزانی	شاخه‌پارسی	
→ ?	؟ ←	آریامن
→ ?	؟ ←	ارشام (ارسام)
از ۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م →		ویشتاپ
از ۵۲۹ - ۵۲۲ ق.م →	؟ ←	داریوش یکم
← ۵۲۱ تا ۴۸۶ ق.م		خشایارشای یکم
← از ۴۸۶ تا ۴۶۵ ق.م		اردشیر یکم
← از ۴۶۴ - ۴۲۴ ق.م		خشایارشای دوم
← ۴۲۴ ق.م		سغدیان (سغدیانس)
← ۴۲۴ ق.م		دایوش دوم
← ۴۰۴ - ۴۲۴ ق.م		اردشیر دوم
← ۳۶۰ - ۴۰۴ ق.م		اردشیر سوم
← ۳۳۸ - ۳۶۰ ق.م		ارشک (آرسمس)
← ۳۳۸ - ۳۳۶ ق.م		داریوش سوم
← ۳۳۰ - ۳۳۶ ق.م		

فرات - کشور هخامنشی ایران را به دو بخش بزرگ تقسیم می‌کرد: اول کشورهای آنسوی رود فرات که مشتمل بر ایالات زیر بود:

الف: - آسیای صغیر مرکب از ده خشته بود. سه خشته در مغرب و دو خشته در مرکز و دو خشته در جنوب و سه خشته در شمال.

لیدیه Lydie (یکی از خشته‌های عصر هخامنشی که سایقاً مٹونی Meonie نام داشت و در سنگنبشته داریوش نام آن «اسپرده» آمده این ایالت از طرف جنوب به رود مناندر Meanander و از طرف مشرق به فریگیه Phrigie و از طرف شمال به می‌سیه myssie و از مغرب به ایونی Messogis محدود بوده است. کوههای معروف آن تومولوس و مسنوگیس شهرت داشته است. رود پاکتول از کوههای تومولوس روان شده به خلیج ازmir میریخت و رود کیستر Cayster و مناندر نیز درون این کشور را مشروب می‌ساخت.

شهر سارد - پیش از پیوستن به ایران پایتخت لیدیه بود و در دامنه کوه تومولوس واقع شده بود و دارای برج و باروی استوار بود و مرکز تجارت مهمی شمرده می‌شد. این شهر بعداً پادگان لشکر ایران گردید. شهرهای دیگر این ایالت عبارتند از فیلادلفیا واقع در دامنه کوه تومولوس، و هیپوپا Hypoepa و ترالس در دامنه کوه مسنوگیس که از شهرهای زیبا و محکم و آباد به شمار می‌رفت و ماغنسیا که بر اثر زلزله ویران گردید.

اهالی لیدیه نخست مردمانی نیرومند و دلیر و غیور بودند و پس از آنکه آن کشور به دست ایرانیان افتاد - اهالی آن خصال نیک خود را از دست داده مردمانی بی‌کفایت و تنپرور شدند.

شغل آنان ساختن اشیاء تجمیلی و فلزات بود بعضی ضرب سکه را به ایشان نسبت می‌دهند به قول هرودوت در لیدیه روایی بوده که تمول نام داشته و از آن خاک طلا استخراج می‌کردند.

لاریس Larisse و سیل‌لن Cyllene دو شهر بودند در نزدیکی سیمه

که آن نیز شهری بود در ائولید Eolide کنار بحرالجزایر. اسمیرن Smyrne از میر در نزدیکی شهر افس Ephes قرار داشت، اسکندر شهر ازمیر را که چهار قرن پیش از او به دست لیدی‌ها خراب شده بود از نو ساخت. در زمان اردشیر اول هخامنشی تمستوکلس آتنی فاتح جنگ سالامیس از دست همشهربان یونانی خود به ایران پناه آورد. شاهنشاه ایران برای نان خانهٔ او و تأمین زندگانیش سه شهر Magnessie ملاگنسی Lampsaque و میونت Myonte را به او اعطای کرد ولی بعضی دو شهر دیگر را که پرکت Percote و پالسپس Palesseps باشد نیز اضافه کرده‌اند و گویند این دو شهر را برای اثاثالبیت و البسه به تمستوکلس داده شده بود.

ایونی Ionie (یکی از خشترهای عصر هخامنشی که مهاجران یونانی‌ای بودند که از ۹۰۰ سال پیش از میلاد آن ناحیه را تصرف کرده بودند. این ایالت دارای ده شهر بود که مهمترین آنها میلت (ملاطیه) Milet و میونت Myunte و کلوفون Colophon و لبه‌دوس Lebedos و جزایر ساموس Samos و خیوس Chios می‌باشد - نوسيوم Nothium از بلاد تابع کلفون بود. دیگر شهرهای ایونی، پانیونیوم و شهر ثوس Theos، کلازومن Clazomene و فوسه Phocee و اری‌تیره Erythres است. اهالی ایونی به چهار زبان تکلم می‌کردند.

پانیونیوم Panionium در دماغه میکال واقع بود که در آنجا معبدی برای خدای دریاها ساخته بودند.

پانیونیوم به معنی محل اجتماع همهٔ ایرانی‌ها است. شهر می‌تیلن یکی از مستعمرات یونانی در آسیای صغیر بود. و کنید Cnide نیز یکی از شهرهای یونانی در آسیای صغیر بوده است.

کاری Carie: یکی از خشترهای عصر هخامنشی که از طرف مغرب و جنوب محدود به دریا بود. اهالی این ایالت نخست در جزایر دریای اژه

سکونت داشتند و بر اثر نزاع با یونانی‌ها به آسیای صغیر مهاجرت کردند. رود مناندر نواحی آن را مشروب می‌کرد و مرز میان لیدی و کاری در نزدیکی میلت به دریا می‌ریخت. شهرهای سرگ آن عبارتند از: هالی کارناس که مهاجرنشین یونانی و قبل از تصرف ایران مقر سلطنت پادشاهان کاری بود. هرودوت مورخ مشهور یونانی از مردم این شهر بود. شهرهای معروف دیگر آن کتوس نزدیک مصب رود کالبیس بود که به بدی و ناسازگاری هوا شهرت داشت و ساکنان آن را مردگان متحرک می‌نامیدند. دیگر گنید که مولد مورخ مشهور کتزیاس است و تندیسه ملکه زیبایی و نوس از شاهکارهای مجسمه‌ساز مشهور یونان قدیم پراک‌ستیل و در حدود ۳۹۰ ق.م. میزیست، در یکی از معابد آن شهر قرار داشت. این شهر را دو بندر مهم بود یکی میلت، مسقط الرأس طالس فیلسوف و ریاضی دان یونانی و دیگر مئونت و شهر دیگر آن استراتونیس است که دارای دو بندر مهم بود و آثار این شهر در محلی که امروز ترکها آنرا اسکی شهر (شهر قدیم) می‌نامند یافت می‌شود. جزیره ردس زادگاه بقراط پزشک معروف یونانی از توابع این ایالت بود. مردم کاری اغلب بازگان بودند و نیز به علم و صنعت ذوق مفرطی داشتند.

می‌سیه: یکی از خشتلهای عصر هخامنشی که این ایالت حاصلخیز از طرف شمال به پرونید دریای مرمره و از مغرب به بحر اژه و از جنوب به لیدیه و از شرق به ایالت بی‌تی نیه محدود بود و خشتله پوان این ایالت در شهر داسی کیلیوم که دیاس کیلو نام دارد بوده است.

از شهرهای معروف آن پرگاموس بود که در آنجا کاغذ مخصوصی می‌ساختند که معروف به «پارشومن» است این شهر در کنار رود سله‌نوس قرار داشت. دیگر شهر -ک ت ای یوس بود که اکنون به پرگام چای معروف است دیگر «آلیه» و تیوترانی و هالی‌سارن و لاریس بود.

فریگیه: یکی از خشتلهای عصر هخامنشی بود که دشتهای پهناور

این ایالت به توسط چندین رودخانه مهم که رود هالیس قزل ایرماق کنوئی و سانگارس جزء آنها است مشروب می شد.

«خشایارشا» در بازگشت از یونان کاخی بلند و باغ و حش خوبی در این ناحیه بنا کرد اهمیت تاریخی که یکی از شهرهای این ایالت یعنی «تیم برارا» داشت این است که کوروش کبیر پادشاه ایران، کرزوس پادشاه لیدیه را در آن جا مغلوب ساخت.

مردم فریگیه کشاورز بودند و میل مفرطی به پرورش چهارپایان داشتند. شهر سلهنس واقع در نزدیکی رود منادر شهر بزرگ آن محسوب می شد و قوئیه که امروز یکی از شهرهای آسیای صغیر است جزء این ایالت بوده و در قدیم «ای کونیوم» نام داشته است و شهر گرد Gorde واقع در فریگیه بوده است. بیزانس واقع در بوسفور و کالسدون قاضی کوی کنوئی در این ایالت بود. فریگیه سفلی در ساحل هلس پونت یعنی «پل یونان» که امروز آن را «داردانل» گویند قرار داشت. کرسی این ایالت را داس کیلیوم می نامیدند. شهر خیرسیپولیس واقع در کالسدون، و آن سیرا به یونانی آنگورا و آنکارا کنوئی به معنی لنگر و شهر گردیون که رود گرانیک که امروز آن را کی سو گویند به دریای مرمره می ریزد که جنگ اول اسکندر با ایران در ساحل این رود روی داد، از کنار این شهر می گذشت. گردیون پایتخت سلاطین فریگیه بود. رود گرانیک یا گرانیکوس در نزدیکی شهر سیزیکوس به دریای مرمره می ریزد.

**کاپادوکیه:** یکی از خشترهای عصر هخامنشی که از طرف شمال به دریای سیاه از مغرب به پافلاگونیه و از جنوب به کوههای توروس و از مشرق به ارمنستان محدود و شامل ناحیه واقع میان رود هالیس و فرات بوده است این ایالت به دو قسمت کاپادوکیه بزرگ و کاپادوکیه کوچک تقسیم می شد.

مردم قسمت اول را یونانیان، شامیان سفید می نامیدند و کلمه شام که

در یونانی قدیم سیریا بوده در کتب قدیم آرام نامیده می‌شده و عربها آن را شام گویند که به معنای سمت چپ است. رود هالیس از رودهای بزرگ این ایالت است که به دریای سیاه می‌ریزد «استراپون» جغرافی دان قدیم یونان از مردم «آماسیا» یکی از شهرهای کپادوکیه بوده است.

**پافلاگونیه:** یکی از خشترهای هخامنشی که در جنوب دریای سیاه (پوتوس) واقع بود و بندر سی نوب امروز از شهرهای معروف آن بوده است. از شهرهای پافلاگونیه آمیزوس در کنار دریای سیاه بوده است.

**بی‌تی‌نیه:** یکی از خشترهای عصر هخامنشی که این ایالت کمتر فرمانبردار شاهنشاه ایران بوده و فقط قسمتی از آن به اطاعت در آمده است از شهرهای این ایالت هراکله (اراکله کنونی) بوده است که مستعمره یونانیان مگار بود. هراکله پونت (اراکله کنونی) در نزدیکی خرابی‌های از میر بوده است و پروزیاد (بروسای کنونی) و کلودیوپولیس و آپام از شهرهای بی‌تی‌نیه بوده است.

**لی‌کیه:** یکی از خشترهای عصر هخامنشی بود که پامفیلیه، کیلیکیه و لی‌کاونیه نیز از جمله ولایات کوهستانی و نیمه مستقل بودند که اغلب به ایالت مجاور تجاوز کرده و مردم آن را بر ضد حکومت مرکزی ترغیب کردند، داریوش سوم در ایسوس از شهرهای کیلیکیه از اسکندر مقدونی شکست خورده این ولایات در جنوب آسیای صغیر و در کنار دریای مدیترانه بود. شهر طرسوس که مأمون خلیفه عباسی در آنجا درگذشت از شهرهای کیلیکیه به شمار می‌رفت. شهرهای خسانت، پس‌نارا و پاتارا از شهرهای لی‌کیه بود. «پی‌سیدیه» ولایتی بین پامفیلیه و لی‌کیه بود و تل‌میس از شهرهای آن به شمار می‌رفت و شهرهای سول، مالوس، و کاستبال از شهرهای کیلیکیه بود.

**سوریه:** یکی از خشترهای عصر هخامنشی که از طرف شمال محدود به کوههای توروس و از مشرق به فرات و عربستان و از جنوب به

دریای مدیترانه و اگر با فنیقیه (لبنان) و فلسطین حساب کنیم حد جنوبی آن مصر محسوب می‌گردیده است. سوریه مملکت عرب مجاور آن تاکله و عرب بادیه نشین شمال عربستان را شامل می‌شده است.

شهرهای عمدۀ آن، آنتیوش (انطاکیه) و سلوسی (سلوکیه) و صور و صیدا بود و دو شهر اخیر نیمه مستقل بودند و فقط مالیاتی به ایران می‌پرداختند. «حلبون» یکی از شهرهای شام است که آن را حلب گویند. بیلس شهری بود که در شمال صیدا در فینیقیه قرار داشت.

اگیپت: اگیپت که در زمان کمبوجیه فتح شد یکی از خشترهای بزرگ هخامنشی بوده است و ظاهراً با لیبیا (لیبی) و سیران مستعمره یونانی در آفریقا که سیره نائیک نام داشت و «برقه» بنغازی کنونی تحت نظر یک خشتله پوان یا شهربان اداره می‌شد. مصریان خود را «کی مست» می‌نامیدند که به معنی سیاه است زیرا زمینهای مصر را زمین سیاه و اراضی کویرها را زمین سرخ می‌دانستند. نام مصر که در بیشتر زبانهای اروپائی اگیپت یا اجیپت<sup>1</sup> از لفظ «خی کپتا» گرفته شده است زیرا فینیقیها ممفیس پایتخت مصر علیا را به آن نام می‌خواندند و از فینیقی‌ها این اصطلاح به اروپا سرایت کرده است خی کپتا هم از لغت مصری «خات کاپتا» آمده که به معنی معبد روح «پتا» است.

بندر پلوزیوم بر مصب اول شعبه نیل از شهرهای مصر بود و هروپولیس یعنی خلیج سوئز کنونی در کنار آن قرار داشت. جزیره الفاتین یا فیله نیز در رود نیل قرار داشت و مستعمره یهود در مصر علیا بود زیرا عده‌ای از یهودیان پس از خراب شدن اورشلیم به دست بخت النصر به این جزیره در مصر مهاجرت کردند. سالها پیش اسنادی در این جزیره یافت شد که بیشتر مربوط به دوره حکومت ایرانیان در مصر بود و یهودیان به جهت محبتی که به ایرانیان داشتند این اسناد را حفظ کرده بودند این

جزیره که در دوره اسلامی «انس الوجود» نام گرفت در زمان عبدالناصر که سد اسوان را بر روی نیل بست به زیر آب رفت.

شهر «اوآزیس» که به معنی واحد است و شهر تبس و آمون از شهرهای مصر قدیم بود و شهر سائیس شهر مقدس مصری‌های قدیم بود و معبد خدای «نیت» در آنجا قرار داشت دیگر شهر «فوکراتیس» و «آن‌تیلا»<sup>۱</sup> از شهرهای قدیم مصر بود دیگر شهر «بوت» بود که عیوب‌گویان آن شهر شهرتی داشتند «ماره آ» از شهرها مصر و «آفردیسیا» جزیره‌ای بود در نزدیکی لیبی. شهرهای مهم مصر در کنار نیل از منفیس به طرف جنوب از این قرار بودند: منفیس، هرموبولیس، کیلوپولیس، آبی دوس، گپتس، تبس و سی‌ن. شهرهای مصر در کنار بحر احمر از شمال به جنوب از این قرار بودند. آرسی‌نوا، میوس، هرس، لکوس لی‌من.

مزوپوتامیا: در سنگ‌نبشته داریوش «اریایه» به زبان یونانی به معنی بین‌النهرین است و به زبانهای سامی قدیم آنرا «آرام نهرایم» گفته‌اند. این ناحیه مثلثی را تشکیل می‌دهد که قاعده آن جبال توروس و اضلاع آن یکی در مشرق دجله و یکی در غرب فرات است و رشته کوههای ماسیوس که امروز ترکان آن را آغری‌داغ می‌خوانند از نزدیکی فرات به کنار دجله ممتد بوده است. کرسی این ایالت «ادس» بود که آنرا «رها» یا «اورها» می‌گفتند و امروز شهر کوچکی است که اورفا (اورفه) نام دارد، و در ترکیه واقع است. شهر حران (کاره) از شهرهای مهم این ایالت است دیگر از شهرهای آن «نى سى بىس» (نصبیین) است که در دامنه جبال مارسیوس واقع بود اهالی مقدونیه نصبیین را انطاکیه مقدونی می‌گفتند و رودخانه نزدیک آنرا شط مقدونیه می‌نامیدند. شهر پیلس و سلوکیه در کنار راست دجله واقع بودند که در قرن بعد با تیسفون اشکانی و ساسانی یک شهر شدند. شهر انطاکیه کالی که بعداً «اسرئن» نام گرفت و جزء این

ایالت بود. در کنار دجله در نزدیکی «سی تاسه» شهر «آپولونیا» قرار داشت و این ناحیه را «سی تاسن» می‌نامیدند. این محل را که تلی نزدیک بغداد است تاکنون کارکوف (عقرقوف) نامند، «آپاما» نیز در این ناحیه بود. تیسفون در زمان سلوکی‌ها اردوگاهی بود که بعد از آن در دولت پارت توسعه یافت در جنوب نزدیک خلیج فارس در زمان سلوکی‌ها چند شهر به اسم «آپامهسن» و سلوکیه و انطاکیه خارکس قرار داشت.

بابل: که در سنگ نبشه داریوش «بابی روس» آمده شامل بابل و کلده می‌شد این ایالت پرثروت‌ترین و زیباترین ایالت ایران بود و از مشرق به شوش و از جنوب به خلیج فارس و از شمال به بین‌النهرین و از مغرب به عربستان محدود می‌شد. رود فرات از سراسر آن می‌گذشت مردم برای آبیاری سد بنده کرده و چندین ترעה میان دجله و فرات حفر کرده بودند و از همه مهمتر نهر شاهی بود که فرات و دجله را به هم مربوط می‌ساخت و در ملتقی آن شهر «سلوکیه» مرکز این ایالت شهر بابل بود که از قدیمی‌ترین شهرهای عالم متعدد و عجیب‌ترین آنها به شمار می‌رفت. سلوکیه در کنار راست دجله پایتخت اول سلوکی‌ها بود که در قرون بعد از تیسفون اشکانی و ساسانی به هم پیوست. شهر «اپیس» در نزدیکی بابل بود این شهر در زمان سلوکی‌ها انطاکیه نام داشت و دیگر از شهرهای بابل (بورسیپ) و (دویاله) و (نیپ‌پور) بودند. «کوناکسا» محلی بود در یازده فرسنگی بابل که در شمال آن قرار داشت.

آرمینیا: از خشتراهای عصر هخامنشی، این ایالت میان سرچشمه فرات و دجله واقع بود و از شمال به کلخید و ایبری (گرجستان امروزی) و آلبانی (ولایات واقع بین دریانکورا و رود ارس) و در جنوب آن آشور و ماد و بین‌النهرین قرار داشتند. پایتخت ارمنستان موسوم به «آرتاکزا» در کنار رودخانه ارس بوده است. نواحی پست ارمنستان به خصوص دره ارس بسیار حاصلخیز و چراگاههای بزرگی برای تربیت چهارپایان داشت.

بقول هرودوت از رود ارس به طرف شمال «ماتیانیان» و ساسپیرها (که بین صفحات مجاور دریای سیاه و ماد سکنی داشتند) مسخ‌ها بومیان ایبری یا گرجستان بودند کلخ‌ها کلخید یا لارستان، لزکی‌های قرون بعد در کنار دریای سیاه و آلاوردی‌ها بومیان کشور اورارتو یا آرارات، و تی‌باریان در کنار رود ترمودون جای داشتند. یونانیان رودی که به دریای سیاه می‌ریخت ترمودون می‌نامیدند و عقیده داشتند که آموذون‌ها در آغاز در کنار این رود می‌زیستند.

آشور: در سنگ نبشته داریوش نام آن آثرا آمده؛ این ایالت در ساحل شرقی دجله واقع بود و از ارمنستان تا بابل امتداد می‌یافت و امروز شامل کردستان و بالاخص موصل و کرکوک و سلیمانیه است. رودخانه زاب که یونانیان آن را لی‌کوس می‌خواندند، در این ناحیه جاری است و رودخانه دیگری موسوم به زاب صغیر می‌باشد که ترکها آن را «آلتون سو» یا چشمه زرین می‌نامند که به دجله می‌ریزد. دو شهر بسیار قدیم آشور یکی کالاه «کالاه» نزدیک نمرود داغ و دیگر شهر نینوا واقع در ساحل چپ دجله بود که آن را «نینوس» می‌گفتند زیرا نینوس نامی آنرا ساخته بود. به قول استرابون نینوا از بابل بزرگتر بوده است این شهر را مادها خراب کردند و اکنون آثار ویران شده آن در ساحل چپ دجله در مقابل موصل در محلی موسوم به نینو و خرس‌آباد است. دیگر از شهرهای بزرگ آشور آربیل بمعنی (چهار خدا) بود که به واسطه شکست داریوش سوم در محلی بنام «گوگامل» (اشترخان) از امکنه تاریخی به شمار می‌رود. شهر کالاه و نینوا را یونانیان قدیم و گزنهون «لارسا» و «میس‌پلا» خوانده‌اند. ایالت آشور بسیار حاصلخیز بود و از رود خابور تا کوههای زاگرس امتداد داشت شهر سته (ستندج) از شهرهای ایالت آشور بود.

پارس یا اسپهان (اسپیدان): پارس از جنوب به خلیج فارس و از مغرب به خوزستان و سلسله جبال «اوکسین» کوههای بختیاری امروزی و

از شمال به ماد بزرگ (عراق عجم) و از مشرق تا کارمانیا (کرمان) امتداد داشته است کرسی پارس، شهر «پارسه» بود که یونانیان آن را پرسپولیس می‌خواندند و خرابه‌های آن امروز مشهور به تخت جمشید است این شهر را اسکندر آتش زد و بیران کرد. دیگر شهر «پارساکل» پا پاسارگاد بود که آرامگاه و دخمه کوروش در آنجاست. از دو شهر معروف دیگر آن «گابس» و «اوکا» است که اثری باقی نیست. بعضی کلمان کرد ها ند که «گابس» همان «جی» اصفهان بوده است. رودهای این ایالت رود کر (کوروش) و رودمند و نابند و آنامیس (میناب) بوده است هرمز (شهر و بندر هرمز) و «تاروا» از شهرهای پارس بوده است. گولاشگرد که ده کوچکی در شمال بندر عباس است یکی از اسکندریه‌های قدیم بوده است در «تاروا» در ناحیه‌ای موسوم به «یوتیا» قرار داشته است. در پارس آنتیوخوس اول شهری به نام انطاكیه بنا کرد. جزیره بحرین در جنوب فارس به یونانی «تی لس» خوانده می‌شد که به جزیره مروارید معروف بود.

شوش: در سنگ نبشته داریوش «خوجه» آمده در قدیم شوش یا «سوسونکا» نام داشته و هرودوت آنرا سوزیانا و استرابون «الامیس» عیلام می‌خوانند. و آن ایالتی بود شامل عیلام قدیم و کشور کوسی‌ها که شامل خوزستان و لرستان امروز می‌شده است. حدود آن از جنوب خلیج فارس و از مغرب به بابل و از شمال ماد و از مشرق پارس بود و رود «خواسپ» «کرخه» و کارون در آن جاری بوده است. شهرهای قدیم آن «ماداکتو» نزدیک به رودکر و «خایدالو» نزدیک به خرمآباد کنونی و اهواز بوده که نام قدیم آن معلوم نیست. مرکز این ایالت شهر شوش که پایتخت پادشاهان هخامنشی بود و خرابه‌های آن فعلًا نزدیکی هفت‌تپه واقع است و قبر دانیال نبی در آنجا است بومی‌های عیلام در کتبیه‌های خود آنچه را «خاتام‌تی» یا «خاپرتی» می‌نامیدند. شهر خاراکس در خوزستان که آنرا

یونانیان «خاراکس اسپاسینی» می‌گفتند در دهانه دجله قرار داشت. ولایت میسان یا میشان بنام خاراکسن معروف بود «ولایت اوکسیان» در همسایگی شوش واقع و اسکندر مقدونی برای حمله به پارس از این ولایت نیز گذشت. بعضی از محققان از جمله «آندره آبن» لفظ اوکسیان را یونانی شده خوزیان می‌داند.

ماد: در اوستا «رگه» و در سنگنبشته‌های داریوش «ماده» و در پارسی ماد آمده و هرودوت آن را مدر و «استرابون» آن را «مدیای بزرگ» و «مدیا آترو پاته‌نه» و ایزیدور خاراکسی مدیای علیا و سفلی و موسی خورن «مدی آتروپاتاکان» بعضی ماد آذربایجان می‌نامند و از ایالات غربی ایران زمین بوده است. این ایالت از شمال به آران و دریای خزر و از مغرب به ارمنستان و از جنوب به شوش و پارس و از مشرق به آریانه (خراسان و افغانستان کتونی) محدود بود که کرسی آن «هگمتانه» که به یونانی آنرا «اکباتانا» می‌نامیدند. همدان پایتخت تابستانی پادشاهان هخامنشی بود. همدان را موسی خورن «اهمтан» می‌نویسد. ماد به سه قسمت بزرگ تقسیم می‌شد: نخست ماد بزرگ که امروز آن را استان تهران و بیشتر آن را عراق عجم می‌نامیدند دوم: ماد آتروپاته‌نه که همان آذربایجان است و سوم ماد راگیانه که ری و حوالی آن است. اکباتانا و کامبادن (کرمانشاهان) از شهرهای ماد بزرگ به شمار می‌رفت رگا (شهر ری) کرسی ماد راگیانا بود و «مسمنغان» یعنی مهتر یا بزرگتر مغان در این شهر می‌نشست.

دشت «نیسايه» که به داشتن اسبهای نجیب و تندرو معروف بود در نزدیکی کرمانشاهان بود اما ماد کوچک یا آتروپاته‌نه که آذربایجان باشد در دوره هخامنشی یکی از ایالات کشور هخامنشی بود و در حمله اسکندر، سردار ایرانی و وزرتشتی بنام «آتروپات» (آذربید) بر آن حکومت می‌کرد. چون خود را در برابر اسکندر ناتوان دید از صلح با اوی در آمد و اسکندر مقدونی آن سرزمین را به اوی ابقاء کرد و از آن زمان ماد کوچک

بنام «آتروپیاتگان» یعنی محل حکومت آتروپیات نامیده شد، و این کلمه بعدها آذربادگان، آذربایجان، و آذربایجان گردید، و قریب یکصد سال جانشینان وی در آن سرزمین حکومت کردند.

پایتخت قدیم آذربادگان شهر «گنجک» (جنتزه پاشیز) در تخت سلیمان در جنوب شرقی مراغه واقع بود که بونانیان نام آنرا «گزا» نوشتند. شهر دیگری در زمان اشکانیان پایتخت آذربایجان بود که «پروسیه» یا فرا دا اتسپه نام داشت که در نزدیکی دریاچه ارومیه بوده است و آتشکده آذربگشنسب که آتش پادشاهان بود در نزدیکی شهر «شیز» قرار داشت نام همدان پیش از عهد مادها «آکمهسائیا» بود که در آشوری «کارکاسی». - نام داشت که به معنی شهر کاسیان است و چون مادها بر آن سرزمین تسلط یافتند «آمادانه» یعنی شهر مادها خوانده شد. زیرا آشوریان مادها را در کتیبه‌های - خود «آمادا» و شهر همدان را که پایتخت مادها بود «آمادانا» نوشتند.

«مروش» (مارو) محلی در ماد و «کمپده» که بعدها «کامپادن» خوانده شد همان کرمانشاهان امروز است. «بقستانه» (بیستون) و نیسا یاهی از شهرهای ماد بود شهر رگا (ری) را سلوکی‌ها «ئوروپوس<sup>۱</sup>» می‌نامیدند. سلوکی‌ها در نزدیکی دریند خزر یا دروازه کاسپین شهری بنام «آپاما» و در مرز پارس «لااویدیه» را بنا کردند، شهری نیز بنام خاراکسی در ماد وجود داشت که محل آن را با «ایوانکی» و برخی با شهرستانک کنونی در - کوههای البرز مطابقت می‌دهند. بقول ایزیدور خاراکسی «خاراکس» همان خوار و بقول بطلمیوس همان بلوك خوار نزدیک ری است. سلوکی‌ها نزدیک معبر خوار یا دریند خزر شهر خاراکس را بنا نهادند و فرهاد اول اشکانی در نیمة اول قرن دوم میلادی «آماردها» یا «مردها» را به آنجا کوچانید.

آریانا: در سنگ نبسته داریوش «هرایوه» و در تاریخ هرودوت «آیری‌یر» و در جغرافیای استрабون آریانا آمده و امروز هرات گویند در مشرق ایران واقع بود، و از شهرهای مهم آن هرات و «بی‌تاكسا» یا باد غیس امروزی (یعنی باد خیز) بود. «ساری‌گا» که سرخس امروز است از شهرهای آریانا بی‌شمار میرفت. آریانا از مغرب به پارت و از مشرق به باخت و از شمال به مرو و از جنوب به «زرنگ» (سیستان) محدود شد. کوه «پاروپارنیسانا» در مشرق این ایالت واقع بود. در بندر خزر تنگی بود که ماد را از پارت جدا می‌کرد در اینجا در عهد هخامنشی دیواری ساخته و دروازه‌ای از آهن بنا کرده بودند و پاسدارانی بر آن گماشته بودند.

«پاری تاکنه» یا «پاری تاک» که به پارسی (پری‌تکان) است همان فریدن اصفهان می‌باشد. کرسی ولایت هرات را «ارتکان» و استрабون آنرا «ارتکان و آریان آنرا «آرتاکوان» و دیودور سیسیلی «خورتکان» ضبط کرده‌اند.

اسکندر در ولایت هرات شهری بنام خود ساخت که آنرا «آریانا اسکندریا» می‌نامیدند. این محل را با هرات تطبیق کرده‌اند و اسکندر را بانی هرات جدید می‌دانند. بطلمیوس این شهر را «آریامتروپولیس» خوانده است.

هیرکانی: در اوستا «وهرکانه» و استрабون آنرا «هیرکانیا» و موسی خورن «ورکان» می‌نویسد به عربی جرجان و به پارسی گرگان می‌باشد این ایالت از شمال به دریای کاسپین که آنرا بنام این ایالت دریای گرگان می‌گفتند و از جنوب به پارت و از مغرب به ماد و از مشرق به مرو محدود بود استрабون ساکنین هیرکانی را «ماردی» یا «آمارد» (آملی) و تپوری (طبری) می‌نامد.

از شهرهای هیرکانی «کومیسن» که به پارسی کومس و به عربی قومس شده است می‌باشد این شهر در نزدیکی دامغان بوده است.

نام این محل در اوستا «چخره» آمده که آنرا با شاهروд تطبیق کرده‌اند دیگر از شهرهای معروف هیرکانی صد دروازه است که آنرا به یونانی هکاتوم پولیس می‌خوانده‌اند. ظاهراً طبرستان و کادوسیان (گیلان) جزو این ایالت محسوب می‌شده است دیگر از شهرهای عمدۀ آن «زدرکرته» بوده است که در نزدیک استرآباد کنونی واقع بوده است<sup>۱</sup>

**پارت:** در اوستا «ورنه» و در سنگنبشته‌های داریوش «پرنوہ» و در تاریخ هرودوت «پارت»<sup>۱</sup> و در جغرافیای استрабون «پارسی‌یهآ» و در کتاب ایزیدور خاراکسی «خوران» آمده است این ایالت با خراسان امروزی تطبیق می‌کند از شمال به دهستان مردم داهه و از مشرق به آریانا و از جنوب به کرمان و از مغرب به ماد محدود بوده است اشکانیان از مردم این سرزمین بوده‌اند و ساکارتی‌ها که در کویرلوت می‌زیسته‌اند نیز از نواحی لوت شمرده می‌شدند. بعضی «ورنه» را صفحهٔ البرز می‌دانند. سلوکی‌ها در پارت شهرهای «سوته ایرا» «کال پوپ» «خاریس» «هکاتوم پولیس» (صد دروازه) «آخهآ» را ساختند. شهر سوزیا - طوس امروزی و ارته کان از شهرهای پارس بود.

**باختر:** در سنگنبشتهٔ داریوش «باختریش» و در اوستا «باخذی» و در کتاب هرودوت «باکتریر» و در استрабون «باکتری‌نا» آمده همان ایالت بلخ است که از شمال به رود وخش (جیحون) و از مغرب به آریانا و از جنوب به کوههای هراز مسجد کنونی و از مشرق به سرزمین - «ماساغت‌ها» (یکی از قبایل سکائی) محدود بود و یکی از شعب جیحون بنام باکتروس آنرا مشروب می‌ساخت و شهر مهم آن باختر بود که نام دیگر آن «زرایاسب» و همان بلخ امروزی بوده است و مروکه در اوستا «مورو» و به یونانی «مرگیانا» از شهرهای معتبر باختر بوده است «آئورون» از شهرهای باختر درواحه مرو بود و در آن واحه «آن تیوخوس سوتر» انطاکیه مرگیان

را بنا کرد. یکی از اسکندریه‌هایی که اسکندر ساخت در مرو بود. مهمترین شهرهای باخته به روایت بطلمیوس از این قرار بوده است: «زریاسپه»، «چاتراکارتا»، «باکترا» (بلغ)، «خلم» که آن را شهر «ایوکراتیدا» - «آرونوس» که بقول بطلمیوس در کنار رود «دارگیدوس» بوده که آن را با شهر قدیم سمنگان نزدیک رود خلم تطبیق کرده‌اند.

**سغدیان:** در اوستا «سوغوده» در سنگنبشته داریوش «سوغده» و به یونانی - «سغدیانا» آمده همان سغد و سمرقند است که از شمال و جنوب میان سیحون و جیحون و از شرق به سرزمین سکاهای و از غرب به خوارزم و شهر عمده آن «مرکنده» بود که آنرا با سمرقند تطبیق می‌کنند دیگر از شهرهای آن «کرشته» و شهر کورش (سیرپولیس) بوده که دورترین شهرهای شاهنشاهی ایران باستان بشمار می‌رفت.

باستان‌شناسان محل شهر کوروش را با «اوراتپه» کنونی تطبیق می‌کنند. اسکندریه اقصی - در کنار سیحون بود و محل آنرا با خجند کنونی تطبیق کرده‌اند دیگر از شهرهای سغدیان «ثوتاکا» (نوتاک) بوده است. «گازا» یا بخارا که اکنون در جمهوری تاجیکستان می‌باشد از شهرهای سغد بود. شهرهای سغدرا بطلمیوس در کتاب خود چنین نام برده است: «دره‌پسامتروپولیس»، «اوکسیانا»، «ماروکا»، «الکساندر یا اوکسیانا».

**خوارزم:** که در اوستا «هوائی ریزیم» و در سنگنبشته داریوش خوارزمیش و در کتاب استرابون «خوارزمی‌ای» آمده همان خوارزم و خیوه است. از غرب به سغد و از مشرق به دریای کاسپین از شمال به رود جیحون و دریاچه آرال (وخش دریا) و از جنوب به باخته محدود بود. پولی نی شهر شهرباندا را به عنوان مرکز آن ایالت ذکر نموده و ولایت «نوتاکا» که همان کش بخارا باشد جزء این ایالت بوده است و اکنون جمهوری ترکمنستان را تشکیل می‌دهد.

**زرنگ:** در اوستا «های تومنت» و در سنگنبشته داریوش «زرنکا» و در

تاریخ هرودوت «سرنگن» و در کتاب استرابون «درنگیانا» و در کتاب ایزیدور خارکسی «آنابن» و «درنگیانا» آمده به زبان پهلوی سکستان یا سیستان است که همان ایالت دره هیرمند باشد که پس از مهاجرت سکاهای از شمال به ولایت زرنگ (زرنج) آن سرزمین را سکستان یا - سیستان خوانده‌اند. این ایالت از شمال به آریانا و از مغرب به پارث و کویر مرکزی و از مشرق به افغانستان و از جنوب به گدروزیا (بلوچستان) محدود بود و به جهت واقع شدن آن در جنوب بلخ آنرا نیمروز می‌گفتند که به معنی ایالت جنوبی است و شهر زرنگ و زابل در این ایالت بود. از شهرهای باستانی زرنگ فراه بود که یونانیان «پروفاتایا» نامیده‌اند. نزدیک به این شهر یونانیان شهری ساختند و عده‌ای از مقدونیان را در آنجا ساکن کردند. بعضی از محققان این شهر را با پیشاوران یکی دانستند و این ظاهراً صحیح تر است زیرا فراه در قدیم نامی نزدیک به همین اسم یعنی «فرا» داشته است.

ایزیدور خارکسی نیز این شهر را «فرا» خوانده است. جغرافی دانان قدیم یونانی از دریاچه‌ای معروف به زره به اسم «آریاپالوس» نام می‌برند که گویند سی فرسنگ طول و چهار الی هشت فرسنگ عرض داشته است. ایزیدور خارکسی سکستان را «ساکاستنه» می‌نویسد و آنرا در جای درنگیانا قرار نمی‌دهد بلکه در محل «پارتاكنا» بین درنگیانا و آرخوزیا (هنگ سفید) میدانند.

**هرخواتیش:** در سنگنبشته داریوش بهمین نام و در اوستا «هرخوانی تی» و در استрабون «آرخوزیا» آمده و همان «رخچ و قندهار» قرون بعد است که افغانستان جنوبی و قندهار را تشکیل می‌دهد. ایزیدور خارکسی کشور آرخوزیا را «هندوستان سفید» نامیده است. بقول تولمن قلعه «کاپیش کانا» و «گندوم» که در سنگنبشته بیستون آمده در «هرخواتیش» واقع بوده است. این ایالت از شمال به «ساتاگید» و حوزه

کابل و از مغرب به «زرنکا» و از مشرق و جنوب به هندوستان محدود بوده است. این سرزمین را به یونانی «آرکوشیه» نامیده‌اند. هرهوائی‌تی رو دیست که اکنون آنرا «ارغنداب» گویند که به زبان سانسکریت «سرسوتی» نامند که نام یکی از ایزدان هند بوده است.

در آرکوشیه نیز اسکندر مقدونی شهری به قام خود بنام کرد که نزدیک به قندهار کنونی بوده است قندهار را نباید با «گندازه» اشتباه کرد. معروف‌ترین شهرهای هرخواتی که بطلمیوس آنرا «آرکه‌نوریا» (آرخوزیا) نامیده از این قرار است:

«آزولا»، «فوکلیس» - «آرخوتوس». الکساندر پولیس که پایتخت این ولایت بود. در کنار رود «اراکوتیس» (ارغنداب) قرار داشت. «آزولا» را با «گوزار» (گذارستان واقع در هیلمند‌عليا) یکی می‌دانند. فوکلیس را بین غزنه و قندهار یا خود غزنه می‌دانند. شهر «بیوت» را با «بجست» یا بست یکی می‌دانند.

ساتاگید: در سنگ نبشته داریوش «ساتاگوش» آمده محل آن درست معلوم نیست بعضی آنرا افغانستان مرکزی از هرات تا سند دانسته و اخیراً با پنجاب تطبیق می‌کنند. رود «هیداسپ» (جیلوم کنونی) یا «وی تاستای» قدیم این ایالت را مشروب می‌کرده است. نام ساتاگید از ترکیب ساتا (صد) و گیدی (ماده گاو) مشتق است و روی هم رفته به معنی مالکین صد گاو خوانده می‌شده است. شهر «نیکه» یا «نیکا» که در این ولایت بوده با کابل منطبق دانسته‌اند. بعضی «کوفن» را با کابل تطبیق کرده‌اند و مردم این سرزمین از دو قوم «پختن» که زبانشان «پشتو» بود و پارسیان یعنی پارسی زبانان تشکیل می‌شد.

گندار: در اوستا «وای کرته» آمده و استرابون آنرا «پارویامیزاد» خوانده همان افغانستان شرقی ایالت کابل و پیشاور است از شهرهای مهم آن «کابور» یعنی (کابل) بوده است. گندار از دره کابل تا رود سند امتداد داشته

است. شهرهای این ایالت بنا به روایت بطلمیوس از این قرار بوده است: «نوبی لیس»، «کابورا»، «اورتوس پانا»، «پارسیانا»، «کی سانا» یا کارسانا بوده است.

بطلمیوس کابل را «کابولیته» خوانده و چند نقطه مجاور آنرا مانند ارغنده، «لوگرد» و «وردک» را بنامهای «ارگوردا»، «لوکارنه» و «بگراد» یاد کرده است.

در کوههای پاراپامیزاد اسکندر بنام خود اسکندریه ساخت که آنرا «آلکساندر کوکازوم» یعنی اسکندریه کوههای قفقاز می‌خواندند. یونانیان کوههای پاراپامیزاد را بنام کوههای قفقاز می‌خواندند و جای این شهر را در حوالی «چاریکار» که تقریباً در سی مایلی شمال کابل است تطبیق کرده‌اند. دو شهر نیکایا یا نیسه را نیز با کابل تطبیق کرده‌اند. اسکندر شهری بنام اسب خود «بوسه فالی» که در سفر هند درگذشت بنا کرد و تا رود «هیفازیس» که امروزه «بیس» خوانده می‌شود فتح کرد. دیگر از شهرهای این ناحیه «پاتالا» بود که در مصب رود سند قرار داشت. بزرگترین شهر پنجم هند «تاسکسیلا» بود. اسکیلاس دریا سالار یونانی داریوش که برای تحقیق در سواحل خلیج فارس به این نواحی آمده بود از شهر «کاسپاتیرا» از اراضی «پاکتیا» که ظاهراً در این ولایت بوده حرکت کرد و به رود سند درآمد ظن قوی می‌رود که پاکتیاها نیakan پختن‌های افغان بوده‌اند.

کرمانیا: این ایالت میان خلیج فارس و استان فارس و گذر روزیا یا بلوچستان امروزی و پارت واقع بود و به دو قسمت تقسیم می‌شد. کرمان ییابان یا کویر، و کرمان حاصلخیز. نام باستانی کرمان «بوتیا» بود. بقول بارتولد در ماهان کرمان سنگ‌نبشته‌ای از دایوش به سه زبان پارسی باستان، آشوری و عیلامی به دست آمده است و این سنگ‌نبشته از مقبره شاه نعمت‌الله ولی به دست آمده است.

**گدروزیا:** از خشتله‌های عصر هخامنشی، گدروزیا بلوچستان امروز که در مشرق کرمان واقع بود و از جنوب به دریای عمان و از مشرق به رود «هیندوس» (سنند) و از شمال به هرخواتیشن محدود می‌شد و ایالتی بی‌حاصل و با بر بشمار می‌رفت. بعضی از خاورشناسان «مکا» یا «مکیای» نامبرده در سنگ نبشته داریوش را با این ایالت تطبیق کرده‌اند.<sup>بده</sup> استان پایتحث گدروزیا شهری است بنام پورایا (پاهرا) بود که آنرا با فهرج کنونی تطبیق می‌کنند و ظاهراً همان «سودراس» که یکی از اسکندریه‌ها بوده است می‌باشد. بقول «بارتولد» گدروزیا ظاهراً مشتق از نام قبیله‌ای ایرانی است که «دورسیا» خوانده می‌شده‌اند.

کشورهایی که زیر نظر ایران بودند:

۱- کیلیکیه، بی‌تی‌نیه، پافلاگونیه.

۲- مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیه که توسط حکام یونانی اداره می‌شدند که آن امیران را «تیران» یا جبار می‌خواندند. در زمان داریوش به مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی اعطاء شد.

۳- مقدونیه (اسکودرای) که پادشاه دشت‌نشانده‌ای داشت.

۴- در فینیقیه شهرهای صور و صیدا از خود امیرانی داشتند.

۵- در فلسطین تا زمان نحمیای ساقی، امیران محلی و بعد از او کاهنان بزرگ این خطه را اداره می‌کردند در بعضی از شهرهای آسیای صغیر و سوریه نیز چنین بود.

۶- سیرانائیک پادشاه یا امیری از خود داشت.

۷- در سعد پادشاهان دست‌نشانده در زمان اسکندر وجود داشتند.

۸- در قسمت‌های هند نیز چنین پادشاهانی حکومت می‌کردند.

۹- جزیره قبرس نیز پادشاهی محلی داشت، این پادشاهان درامور داخلی کشور خود استقلال داخلی داشتند و امور مدنی و قضائی و

اجتماعی خود را موافق قوانین و آداب و سنت ملی خویش اداره می کردند.  
اختیارات پادشاهان و امرای محلی با قوت و ضعف حکومت مرکزی  
تغییر می کرد.

**استانهای ایران در دوره هخامنشی به روایت هرودوت**  
هرودوت سورخ قدیم یونانی در کتاب تاریخ خود بیست استان  
(خشتله) برای شاهنشاهی هخامنشی برشمرده و مالیات هر یک را نیز  
ذکر کرده است.

استان نخستین: مشتمل بر مردم ایوانیان *Eoniens*، ماگنات‌های آسیائی  
آلیان *Eoliens*، کاریان، لیکیان، می‌لیکیان، پامفیلیان بود این  
ایالت یک منطقه مالیاتی را تشکیل می‌داد و مردم آن هر سال چهارصد  
تالان (واحد وزنی در حدود ۲۶ کیلوگرم یا ۵۶ پوند) نقره می‌پرداختند.  
استان دوم: مشتمل بر مردم می‌سیان، لیدیان، لاسونیان، کابالیان،  
هیگنیان - *HYGENNENS* مالیات این ایالت ۵۰۰ تالان بود.

استان سوم: که از مردم هلس پونت به طرف راست این تنگه که  
مشتمل بر این مردمان بود: فریگیها، تراکیهای آسیائی، پافلاگونیها،  
کاپادوکیان، ماریاندیانیان، سریانی‌ها. اینان ۳۶۰ تالان می‌پرداختند. باید  
دانست که مردم آخری سریانی نبودند ولی یونانیان آنان را چنین  
می‌نامیدند.

استان چهارم: تنها سرزمین کیلیکیه بود و مالیات آن نیز ۵۰۰ تالان  
نقره می‌شد و به علاوه میبايستی به تعداد روزهای سال ۳۶۰ اسب بدنهند  
از این مبلغ ۱۴۰ تالان صرف نگهداری سواره نظام محل می‌گردید و باقی  
آن به خزانه داریوش می‌رفت.

استان پنجم: از شهر پی‌سیدیه در حدود کیلیکیه و سوریه تا مصر به  
استثنای اراضی عرب‌نشین، امتداد می‌یافت و ۳۵۰ تالان می‌پرداختند.

این ایالت با بودن فنیقیه ثروتمند در جزء آن به نسبه کمتر می‌دادند. شاید از این جهت بود که فنیقی‌ها در موقع لزوم نیروی دریائی خود را در اختیار دولت ایران می‌گذاشتند.

استان ششم: مشتمل بود بر مصر، لیبی، سیرن CYREN و برقه، که همه آنها تابع فرمانروای ایران در مصر بودند و ۷۰۰ تالان سالانه می‌پرداختند.

استان هفتم: ساتاگیدها، گندارها Gandars دادیگها، آپاریها که ۱۷۰ تالان می‌پرداختند.

باید دانست ثث گوش سنگ نشته نقش همان ساتاگید است. بعضی از دانشمندان دادیگها را با تاجیکها تطبیق می‌کنند و کلیه اینان مردمان شرق یا شمال‌شرقی ایران بودند.

استان هشتم: مشتمل بر خوزستان و شوش بود که پایتخت دولت شاهنشاهی هخامنشی محسوب می‌گردید. کاسی‌ها نیز در این استان می‌زیستند و مجموعاً ۳۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان نهم: بابل و آسور بود و ۱۰۰۰ تالان نقره و ۵۰۰ خواجه جوان می‌دادند.

استان دهم: همدان و مردم ماد و پری‌تکان بودند و چهارصد تالان می‌پرداختند (باید دانست که پری‌تکان هرودوت همان «پریکان» قدیم است که با ولایات اصفهان تطبیق می‌شود و اکنون قسمتی از آن را فریدن گویند).

استان یازدهم: کسپی‌ها، پوسیک‌ها، پاتنی‌مات‌ها و واریت‌ها بودند که ۲۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان دوازدهم: باختری‌ها و اگل‌ها Aegles بودند که ۳۰۰ تالان می‌پرداختند.

استان سیزدهم: پاک‌تیک و ارمنیان و ولایات مجاور دریای سیاه بودند

که ۴۰۰ تالان می‌پرداختند.

**استان چهاردهم:** ساگارتی، سرنگی‌ها Saranges (زرنگی‌ها یعنی سیستانیان بودند) که ثامانیان و اوتیان و می‌کیان و اهالی جزایر دریای عمان در این ایالت می‌بسته‌اند و ۶۰۰ تالان می‌پرداختند.

شاه، تبعید شدگان را غالباً به جزایر مربوب که شامل دریای عمان و خلیج فارس می‌شد می‌فرستاد.

**استان پانزدهم:** سکاها و مردم کسپیان (دریای خزر) بودند که ۲۵۰ تالان می‌پرداختند.

**استان شانزدهم:** پارتی‌ها، خوارزمی‌ها، سغدی‌ها و هراتی‌ها بودند که ۳۰۰ تالان می‌پرداختند.

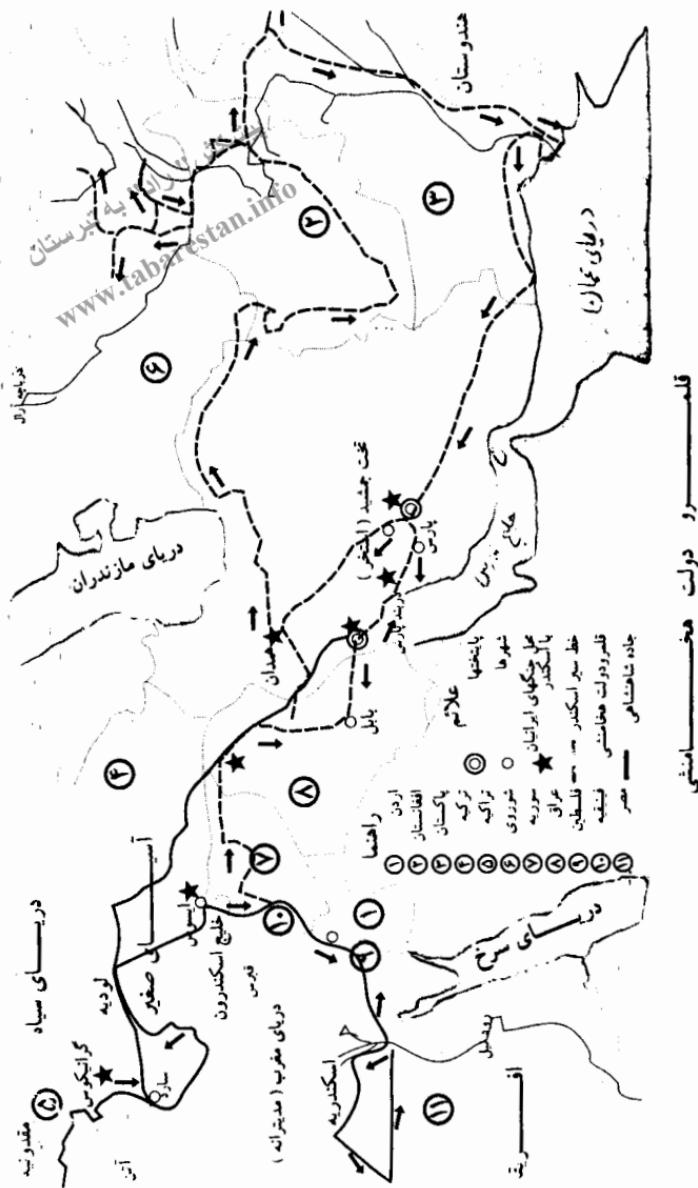
**استان هفدهم:** پری‌کانها و حبشه‌های آسیا بودند که ۴۰۰ تالان می‌پرداختند.

**استان هیجدهم:** ماتیان‌ها، ساسپیرها، آلاروdiان بودند و ۲۰۰ تالان نقره می‌پرداختند.

هرودوت می‌نویسد که ساسپیرها بین دریای سیاه و سرزمین ماد کنی داشتند، ماتیان‌ها در سرچشمه رود ارس می‌زیستند، آلاروdiان در شمال شرقی آسیای صغیر زندگی می‌کردند. آلاروdiان همان مردم کشور آرارات یا اورارتو بودند که هرودوت آنان را آلارود نوشته است.

**استان نوزدهم:** مسخ‌ها (گرجی‌ها) تی‌بارن‌ها Tibarens، ماکرن‌ها Macrons، موزینیک Mosynoks و مارها بودند که ۳۰۰ تالان می‌پرداختند و بیشتر این طوایف در قفقاز غربی یا در سواحل جنوب شرقی دریای سیاه می‌زیستند.

**استان بیستم:** مردم هند بودند که جمعیتشان از استان‌های دیگر بیشتر بود از این جهت ایشان ۳۶۰ تالان خاک طلا می‌پرداختند. اگر بهای طلا را سیزده برابر نقره بدانیم، قیمت خاک طلا ۴۶۸۰ تالان می‌شود. جمع مالیات‌هاییکه به خزانه داریوش ریخته می‌شد بالغ بر ۱۴۵۶۰ اوییائی بود.



قلمرو دولت هخامنشی

پیشکش "راد" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فصل ۵۶م پادشاهان هخامنشی

### کوروش بزرگ

نام این پادشاه در پارسی باستان کورو، یا کوروش؛ و به عیلامی کوراش و به بابلی کورش، و به عبری کوروش، و به یونانی کورس، و به رومی سیروس آمده است. کوروش بنیادگذار شاهنشاهی ایران است، و از شخصیت‌های بزرگ تاریخ بشمار می‌رود.

داستان کودکی کوروش: هرودوت می‌نویسد که: آستیا گس (ایخ تورویکو) شاه ماد، شبی بخواب دید از دختر او ماندانا، چندان آب رفت، که همدان و همه‌ی آسیا غرق شد. بنابراین شاه از دادن آن دختر به بزرگان کشور برخود بترسید، و برای اینکه مبادا خواب او تعییر شود، وی را به کمبوجیه، یکی از نجبای پارس که مردمی آرام و ساكت بود، بزنی داد کمبوجیه آن دختر را به ولایت خود برد. چندی نگذشت که (ایخ تورویکو) باز در خواب دید که از شکم دخترش تاکی رویید که شاخ و برگهای آن همه‌ی آسیا را فراگرفت.

دختر را بنابرایی به پایتحت خواست، و چون از او پسری تولد شد او را به وزیرش هارپاگ سپرد، و دستور داد تا آن بچه را بکشد! هارپاگ که نمی‌خواست دست خود را بخون کودکی بیگناه بیالاید، او را بیکی از

چوپانهای شاهی بنام میترادات (مهرداد) سپرد، تا در کوهی گذاشته تا هلاک شود. چون سپاکوزن چوپان در همان وقت کودکی مردہ زاییده بود، از شوهرش درخواست کرد که آن کودک را نکشد، تا او را بجای فرزند پرورش دهد؛ و نعش کودک مرده را بجای کوروش به وزیر دهد. چوپان پذیرفت، وزیر نیز سخن او را باور کرد.<sup>۱</sup>

کوروش در نهان بزرگ شد، و به دوازده سالگی رسید، و همبازی بزرگزادگان شد. و روزی در میان بازی بهیکی از امیرزادگان تندی کرد و او را بزد. وی شکایت به پادشاه برد. این ختوویکو کوروش را طلبید، و پس از تحقیق دریافت که نوه‌ی اوست. ظاهراً از زنده ماندن او خوشنود شد. ولی فرمان داد تا کوروش با مادرش ماندانا به پارس ببرود. و چون هارپاگ وزیر او در اجرای امر پادشاه غفلت کرده بود مخفیانه فرمان داد که پسر او را بقتل رسانند، و از گوشت او در مهمانی به پدرش هارپاگ بخورانند! و بعد سر و دست و پای او را برای پدرش فرستاد. هارپاگ این ظلم پادشاه را بروی خود نیاورد، تا چون کوروش برومند شد، پنهانی باوی مکاتبه کرد، و او را بگرفتن ماد برانگیخت. داستان مزبور را که هرودوت روایت کرده به افسانه شبیه‌تر از تاریخ است.

قیام کوروش بر پادشاه ماد: کم کم کوروش در پارس نیرویی گرد آورد، و بر آن شدکه بر شاه ماد خروج کند. نبونید پادشاه بابل این واقعه را چنین می‌نویسد: «شاه ماد، لشکر خود را گرد آورد و بقصد کوروش پادشاه انسان (یا انزان) بیرون رفت. لیکن لشکر این ختوویکو بر او شوریده، و او را گرفته، بکوروش تسليم کردند. کوروش بطرف همدان یعنی پایتخت ماد رفت، و سیم وزر و ثروت همدان را تصاحب کرد. و غنایمی را که بدست آورده بود به انزان برد.»

بنابراین، بقول نبونید: کوروش آنگاه که بر این ختوویکو خروج کرد، پادشاه انزان بود، و نیز بنابر آن لوحه جنگ کوروش با این ختوویکو سه سال

طول کشید. و همدان در ۵۵۰ ق.م. بدست کوروش افتاد. و طبق گفته‌ی نبونید، کوروش پیش از فتح همدان ۸ سال پادشاهی انزان را داشت. کوروش پیشنهاد اتحاد با نبونید پادشاه بابل را، که بر اثر تصرف حران از طرف ایخ توویکو، پادشاه بابل را به‌این خیال انداخته بود، پذیرفت. ایخ توویکو از این اتحاد، که مخالف او بود، آگاه شد. جنگ بین توییکو و کوروش در گرفت، و ایخ توویکو شکست خورده، کوروش شاهنشاه ایران شد.

بروایت هرودوت، چون کوروش در پارس خروج کرد، ایخ توویکو نخست لشکری بمقابل کوروش فرستاد و او را شکست داد ولی کوروش مأیوس نشد و دوباره نیرویی گرد آورد و بر پادشاه ماد قیام کرد. ایخ توویکو لشکری بسرداری هارپاگ مزبور، به سرکوبی کوروش فرستاد. هارپاگ چون از شاه ماد کین در دل داشت، به کوروش پیوست. و گروهی از سران ماد نیز به کوروش پیوستند. ایخ توویکو ناچار خود با لشکری به پارس آمد، و در نزدیکی پاسارگاد جنگی روی داد که شاه ماد دستگیر گشت و به کرمان تبعید شد. و سلسله‌ی ماد برافتاد و کوروش شاهنشاه ایران گشت.

**برافتادن لیدیه:** بقول هرودوت: سقوط ماد، و بزرگ شدن پارس، دولت لیدیه را، که در آنوقت پادشاهش کرزوس بود، سخت متوجه ساخت. برای آنکه پیش‌ستی کرده باشد سپاه خود را بسیج کرد و چون می‌خواست از عاقبت این جنگ مطلع باشد، کسی را به پرستشگاه دلفی در یونان فرستاد، و از غیبگوئی یونانی، که پیش نام داشت پرسید: اگر پارسیان حمله‌ور شوند، چه خواهد شد! غیبگو پاسخ داد که: اگر پادشاه لیدیه با کوروش جنگ کند، دولت بزرگی را منهدم خواهد کرد. پادشاه باید تشخیص دهد، که نیرومندترین یونانی کدام است، و با او متحد گردد. کرزوس پنداشت که مقصد هاتف، دولت بزرگ پارس است؛ که منهدم خواهد شد. سپس فرستاده سؤال کرد که آیا پادشاهی او دوام خواهد

داشت؛ غیبگوی دلفی پاسخ داد: «وقتی که قاطری پادشاه لیدیه گردد، تو ای لیدی سست‌پا، برو، بسوی هرموس سنگی (سواحل رود هرموس در شرق سارد)، و در نگ مکن، و شرمگین مباش، از اینکه ترسو به اقلیم بروی.» منظور غیبگو از قاطر کوروش بود، که پدر شاهزاد او از دو قوم مختلف بودند. این جواب بر شادی کرزوس افزود که پیش خود خیال می‌کرد، هیچگاه قاطری بر لیدیه حکومت نخواهد کرد.

پس دستور نخست هاتف را عمل کرده اسپارت را بطرف خود جلب کرد، و با نبونید شاه بابل، و آمازیس شاه مصر متعدد شد، و در ۵۴۹ ق.م لشکر او پطربیوم (بغاز کوی امروز) را اشغال کرد. کوروش که از تجهیزات کرزوس اطلاع داشت، به آسیای صغیر آمد، و کاپادوکیه را گرفت. و به کرزوس پیشنهاد نمود که اگر به اطاعت وی درآید؛ سلطنت را بر او ابقا خواهد کرد. کرزوس پذیرفت و در پطربیوم جنگی سخت در گرفت. و بواسطه‌ی مقاومت شدید لیدیها سه ماه متارکه‌ی جنگ برقرار شد. و چون جنگ تجدید گشت، لیدیها از جهت کثرت نفرات پارسها، در پطربیوم شکست خوردند. کرزوس شبانه بسوی سارد بگریخت، و آبادیهای سر راه را خراب کرد. تا مانع پیشرفت پارسیان شود و گمان می‌کرد، که کوروش در فصل زمستان قادر به حمله به سارد نیست. اما شاه بابل به عهد خود نسبت به لیدیها وفا نکرد، و همینکه کوروش به وی پیشنهاد صلح نمود، پذیرفت و نیندیشید، که روزی هم نوبت او خواهد رسید.

کوروش چون از پشت سر خود مطمئن شد، بسرعت بطرف سارد پیش رفت. کرزوس سپاهیان خود را به خیال آنکه سرمای سخت زمستان، مانع حرکت لشکر کوروش خواهد شد، مرخص کرده بود، بموضع اینکه کوروش را نزدیک خود دید، با عجله قشونی گرد آورد. و در جلگه‌های رود هرموس با دشمن مصاف کرد. ولی هیکل و بوی شترانی که کوروش در جلو لشکریان خود داشت باعث وحشت و تنفس اسبهای لیدیه شد. و

اسبها سرکشی آغاز کردند، ناچار سواران پیاده شده و در زیر پای سواران ایرانی از میان رفتند. ایرانیان پیروز شده، شهر سارد پایتخت لیدیه را محاصره کردند و پس از ۱۴ روز شهر سقوط کرد (۵۴۶ ق.م).

بقول هرودوت پس از تسخیر سارد، کرزوس و چهار تن از نجای لیدیه بفرمان کوروش بازداشت شدند. و آتشی افروختند تا آنان را بسوزانند. در آن وقت کرزوس فریاد کرد؛ آخ! سولون! سولون! کوروش توسط مترجمی معنی این کلمات را پرسید. کرزوس، حکایت آمدن سولون حکیم و قانونگذار یونانی را شهر سارد بیان کرد. و گفت؛ پس از آنکه او تجملات و ثروت مرا دید، از او پرسیدم که چه کسی را او نیکبخت می‌داند، و یقین داشتم که نام مرا خواهد برد، ولی او در پاسخ گفت: تا کسی نمرده نمی‌توان گفت سعادتمند بوده است. اکنون دانستم که این مرد چه قضاوت درستی کرده است. این سخن در کوروش تأثیر کرد، و همان لحظه فرمان داد که آتش را خاموش کنند. ولی دیگر کار از کار گذشته بود، و شعله‌های آتش از هر سوزبانه می‌کشید، در این هنگام بارانی سیل آسا بیارید و آتش خاموش شد، و کرزوس نجات یافت. بقول هرودوت: این باران در اثر استغاثه‌ی کرزوس به آپولون بود.

در صحت این داستان محققان تردید کرده‌اند که: اولاً سوزاندن شخص برخلاف معتقدات پارسیان بود، زیرا آتش را مقدس می‌دانستند. ثانیاً کوروش نسبت به پادشاهان مغلوب به مهربانی رفتار می‌کرد. دلیل این دعوی حسن رفتار او با دیگر پادشاهان بود. ثالثاً رفتن سواران لیدیه در بین سالهای ۵۹۳ و ۵۸۳ ق.م. اتفاق افتاد، و در زمان کرزوس که در ۵۶۰ ق.م به تخت نشست، نبود. ممکن است حقیقت این باشد که کرزوس، به تقلید از پادشاه آسور که خود را در آتش سوزانید بر آن شد که خویش را در آتش افکند و پارسیان بموقع رسیده او را برهانیدند.

کوروش پس از آن کرزوس را مورد عنایت خود قرار داد و تا پایان عمر

در دربار پادشاهان ایرانی با احترام می‌زیست. و مشاور مخصوص شاهنشاهان ایران بود. کتزیاس گوید که: کوروش کرزوس را بشهربارن Barene (بعضی این شهر را باور نه یعنی صفحات البرز تطبیق کرده‌اند) فرستاد تا در آنجا به آسایش زندگی و حکومت کند.

در استناد بابلی راجع باین واقعه چنین لو شته شده: «در سال نهم سلطنت نبوئید (۵۴۷ یا ۵۴۶ قبل از میلاد). در ماه نیسان (بهار) کوروش شاه پارس با قشون خود در نزدیکی شهر اربل از دجله گذشت، و در ماه ایار بسوی کشور لودی (لیدی) رفت. و پادشاه آن را کشت، و گنج او را ربود، و پادگانی در آنجا گذاشت». قول کشتن کرزوس در اینجا به خلاف مورخان یونانی است.

### تسخیر مستعمرات یونانی در آسیای صغیر

یونانی‌های قدیم، مردمانی بودند هندواروپایی که در عصر غیر معلوم از طرف شمال به مملکتی که در جنوب شبه جزیره بالکان واقع است و یونان نام دارد آمده، بر بومی‌ها یا پلاسگ‌ها غلبه یافتدند. پلاسگ‌ها نیز از طرف دریای مغرب به یونان قدیم در عصری که باز معین نیست آمده، یک نوع تمدن عالی در آنجا ایجاد کرده بودند. باز در حوالی قرن دهم ق.م. مردمانی موسوم به ڈریان‌ها که یکی از اقوام یونانی بودند به شبه جزیره پلوپونس هجوم آورده، باعث شدند که عده زیادی از یونانی‌ها به خارج مهاجرت کنند.

بدین ترتیب مستعمرات یونانی در آسیای صغیر ایجاد شد و شهرهای یونانی با لیدی‌ها پس از قدری زد خورد کنار آمدند. زیرا لیدی‌ها دارای مذهب و تمدن و صنایع یونانی بودند، اماً وقتی که پارسی‌ها لیدی‌ها را تسخیر کردند یونانی‌ها سخت بیمناک شدند، زیرا بعد از این می‌باشد سروکار آن‌ها با دولتی باشد که قوی‌تر از لیدی‌های بود و از حیث تشکیلات و

تمدن و غیره تفاوت‌های کلی با دُول یونانی داشت. قبل از سقوط سارد، کوروش به یونانی‌ها تکلیف کرده بود که با او متحده شوند و آنها این تکلیف را رد کرده بودند ولی بعد نمایندگانی نزد کوروش فرستاده تقاضا کردند که قرارداد پادشاه لیدیه را با آنها تجدید کنند، کوروش جوابی به آنها نداد و این مثل را آورد:

نی زنی به لب دریا نزدیک شد و پیش خود گفت: اگر نی بزم بی‌شک این ماهیها خواهند رقصید! نشست و چندانکه نی زد دید اثری از رقص آنها نیست. پس توری برداشت و بیفکند و وقتی که ماهیها در تور می‌جستند و می‌افتادند، گفت: اکنون بیهوده می‌رقصید، می‌بايست وقتی که من نی می‌زدم به رقص آمده باشید.

با این مثال، کوروش خواست بفهماند که موقع تقاضای آنها گذشته است. راجع به این مستعمرات او چنین کرد: اول با شهر بزرگ میلت کنار آمده، قراری که آن شهر با پادشاه لیدیه داده بود را امضا نمود و بعد از جلب این شهر به طرف خود تمام شهرهای یونانی آسیای صغیر و نیز جزایر یونانی را از قبیل لسبوس و خیووس و بعضی دیگر را به حیطه اقتدار خود درآورد.

بعضی از یونانی‌های مستعمرات، به اسپارت متوجه شدند و این دولت سفیری نزد کوروش فرستاده، تهدید کرد که اگر با یونانی‌ها بدرفتاری شود تحمل نخواهد نمود. کوروش گفت: من از مردمی که در میدان جمع می‌شوند تا به قید قسم به یکدیگر دروغ گویند، هیچگاه بیمی نداشته‌ام، اگر زنده ماندم چنان‌کنم که شما به جای اینکه از یُتیان‌ها حرف بزنید از بیچارگی خودتان بنالید!

باید در نظر داشت که کوروش به فاصله کمی پس از تسخیر سارد به ایران مراجعت کرد و تسخیر سایر قسمتهای آسیای صغیر را مانند فریگیه و کیلیکیه و لیقیه و مستعمرات یونانی را به سرداران خود محول نمود.

چنانکه در ۵۴۵ ق.م تمام آسیای صغیر در تحت تسلط پارسی‌ها درآمد و کوروش به هر شهری حاکم جداگانه‌ای گماشت تا با هم متحده نشوند و قوت نیابند. اهالی بعضی از شهرهای یونانی مانند فوسه که نخواستند تسليم شوند مهاجرت کردند.

را"د" به تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

### تسخیر ممالک شرقی

سرعت عملیات جنگی کوروش در لیدیه مجالی به بابل و مصر برای تجهیزات نداد، حالا هر کدام متظر بودند که مورد حمله کوروش واقع شوند، ولیکن کوروش فوراً توجهی به بابل نکرده، به ممالکی که در مشرق پارس و ماد واقع بود عزیمت نمود.

کیفیّات جنگهای او را در آن حدود نمی‌دانیم. همین قدر معلوم است که در مدت ۸ سال مشغول لشگرکشی و جهانگردی در طرف مشرق و شمال ایران بود و از طرف شمال تا رود سیحون پیشرفت و در کنار آن رود شهری به اسم خود بنا کرد. (این شهر در زمان اسکندر، دورترین شهر کوروش نام داشت. تصور می‌کنند که در محل اوراتپه کنونی بوده). بعد از طرف مشرق تقریباً تا رود سند پیش رفت و پس از آنکه حکومت خود را در مشرق و مغرب محکم نمود به طرف بابل متوجه شد. بعضی از محققین بر این عقیده‌اند که لشکرکشیهای کوروش به طرف مشرق و شمال شرق بعد از تسخیر بابل بوده است.

### تسخیر بابل<sup>۱</sup>

گرفتن بابل کار بسیار مشکلی به نظر می‌آمد، زیرا استحکام برج و باروهای این شهر مشهور آفاق بود. با وجود این کوروش قصد تسخیر آن را نمود و در بهار ۵۳۹ ق.م. لشگر ایران از دجله عبور کرد. در بابل بعد از

۱. بابل «بَلْ إِلْ» آمده، یعنی درب خدا.

بخت النصر که در ۵۶۱ ق.م درگذشت در مدت شش سال سه نفر پادشاهی کردند و در ۵۵۵ روحانیون بابل تاجری را نبینید نام بر تخت نشاندند. این شخص آدمی نبود که بتواند دولت بابل را در چنین موقع مهمی حفظ کند. نوشه‌اند که میل مفرط به علم آثار عتیقه داشت و در خرابه‌های معابد قدیمه بابل به امر او کاوش‌هایی شد و لوحه‌هایی بیرون آمد.

راجع به تسخیر بابل به دست کوروش دو روایت رسیده، یکی از هرودوت و مردم بنی اسرائیل است که در بابل در اسارت بودند و دیگری مبنی بر مدارکی است که از حفريات و تحقیقات به دست آمده است. طبق روایت اول، واقعه تسخیر بابل از این قرار بود:

پادشاه بابل در نزدیکی آن شهر با پارسی‌ها جنگ کرده، شکست خورد و با عده زیادی از سپاهیان خود به بابل پناه برد. در این موقع ریاست قشون بابل به پسر پادشاه که بُلْتَشَر<sup>۱</sup> نام داشت محول شد. گرفتن شهر با حمله محال بود و با محاصره هم خیلی طول می‌کشید، زیرا بابلی‌ها در اراضی وسیعی که درون شهر بابل داشتند کشت و زرع می‌کردند، بنابراین به امر کوروش رود فرات را برگردانیدند، و پس از آنکه در مجرای قدیم آب کم شد، قشون ایران از آن راه وارد بابل گردید (۵۳۸ ق.م) و لیکن در شهر غارت و کشتاری نشد و کوروش با کمال مهریانی با اهالی رفتار نمود. طبق منابع بابلی، نبونید مجسمه رب‌النوع اور را به بابل آورده، پیروان بل مَردوکِ إله بابلی‌ها را از خود رنجاند. آنها با کوروش همکاری کردند و او وقتی که دیاله و دجله نسبتاً کم آب بود این دو رود را برگردانید و در محوطه‌ای که بین شهر بابل و سد بخت‌النصر واقع بود داخل شد، بعد به طرف شمال حرکت کرده و ارتباط قشون بابلی را با شهر بریده آن را شکست داد.

۱. پسر پادشاه را در تورات بُلْتَشَر نوشته‌اند.

پس از آن گثوبرو و سردار کوروش بدون جنگ از طرف جنوب داخل بابل شد و پادشاه بابل تسليم گردید. شاه در معبد بزرگ بابل موافق مراسم مذهبی بابلی‌ها تاجگذاری کرد و احترام به مذهب و معتقدات اهالی نمود.

یکی از معاصرین گوید که کوروش به قلوب اهالی تسکین پختشید، بعد از تسخیر بابل تمام ممالکی که مطیع آن بودند به اطاعت کوروش درآمدند که از آن جمله فلسطین و فینیقیه را باید ذکر کرد.

دو شهر فینیقی موسوم به «صور» و «صیدا» از معروفترین شهرهای دنیای آن روز بودند. کوروش نسبت به ملت بنی اسرائیل که از زمان بخت النصر در اسارت بودند، مهربانی و رافت مخصوصی ابراز نمود. ظروف طلا و نقره که بخت النصر از بیت المقدس آورده بود به آنها رد کرد و اجازه داد به فلسطین مراجعه کرده در بیت المقدس معابد قدیم را که آسوری‌ها خراب کرده بودند تعمیر نمایند و معبد جدیدی بنا کنند. بنابراین اجازه، چهل و دو هزار اسرائیلی با هفت هزار نفر غلام و کنیز به طرف فلسطین رفته، به تجدید بیت المقدس پرداختند. ولیکن خیلی زود اختلافی شدید بین مردمی که در فلسطین مانده و آنهایی که به بابل آمده بودند پدید آمد و کوروش مقتضی دید ساختن معبد جدید را موقتاً موقوف بدارد، با وجود این از سخنان پیغمبران بنی اسرائیل پیداست که احترام این ملت نسبت به کوروش فوق العاده بوده است.

کوروش در بابل برای جذب قلوب بابلی‌ها بیانیه‌ای داده که عین آن در حفریات بابل به دست آمده و اکنون معروف به استوانه کوروش است.<sup>۱</sup> شاه در بیانیه خود را خادم مرداخ (مردوك) ربّ النوع بزرگ بابلی‌ها خوانده، می‌گوید بعد از آوردن مجسمه خدahای «اور» به بابل مردوك او

۱. این استوانه از گل پخته است و بر آن چهل و پنج سطر نوشته‌اند، متأسفانه بعضی از فسمتهاي بیانیه که به زبان بابلی است محروم شده است.

را برگزید. او دست کوروش پادشاه انشان<sup>۱</sup> را گرفت - او اسم او را برای سلطنت تمام عالم برد - به اسم او را طلبید. بعد شاه مذبور گوید: وقتی که من در میان سکوت و آرامش به تین‌تیر<sup>۲</sup> وارد شدم با فریادهای شادی و سرور مردم به قصر پادشاهی درآمدم و بر تخت سلطنت نشستم.

پس از تسخیر بابل و شامات و فلسطین و شهرهای فینیقیه و غیره کوروش به ایران مراجعت کرد و در طرف مشرق به قشون کشی پرداخت، ولیکن از کارهای او در این باب روایت مختلف است.

**کوروش و یهود:** از کارهای کوروش نجات قوم یهود از بابل بود. این قوم از زمان نبوکد نصر (بخت النصر) ۵۸۵ ق.م تا ۵۳۸ ق.م. در اسارت بابلی‌ها بودند. پس از نجات ایشان کوروش به آنان اجازه داد که باورشلیم بازگشته و به آبادی آن شهر پردازند. یهودیان در سال ۵۳۷ ق.م. بشماره‌ی ۴۰۰۰۰ تحت قیادت زور بابل با ظروف زرین و سیمین که بابلی‌ها از اورشلیم بغارت آورده بودند به امر کوروش از بابل بهارض موعود بازگشتند.

در باره فرمان کوروش راجع به بنای اورشلیم و برگشت یهود بدان شهر در تورات چنین آمده: «کوروش پادشاه پارس میفرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را بمن داد و امر فرموده است که: خانه‌یی برای او در اورشلیم که در یهوداست بنا کنیم. پس کیست از شما از تمامی قوم که او خداش باوی باشد به اورشلیم که در یهود است برو و خانه‌ی یهوه که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است را در اورشلیم بنا کند و هر که باقی مانده باشد در هر مکان از جایهایی که در آنها غریب می‌باشد اهل آنجا او را به زر و سیم و به اموال چارپایان علاوه بر هدایای تبرّعی برای

۱. انشان چنانکه از تاریخ عیلام می‌دانیم همان انزان است و از این بیانیه هم معلوم است که کوروش پادشاه انزان بوده است.

۲. یعنی بابل

خانه‌ی خدا که در اورشلیم است اعانت کنند» (کتاب عزرباب اول). در این فرمان از عبارت «خدای بنی اسرائیل خدای حقیقی است» استنباط می‌شود که در آن زمان هم کوروش و هم پارس‌ها بین مذهب بنی اسرائیل و کلدانیان تفاوت می‌گذاشتند به همین جهت خدای اسرائیل را کوروش خدای حقیقی گفته است.

پس از فرمان مذکور فرمانی دیگر به این مضمون صادر شد که «معبدی را که بخت النصر خراب کرده تعمیر کنند و وجهی که لازم است از خزانه‌ی دولت داده شود» ظروف زرین و سیمین را که بخت النصر از بیت المقدس به غارت آورده بود بیهوده مسترد شد چهل و دو هزار مرد و زن آزاد و ۷۰۰۰ برده از یهودیان به اورشلیم روانه شدند. ولی بزودی بین آنان اختلاف شدیدی در ساختن معبد اورشلیم افتاد بطوری که باعث نگرانی کوروش گردید. بالاخره او مجبور شد که فرمان خود را پس از سه سال متوقف سازد تا بین قوم یهود رفع اختلاف شود.

بنابر روایت تورات شش بصر در آنگاه حاکم فلسطین بود. و او را که نسبش به داود نبی می‌رسید یهودی‌ها با اجازه‌ی کوروش بحکومت انتخاب کرده بودند و اوی تابع ساتراپ ایرانی، در مأواه النهر اردن بود. کوروش در شمال شرقی ایران - پس از تسخیر شامات و فلسطین کوروش به ایران بازگشت و در مشرق به جنگهایی پرداخت. شرح حال او در این وقایع تاریک است. این قوم که کوروش با آنان جنگ کرد سکاها بودند که در پشت سیحون می‌زیستند. هرودوت آنان را ماساژت *Madagetes* داهه‌ها *Daha* می‌نامند. برایت استراپون هر سه این اقوام از سکاها بودند و آنان پشت سر هم از گرگان بطرف شمال می‌زیستند. اول داهه‌ها بعد در بیک‌ها (در خوارزم) و بعد ماساژت‌ها در قسمت شمالی‌تر می‌زیستند. بقول هرودوت پادشاه ماساژتها زنی بنام *Tomyris* بود.

کوروش او را خواستگاری کرد. ملکه چون می‌دانست مقصود از گرفتن او تسخیر کشور وی است، پاسخ توهین آمیزی به کوروش داد. جنگ در گرفت و پسر ملکه اسیر شد، و خود را کشته، کوروش زخم برداشت و مرد. ملکه به تلافی پسر خود، امر کرد که سر او را در چهارچوبه خیکی پر از خون بیندازند، و به سر کوروش خطاب کرد و گفت: توکه از خون بخوردن سیر نمی‌شدی، از این خون آنقدر بخور تا سیر شوی.

مرگ کوروش را طبق مدارکی که در دست است، در ۵۲۹ ق.م. می‌دانند. بنابراین مدت پادشاهی او از زمان تسخیر همدان تا این تاریخ ۲۲ سال بود. نعش او را بپاسارگاد بردند، و به دخمه سپردن و مقبره‌ی او تا این زمان در آنجا برپاست و به قبر مادر سلیمان مشهور است!

### منشور استوانه‌ای کوروش

سنگ نوشته (گل پخته شده) استوانه‌ای شکل که به دستور کوروش به عنوان اولین منشور آزادی و حقوق بشر حجاری گردیده اعتقادات وی را نشان می‌دهد. این استوانه بسیار ارزشمند که در خرابه‌های بابل پیدا شده می‌تواند نشانگر آن باشد که ایرانیان به جوانمردی و سازندگی خود افتخار می‌کردند.



چگونگی فتح بابل به دست کوروش با خط میخی بر روی لوحی گچی که اینک در موزه انگلیس نگهداری می‌شود به دست آمده است.

## فرمان بزرگ کوروش

«منم کوروش شاه شاهان شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر واکد، شاه چهار مملکت پسر کمبوجیه، شاه بزرگ شاه شهرانشان نواده کوروش، شاه بزرگ شهرانشان از شاخه سلطنت جاودانه که سلسله اش مورد مهر خدا و حکومتش به دلها نزدیک است و هنگامی که من بدون جنگ و سبیز وارد بابل شدم، همه مردم قدم مرا با شادمانی پذیرفتند. در کاخ پادشاهان بابل بر تخت نشستم، مردوک (خدای بابل) دلهای نجیب مردم بابل را متوجه من کرد، زیرا که من او را محترم و گرامی داشتم، لشکر بزرگ من به آرامی وارد بابل شد، نگذاشتم آسیب و آزاری به مردم شهر و یا آن سرزمین وارد آید اوضاع داخلی بابل و اماکن مقدس آن قلب مرا تکان داد، فرمان دادم که همه مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند، و بی دینان آنها را نیازارند، فرمان دادم که هیچ یک از خانه های مردم خراب نشود، فرمان دادم که هیچ کس از اهالی شهر را از هستی ساقط نکنند، مردوک خدای بزرگ بابل از من خرسند شده و به من که کوروش هستم و به پسرم کمبوجیه و به همه لشکر من از راه عنایت برکات خود را نازل کرد. پادشاهانی که در همه کشورها در کاخهای خود نشسته اند، از دریای بالا تا دریای پایین، و پادشاهان عرب که در خیمه ها زندگی می کنند همه باجهای سنگین آورده اند و در بابل پای مرا بوسیدند، فرمان دادم که از بابل تا آشور، شوش، اکد، اشنوتاک، زامیان، ماتورنو، دری، سرزمین گوتی ها و همه سرزمین هایی که آنسوی دجله واقع هستند و از ایام قدیم بنا شده اند، معابدی را که بسته شده بود، گشودم همه خدایان این معابد را به جاهای خود برگرداندم تا همیشه در آن محل مقیم باشند. اهالی این محل ها را جمع کردم و خانه های آنها را که خراب کرده بودند، از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را بی آسیب به قطرهای آنها که «شادی دل» نام دارد باز گردانیدم، صلح و آرامش به تمامی مردم عطا کردم و...»

## کمبوجیه

نام این پادشاه در کتیبه‌ی بیستون کمبوجیه و در نسخه‌ی بابلی آن کبوزیه و در استناد مصری کنبوت و کمبات و در نوشته‌های یونانی کامبوزس و در نوشته‌های اسلامی قمبوس، قمباسوس و در استعمال اروپایی کامبیز آمده است. کوروش از کساندان دختر فرنس پس Pharnaspes که از خاندان هخامنشی بود دو پسر داشت: یکی کمبوجیه که بزرگتر و ولیعهد بود و حکومت بابل را داشت؛ و نام دیگری در کتیبه‌ی بیستون بر دیا آمده است؛ که کوچکتر از او بود، و یونانیان نام او را اسمردیس Smerdis نوشته‌اند. بر دیا در زمان پدرش حکومت برخی از ولایات شرقی ایران. مانند: خوارزم و باختر و پارت و کرمان را داشت.

چون کمبوجیه می‌دانست که بر دیا در میان مردم محبوب‌تر از اوست، پس از آنکه پادشاهی رسید، دستورداد او را در نهان بکشند، و بعد برای اینکه نام و شهرتی پیدا کند فتوحات پدر را دنبال کرد. پس از فرونشاندن شورشهای داخلی در سال چهارم پادشاهی خویش به مصر لشکر کشید (۵۲۶ق.م.). پیش از آنکه به صحراء در آید لشکر او بغزه که در کنار دریای مغرب بود رسید. در این هنگام فرعون مصر آمازیس بود. وی با جزایر یونانی در مدیترانه و جبار جزیره‌ی ساموس عقد اتحادی بست. و چون خیال می‌کرد شاه ایران با کشتیهای فینیقی از طرف دریا حمله خواهد کرد، نیروی دریایی خود را مجهز ساخت. ولی شاه ایران از خشکی حمله کرد. از بدین‌گذشتی مصر در این موقع آن بود که یکی از امرای یونانی مزدور مصر که از اهالی هالیکارناس بود و فانس Phanes نام داشت، به جهتی از آمازیس رنجیده بود با کشتی از مصر گریخت و بنزد کمبوجیه آمد و اسرار نظامی مصر را بر او فاش ساخت. ورؤسای اعراب بدوى را وادار کرد که با هزار اشتر مشک‌های آب برای سپاه کمبوجیه حمل نمایند. آخرین

خوشبختی کمبوجیه این بود که آمازیس که مردی دلیر و جنگجو بود و ممکن بود برای موقتی او سدی باشد، در این هنگام ناگهان وفات یافت، و بجای او پسر بی تجربه‌اش که پسامتیک Psamtik سوم نام داشت فرعون مصر شد. کمبوجیه از کویری که مابین فلسطین و مصر است گذشت و به مصر درآمد و در جایی موسوم به پلوزیوم که بر مصب اول شعبه‌ی نیل از جانب مشرق واقع بود، با لشکر مصر مصاف داد. مصریان شکست خورده‌ند پسامتیک بجای آنکه معابر ترעהهای نیل را حفظ کند، خود را باخته بگریخت. لشکر ایران بی‌رحمت به منفیس رسید، و آن شهر که پایتحت مصر بود پس از مقاومت مختصری تسليم شد. و مصر بر کمبوجیه مسلم گردید (۵۲۵ ق.م) و دولت مصر پس از سه هزار سال و سلطنت ۲۶ سلسله، منقرض گشت. و از آن به بعد وی استقلال ندید.

کمبوجیه ابتدا با پسامتیک بخوبی رفتار کرد؛ ولی چون شرکت او در کنکاشی بر ضد شاه به اثبات رسید کشته شد. و بقول هرودوت کمبوجیه امر کرد به‌او خون گاو خورانیدند، و فوراً بمرد. ولی بقول کتزیاس بشوش تبعید گشت. کمبوجیه در مصر آغاز رفتاری مانند کوروش داشت، جامه‌ی پادشاهان مصری در بر کرد و مراسم آن کشور را بجای آورد. کمبوجیه سه پادگان در مصر ایجاد کرد: اول در دفنه Daphne مشرق مصب نیل. دوم در منفیس Memphis. سوم در الفاتین Elephantin (نزدیک جزیره انس الوجود در مصر علیا)، که در آنجا مزدوران یهودی را مقیم کرده بودند. از این جزیره آثاری به زبان آرامی از یهودیهای مقیم آن که طرفداران جدی ایرانیان بودند، به دست آمده که مربوط بقرن پنجم ق.م. است.

تسخیر کشورهای دیگر در افریقا: کمبوجیه پس از تسخیر مصر، بفکر تسخیر ممالک دیگر در افریقا افتاد. و کشور سیرانائیک یا بغازی امروز سر اطاعت پیش آورد. و شاه آن آرکزیلاس Arkesilas سوم ۵۰۰ مین که ۵۰۰۰۰ درهم یونانی بود، برای کمبوجیه فرستاد و او با بی‌اعتنایی این

پول را پذیرفت و در میان سربازانش قسمت کرد. خیال کمبوجیه این بود که بر قرطاجنه (کارتاش) یا تونس امروز که از بلاد فینیقی و به مستملکات بسیار مشهور بود، لشکرکشی کند. ولی فینیقی‌ها که کشتیهای خود را در اختیار کمبوجیه گذاشته بودند حاضر نشدند که باعث از میان رفتن هم‌ژادان خود شوند. از این‌رو امتناع کردند که سفاین خود را برای این لشکرکشی بدهنند، کمبوجیه خواست از طرف صحرای لیبی بآن کشور حمله کند و ۵۰۰۰ تن سرباز بسوی آمون که معبد آن در نزد مصریان مقدس بود، فرستاد که همه‌ی آنان در زیر ریگ‌های روان تلف شدند. و خبری از ایشان نرسید (۵۲۴ ق.م). پس از آن خود وی با لشکر بسوی کشور ناپاتا که سودان امروز باشد روان شد. و پس از آن بسوی اتیوبی (یا حبشه) رهسپار گشت. در این سفر خود کمبوجیه فرماندهی سپاه را داشت. ایرانیان مقداری از مجرای نیل را پیموده، پس از آن‌که داخل صحرای بی‌آب و علف ناپاتا شدند، از حیث آب و خواربار در عسرت افتادند. و بالاخره پس از دادن تلفات زیاد ناگزیر به مراجعت به مصر گشتد و به شهر تی که در جنوب مصر بود، در آمدند. کمبوجیه از آنجا به ممفیس رفت. در سفر حبشه دلایلی در دست است که می‌رساند پارسیان به ناپاتا (سودان کنونی) رسیده‌اند و شهری در آنجا به نام زن کمبوجیه مروئه Meroe بنا شد.

**دیوانگی کمبوجیه:** کمبوجیه از کودکی مصروف بوده و چهار سال پیش از فتح مصر بواسطه‌ی عدم پیشرفت او در لشکرکشی به ناپاتا و آمون، دیوانگی او عود کرد. و سفاکی‌هایی را از خود بروز داد. از جمله خواهر خود رکسانا را که زن او نیز بود، بکشت، و ۱۲ تن از همراهان خویش را زنده بگور کرد. به گاو مقدس آپیش زخمی زد که باعث هلاکت آن حیوان گردید. بقدرتی در مصر سفاکی و اعمالی خالی از رویه کرد که مصریان از ایرانیان متنفر شدند. کرزوس پادشاه سابق لیدیه را که از زمان پدرش

مشاور کوروش و همچنین مشاور او بود حکم کرد بکشند. ولی بعد از اینکار منصرف شد با وجود آن مأمورانی را که در اجرای فرمان تعلل کرده بودند بکشت.

کمبوجیه در ۵۳۳ ق.م. فرمانروایی برای مصر برگزید و خود بسوی ایران رسپار گشت. در شام شنید که معنی مردم ماد خود را برداشته پسر کوروش خوانده و به تخت ایران نشسته و مردم هم بظرف او رفتند. اما او می‌دانست که برداشته ولی نمی‌توانست این مطلب را ابراز کند. بالاخره در حال تأثیر در اکباتانا، که نام شهری در شام نزدیک کوه کرمل و غیر از همدان قدیم بود، زخمی بخود زده، و در اثر آن درگذشت (۵۲۲ ق.م.).

کمبوجیه قبل از این واقعه، راز خود را بداریوش که در لشکرکشی مصر با او سفر می‌کرد و نیزه‌دار او بود در میان گذاشته بود.

**برداشته دروغی:** این واقعه را داریوش بزرگ در کتیبه‌ی بیستون چنین بیان می‌کند: «داریوش شاه می‌گوید: این است آنچه من کرده‌ام. پس از آنکه شاه شدم، کمبوجیه نامی پسر کوروش از دودمان مارا، که پیش از این شاه بود، برادری بود برداشته شده پس از آن کمبوجیه به مصر رفت. دل مردم از او برگشت. اخبار دروغ در پارس و ماد و دیگر کشورها منتشر شد. پس از آن مغی گثوماتا Gaomata نام، در چهاردهم ماه ویخن برخاست، مردم را فریب داد که من برداشته شوریدند. پارس و ماد و دیگر ایالت‌ها هستم تمام مردم بر کمبوجیه شوریدند. پارس و ماد و دیگر ایالت‌ها بسوی او رفتند. پس او در روز نهم ماه گرمه به تخت نشست. پس از آن کمبوجیه بدست خود کشته شد. کسی از پارس یا ماد از خانواده‌ی ماد پیدا نشد که این پادشاهی را از گثوماتای مغ بازستاند. مردم از او می‌ترسیدند، زیرا کسانیکه برداشته شدند، می‌کشند. کسی جرأت نمی‌کرد چیزی

دریاره‌ی گثوماتای مغ بگوید. تا آنکه من آمدم به یاری اهورامزدا در دهم ماه با غدیش با عده قلیلی گثوماتا و همراهانش را در قلعه‌ی سی که یه هواتیش که در بلوک نیسا یه ماداست، کشتم و سلطنتی را که از دودمان ما بیرون رفته بود، برقرار کردم. و معابدی را که گثوماتای مغ ویران کرده بود، برای مردم ساختم»

مورخان یونانی نوشتند گثوماتا، پس از نشستن بر تخت از بیم آنکه مبادا کسی او را بشناسد، با خوشان و کسان خود قطع رابطه کرد، و کسی را به خوش راه نمی‌داد و برای جلب قلوب مردم مالیات را از ایشان برداشت. این طرز رفتار باعث بدگمانی پارسیان شد، و رؤسای هفت خانواده‌ی نجیب پارسی، که بی‌اجازه حق ورود به کاخ شاهی را داشتند، توسط یکی از زنان گثوماتا که دختر هوتانه یکی از رؤسای هفت خانواده‌ی مزبور بود، کشف گردید که این شخص بر دیا نیست و سابقاً گوشش را هم بریده‌اند، پس از آن با داریوش هم سوگند شده و به کاخ او در آمدند؛ و داریوش خود را با یکی از همراهان به‌اندرون رسانیده مغ را کشت.

کتزیاس مورخ یونانی نام این مغ را اسپته داته (اسفندیار) نوشته است که بمعنی داده‌ی مقدسات می‌باشد. یوستی خاورشناس معروف آلمانی عقیده دارد که این خبر درست است و گثوماتا باید لقب او باشد.

هرودوت گوید: چون داریوش و شش تن از همراهانش گثوماتا را کشتند؛ پنج روز بعد، هم سوگند شده در یکجا برای تعیین آینده‌ی کشور به گفت و گو پرداختند. در این موقع نطق‌هایی شد. اوتابنس Otanesse (هوتانه) گفت: به نظر من کسی از ما نباید به تنها یی حکمران شود. این کاریست بد، و هم دشوار، شما دیدید که خودسری، کمبوجیه را بکجا کشانید. کلیه دولت چگونه می‌تواند با حکومت یکنفر منظم شود. و چون یکنفر می‌تواند هرچه می‌خواهد بکند. اگر آدمی لایق هم باشد، بالاخره

خود سر می‌شود. این حکمران به زندگی و سلامتی مردمان صالح حسد برده، مردم فاسد را حمایت می‌کند. و افتاء و تهمت را بیش از هر کسی باور دارد. رضای خاطر او را بجای آوردن مشکلتر از استرضای خاطر هر کس است. چه اگر در ستایش او میانه روی کنند، ناراضی است. اگر او را ستایش فوق العاده کنند، گوینده را متملق میداند. به ناموس زنان تعدی می‌کند، و بی محکمه مردم را می‌کشد. اما در حکومت مردم بر مردم چنین نیست، و تساوی حقوق برقرار است. انتخاب مستخدمان دولت به قرعه است، هر شغل مسئولیتی دارد، هر تصمیم را به مجلس رجوع می‌کنند. بنابراین پیشنهاد می‌کنم حکمرانی فردی ملغی شود، و اداره امور را بمردم واگذاریم. یعنی (حکومت دموکراسی).

پس از او مکانیز (بغبوخش) آغاز سخن کرد و طرفداری از حکومت اولیگارشی (حکومت عده کمی بر مردم) نمود، گفت: هوتانه اشتباه می‌کند که حکومت باید به دست مردم باشد، و حال آنکه چیزی خود سرترو پوچ تر از رجاله نیست. چه اگر جبار (تیران) Tyran کاری بکند، باز معنایی دارد، ولی کار مردم پوچ است. بالاخره چه توقع می‌توان داشت از کسی که چیزی یاد نگرفته. حکومت مردم بر مردم را باید کسانی پیشنهاد کنند، که دشمن پارسیها هستند. ولی ما عده‌ای را انتخاب می‌کنیم که لایق باشند، و حکومت را به آنان می‌سپاریم. در این عده هم خود ما داخل خواهیم بود. تصمیم بهترین اشخاص البته بهترین تصمیم‌هاست.

سومین کسی که سخن گفت داریوش بود. وی گفت: من گمان می‌کنم عقیده‌ی بغبوخش راجع به حکومت مردم بر مردم صحیح است، ولی در باب عده‌ی قلیل ناصحیح، چیزی بهتر از حکومت بهترین شخص نیست. چون این شخص دارای بهترین نیات است، به بهترین وجه، امور مردم را اداره خواهد کرد. در این صورت کارهاییکه مربوط به دشمن خارجی است بهتر پنهان خواهد ماند. بعکس در حکومت عده‌ی قلیل چون

اداره‌ی امور در دست چند تن نالایق است بین آنان اختلاف شدیدی روی می‌دهد. و چون هر یک از آنان می‌خواهد نفوذ یافته ریاست نمایند، منازعه در میان آنان حتمی است، از اینجا هیجان‌های داخلی روی می‌دهد. و از هیجان‌های داخلی خونریزی و بالاگرده منجر به حکومت یکنفر می‌گردد؛ و یکنفر قدرت را بدست می‌گیرد. پس حکومت یکنفر بهترین طرز حکومت است. ثانیاً در حکومت مردم بزر مردم، از وجود مردم فاسد نمی‌توان احتراز کرد. و هرگز مردم فاسد، برای منافع دولت با هم در جنگ نشوند، بلکه با هم بسازند و بر ضد دولت دست به دست هم دهند. این اوضاع دوام می‌یابد، تا یکی از آنان در رأس مردم قرار گرفته به این احوال خاتمه دهد. چنین شخصی مورد اعجاب و تحسین مردم واقع گشته، بزودی مالک الرقاب و دیکتاتور می‌شود. پس باز ثابت شد که حکومت یکنفر بهترین طرز حکومت‌هاست، چون آزادی ما از یکنفر است و از نظر تغییر سنتی که در میان ما ریشه دوانیده، جز این فایده برای ما ندارد، لذا باید حکومت مطلقه را حفظ کنیم.

هوتانه چون دید مغلوب شده، روی بدوسitan کرده گفت من با شما رقابت نخواهم کرد؛ نه به سلطنت مایلم نه به تابعیت. من از حکومت کنار می‌روم، که خود و فرزندانم تابع هیچیک از شما نشویم. پس از آن شش تن دیگر شرط هوتانه را پذیرفتند، و مقرر کردند، هر کدام از این شش نفر هر زمانی که بخواهند می‌توانند، بی اجازه به سرای شاه درآیند، مگر وقتیکه شاه با حرم خویش است دیگراینکه شاه باید زن خود را از خانواده‌ی یکی از این شش نفر برگزیند. نام رؤسای این شش خانواده‌ی اشرافی پارسی از این قرار بود:

- ۱- وین دفر پسر ویس پار
- ۲- هوتانه پسر ثوخره
- ۳- گثوبروه پسر مردونیه
- ۴- وی درنه پسر بغايانغ نه
- ۵- ببغوش پسر دادوه‌یه
- ۶- آردومنيش پسر و هوکه

راجع به انتخاب شاه از بین خود، چنین قرار دادند که در سپیده دم، آنان از شهر بیرون روند. در جای معینی اسب هر کس زودتر شیشه کشید، پادشاهی او را باشد. مهتر داریوش، اسب اورا قبلًاً بمحل برد، و مادیانی بآن نشان داد بامدادان همینکه ایشان بدان محل رسیدند اسب داریوش بیاد مادیان روز قبل شیشه کشید. و پادشاهی هدایت داریوش رسید.

به گفته دکتر مشکور این گفته هرودوت به افسانه شیشه است. زیرا داریوش از شاخه‌ی فرعی هخامنشی بود، و به خاندان شاهی می‌رسید. سرديسته‌ی اقدام کنندگان بر ضد برديایی دروغی بود. بنابر اين شاهی حق مسلم او شمرده می‌شد، و دیگر لازم نبود در رسیدن به سلطنت از شیشه‌ی اسبی مدد گيرد؛ زира پس از کمبوجيه به حق شاهی را به اirth می‌برد.

## داریوش اول - بزرگ

مورخین معتقدند که کمتر سلطانی در عالم در بد و سلطنت به قدر داریوش با مشکلات عدیده و طاقت‌فرسا مواجه شده است. با وجود این داریوش به واسطه اراده آهنین و قوت نفس برکلیه موانع و مشکلات فایق آمد، و در واقع شاهنشاهی ایران را از نو تأسیس کرد.

در اواخر سلطنت کمبوجیه از جهت غیبت طولانی او از ایران و خروج برديایی دروغی بر او و رفتار سیست مُغ نسبت به ممالک تابعه تمام ایالات ایران تقریباً در حال شورش و طغيان بودند. کارهای داریوش در این قسمت، طبق کتیبه‌ی سیستون از این قرار است:

شورش از عیلام شروع شد و یکی از اعقاب سلطان سابق آن که آخرین نام داشت بر داریوش خروج کرد. او قشونی به شوش فرستاد و یاغی را

گرفته، کشتند.

در بابل شخصی خود را بخت النصر سوم پسر نبونید پادشاه سابق بابل خوانده، عَلَم طغیان برآفراشت. داریوش با لشکری به طرف بابل حرکت کرد، ولیکن عبور از دجله به واسطه نیروی دریایی قوی بابلی‌ها ممکن نشد، بالاخره به واسطه حیله‌های جنگی، داریوش قشون خصم را اغفال کرده و از دجله گذشت، در دو جنگ به بابلی‌ها شکست فاحشی داد. بابلی‌ها به شهر بابل پناه برداشتند و داریوش به محاصره پرداخت. در این اوان، خبر اغتشاش از همه جا رسید.

شخصی مرتبی<sup>۱</sup> نام که از اهالی پارس بود، به شوش حمله برد، ولیکن خود اهالی او را گرفته کشتند.

قشون ماد که ساکنی این مملکت بود به اغوای شخصی که خود را فروزتیش و از اعقاب هُوَخُشَّتر می‌خواند یاغی شد و مادی‌ها او را پادشاه کردند. در ابتدا داریوش یکی از سرکردهای خود را مأمور کرد تا اغتشاش ماد را رفع نماید و جنگهایی شد که نتیجه قطعی نداد. پس از آن داریوش امر کرد که جنگ را متوقف نمایند تا خود او وارد شود، به ارمنستان نیز داریوش یک نفر ارمنی را به سرداری فرستاد تا آن مملکت را آرام نماید.

باز داریوش امر کرد که منتظر ورود او باشند. شاه بخوبی می‌دانست که فتح بابل کلید فتوحات دیگر او خواهد بود، چه قشون محاصره، از محاصره فراغت یافته، در ممالک دیگر به کار خواهد رفت، بنابراین تمام حواس خود را متوجه بابل نموده شهر را تسخیر کرد.<sup>۲</sup>

۱. اسم این شخص را در کتیبه مختلف خوانده‌اند. گویا «تمی دین توپل» بوده است.

۲. هرودوت گوید: محاصره بابل طول کشید و زیبیر نامی که ایرانی بود خدمت و صداقت حیرت‌انگیزی نسبت به داریوش نشان داد. این شخص گوشهای خود را بربد و نزد بابلی‌ها رفته، چنین وانمود کرد که می‌خواهد به آنها راهنمایی کرده، انتقام از داریوش بکشد و بزوی طرف اعتماد بابلی‌ها و رئیس دسته قشونی شد و شبانه قشون ایران را به بابل راه داد.

بعد از فتح بابل داریوش به ماد تاخته، قشون مادی را شکست داد و فرورتیش را که به ری فرار کرده بود به امر او گرفته، در همدان به دار آویختند.

در ساگارتی نیز شخصی چیز تاخّمَه نام پدیدارد، آمد و خود را از اعقاب هوّخ شتر خواند. او را هم داریوش توسط یکی از سرداران خود دستگیر کرده کشت. آرام کردن پارت (خراسان) و گرگان به ویستاسب پدر داریوش که والی آن ممالک بود محول گردید و او به انجام این مأموریت موفق شد.

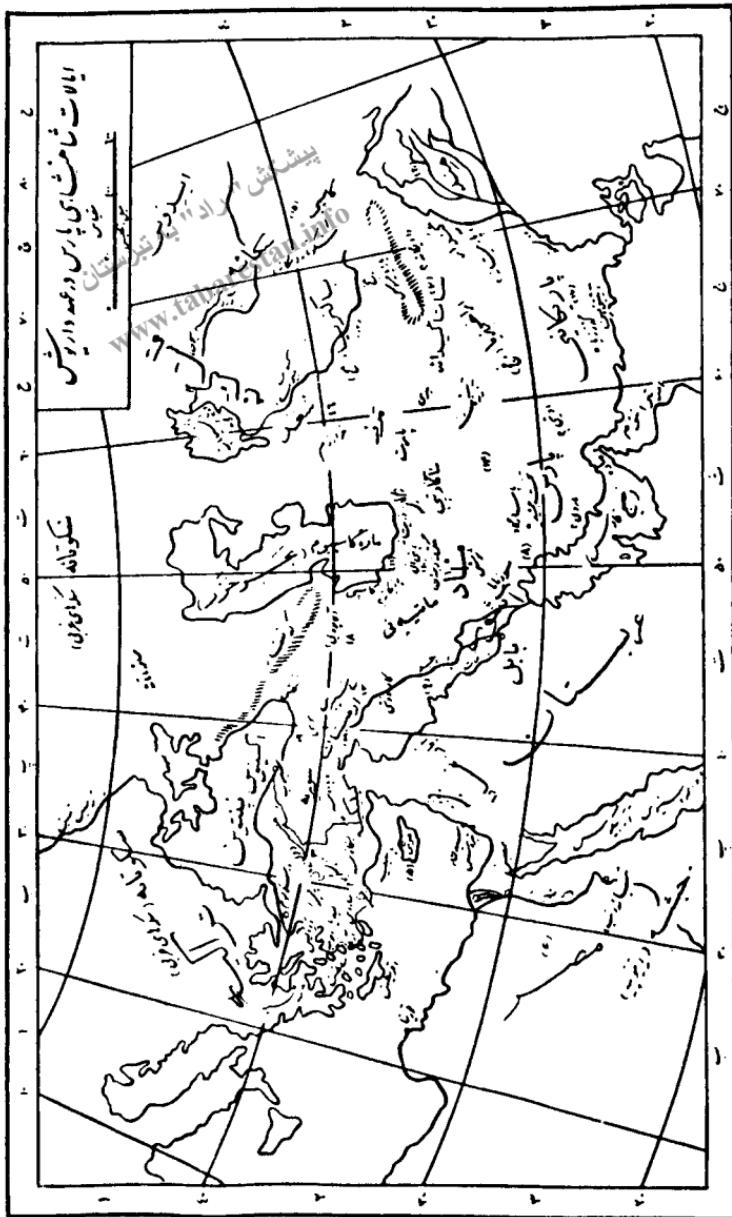
مرگو (مرо امروزی) که به دست شخصی فرد نام افتاده بود به دستیاری حاکم باخته مطیع گردید.

در این اوان شخصی وحی بیزدات نام در فارس خروج کرده، خود را بردهای پسر کوروش خواند، ولیکن بزودی داریوش او را دستگیر کرده با همراهانش به دار آویخت.

لشگری هم که بردهای دوم دروغی به طرف رُخْج (جنوب و غرب افغانستان امروزی) فرستاده بود، نیز به دستیاری والی مملکت مذکور مغلوب شد.

در این اوان باز اهالی بابل به تحریک یک نفر ارمنی که خود را بخت النَّصَر می خواند شوریدند، ولیکن یکی از سرداران داریوش که از اهل ماد بود، یاغیان را کشته، شورش را فرو نشاند. سکاها را هم خود داریوش مطیع نمود، پس از آن در لیدیه نیز اغتشاشی تهیه می شد. توضیح آنکه به قول هرودوت والی آن مملکت اُرْتُسْ می خواست مستقل شود،

این حکایت صحیح به نظر نمی آید. زیرا به موجب اسناد جدیدی که از حفریات به دست آمده، محاصره بابل بیش از ۴ روز طول نکشیده و به همین جهت، تاریخ تखیر بابل ۵۲۱ ق.م. است. در صورتی که محققین سابقاً این واقعه را در نظر به نوشه های هرودوت به ۵۱۹ ق.م. مربوط می داشتند. (تواریف تاریخ مشرق قدیم).



## ایالات شاهنشاهی پارس در عهد داریوش

ولیکن داریوش پیشستی کرده، به دست مأموری او را نابود کرد.  
بعد از آن داریوش به مصر رفت (۵۱۷ ق.م)، زیرا در آنجا هم به  
واسطه سوءسلوک والی زمینه اختشاش مهیا شده بود.

پس از ورود، والی مصر را که آریاندس نام داشت بکشت و قلوب  
روحانیون مصر را که خیلی قوی بودند جذب کرد. با این مقصود، عطاهای  
زیاد به آنها نمود و برای اینکه تلافی کارهای بی رعایت کمبوجیه را نموده  
باشد در عزاداری مصری‌ها در موقع تلف شدن گاو مقدس آنها شرکت و  
سوگواری کرد و یکصد تالان و عده نمود، به کسی که گاو مقدس مصری‌ها  
را موافق علایم آن پیدا کند. به طور کل در این سفر، از مصری‌ها دلジョیی  
کامل نمود، به معابد آنها رفته، نسبت به ارباب انواع مصر احترام زیاد کرد.  
معبدی در آمن براتی مصری‌ها ساخت و کاهن بزرگ سائیس را که سابقًا  
به شوش تبعید شده بود احضار نموده پس از نوازش بسیار مأمور کرد  
خرابیهای قشون کمبوجیه را مرمت کند.

پس از آن راههای تجارتی مصر را که خراب شده بود مرمت و دایر



داریوش

نمود و دریای مغرب را با بحر احمر اتصال داده تجارت مستقیمی بین مصر و هند برقرار کرد.

به واسطه این کارها مصری‌ها از داریوش کاملاً راضی شده، او را یکی از قانونگذاران بزرگ خود دانستند. باید در نظر داشت که داریوش تغییری در اوضاع مصر نداد و اراضی، مانند ساق در دست نجبا و روحانیون بماند، ولی در مخصوص و دو منطقه دیگر برای حفظ امنیت مصر ساخلوهایی گذاشت. در زمان داریوش، مصر در رفاه بود، ولیکن زارعین از جهت مالیات‌های گزارف در سال آخر سلطنت داریوش شوریدند (۴۸۶ ق.م.).

سفرهای جنگی که داریوش برای سرکوبی ممالک کرد، بیست فقره بود و نه نفر را که خروج کرده خود را پادشاه خوانده بودند، داریوش و سرکردگان او معدوم نمودند.

### تشکیلات حکومت داریوش

داریوش نه فقط دولت هخامنشی را از نو تاسیس کرد، بلکه تشکیلاتی به آن داد، که اداره کردن ممالک پهناور ایران را تسهیل و رفاه اهالی را تأمین می‌نمود. تشکیلات مزبور، از این قرار بود:

اول - داریوش، ممالک ایران را به چند قسم تقسیم نمود و برای هر کدام، یک والی معین کرد که به زبان آن روزی خشترپوان می‌گفتند، یعنی شهربان یا نگهبان مملکت (شهر در قدیم به معنی مملکت بوده) و یونانی‌ها ساتراپ نوشته‌اند. تعداد قسمتهای مذکور به قول یونانی‌ها بیست و شش بوده، ولیک عدهٔ ایالاتی را که داریوش در کتبیه نقش رستم ذکر کرده، با پارس به سی می‌رسد.

برای کمک کردن به والی‌ها و نیز برای اینکه کلیه کارها در دست یک نفر نباشند و نفر از مرکز مامور می‌شدند. یکی برای فرماندهی قشون

محلی یا ساخلو بود<sup>۱</sup> و دیگری به اسم سردبیر کارهای کشوری را اداره می‌کرد. این شغل از آن جهت تاسیس شده بود که مرکز بداند احکامی که به والی صادر می‌شود اجرا می‌گردد یا نه. بنابراین سردبیر طرف مکاتبه با مرکز بود و در مواقعی مرکز مستقیماً اوامری به اداره صادر می‌نمود.

قلعه‌ها را قلعه‌ییگی‌ها (آرگ پت‌ها) اداره می‌کردند. در ایالات، تشکیلاتی هم برای امنیت عمومی داده شده بود، که به تمام ایالت بسط می‌یافتد و مرکز در جزو این اداره در همه جا شعبه خبرنگاری داشت. علاوه بر این تأسیسات، سالی یک دفعه مفتشینی از مرکز برای دیدن اوضاع ایالات مأمور می‌شدند و با این مفتشین که لقب چشم و گوش دولت را داشتند، سپاهیانی برای اجرای اوامر آنها اعزام می‌نمودند.

دوم - برای اینکه اوامر و احکام مرکز به ایالات در کمال سرعت برسد و در موقع اردوکشی معطلی فراهم نیاید داریوش راههایی در ایران و ممالک تابعه ساخت. مشهورترین آنها راهی بود که از سارد تا شوش و از آنجا تا پایتخت ممتد بود. طول این راه را ۲۴۰۰ کیلومتر معین کرده‌اند که تقریباً چهارصد فرسخ است و از راههای دیگر راهی بود که از پایتخت سابق مصر «ممفیس» به شهر کوروش در کنار رود سیحون می‌رفته است. معروف است در این راهها منازل و مهمانخانه‌های خوب تهیه شده بود و چاپارخانه‌هایی تاسیس کرده بودند که به قدر کفايت اسبهای خوب داشت. در جاهایی که این راهها از کوهستان عبور می‌کرد ساخلوی کافی گذاشته بودند. چاپارهای دولتی احکام دولت را از مرکز به نزدیکترین چاپارخانه رسانیده، به چاپارهای دیگر که حاضر بودند می‌سپردند و آنها به چاپارخانه‌ی دیگر می‌رسانیدند. بدین ترتیب شب و روز چاپارها در حرکت بودند و اوامر دولت با سرعت به جایی که لازم بود می‌رسید.

۱. صاحب منصب مذکور را چنانچه یونانی‌ها گفته‌اند کاوارئوس می‌نامیدند و «کارا» در زبان پارسی قدیم به معنی سواد مردم و لشگر است.



مهر داریوش اول (منم داریوش شاه)  
موزه بریتانیا موزه ارمیتاژ لیننگراد



مهر داریوش

سوم - برای اینکه قوّه نظامی به قدر کفايت و با سرعت به جاهای لازم برسد، داریوش لشگری ترتیب داده بود که مورخین یونانی‌ها جاویدانش نامیده‌اند، زیرا هیچگاه از عده آن نمی‌کاست و فوراً جاهای خالی پر می‌شد. عده این لشگر همیشه حاضر و زبده که به محض صدور امر، حرکت می‌نمود، ده هزار نفر بود و به واسطه این، قوّه امنیت را حفظ می‌کردند. یک قوّه چهار هزار نفری هم از پیاده و سواره پایتخت و قصر سلطنتی را حراست می‌نمود.

چهارم - قبل از سلطنت داریوش، برای اخذ مالیاتها ترتیب معینی نبود و وُلات هرچه می‌خواستند می‌گرفتند. داریوش برای این کار مهم هم ترتیبی داد. معلوم نیست مأخذ مالیاتها چه بوده، ولیکن هرودوت برای هر

کدام از بیست ایالت ایران مبلغی قلمداد کرده که همه ساله می‌گرفتند. مورخ مذکور می‌گوید: کلیه مالیاتها که به خزانه وارد می‌شد معادل ۱۴۵۶۰ تالان (اویبی) بود. مالیاتها چنانچه هرودوت شرح می‌دهد نقدی و جنسی بوده است.

پلوتاژ<sup>۲</sup> گوید: پس از اینکه داریوش مالیات نقدی و جنسی ممالک را معین کرد در صدد برآمد تا معلوم نماید که این مالیات بر مردم گران است یا نه و پس از اینکه جواب آمد که مردم می‌توانند پردازند باز مالیات را تنصیف کرده، گفت چون وُلات برای مخارج خودشان از مردم عوارضی می‌گیرند باید مالیات را کم کرد تا تحمل نشود.

پنجم - از کارهای داریوش نیز ارتباط بحر مغرب و بحر احمر بود و جهت آن چنین استنباط می‌شود:

داریوش در زمان اقامت خود در هند، مشاهده نمود که تجارت مصر و شامات و غیره با هند از راه خشکی مشکل است و حمل و نقل گران تمام می‌شود، بنابراین امر کرد بحر مغرب را به بحر احمر توسعه یکی از شعب نیل وصل کنند. این کار در زمان نخانو پادشاه مصر در ۶۰۹ ق.م. انجام یافته، ولی در زمان داریوش کanal مزبور پُر شده بود. در این اوان به امر شاه مزبور آن را پاک کردند.

ششم - داریوش برای تسهیل امور تجاری و داد و ستد پولی از طلا سکه زد که در تمام ممالک ایران رواج داشت. این سکه را «دریک» می‌نامیدند. از سکه‌های مزبور معلوم است که عیار آن خیلی عالی بوده، چه داریوش خیلی میل داشته که سکه‌های او از طلای خالص باشد، سکه در مرتبه اول در لیدیه در نیمة قرن هفتم ق.م. زده شده، ولیکن در ایران سکه داریوش نخستین سکه است.

## تسخیر پنجاب و سند

داریوش پس از برقراری امنیت در ممالک تابعه، چند ایالت به ایران ضمیمه کرد. یکی پنجاب و دیگری سند است که هر دو در هند واقع‌اند. از هند، طلای وافری به ایران وارد می‌شد. سفر جنگی داریوش به هند در آن زمان خیلی مهم بوده، چه این واقعه یکی از دو مبدأ تاریخ در هند گردید: - موقعه بودا (بانی مذهب بودایی) و سفر داریوش. زمانی که داریوش در هند بود کشتیهایی ساخت و اسکیلاس امیرالبحر یونانی را به دریای عمان و خلیج فارس فرستاد تا در باب سواحل این دریاها تحقیقاتی نماید. این کار هم مهم بود. تقریباً مقارن این زمان جزیره ساموس و بعضی از جزایر دیگر یونانی نیز مطیع شدند.

## لشکرکشی به اروپا - تسخیر تراکیه و مقدونی

پس از آن داریوش به سک‌ها پرداخت. اینها مردمانی بودند، غالباً آریایی که در روسیه جنوبی فعلی سکنی داشتند و چنانچه ذکر شد، در زمان هووخ‌شتر، آذربایجان و ارمنستان و آسیای صغیر را معرض تاخت و تاز کردند.

جهت این سفر جنگی داریوش را، چنین توجیه می‌کنند که چون این شاه می‌دانست با یونان اروپایی طرف خواهد شد، می‌خواست از پشت سر خود مطمئن شود، ولیکن این حدس صحیح به نظر نمی‌آید، زیرا با تسخیر تراکیه و مقدونی، این مقصود به عمل می‌آمد. جهت این قشون‌کشی باید تجاوزاتی باشد که سک‌ها به حدود ایران می‌کردند.

به هر حال داریوش در ۵۱۵ ق.م. به مملکت مزبور عزیمت نمود، از بوغاز بُسْقُرْ گذشت، در اینجا به امر داریوش یونانی‌های آسیای صغیر که تابع ایران بودند، پلی از کشتیها ساختند که محافظت آن هم محول به خود

آنها شد. پس از آن لشگر ایران از تراکیه گذشته، به مصب رود دانوب رسید. در آنجا هم رؤسای مستعمرات یونانی با جباره پلی از کشتیها ساخته بودند. لشگر ایران از پل گذشته، وارد مملکت سک‌ها یا سُتپ امروزی شد. سک‌های عالیق و آذوقه را آتش زده، چاههای آب را پُر کرده، با حشم به داخل مملکت عقب نشستند. قحطی و مشکلات این مملکت لشگر ایران را تهدید می‌کرد، ولی چون اداره نظارت لشگری به قدر کافی آذوقه تهیه کرده بود، داریوش در مدت دو ماه از رود دانوب تا تانائیس (دُن امروزی) و قلب مملکت سک‌ها (روسیه کنونی) پیش رفت.

هرودوت می‌گوید: داریوش رسولی نزد پادشاه آنها فرستاد که این پیغام را برساند: چرا از پیش من فوار می‌کنی، اگر قوه جنگ داری جنگ کن والا مطیع شو! و پادشاه سک‌ها جوابی داد که معماً بود. توضیح آنکه یک پرنده و یک موش و یک مرغ و یک وزغ و پنج تیر فرستاد و گُبریاسْ یکی از ندمای داریوش چنین تعبیر کرد:

پادشاه سک‌ها می‌خواهد بگوید: اگر شما نتوانید مثل پرنده بپرید و مانند موش به زمین و به سان وزغ در آب روید از این تیرهای ما نخواهید رست.

با پذیرفتن چنین تعبیری باز معلوم نیست چرا پنج تیر فرستاده‌اند و این روایت هرودوت افسانه به نظر می‌آید. سک‌ها با جباره یونانی که مستحفظ پل دانوب بودند داخل مذکوره شدند، که پلها را خراب کنند، تا داریوش نتواند مراجعت کند، ولیکن چون آنها به واسطه ایران دارای این مقام شده بودند از انجام آن امتناع کردند و داریوش از راهی که به اروپا رفته بود به سارد مراجعت کرد. ولیکن هشتاد هزار نفر در تحت سرکردگی بغایش (مگابیز یونانی‌ها) در اروپا گذاشت که شهرهای یونانی تراکیه و مملکت مقدونی را تسخیر کند و سردار مزبور این امر را انجام داده، تا سواحل دریای آدریاتیک پیش رفت، چنانچه پادشاه مقدونی

آمین تا سُن تابع ایران شد.

### جنگ یونان

از قراین به نظر می‌آید که داریوش در قصد تحقیق<sup>۱</sup> به آتن یا اسپارت نبوده، بلکه در دربار ایران اشخاص زیادی عقیده داشتند که جنگ با یونان برای ایران بی‌نتیجه است، ولیکن خود یونانی‌های از پیمان داریوش را مجبور نمودند که به طرف یونان قشون‌کشی کند. شرح واقعه از این قرار است:

در این زمان یک ثلث اراضی یونانی نشین یعنی مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیه و مقدونی تابع ایران و دو ثلث دیگر از دولتهاای ترکیب یافته بود، که بعضی از آن‌ها در واقع شهر و برخی بزرگتر بودند. از دول مذکور آتن و اسپارت معروف‌ترین آنها محسوب می‌شدند، در اوّلی حکومت ملی و در دومی حکومت اُلیگارشی یعنی حکومت عدهٔ قلیل برقرار بود. هرچند هر دو از همسایگی ایران قوی وحشت داشتند، با وجود این در موقع سخت، هر دو به کمک ایران متولّ می‌شدند و به‌طور کل از این زمان تا اواخر دورهٔ هخامنشی همیشه در نزد ۹۰ لات آسیای صغیر و در دربار ایران، یک عدهٔ یونانی‌های فراری معروف، اقامت داشته، همواره ایران را به تسخیر یونان یا به دخالت در امور آن تحریک می‌کردند. در مستعمرات یونانی، دولت ایران دخالت نداشت و اداره کردن آنها را به جبارهٔ یونانی واگذار می‌نمود و هر زمان جباری مورد اعتماد دربار ایران واقع نمی‌شد، شخصی را از جبارهٔ دیگر یونانی معین می‌کرد.

در سال ۵۱۰ ق.م. هیپ‌پیاوس<sup>۱</sup> نامی را که از خانوادهٔ پی‌زیسترات و جبار آتن بود، مردم آتن اخراج و حکومت ملی در آن شهر تاسیس کردند

او پناه به آرتابرن<sup>۱</sup> والی لیدی برد.

بعد از آن آتنی‌ها از جهت ضدیت دسته اشرافی اسپارت با حکومت ملی آتن و جنگی که بین آن‌ها درگرفته بود در تحت فشار دولت اسپارت واقع شده، صلاح خود را در نزدیکی با ایران دیدند و سفیری نزد والی مذبور فرستاده کمک ایران را درخواست کردند. والی گفت کمک می‌کنم، به شرط اینکه مطیع ایران شده باج بدھید. سفیر پذیرفت و لی بعد از مراجعت او به آتن، آتنی‌ها از گفته خود برگشتند (۵۰۸ق.م.).<sup>۲</sup> دو سال بعد باز آتنی‌ها سفیری نزد والی مذکور فرستاده خواستند که از هیپپیاس حمایت نکند. او جواب داد که آتن باید او را باز پذیرد و شهر آتن این مطلب را قبول نکرد. در این حیص و بیص اغتشاش و شورش در شهرهای یونانی آسیای صغیر درگرفت و محرك آن آریستاگر<sup>۱</sup> جبار شهر میلت بود که از طرف ایران در آنجا حکومت داشت.

توضیح آنکه پدرزن او هیس‌تیه<sup>۲</sup> حاکم سابق میلت چون در سفر داریوش به مملکت سک‌ها خدماتی کرده بود در ازای آن داریوش، میرسین یکی از شهرهای تراکیه را به او داد. بعد که معلوم شد استحکاماتی در آنجا بنا می‌کند به دربار ایران احضار شد و محترمانه در آنجا متوقف بود.

این شخص محربانه داماد خود، آریستاگر مذکور را به یاغیگری تحریک کرد و برای اینکه نوشه‌های او افشا نشود سرغلامی را تراشیده، بر پوست او مطالب خود را نوشه و پس از اینکه موهای سر غلام بلند شد، او را روانه میلت کرد. با این دستور که دامادش سر اورا تراشیده نوشه‌های او را بخواند. بر اثر این تحریکات شورش مذکور درگرفت و قشون ایران به واسطه کمی عده در مقابل شورشیها عقب نشسته به شهر سارد پناه برد. آریستاگر چون می‌دانست که قشون ایران از جاهای دیگر

خواهد رسید، به یونان رفته، کمکی درخواست کرد. اسپارت حاضر نشد کمک نماید ولیکن آتنی‌ها بیست کشتبه به او دادند و پس از آن شورش به تمام شهرهای یونانی در آسیای صغیر و جزیره قبرس و غیره سرایت کرد و یونانی‌ها سارد را تصرف کرده، خود شهر و جنگل مقدس آن را آتش زدند، ولیکن به گرفتن ارگ آن از جهت استحکاماتی که داشت موفق نشدند.

پس از آن قشون ایران از هر طرف به محل اختشاش روی آورد و کشتیهای فینیقی از طرف دریا عرصه را بر شورشیان تنگ کردند. بالاخره جنگی در نزدیکی میلت شد که یونانی‌ها مضمحل یا متواری شدند و آتنی‌ها به مملکت خودشان مراجعت کردند و شهر میلت را سپاهیان ایران گرفته، شورشیها را سخت مجازات نمودند (۴۹۶ ق.م.).

علوم است که داریوش از دخالت یونانی‌های اروپایی به امور داخلی ایران فوق العاده مکدر شد و پس از آن بزودی جنگ اول ایران با یونان درگرفت. قبل از جنگ، داریوش برای رضایت یونانی‌های آسیای صغیر امر کرد، اراضی را مساحی و مالیاتها را تعديل نمودند، بعد داماد خود مردونیه را برای سرکشی به آسیای صغیر و تراکیه و غیره فرستاد. با این دستور که اصلاحاتی نماید.

این شخص علاوه بر نجابت جبلی عقل و تدبیر داشت و اول کاری که کرد این بود که به تمام مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی داد تا آنها را از ایران راضی کرده باشد.

بعد به اروپا قشون کشی کرده، تا کوه آتش در تراکیه پیش رفت و مقدونی را مجدداً به اطاعت ایران درآورد (۴۲۹ ق.م.)، ولیکن در این حین به واسطه توفان دریا، سیصد فروند از کشتیها خراب و معدوم گردید، رعب ایرانی‌ها در یونانی‌ها زیاد بود، ولیکن اقدامی برای تجهیزات نمی‌کردند. این حال روحی یونانی‌ها را در دربار ایران می‌دانستند، زیرا

بسیاری از یونانیهای اشرافی و ناراضی که فرار کرده به دریار ایران پناهنده شده بودند حال یونان را برای داریوش توصیف می‌کردند و دریار ایران همه به این عقیده بودند که داریوش بی‌جنگ می‌تواند تمام این مملکت را مطیع نماید. بنابراین داریوش، رسولانی به یونان فرستاد، اعلام کرد که یونانی‌ها باید آب و خاک بدنه‌ند یعنی مطیع شوند. پیشتر شهرهای یونانی این تکلیف را پذیرفتند ولیکن در آتن و اسپارت رسولان را برخلاف عادات بین‌المللی کشتند و جنگ از نو شروع شد (۴۹۰ ق.م.).

چنانچه هرودوت گوید: این دفعه قشون ایران در تحت فرماندهی یک نفر مادی داتیس<sup>۱</sup> نام بود و او چنین دید که از راه دریا و جزایر سیکلااد به طرف آتن برود.

خشون ایران اول شهر ایرث ره<sup>۲</sup> را گرفته، مردمان آن را به آسیا فرستاد، بعد ششصد فروند کشتی ایران به شبه جزیره آتیک<sup>۳</sup> که آتن در آن واقع است رسیده، لنگر انداخت. در ابتدا آتنی‌ها نمی‌خواستند جنگ کنند، زیرا کمکی را که از اسپارت انتظار داشتند نرسیده بود، ولیکن میلتیاد یکی از نجیب‌زادگان آتنی، اهالی را به جنگ تحریک کرد و قشون آتنی در تحت سرکردگی او برای جنگ با ایرانی‌ها بیرون آمد. در راه عده‌ای هم از پلاته (یکی از شهرهای یونانی) به کمک آن رسید، و سپاه آتن ماراثن<sup>۴</sup> را که در طرف شمال و شرق شبه جزیره آتیک بود اشغال نمود. پس از آن میلتیاد جنگ را شروع کرد، یونانی‌ها چون می‌دانستند که ایرانی‌ها تیراندازهای ماهری هستند و اگر از دور جنگ کنند طاقت تیر آنها را نخواهند آورد، خودشان را بی‌پروا به سپاه ایران زده، جنگ تن به تن نمودند.

سپاه آتنی، سنگین اسلحه بود، یعنی اسلحه دفاعی (خود و جوشن و غیره) داشت، در صورتی که سپاهیان ایرانی فاقد این نوع اسلحه بودند و

سپرهایشان هم به خوبی استحکام سپرهای یونانی نبود، با وجود این ایرانی‌ها قلب قشون یونانی را شکافتند ولی جناحین قشون مزبور غلبه کرد و ایرانی‌ها پس از دادن ۴۰۰۰ نفر تلفات به کشتیهای خود عقب نشسته، حرکت کردند. سپاهیان ایرانی در ابتدا می‌خواستند از طرف دیگر که به آتن نزدیکتر بود حمله برنده، ولیکن میلیاراد نقشه آنها از دریافت و برای دفاع آتن به محل مزبور شتافت. پس از آن سردار ایرانی که وضع را چنین دید دیگر جنگ نکرده، به آسیا مراجعت نمود.

راجع به این جنگ لازم است بگوییم که کیفیّات آن متناقض است: اولاً عده سپاهیان ایران را یونانی‌ها صد و بلکه سیصد هزار نوشته‌اند و حال آنکه محقق است که ۶۰۰ کشتی عهد قدیم بیش از سی هزار نفر بالوازم آنها نمی‌توانسته حمل کند. ثانیاً اگر سپاه ایران قلب لشگر یونانی را شکافت، بعد قشون مزبور چه ترتیبی یافت که جناحین آن توanstند غلبه کنند؟ بنابراین و ایرادات دیگر که در این مختصر نگنجد، بعضی از محققین مانند نیبور عقیده دارند که نوشته‌های یونانی‌ها راجع به این جنگ و جنگهای دیگر ایران با یونان به شعر و افسانه‌گویی و داستانسرایی شبیه‌تر از تاریخ‌نویسی است.

مصنف مذکور گوید: آتنی‌ها به طور غیر متربّق، بهره‌مندی داشته‌اند، ولی کیفیّات را نمی‌دانیم. چهار سال بعد از این جنگ، داریوش در میان تهیّه‌هایی که برای جنگ جدید می‌دید درگذشت (۴۸۶ ق.م) بعضی از مورخین به این عقیده‌اند که اگر عمر او وفا می‌کرد جبران این عدم بهره‌مندی را می‌نمود و کار یونان خیلی سخت می‌شد.

### خلاص داریوش

داریوش شاهی بود عاقل و دارای اراده و عزم قوی. هرچند در بعضی موارد شدت عمل نشان می‌داد، ولی غالباً رفتار او با مغلوبین ملایم و

معتدل بود. در انتخاب اشخاص برای کارها نظر صائب داشت و به خطه نمی‌رفت. اگر بعد از کمبوجیه او به تخت نمی‌نشست دورهٔ هخامنشی هم مانند دورهٔ مادی‌ها زود سپری می‌شد.

این شاه، شاهنشاهی ایران را از نو تاسیس کرد و به آن تشکیلاتی داد که در آن زمان و با آن محیط بهتر از آن عملی نبود، چنانچه اسکندر و سلوکی‌ها و ساسانیان و غیره همان گرده را دنبال کردند در زمان داریوش ایران به اعلى درجه خود رسید و پس از او دورهٔ شاهان ضعیف‌النفس هخامنشی شروع شد.

با وجود این که این شاه با یونان طرف بود از نوشه‌های مورخین آنها به خصوص آشیل ادیب و شاعر معروف و یکی از جنگاوران یونانی در دشت ماراتن معلوم است که نسبت به داریوش احترام زیاد داشته‌اند. بعضی از محققین داریوش را مهمترین شاه ایران قدیم دانسته و فقط انوшуیروان را طرف مقایسه با او قرار داده‌اند.<sup>۱</sup>

## خشایارشا

نام و نسب - نام این شاه در فرسنگ باستان خشایارشا و بشوشی خشرشا و در نسخه‌ی بابلی کتبه‌های هخامنشی خشی‌یرشی و در یکی از استوانه‌های بابل خرشای‌شیا و بمصری خشی‌برشا و در تورات اخشورش و در کتب مورخان یونان کسرکسیس و در آثار الباقيه‌ی ابویحان در فهرست ملوک کلدانی احشیروش و در فهرست ملوک کبار فارس (ص ۱۱۱) اخش‌ویرش بن‌داراو هوخسروالاول، و در طبری اخش‌وروش بن‌کیرش بن‌جاماسب، و در مختصر الدول ابن‌العربی



### قصر خشایارشا در تخت جمشید، زمانی که برپا بود

اخشیروش بن داریوش، و در زیانهای اروپائی کرسن آمده است. و در تاریخ مورخان اسلامی و داستانهای باستانی نام این شاه به کلی فراموش شده است.

خشایارشا پسر داریوش اول از زن او آتسسا Atossa دختر کوروش

بزرگ بود، و در ۳۵ سالگی به تخت نشست (۴۸۶ ق.م.).  
**شورش مصر:** خشایارشا در آغاز پادشاهی خود بر آن شد، که  
 شورشی را که در مصر روی داده بود، فرونشاند. پس بالشکری بسوی آن  
 کشور رهسپار شد؛ و خبیش Xabish نامی که سربلند کرده خود را فرعون  
 می خواند، از پیش او بگریخت؛ و ایرانیان همدستان اوراگیفر داده دلتای  
 نیل را غارت کردند. و برادر پادشاه که هخامنش نام داشت استاندار مصر  
 شد، و این کشور بوضع پیشین خود بازگشت؛ یعنی کنه‌ی مصری  
 به حقوق اختیاراتی که به آنان داده بود باقی ماندند و شورش بكلی فرو  
 نشست (۴۸۴ ق.م.).

**شورش بابل - خشایارشا** پس از سرکوبی شورش مصر بسوی بابل  
 لشکر کشید، بنا بر الواح بابل در آنجا چندتن دعوی پادشاهی کرده بودند؛  
 که نام دو تن از آنان «بلشیمانا» و «شیکوشتی» بود. پس از آن  
 «آکشی ماسو» نامی خود را پادشاه بابل دانست و زوپیر Zopyre از طرف  
 ایران والی بابل گشت شورش را فرونشاند ولی چندی بعد او را کشتند و  
 پسر او بغاوخش (یونانی مکاییز) بجای او برگزیده شد.

ایرانیان در این باره بقول هرودوت با بابلی‌ها بسختی رفتار کردند، و  
 دیوار و معابد شهر را به امر شاه ویران کردند و اهل شهر را به اسیری  
 برداشتند، و مجسمه‌ی بل مردوک رب‌النوع بابل را به ایران برداشتند. آریان و  
 استرابون می‌نویستند که معبد «اساهیل» ویران شد، و آن هیکل زرین در  
 پیش بابلیان بسیار مقدس بود، و هر پادشاه قانونی بابل در آغاز سال دست  
 آن بت را می‌گرفت. پس از این واقعه دیگر بابل کمر راست نکرد، و ایالتی  
 از ایالات شاهنشاهی ایران گردید و بت زرین بل مردوک را ذوب کردند.  
 از این زمان خشایارشا عنوان «شاه بابل» را ترک گفت و به عنوان «شاه  
 پارس» و «ماد» اکتفا کرد.

**جنگ یونانیان - مقدمات** این جنگ را هرودوت چنین می‌نویسد:

«دمارات» پادشاه سابق اسپارت که در زمان داریوش به ایران پناهنده شده بود، و اکنون از نزدیکان خشایارشا بشمار می‌رفت، به او گفت شاه می‌تواند به آسانی پلوپونس را بگیرد. او را پادشاه کند، و او دست نشانده‌ی ایران خواهد بود. خانواده‌ی آله‌آدس Aleades که در تسالی مقندر بودند و نیز کسان دیگر، شاه را تحریک به جنگ با یونان می‌کردند. ظاهرًا شاه در ابتدا نمی‌خواست با یونانیان جنگ کند، و اهمیتی به شکست ماراثن نمی‌داد. ولی «مردونیه» داماد داریوش این شکست را کسر شان ابهت ایران دانسته، و خشایارشا را به جنگ واداشت. فراریان یونان که پناهنده به دربار ایران بودند، نیز این آتش را دامن می‌زدند. باری بسیج سپاه از ۴۸۴ تا ۴۸۱ ق.م. طول کشید و در پاییز آن سال دسته‌های مختلف سپاه ایران در ولایات کاپادوکیه گرد آمده بسوی لیدیه رفتند. لشکری که خشایارشا آماده کرده بود بزرگترین سپاهی بود که تا آن روز به حرکت در آمده بود.

مورخان یونانی نوشتند: چهل و شش گونه مردم از نژادهای مختلف این سپاه بزرگ را تشکیل می‌دادند. بقول هرودوت مقدم همه طوایف، پارسیها و مادها بودند، که تیر و کمان داشتند. پس از آنان کاسی‌ها و هیرکانیان بودند که سلاح آنان مانند پارسیان بود. پس از آن آسوریان بودند که مغفره‌ای مفرغی داشتند. باختریها، آریاها، پارتهایا، و طوایف مجاور آنان که نیزه و زوین داشتند. سپس سکاها بودند که کلاه دراز عجیبی با تبرهای جنگی داشتند. پس از آن هندیها با قباهای پنه و حبشهیان با بدنهای خال کوییده مسلح به کمانهای دراز و تیرهای که نوک آنها متنه بسنگ می‌شد، و سپاهیان آسیا که ظاهرًا بومیان جنوب ایران بودند. مغفره‌ای عجیبی داشتند که آن را از کله‌ی اسب می‌ساختند. و طوایف دیگر حتی مردمان جزایر دور دست خلیج فارس بودند. بر هر گروهی یک تن پارسی گماشته بودند. فرماندهی کل پادگان را مردونیه

داشت ولی سپاه جاویدان فرمانده مخصوصی داشت. اما سواران، بیشتر پارسیها و مادها بودند، تقریباً هشت هزار تن ساگاریان که مردم شمال ایران و کمتداندار بودند در آن اردو بودند. هندیان سوار عرّاده شده گوخر به آن می‌بستند، از باختریان و کاسپیان و لیبان که به عزاده سوار می‌شدند نیز داخل سواران بودند. بعلاوه گروهی از اعراب بودند که سوار بر شتران جماز بودند. نیروی دریایی عبارت بود از هزار و دویست ناو که فینیقیان و مصریان و یونانیان رعیت ایران آنها را فراهم ساخته بودند. در هر ناوی چند تن پارسی یا سکایی بودند. ناوهای حمل و نقل عبارت از سه هزار فروند بود.

بنا بر روایت هرودوت ترکیب این لشکرکشی که در تاریخ، معروف به سپاه بزرگ شده از این قرار بود:

پیادگان ۱/۷۰۰/۰۰۰ سواران ۱۰۰/۰۰۰، ملوانان و نیروی دریایی ۵۱۰/۰۰۰، و جمع آنها ۲/۳۱۰/۰۰۰ تن، قوای امدادی و ملوانان و خدمتگزاران، این عده را از پنج میلیون مت加وز می‌ساخت! البته این مقدار را نمی‌توان باور کرد. ولی چون ایرانیان به کثرت عدد اهمیت می‌دادند شاید بتوان قبول کرد که نیروی زمینی و دریایی بانضمام تبعه و خدمتگزاران به یک میلیون نفر رسیده باشند. از این یک میلیون، پس از موضوع کردن جاوشان کشته‌ها دویست هزار مرد جنگی می‌ماند.

**گذشتن سپاه از داردائل - سپاه ایران از بوغاز داردائل که آنروزگار**  
 موسوم به هلس پونت Heles pont (پل یونان) بود از روی پلی که قایقهای بامرشاه ساخته بودند در مدت هفت شب‌انه روز از آسیا بطرف اروپا گذشت. عبور لشکریان زیر نظر شاهنشاه واقع شد شاه بر روی تختی از مرمر که در بالای تلی نزدیک آیدوس Abidoss زده بودند، جلوس نمود. در هنگام برآمدن آفتاب جامی زرین و قدحی از زر و یک شمشیر و یک کمان پارسی را بعنوان هدیه به دریا انداخت. هرودوت گوید: پس از

آنکه پل ساخته شد بادی برخاست و آنها را ویران ساخت. شاهنشاه در خشم شد. بفرمود تا از مهندسان سر بر گیرند! و دریا را به سیصد تازیانه تنبیه نمایند! پیاده نظام پیش ارد و سواره نظام به سه قسمت تقسیم شده بود، و فرماندهان اردوها همه پارسی بودند. و شاه با تمام خانواده‌ی هخامنشی همراه سپاه حرکت می‌کرد. اردوها بقسمتهای کوچک‌تر تقسیم شده بود. نظم و ترتیب قشون و تهیه‌ی آذوقه و ساختن پلها و اصلاح راهها بخوبی پیش‌بینی شده بود. به علاوه در شمال کوه آتس Athoss، کانالی حفر شده بود تا مانند سفر اول ایرانیان به یونان، کشتی‌های ایران دچار طوفان نگردد. (در سال ۱۷۳۹ میلادی در این کanal سیصد دریک که پول ایرانی بود یافته شد).

او ضاع یونان - در این حمله مانند حمله‌ی پیش آتن منظور نظر بود از طرف دیگر ایرانیان با آسانی نمی‌توانستند قوای دفاعی تنگه‌ی کرنت یا خطوط دیگر را محاصره کنند، مگر اینکه از جانب دریا مقاومت نبینند. بنابراین سرنوشت اسپارت هم سرانجام مربوط به کار آتن می‌شد. اگرچه اسپارت‌های نادان و متهدان ایشان که مأمور دفاع تنگه بودند، این مسئله را بخوبی درک نمی‌کردند. باری بواسطه‌ی کوشش‌های تمیستو کلس Themistocles آتنی‌ها در طی ده سال نیروی دریایی خود را بسیار توسعه داده، و هم تکیه‌گاه محکم پیره‌ثوس را ایجاد نموده بودند. بنابراین می‌توانستند، در هنگام تهاجم دشمن سکنه‌ی ولایات را بجزیره‌های مجاور انتقال دهند؛ و بالاخره راه دریا را در پیش گرفته مهاجرت نمایند، و در سیسیل و ایتالیا میهن تازه برای خود تهیه کنند، و راستی تمیستو کلس به همین خیال هم افتاده بود.

از اقدامات آتنی‌ها آن بود که در این موقع خطیر سعی نمودند که یونانیان را وادار کرده اختلاف داخلی را کنار گذارده اتحادیه‌ی عظیمی در برابر ایرانیان تشکیل دهند. در آغاز با آرگوس Argos داخل مذاکره شدند

ولی چون مردم آنجا می‌خواستند از حیث حقوق فرماندهی با اسپارت برابر باشند، این مذاکرات به نتیجه نرسید. آرگوس با آنکه رفتارش موجب نگرانی بود آشکارا با پارسیها موافقت نکرد. با گلن Gelon جبار سیرا کوز مذاکره کردند. بگفته‌ی هرودوت او اصرار داشت در مقابل کمکی که می‌کند سپهسالار یا امیر قوای خشکی یا دریایی یونان شود. با وجود سربازان و ناوهای بسیاری که در اختیار داشت او از نظر آنکه جزیره‌ی سیسیل در تحت حملات کارتاژها بود نمی‌توانست؛ با یونانیها معاونتی نماید. باری مردم کرنت و جزیره‌ی کورسیرا Corsira هم در دفاع از این خطر مشترک مساعدتی ننمودند.

بالاخره تمیستوکلس پسر نهادکلس که به گفته‌ی پلوتارک در جنگ ماراتن شرکت داشت و از چندی پیش یکی از رجال معروف آتن شده بود، قدم پیش نهاد و مردم را به جنگ و تدارک لوازم آن تحریک کرد. و در این اقدام مردمی را که با حکومت ملی موافق و بر ضد فراریان یونانی مقیم دربار ایران بودند با خود موافق کرد. آتنی‌ها سفرایی به شهرهای یونان فرستاده اسپارت و سایر شهرها داخل این اتحاد شدند. اگر چه باز تردیدی در کار بود بخصوص که غیگویان یونانی نتیجه را خیلی بدپیش‌بینی کرده بودند، با وجود این، کوشش‌های تمیستوکلس نتیجه داد، و قشون اسپارت که مرکب از هفت هزار تن بود تنگه‌ی Thermopyles را برای دفاع گرفت زیرا یونانیان به علت کمی نیرو و یقین داشتند که در دشت وسیع از عهده‌ی سواره نظام ایران برنخواهند آمد.

تسخیر ولایات شمال یونان - سپاه ایران چون از «هلسپونت» گذشت، وارد خاک اروپا و نواحی شمال یونان شد. چون مردم تسالی تاب مقاومت در برابر شاهنشاه ایران را نداشتند سرتسلیم پیش نهادند و لشکر ایران بلامانع از مقدونیه و تسالی گذشت و بی‌انکه زد و خوردی شود

بیشتر ولایات شمال و مرکزی یونان باطاعت ایران در آمدند، و تنها تسپیا و پلاته Platea شرافتمندانه مستشنبی ماندند.

هفت هزار تن آتنی مأمور حفظ تنگه‌ی ترمومیل بودند. ریاست این عده با لثونیداس لاسه دومونی پسر اناکسیاندرید بود و نیروی دریائی که مرکب از ۲۷۱ کشتی بود در تحت فرماندهی یوری بیادس Euribyades بود.

تنگه‌ی ترمومیل - از طرف خشکی خشایارشا از ترم Terme گذشته با قشون بیشمار خود پیش رفت. چون به تنگه‌ی ترمومیل رسید، خبر رسید که دشمن معبّر را گرفته است و لذا دسته‌ای برای اکتشاف فرستاد. آنان رفته‌اند، دیدند، در خط ساحلی زیانه‌ی باریکی از خاک فقط به پهناهی صد پا در پای کوه است و قوای یونانی بین دو نقطه اردو زده‌اند، که از همه تنگتر است و خبر آوردند که یونانیان مشغول ورزش و شانه کردن گیسوان دراز خود می‌باشند. مثل اینکه به عروسی بروند. خشایارشا چهار روز توقف کرد ظاهراً به انتظار کشتهای ایران تا از معبّر بوریوس بگذرند.

بالاخره به مادیها و کاسی‌ها و سپاه جاویدان فرمان حمله داد. لکن سپاهیان اسپارت که موسم به هوپلیت یعنی سنگین اسلحه بودند، نگذاشتند، قشون ایران از تنگه‌ی ترمومیل بگذرد، و صدها تن از ایرانیان به هلاکت رسیدند - تا اینکه یک یونانی خائن راهی از میان کوه به ایرانیان نشان داد. ولشکر ایران در تحت سرکردگی هیدرانس حرکت کرد تا پشت سر یونانیان را در ترمومیل بگیرد. اما یونانیان عقب‌نشینی کردند، ولی لثونیداس با سیصد اسپارتی و هفتصد یونانی (از شهرهای دیگر) بماند و کشتار مهیبی درگرفت. و لثونیداس و همه یونانیان کشته شدند و افتخار ابدی نصیبیشان گشت. می‌نویستند چون سپاهیان یونانی که با لثونیداس بودند یقین داشتند کشته خواهند شد، در شوخی و خنده نسبت به یکدیگر مسابقه می‌نمودند! و از جان گذشته جنگ می‌کردند (۴۸۰ ق.م.).

جنگهای دریایی در آرتی میزیوم - ناوهای پارس پس از حرکت لشکریان دوازده روز در ترم ماندند. زیرا میان بندر و خلیج پاکازیان لنگرگاهی نبود. پس از آن ده فروند کشتی تندر و پیش انداختند و ناوهای مقدم بسه فروند ناو یونانی برخورد کردند که در برابر مصب رود پنیوس Peneius مشغول پاسداری بودند. طوفان ناگهان برخاست، و ۴۰۰ فروند ناوهای ایرانی را درهم شکست. پس از طوفان ناوهای ایران به طرف آفه Aphetae که در مقابل آرتی میزیوم در خاک اصلی یونان واقع بود متوجه شدند. پارسیها می خواستند با دویست فروند خود جزیره یوبیه Eube را دور زده از بغازی که آن جزیره را از اصل خشکی جدا می کند، بالا روند که سردار یونانیان، یوری بیادس Eurybiades مطلع شد، و بناوهای جنگی ایران حمله برده و سی فروند از آنها را دستگیر نمود. باز هم طوفان به مدد یونانیان آمد، و کلیه کشتیهای ایرانی که در اطراف یوبیه بود، درهم شکست. از طرفی خشایارشا همواره به کشتیهای جنگی فرمان می داد که ناوهای یونان را شکافت. به سپاه بری پیوندند. زد و خورد در تمام خطوط درگرفت و یونانیان از هجوم لشکر ایران در شرف مغلوبیت بودند و نیمی از ناوگان آنان از میان رفت. در این هنگام خبر رسید که لشکر ایران از ترم پیل عبور کرد. یونانیان دیگر جدال را مصلحت ندیده شبانه گریختند که اگر پارسیان آنان را تعقیب نموده بودند بسیاری از کشتیهای صدمه دیده‌ی آنان را دستگیر می نمودند.

سقوط آتن - قشون بری ایران پس از فتح ترم پیل، به طرف آن رهسپار شد. آتنیان چون در ترم پیل امید پیروزی داشتند آتن را تحمله نکرده بودند، ولی کار را در این هنگام به عجله صورت دادند. زنان و کودکان را به تروزن Terozen واژینا Aegina و سالامیس فرستادند. از زمان حرکت خشایارشا از هلس پونت تا ورود سپاه او به آتیک که آتن در آن واقع بود، چهار ماه طول کشید.

تسخیر آتن را هرودوت چنین می‌نویسد: وقتی پارسیان وارد آتن شدند آنرا خالی از سکنه یافته فقط عده‌ای از آتنی‌ها به معبد پناهنده شده بودند، اینان در ارک گرد آمده با تیر و تخته سنگرهای ساخته بودند. ایرانیان آتن را بتلافی حریق شهر سارد آتشی زدند فتح آتن را خشایارشا به عمومی خود اردوان که تیابت سلطنت را داشت تخبر داد.

جنگ سلامیس ۴۸۰ ق.م - تمیستوکلس پس از مذاکره با اسپارتیان ناوگان یونان را وادار کرد که پس از ترک آرتی میزیوم به سلامیس بروند. سلامیس جزیره‌ایست در نزدیکی آتیک در مقابل الوین که از قاره بواسطه‌ی بغاز تنگی جدا می‌شود. در جزیره‌ی مزبور بود که آخرین کمک یونانیان رسید. و شماره‌ی ناوگان ایشان بالغ به چهارصد فروند گردید. تسخیر آتن و پیشرفت ناوگان ایران به سوی فالرون باعث تشویق پلوبونزی‌ها گردید و آنها معتقد بودند باید در تنگه‌ی کرنت دفاع کرد. در این وقت دریاره‌ی محل دفاع بین سران یونانی گفتگوی بسیار شد و چون تمیستوکلس دید دیگر سران را نمی‌تواند برای دفاع در سلامیس قانع کند، تدبیری بکار برد غلامی نزد خشایارشا فرستاد، و پیغام داد: «تمیستوکلس رئیس آتنیان می‌گوید که من طرفدار شاهنشاهم، چون یونانیان می‌خواهند، فرار کنند. موقع آنست که آنان را بکلی از میان بردارید،» خشایارشا چون از یونانیان مکرر خیانتکاری دیده بود این حرف را باور کرد و دسته‌ی ناوگان مصری را که دویست فروند بود فرستاد تا معتبر غربی بین سلامیس و مگارا Megara را مسدود نمایند. پس از آن ناوگان اصلی خود را از فالرون حرکت داد، و آنها در اطراف جزیره‌ی پسیتالیا Psytalia در سه صف قرار گرفتند. و آن جزیره را هم سپاه پارسی تصرف کرد. آریستیدس که اخیراً از تبعید بازگشته بود خبر هجوم ناوگان ایرانی را برای یونانیان آورد. یونانیان دانستند یا باید جنگ کرده پیروز شوند و یا نابود گردند. از آنسو ناوگان پارسی به حرکت در آمدند و چون

تلاقی ایشان با دشمن در محلی واقع میشد که به تناسب گروه بسیار آنان وسعت نداشت؛ و ناگزیر بودند به شکل ستون مقابل دشمن بروند در صورتیکه یونانیان بطور صفت ایستاده بودند. ناوهای فینیقی شاهنشاه ایران که بین پسیتالیا و خاک یونان حرکت می‌کرد با آتنیان و زاپنی‌ها (ساکنین سلامیس) مقابل گردیدند. در این تکنیقا فزوئی شمار ناوگان ایران به زیان ایشان تمام شد. اگر چه در میسره غالب بودند ولی در میمنه سرانجام مغلوب شدند بالاخره ایرانیان در همه صفواف عاجز شده به فالرون عقب‌نشینی نمودند و در نتیجه دوست فروند ناو ایشان از کار افتاد و یک عدد هم با جاشوان آن دستگیر شد. از یونانیان هم چهل ناو از کار افتاد. ولی یونانیان دشمن را تعاقب ننمودند.

در این جنگ اشیل شاعر که در یکی از ناوهای جنگی بوده در منظومه‌ی معروف خود که به عنوان پارسیان مشهور است چنین سروده است: «در آغاز نیروی دریایی پارسی در برابر ایشان ایستادگی می‌کرد، و هنگامیکه عرصه بر ناوگان عظیم ما تنگ شد، دوست از یاری کردن بدلوست عاجز ماند، منقارهای مفرغی متهدین بنواهای ما لطمه زد و آرایش پاروهای آنان را سخت آشفته کرد. ناوهای یونانی با زبردستی باز گشته و با اهرمها به ما ضربه‌ها زدند. بسیاری از کشتی‌ها واژگون شدند دیگر کسی نمی‌توانست دریا را تشخیص دهد زیرا در سراسر سطح آب بواسطه‌ی تخته پاره‌ها و اعضای بدن کشتگان راه بند آمده، و سواحل و صخره‌ها از لاسه‌ها پوشیده بود. هر زورقی بی‌انتظام می‌گریخت. ایشان با پاروهای پاروهای و تخته شکسته‌های تیز مانند مردان بر ماهیهای صید شده ضربه می‌زدند. ناله‌ها و شیون‌های درهم و برهم شورابه‌های آب دریا را تا مساحت زیادی پوشیده بود تا آنکه حضور شب، آن وحشت را از نظرها مستور کرد.»

یونانیان نخست متوجه پیشرفت و فتح خود نبودند و شب را در

سالامین در تهیه اسباب جنگ روز بعد گذرانیدند ولی چون بامداد شد دیدند که از کشتی‌های پارسی اثری نیست و یونان از اضمحلال نجات یافته است. (۴۸۰ ق.م).

**بازگشت خشایارشا** - در پایان جنگ، خشایارشا شورای جنگی تشکیل داد و در آنجا مردونیه رأی داد شاهنشاه به ساراد بازگرد و تکمیل تسخیر یونان را به او واگذارد. و سیصد هزار تن لشکر را باو بدهد. خشایارشا این رای را پذیرفت و خود با لشکری بسیار عقب‌نشینی کرد ولی چندین هزار تن از لشکریانش در بین راه از گرسنگی و بیماری بمردند، ولی چون به هلس پونت رسید پل را طوفان خراب کرده بود ناچار خود به کشتی نشسته و به سلامت به آسیا رفت و بنا به نوشته‌ی مورخان یونانی چندین هزار تن از سپاهیان او نیز در آنجا به هلاکت رسیدند، در هنگام بازگشت خشایارشا دستور داد دریا سالار را اعدام کنند، و همین امر باعث شد که هموطنان فینیقی دریا سالار مزبور، خدمت ارتش ایران را ترک کنند.

**هجوم کارتازیان به مردم سیسیل** - مقارن این زمان اهالی کارتاز نیروی بزرگی را که برای حمله به مهاجرنشین یونانی سیسیل و ضربت وارد آوردن به جزایر یونان تهیه دیده بودند، با مردم سیسیل وارد کارزار شدند، و شاید هم سیاست ایرانیها در تحریک ایشان به‌این جنگ بی‌تأثیر نبوده است. باری پس از آنکه سواران و عرّاده‌های ایشان به‌واسطه‌ی طوفان از دست رفت، به پانورموس Panormous رسیدند. سردار ایشان هامیلکار به هیمرا Hamilcar Rفت، و آنجا را محاصره کرد. ژلون جبار سیراکوس با پنجاه سوار و پیاده به مدد ترون Theron پادشاه هیمرا آمد. کارتازیان سواران سیراکور را به غلط متحدین خود پنداشتند و دفاع نکردند و در تیجه شکست یافته و هامیلکار مقتول و کارتازیها هم همگی کشته و دستگیر شدند.

مردونیه در یونان - مردونیه با زیده‌ی قشون خشاپارشا در یونان ماند. وی مردی مماطله کار بود. سپاه ایران را به طرف دشتها بیکار کرد. در تosalی بود برد، و زمستان را در آنجا گذرانید و برای اینکه این جنگ را به مسالمت به پایان برساند، توسط الکساندر پادشاه مقدونیه که دست‌نشانده‌ی ایران بود با یونانیان داخل مذاکره شد، که مطیع ایران شده یونان را جزو ایران بدانند؛ و ایران در ازای این اطاعت، آنان را در امور آزادگذارده و آتن و معابد آن را تعمیر نماید. این تکلیف را آتنی‌ها با درشتی رد کردند. در نتیجه مجدداً جنگ شروع شد. و مردونیه از تosalی متوجه جنوب گشت و از نو، ده ماه پس از باز اول آتن را اشغال نمود، و آن را بکلی ویران ساخت. از آن طرف اسپارتها تکروانه بدون اینکه نیرویی به کمک آتن بفرستند باستحکام تنگه‌ی کرنت پرداختند. و بالاخره لشکر پیونی مأمور به حرکت شد، و به طرف شمال به ملاقات دشمن رفت. مردونیه هم سواران خود را تحت فرمان ماسیس تیوس برای خسته کردن یونانیان فرستاد. بالاخره اسب وی مجروح شده او را به زمین انداخت یونانیان شتافته و او را به قتل رسانیدند.

نبرد پلاته ۴۷۹ ق.م - در پلاته نزدیک تپ Thebe نبردی ما بین دو لشکر روی داد. در این نبرد شماره‌ی سپاه یونانی را صد هزار و ایران را سیصد هزار نوشتند. مردونیه می‌خواست به یک جنگ قطعی کار را تمام کند. نقشه‌ی او این بود که سواران خویش را بکار انداخته، یونانیان را مضطرب سازد در ابتدا به نظر می‌رسید که با مردونیه است زیرا پارسیان شجاعت فوق العاده‌ای ظاهر ساختند. اما اسلحه‌ی ایشان کافی نبود، و همه مساعی را که بکار برداشتند، بیفاایده ماند. و سرانجام مردونیه هم که سپاه جاویدان را فرماندهی می‌کرد به واسطه‌ی تیری که خورد از اسب فرو افتاد و کشته شد. و سپاه بی‌سردار ایران بی‌حاصل جنگ را ادامه داد. ولی بالاخره شکست یافته و همه کشته شدند. و به قول هرودوت فقط سه

هزار تن جان به سلامت برداشت و از طرفی یک دسته‌ی چهل هزار نفری به سرداری «ارتهداد» که مخالف نظریات مردوئیه بود و عقیده داشت که باید با تأثیر پیشرفت و با نظم و ترتیب کامل عقب‌نشینی نمود بدون آنکه با یونانیان طرف شد. بهر حال نظم و ترتیب و اسلوحته به تبرستان

گذشتگی ایشان باعث این فتح در تاریخ گردیدن Mycale - تاریخ این جنگ محققاً معلوم نیست. هرودوت آن را مقارن نبرد پلاته میداند (در حدود ۴۷۹ ق.م) پیش از این جنگ ناوگان پارسی که در مقابل جزیره سامس لنگر انداخته بودند. برای اینکه با فاتحان سالامیس رو برو نشوند؛ ناوگان خود را به دماغه‌ی میکال که در حد فاصل خشکی واقع است کشیدند. موضع مستحکمی در مقابل یونانیان گرفتند و شصت هزار تن از سپاهیان آنان را تقویت می‌کرد. اما یونانیان پیروز شدند. و تمام نواهای ایرانیان را آتش زدند. این ضربت آخری تسلط پارس را بر یونانیان جزایر درهم شکست. و طغیان از همه طرف بر ضد ایرانیان شروع شد. آنیان که صاحب اختیار دریا شده بودند شورشیان را مدد می‌کردند، تا اینکه یونانیان اروپا و جزایر همه آزاد شدند.

تسخیر قلعه‌ی سس تس Sestos - سس تس، دژی در ساحل اروپایی تنگه‌ی هلسپونت بود و برای شاهنشاه محل خوبی به منظور پیاده کردن لشکر محسوب می‌شد. یونانیان ناگهان باین قلعه حمله کردند پادگان پارسی شکست خورده، بگریخت و بسیاری از ایشان کشته شدند. پیشرفت یونانیان و شکست ایرانیان - شرح جنگهای ایران و یونان و شکست ایرانیان از یونانیان، اگرچه از زبان دشمنان ایران یعنی مورخان یونانی روایت شده و پر از اغراقات داستانی و تعصبات ملی است، ولی از مجموعه‌ی این همه روایات این اصل مسلم است که ایرانیان دربرابر یونانیان که با ایشان از یک نژاد بودند شکست یافته وابهت و عظمت خود

را در این جنگ از دست دادند. حال باید بینیم که علت این عدم پیشرفت چه بوده است:

۱- نخست آنکه لشکریان ایرانی تمرین کرده و ورزیده نبودند؛ و جز ده هزار تن لشکر جاویدان باقی را از مالک دیگر گردآورده و به یونان فرستاده بودند. مادها و پارسی‌ها گرچه تیراندازان ماهری بودند ولی در مقابل اسلحه‌ی دفاعیه‌ی یونان نمی‌توانستند نتیجه‌ی بروگی از این مهارت خود بگیرند.

۲- یونانیان در اراضی ناهمواری جنگ می‌کردند که بدان مأнос و آشنا بودند، در صورتیکه پارسیان به دشتهای پهناور و هموار آسیا معتمد بودند و سواره نظام ایران در کشور کوهستانی یونان و گذرگاههای تنگ آن نمی‌توانست کمک مؤثری را به پیاده نظام بنماید.

۳- حس از خودگذشتگی و وطن پرستی یونانیان و آزادی خواهی ایشان مانع پیشرفت ایرانیان گردید، چه یونانیان اولاً: به حکومت ملی و آزاد، خوی گرفته بودند و هیچگاه حاضر نبودند تن به بندگی داده و یوغ اسارت دُول دیگر را که از حیث طرز حکومت با ایشان متفاوت بود بر گردن بگیرند. ثانیاً: چون یونانیان در خانه‌ی خود می‌جنگیدند، و فتح و شکست مسئله‌ی حیات و ممات برای آنان بشمار میرفت، از این رو از جان گذشته می‌جنگیدند. به عکس سپاهیان ایران که اغلب آنان را بزور و جبر به این جنگ آورده بودند، از روی علاقه باین کار مبادرت نمی‌کردند بلکه از ترس می‌جنگیدند.

۴- در جنگهای دریایی علت شکست ایران با وجود برتری قوای دریایی آن این بود که اولاً: خود ایرانیها مردمانی دریانورد نبودند و ناوگان ایشان از کشتی‌های گوناگون ملل مختلف چون فنیقی‌ها و مصری‌ها و غیره تشکیل شده بودند و از نظر جنگی فاقد وحدت اداری بودند. به عکس حریف، ملتی دریانورد و در این فن استاد بود و راههای دریایی را

به خوبی می‌شناخت. ثانیاً: خبط بزرگ ایرانیان در جنگ دریایی سلامیس بود که فتوحات قبلی را عقیم گذاشت زیرا این خلیج به علت کوچکی برای حرکت کشتیهای بزرگ و عده‌ی کثیر آنها خیلی مناسب نداشت از این جهت تمام کشتیهای ایران بکار نیفتاد.

۵- دیگر، واهمه‌ی خشايارشا و عجله‌ی او در مراجعت به آسیا و سپردن کار بدست مردی ممالطه کار مانند مردوئیه بود. حال آنکه خشاierشا می‌بایست به پر کردن جاهای تلفات کشتیهای خود پرداخته و در همان حال آن قسمت قشون خود را که بی‌صرف بود به آسیا مراجعت می‌داد، تا بدینوسیله کمبود آذوقه را حل کند. ثانیاً: با لشکر زیده‌یی بتتگه‌ی کرنت حمله می‌نمود. مردوئیه هم اگر لیاقت داشت این قدر ممالطه نمی‌کرد، تالسه دمونیها دیوار کرنت را بشکنند و یونانیان هم قوای خود را چند برابر کنند. اگر او سردار قابلی بود باید بیدرنگ به پلوپونس حمله می‌کرد اگر شکست می‌خورد بدتر از آنچه در پلاته شد اتفاق نمی‌افتد، و اگر پیروز می‌گشت جنگ یونان خاتمه یافته بود.

۶- نظم قشون ایران به هیچ وجه خوب نبود. خوراک برای تغذیه آنان عملاً وجود نداشت، و آنان خوراکشان را از نواحی اشغالی بدست می‌آوردند. و نیز تعداد بسیاری از افراد کشتی‌های ایران «یونانی» بودند و یونانیان آسیا در چنین جنگی می‌بایست با برادران یونانی اروپایی خود متعدد می‌شدند.

**خشاierشا پس از بازگشتن به ایران - خشاierشا پس از عقب‌نشینی** وهن آور خود، زیاده از یکسال در سارد بماند. و ظاهرآ برای لشگرکشی جدیدی به یونان نقشه می‌کشید. ولی بزودی عاشق زن ماسیس تس Masistes برادر خود گردید؛ و چون آن زن رام او شد، تدبیری اندیشید که اگر دختر ماسیس تس را برای پسر خود داریوش بگیرد، ممکن است به آرزوی خود برسد. لذا چنین کرد و پس از عروسی به شوش رفت، و بعد از

ورود آرتاینت Artayne زن پسر خود داریوش را بکاخ خود خواست، زیرا در این زمان از مادر خود او منصرف شده عاشق عروس خود گردیده بود. ملکه آمس تریس Amestris زن خشایارشا چون از این قضیه آگاه شد، حسدش بجنید و مادر و دختر را به چنگ آورده و ناقص الاعضاء کرد. و این عمل ستمگرانه ماسیس تس را به طغیان واداشت. <sup>نه</sup> لیکن به امر خشایارشا گرفتار شد و با پسراش کشته شد.

تاخت و تاز یونانیان به مستغلات ایران ۴۷۶ ق.م - در سال دهم سلطنت خشایارشا (۴۷۶ ق.م) یونانیان تصمیم گرفتند ایرانیان را از مستعمرات یونان بیرون کنند. پس نیروی دریایی بزرگی تشکیل داده و ریاستش را به «پوزانیاس» پادشاه اسپارت و آریستیدس از رجال آتن دادند. این دو دریاسalar قبرس را گرفته بیزانس را در هلسپونت تسخیر کردند. بعد این آن دو اختلاف افتاد و پوزانیاس خواست به کمک ایران بر یونان تسلط پیدا کند، و با ایران در نهان ارتباط یافت. این راز بالاخره کشف شد و او را به محاکمه کشیدند.

داستان ساتاس پس - در این زمان مردی بنام ساتاسپس (صد اسب) محکوم به اعدام شد. خشایارشا به او گفت اگر سفری به افريقا بکند و تحقیقات خود را به شاه عرضه بدارد از تقصیرش خواهد گذشت. او از دریای مغرب به کشتی نشست و از ستونهای هرکول (جبل الطارق) بگذشت و پس از آن به سوی جنوب حرکت کرد. ولی کار خود را تمام نکرده به ایران باز گشت و به حکم شاه بدار آویخته شد.

کشته شدن خشایارشا - در سال ۴۶۶ ق.م. اردوان رئیس قراولان مخصوص شاه با میتری دات (مهرداد) خواجه باشی همدست گردیدند و خشایارشا را پس از بیست سال پادشاهی کشتند.

داوری درباره خشایارشا - بنا به منابع یونانی خشایارشا مردی زیبا و بخشندۀ و خوش محضر بود. ولی با این همه در انتخاب اشخاص نظری

صائب نداشت. رأى درست را می‌پستدید ولی او را اراده‌ی اجرایی آن نبود. او مردی شهوت‌ران و مغلوب زنان بود. و کارها را به دست خواجه‌سرایان می‌سپرد. ولی یونانیان، بزرگ‌منشی او را ستدۀ‌اند، چنانکه علاوه بر موئخان یونانی، در موقع آتش زدن تخت جمشید، چون اسکندر مجسمه‌ی خشایارشا را افتاده دید، چنین گفت: «آیا باید بگذرم و بگذارم تو بر زمین افتاده باشی، تا مجازات شوی در ازای اینکه به یونان لشکر کشیدی، یا تورا باحترام آن روح بزرگ و صفات خوبی که داشتی بلند کنم.»

### اردشیر اول یا درازدست

نام و نسب - نام این پادشاه در فرس باستان ارته‌خشتره Artaxshathra در ترجمه‌ی بابلی کتیبه‌ها ارته خشت‌سو، به عیلامی ارته خچرجه و به مصری ارته‌خسشن، و در کتاب هروdotus ارتا کسرک سس Artaxerxes و در کتاب کتزیاس ار تکسرک سس، و در پلوتارک ارتا کسرک سس و ماک رو خیر آمده که لفظ اخیر به معنی درازدست است، در تورات نام اوته خشتتا، و در آثار الباقیه‌ی ابوریحان بیرونی اردشیر کی اردشیر بهمن ارطحشت اول و اردشیر اخشورش الملقب بمقروشیرای طویل الیدين و در مروج الذهب مسعودی بهمن بن اسفندیار و در شهرستانی بهمن بن دارا، و در ثعالبی (غراخبار ملوک الفرس و سیرهم) بهمن بن اسفندیار، و در کتاب حمزه‌ی اصفهانی کی اردشیر بن اسفندیارین گشتاسب ویسمی بهمن ايضاً، و در کامل ابن اثیر بهمن بن اسفندیار واردشیرین بهمن، و در مختصر الدول ابن عبری ارطحست الطویل الیدين آمده است.

پلوتارک نوشه است که دست راست او از دست چپ درازتر بوده،

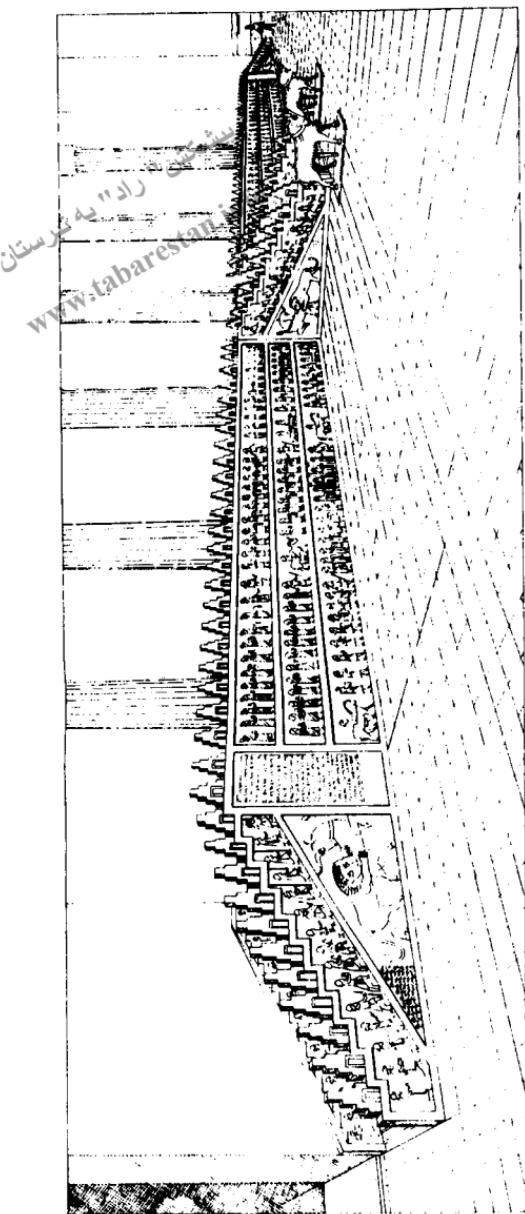
نولد که آلمانی گوید: نخستین کسی که این لقب را برای او ذکر کرده است دی‌نن Dinon بوده، و مورخان دیگر یونان از او نقل کرده‌اند. دی‌نن این لقب را به معنی بسط ید یا اقتدار استعمال کرده است. ولی بعدها یونانیان آنرا به معنی تحت‌اللفظی فهمیده‌اند. استرابون داریوش اول را درازدست نوشت و گوید که دستهای او در هنگام ایستادن بزانویش می‌رسیده است. این شاه پسر خشایارشا بود و مادرش را یونانیان Ames tris نوشتند (هوتانه) از یکی از هفت خانواده‌ی پارسی نوشته‌اند. اردشیر دختر اتابنس (هوتانه) از یکی از هفت خانواده‌ی پارسی نوشته‌اند.

چهار برادر داشت و داریوش ویشتاسب برادران بزرگتر او بودند.

کشته شدن اردوان - پس از کشته شدن خشایارشا، اردوان خواست شاهزاده‌ی را به تخت بنشاند، که جوان و بی‌تجربه باشد از این رو به‌مدستی مهرداد خواجه، اردشیر را که بسیار جوان بود به پادشاهی نشاند (۴۶۴ ق.م.). و برادر بزرگش داریوش را متهم به قتل خشایارشا نمود و به دستور شاه جوان او را بکشت. و تا هفت ماه اختیارات در حقیقت به دست اردوان بود. چنانچه در بعضی از تواریخ هم اردوان را در شمار پادشاهان هخامنشی شمرده‌اند. تا اینکه در صدد قتل پادشاه جوان افتاد، و در اینکار کامیاب نشد و توطنه کشف شد. و بغاوخش (مکاییز) شوهرخواهر شاه، اردشیر را از آن خطر آگاه کرد. اردشیر دستور داد که اردوان و مهرداد خواجه را که قاتل پدر او و در پی قتل او بودند به هلاکت رسانیدند.

طغیان ویشتاسب - پس از قتل اردوان اردشیر به برادر بزرگتر خود ویشتاسب که در باختر علم طغیان برآفرانسته بود پرداخت و شخصاً با سپاهی به جنگ ویشتاسب رفت و او را در سال ۴۶۳ ق.م. به کلی مغلوب ساخت. این پیروزی، پادشاهی اردشیر را بر هر ایرانی مسلم کرد.

اردشیر در بابل سیاست پدر را تعقیب کرد و زمینهای آن ایالت را میان ایرانیان تقسیم نمود. قضات متحصر از پارسی بودند و همه ادارات بدست



بازسازی نمای منقوش پلکان شمالی کاخ اردشیر یکم، ترسیم و تحقیق. ڈ. تیلیا.

پارسی‌ها اداره می‌شد. و هیأت مغان در آنجا اهمیتی یافتند و سکنه‌ی محلی در زیر بار مالیات‌ها خرد شدند.

**پناهنده شدن تمیستوکلس به اردشیر - تمیستوکلس پس از نبرد سلامیس شهرتی تمام در یونان یافت، و اول شخص دولت آتن شد، ولی چون از نفوذ خود در حکومت ملی سوءاستفاده کرد و رشوه‌خواری پیشه نمود، بالاخره آتنیان از او رنجیده و به مواضعه‌ی پادشاه ایران متهم نمودند. او از آتن تبعید شد و به اردشیر شاهنشاه ایران پناهنده گشت. شاه جوانمردی کرده از خطاهای او درگذشت و او را مشمول عنایات خود قرار داد.**

شاه ایران در آسیای صغیر سه شهر را به او بخشید وی همچنان مرffe می‌زیست، تا اینکه مصر به تحریک یونانیان شورش کرد و سیمون آتنی به آسیای صغیر حمله نمود. درین احوال از دربار شاهنشاهی فرمانی به تمیستوکلس رسید که ریاست دسته‌یی از لشکریان ایران را بر عهده گرفته با یونانیان بجنگد. تمیستوکلس با وجود رنجش‌هایی که از یونانیان داشت، نمی‌خواست بر روی آنان شمشیر بکشد. به خصوص که فرماندهان لشکر آتن مردمانی بودند، چون سیمون که اقبال همه‌جا با او بود بنابراین تصمیم به خودکشی گرفت و خون گاو آشامید و یا به قول دیگر زهر خورده و در ۶۵ سالگی درگذشت. بعضی از مورخان مانند دیودورسیسیلی پناهنده شدن تمیستوکلس را به ایران مربوط به زمان خشایارشا نوشتند.

اتحاد دلس *Delos* و جنگ آتن و ایران - آتنی‌ها پس از فتح خود در سلامیس و شکست ایرانیان از این پیروزی مطمئن نبوده، و همواره بیم داشتند که دوباره کشور ایران تجدید قوا کرده لشکری به یونان بفرستد و می‌خواستند به ایران مجال ندهند که جنگ تعرضی پیش‌گیرد، و همواره او را به حفظ سواحل دریا و متصرفاتش مشغول داشته از طرف دیگر بر

مستغلات خود بیفزا بیند. به این منظور آتنی‌ها با دیگر یونانیان اتحادی بستند که معروف به اتحاد دلس گردید. زیرا مقر آن در معبد آپولن در جزیره‌ی دلس بود آتنی‌ها ظاهراً به یونانیان می‌گفتند مقصود از تشکیل این اتحاد نجات مستعمرات یونان از دست ایران است، ولی در حقیقت مقصودشان این بود که آن مستعمرات را از آن خودگردانند.

نیمه‌ی قرن پنجم ق.م. با ظهور پریکلس Pericles رئیس جمهور دموکرات آتن که دوران او یکی از درخشان‌ترین اعصار تاریخی آن کشور است آغاز شد. این کشور کوچک رئیس اتحادیه‌ی قوی دلس بود و بر اثر تجارت و باجی که متحدهان وی می‌پرداختند ثروتمند شد حکومت دموکراسی آتن به‌اوج عظمت خود رسید و در انواع علوم و فنون پیشرفت یافت. واریستیدس خزانه‌دار این اتحادیه و سیمون یا کیمون Cimon پسر میلتادس رئیس کل قوای آن شد. کیمون که سرداری لایق بود پیشرفت‌هایی حاصل کرد، و چون متحدهین از ادامه جنگ خسته شدند، آتن مقرر کرد که به جای سپاه و ناوگان، یونانیان مبلغی به آتن بپردازنند. تا خود آتن لوازم جنگ را تهیه کند. متحدهین این تکلیف را پذیرفته‌اند یعنی در واقع باجگذار آتن شدند. پس سیمون با دویست ناو عازم ایران شد و یکصد کشتی هم از یونانیان گرفت. پارسیان که سردار ایشان تیترس - تس Tithrotes پسر خشایارشا و از زن غیرعقدی او بود، در نزدیکی قبرس با سیصد کشتی با یونانیان جنگ کردند و شکست خورده‌اند.

پس از این فتح سیمون به قوای ایران که در پامفیلیه Pamphylie بود حمله کرد، و با حیله‌یی که به کار برد پیروز شد. در این جنگ فردادت Phredate برادرزاده‌ی خشایارشا کشته شد. تاریخ این فتح را در سال ۴۶۶ ق.م. می‌دانند، و بعضی از مورخان چون دیودورسیسیلی آن را مربوط به زمان اردشیر درازدست می‌دانند.

شورش مصر - در پیش گفته‌یم که پس از طغیان مصر در عهد خشایارشا

او ضایع به همان حال سابق باقی ماند و شاهزادگان آن کشور از قدرت محروم نگردیدند. از این رو در زمان اردشیر درازدست اینارس Inaros نامی پسر پسامتیک سوم که از طرف ایران امیر لیبیا (لیبی امروز) بود قوای مهمی گرد آورده بنای طغیان را گذارد (۴۶۰-۴۵۲ ق.م) و ناحیه‌ی دلتای مصر طرفدار او شدند. هخامنش که والی ایرانی در دره‌ی نیل در مصر بود توانست این شورش را بخواباند. در این موقع آتن<sup>که</sup> به متنهای عظمت خود رسیده بود، به کمک مصر شتافت و دویست فروند کشتی روانه‌ی مصر کردند. در ابتدا بهره‌مندی با ایرانیان بود ولی متحدهین مصری و یونانی قوای ایران را در پاپرمیس Papremis واقع در دلتای نیل شکست داده، والی ایران هخامنش را بکشتند. لشگر ایران عقب‌نشینی کرد و به طرف ممفیس Memphis رفت. و به کوشک سپید پناه بردا که مقرا استانداران ایران بود و در آنجا محصور گردیدند و حملات مهاجمین را دفع می‌نمودند.

در سال ۴۵۶ نیروی دریایی ایرانیان به دریاسالاری ارتقا باز والی کیلیکیه و قشون خشکی به فرماندهی بغاوبخش مگابیز والی سوریه، برای فرونشاندن شورش مصر آمد. ارته باز عازم مصب نیل گردید، و مگابیز به سوی ممفیس پایتخت مصر حرکت کرد. در اینجا بین او و شورشیان جنگ درگرفت در این جنگ ایناروس شکست یافته و دستگیر شد و یونانیان به شهر بیبلیس Byblos در جزیره‌ی پرسپیتیس Prosopitis پناه برداشتند. و یک سال و نیم که آغاز آن از اول سال ۴۵۵ ق.م. بود در برابر پارسیان پایداری نمودند. این جزیره از دو شعبه‌ی نیل تشکیل شده بود و در هر شعبه کشتی رانی می‌شد. پارسیها یکی از دو شعبه‌ها را خشکانیده و کشتی‌های آتنی به خاک نشست و بالاخره یونانیان با شرایط آبرومندی ناگزیر به تسليم شدند. مغلوبیت یونانیان، شورش مصر را خاتمه داد ولی گروهی از میهن‌پرستان بیاتلاقها پناه برده به جنگ‌های نامنظمی پرداختند،

ویکی از بازماندگان خانواده‌ی آمازیس را که امیرته‌اووس Amyrteus نام داشت به پادشاهی برگزیدند. او و مدت‌ها در دلتای نیل مقاومت می‌کرد.

**طغیان بغاوبخش (مگابایز) - کنزیاس گوید** بنا بر شرایط تسليم شدن ایناروس و پنجاه تن آتنی، مگابایز آنها را به دربار شوش برد. آمس تریس مادر هخامنش خواست بانتقام قتل پسرش والی سایق ایناروس و یونانیان را بکشد. بغاوبخش مانع شد، و گفت: من به یونانیان قول داده‌ام که در امان باشند. ولی پس از پنج سال دراثر وسوسه‌ی آمس تریس به امر شاه، ایناروس به دار آویخته شد. یونانیان را سربریدند. مگابایز این عمل را برخلاف قول و شرف دانسته با دو پسر خود به سوریه رفت و در آنجا علم طغیان برافراشت وارد شیر، ازیزیس نام مصری را به مقابل او فرستاد، ولی سردار مصری شکست خورد و لشکر دیگری هم که به جنگ او رفت شکست خورد. ناچار اردشیر بوساطت امتبیس Ametis زن او که خواهرش بود، از گناه وی درگذشت. تا روزی در شکارگاه شیری به شاه حمله کرد، بغاوبخش شیر را کشت. شاه که کینه‌ی او را در دل داشت به این بهانه که چرا قصد شکار شاه را داشته او را محکوم به قتل کرد. اما باز بوساطت زنش در مجازات او تخفیف داده شده و به شهر سیرتا Cyrta در کنار دریای سرخ تبعید شد. و پس از پنج سال به بهانه‌ی مرض جذام متنکرا به ایران آمد و به توسط زنش، شاه او را عفو کرد و باز از محارم شاه شد، و در ۷۶ سالگی درگذشت.

**صلح کالیاس - آتیان** پس از آنکه در مصر شکست خورده، بالاسه دومونی‌ها صلحی به مدت پنج سال بستند تا همه حواسشان را متوجه ایران سازند. سپس سیمون با دویست کشتی به سوی قبرس راند. ولی در ضمن جنگ، آن سردار شایسته درگذشت. و چون در هنگام عقب‌نشینی و مراجعت کشتی‌های یونان گرفتار سیصد، ناو فینیقی شدند، مانند دفعات پیش یونانیان ناوگان دشمن را شکست دادند.

آتنیان این پیشرفت را غنیمت شمرده برای اینکه صلح دایمی با شاهنشاه کنند کالیاس Callias نامی را که از رجال نامی سیاسی یونان بود، به دربار شوش فرستادند. تا عهدی بین دولتين برقرار کند، که معروف است به معاهده کالیاس ۴۴۹ ق.م. به موجب این پیمان بقول دیودور، آتن قبرس را به ایران واگذاشت و متعهد شد که آتنیان هیچگاه با اسلحه در متصرفات شاه داخل نشوند. اردشیر قبول کرد که شهرهای یونانی در آسیا موافق قوانین خودشان اداره شوند، و لشگر ایران دورتر از سه روز راه به طرف دریا نرود (یعنی لشکر ایران باید به مسافت سه روز راه از دریای بحرالجزایر پیش تر نرود) و فقط کشتیهای تجاری ایران حق داشته باشند به بنادر یونان بروند نه کشتیهای جنگی ایشان.

این معاهده برای ایران و هن آور بود، و برخی از مورخان را عقیده بر آن است که پیشرفت ایرانیان در مصر نشان داد که آنان از عهدی قشون یونان هم ولو زیاد باشند در خارج از ایران بر می آیند و اگر اردشیر شخصی با اراده بود می توانست حتی در آسیا صغیر هم یونانیان را عاجز نماید و حتی خود یونان را هم تهدید کند.

جنگهای پلوپونس Peloponese - پس از صلح کالیاس طولی نکشید که جنگهای پلوپونس در یونان شروع شد، و تمام یونان به دو دسته شدند: دسته‌یی از آتن و دسته‌یی دیگر از اسپارت حمایت کرده به جان یکدیگر افتدند و تمام شبه جزیره پلوپونس با یونان مرکزی در تحت ریاست اسپارت و جزایر دریا ازه با سواحل این دریا در تحت فرماندهی آتن قرار گرفت. این جنگها ۲۶ سال (از ۴۳۱ تا ۴۰۴ ق.م.) طول کشید و اسباب آسایش خیال ایران شد و دولت ایران درین آنها تحریکاتی می کرد و آتش جنگ را تیزتر می نمود.

دعوت بقراط حکیم به ایران - گویند در حوالی ۴۳۰ ق.م. طاعونی در ایران پدید آمد. اردشیر چون وصف بقراط طبیب را شنیده بود او را برای



نقش تاجگذاری اردشیر اول

معالجه به ایران طلب کرد ولی بقراط اعتنایی به وعده‌های اردشیر نکرده پاسخ داد که وظیفه‌اش را در معالجه‌ی هموطنان خود می‌داند، نه مداوای پارسیها که دشمن یونانیان می‌باشند. اردشیر از این پیغام درخشش شد و از اهالی گس Gosse خواست تا او را به ایران بفرستند ولی تهدید شاه در مردم آن شهر تأثیری نکرد.

ظاهراً این واقعه داستانی بیش نیست و مأخذ آن یک پرده‌ی نقاشی است از ژی رو ده درویسی Girodet de roussy نقاش فرانسوی (۱۷۶۷ - ۱۸۲۴) در دانشکده‌ی پزشکی دانشگاه پاریس؛ و از مورخان قدیم کسی این خبر را ذکر نکرده است.

اردشیر و یهودیان - برخی از نویسنده‌گان جدید رفتن عذر و نعمیا را به بین‌المقدس برای تزیینات معبد اورشلیم و تعمیر آن مربوط به زمان این شاه دانسته‌اند. اردشیر به عزرا اجازه داد به بیت‌المقدس برود، و هزار و

پانصد خانواده‌ی یهودی را از بابل با خویش ببرد. اما پس از ورود این عده‌ی یهودی، با یهودیانی که فلسطین را ترک نکرده بودند اختلاف شدیدی پیدا شد؛ بطوری که اردشیر مجبور شد نحیمارا که از یهود و ساقی و مورد اعتماد او بود، برای اصلاح و فصل خصوصت به فلسطین بفرستد. در سال ۴۵۵ ق.م. معبد یهود و دیوارهای بیت المقدس مجدداً ساخته شد و روحانی بزرگ بعنوان رئیس بیت المقدس و یهودیه شناخته شد.

مرگ اردشیر- اردشیر در ۴۲۴ ق.م. درگذشت. این پادشاه در امور کشوری جز ناتوانی کاری دیگر نشان نداد. و بطوریکه می‌نویسد زمام امور در دست ملکه، مادر آمس تریس بود. ولی مورخان اسلامی و شرقی او را پادشاهی دادگر دانسته‌اند.

## خشایارشای دوم

نام او را کتزیاس کسرک سس، ابوریحان، خسروالثانی، وابن‌العبری، اخشرش ثانی نوشته‌اند. وی یگانه پسر اردشیر درازدست از «داماسپیا» بود. مدت پادشاهیش بسیار کوتاه بود. و پس از چهل و پنج روز سلطنت، بقول کتزیاس سعدیان برادر او که از «آل‌گونه» زن غیر الشرعی اردشیر بود، با خواجه سرایی فارناسیاس نام Pharnasias (فرناتک) همدست شده، شبی که خشایارشا مست بود به اطاق او رفته وی را بکشت. نعش شاه مقتول را با نعش اردشیر و داماپیا، که در روز فوت اردشیر درگذشته بود یک‌جا برای گذاردن در دخمه‌ی شاهان هخامنش به پارس برداشت.

## سغدیان

دیودور نام او را سغدیانس *Soghdianos*، کتزیاس سکه‌دیانس *Secyrianos*، ابوریحان بیرونی: ص福德ناتوس، ابن عبری: سغدینوس نوشته‌اند. ظاهراً نام او به پارسی باستان «سوخودیانه» و مادرش «آلو گونه» نامی از مردم بابل بود. این شاه برادرکش پس از نشستن به تخت بعراز *Bagorazes* خواجه را که به اردشیر بسیار باوفا بود، و پس از او جازه‌ی وی و ملکه را بدهمۀ شاهان پارس برده بود بکشت. مردم نسبت به این شاه بدین و بدل شدند. سغدیان خیال کرد تحریکاتی در کار است، و نسبت به برادرش و هوکا (اخس) ظنین گردید، و او را به دربار احضار کرد ولی و هوک از آمدن امتناع کرد و به یاری بزرگان خود را شاه خواند و به او پیشنهاد کرد که با وی متفقاً سلطنت کند سغدیان باور کرده نزد و هوک رفت و گرفتار شد و محکوم به اعدام گردید و به قول کتزیاس او را در اطاقی پرخاکستر انداخته و او بتدریج در خاکستر فرو می‌رفت تا خفه شد. بنوشهه‌ی این مورخ مدت پادشاهی او شش ماه و نیم و بقول دیودور سیسیلی هفت ماه بود.<sup>۱</sup>

## داریوش دوم

داریوش، با پروشات<sup>۲</sup> خواهر خود ازدواج کرد و این ملکه در تمام نیرنگها و دسایس دربار داریوش دست داشت. به طور کلی، در زمان این شاه، زنان و خواجه‌سرایان نفوذ کامل در امور دولتی داشتند. از این جهت

۱. دکتر مشکور: ص ۲۳۷

در این زمان، شورش‌های پی‌درپی در ممالک تابع روی داد. از جمله یاغیگری آرسیت برادر شاه بود که به پشت‌گرمی یونانی‌های اجیر یاغی شد، ولیکن داریوش به یونانی‌ها پول داده و آن‌ها را متفرق کرده بر آرسیت غلبه یافت.

در زمان این شاه، جنگ پلوپونس در کمال شدت بین یونانی‌ها دوام داشت. دولت اسپارت در صدد نزدیکی به دریار ایران پرآمد که به کمک آن آتن را مغلوب کند. در ابتدای امر، داریوش راضی به این امر نمی‌شد، زیرا به عقیده او برای ایران ادامه ضدیت بین دولتهای یونانی و حفظ موازنی از برتری یکی از آنها بر دیگران مفیدتر بود، ولیکن بعد از اینکه نیرو دریایی آتنی‌ها در جزیره سی سیل شکست خورد، تیسافرون والی لیدی صلاح ایران را در نزدیکی با اسپارت دیده، با آن دولت اتحادی معقد نمود، اما پول را طوری به اسپارتی‌ها می‌رسانید که آنها نه غالب شوند و نه مغلوب و جنگ به درازا کشد.

احوال چنین بود تا کوروش پسر داریوش والی آسیای صغیر گردید و کمکهای زیاد به لیزاندز سردار قشون اسپارتی کرد. چنانکه در نتیجه آن نیروی دریایی اسپارت قوای دریایی آتنی‌ها را در جنگ إگش پوتامنس<sup>۱</sup> شکست داد و امیرالبحر اسپارتی وارد آتن شده دیوارهای آن را در حالی که زنهای اسپارتی می‌نواختند و دختران آتنی به حکم فاتح می‌رقصیدند از بیخ و بن منهدم نمود.

پیشرفت‌های ایران در این زمان به واسطه زرنگی و کارданی دو والی آسیای صغیر تیسافرون و فَرَنَبَاذ بود. مخصوصاً تیسافرون والی لیدی از ضدیت یونانی‌ها استفاده کرده، اعلی درجه نفوذ را در امور یونان حاصل نمود و در نتیجه سیاست او یونانی‌های آسیای صغیر که به موجب قرارداد کال‌یاس آزاد شده بودند و نیز بعضی از جزایر یونانی مجدداً مطیع ایران

1. Aegos—Potamos

گشتند. ولی باید در نظر داشت که از این زمان قشون ایران خراب شد، زیرا دربار، مشکلات را با دادن پول حل می‌کرد و سپاهیان اجیر یونانی به کار می‌برد. به طور کلی وقایع درباری این زمان حاکی از هرج و مرج و انحطاط کامل در خانواده هخامنشی است و از آن جمله جنایتها بی بود که در دربار به دست پروشات که در قساوت قلب بی‌مانند بود روی داد و از ابهت آن خیلی کاست.

در ۴۰۴ ق.م. داریوش دوم درگذشت. مصر در زمان این شاه در تخت ریاست آمیرته نامی یاغی شد و داریوش توانست نایره طغیان را فروشاند (۴۱۵ ق.م.). (بعضی ۴۱۰ ق.م. نوشتند).

## اردشیر دوم

اسم این پادشاه ارشک بود، ولی پس از آنکه به تخت نشست، به اردشیر موسوم گردید. یونانی‌ها اورا مِنْ مُنْ یعنی «با حافظه» گفته‌اند. زیرا حافظه فوق العاده داشته است و کوروش پسر داریوش دوم و پروشات که در آسیای صغیر والی و هم رئیس قشون بود در حیات پدر می‌خواست اردشیر دوم را از تخت دور کند و چنین تشخیص داده بود که به اسپارت نزدیک شده، و تصمیم دارد قشون کاری از ایرانی‌ها در تحت معلمین یونانی تشکیل دهد. تیسافرن، داریوش را از خیالات کوروش مسبوق نمود و در نتیجه او به دربار احضار شد، ولیکن وقتی رسید که داریوش فوت کرده بود.

در موقع تاجگذاری اردشیر در پاسارگاد کوروش خواست شاه را بکشد، تیسافرن، اردشیر را آگاه نمود و حکم اعدام او صادر شد، ولی پروشات گیسوان خود را به گردن کوروش بست و طوری او را در برگرفت

که اجرای حکم، بدون اینکه آسیبی به ملکه برسد، ممکن نبود. بالاخره شاه از کشتن او گذشت و به آسیای صغیر تبعیدش کرد. کوروش بعد از مراجعت به آسیای صغیر سپاهی به عدهٔ صد هزار نفر ترتیب داده و سیزده هزار نفر از مردمان جنگی یونانی به خدمت خود در تحت ریاست کُل آرخ<sup>۱</sup> اجیر کرده، به عزم تصرف سلطنت<sup>۲</sup> از آسیای صغیر تا نزدیکی با بل آمد.

در اینجا در محلی موسوم به کوناکسا<sup>۳</sup> (خان اسکندریه امروزی) جنگی بین قشون اردشیر و کوروش روی داد که اگرچه فتح با قشون کوروش بود، ولیکن از جهت کشته شدن او و هشت نفر از همراهانش تخت سلطنت برای اردشیر باقی ماند، چه قشون کوروش<sup>۴</sup> بعد از قتل او بپراکند، ولیکن قسمت یونانی قشون او پس از مذاکره با تیسافون به طرف دجله رفت و وقتی که به زاب کوچک رسید تیسافون صاحب منصبان آن را به چادر خود دعوت کرده بکشت. در این حال یکی از یونانی‌ها ریاست این عده را قبول کرد که آنها را به اوطانشان برساند و ده هزار یونانی را از دجله به طرابوزن و از آنجا به یونان مراجعت داد.

شخص مذکور کُزِنفون<sup>۵</sup> نام داشت و کتابی در عقب‌نشینی این عده نوشته که معروف به عقب‌نشینی ده هزار نفر است و اوضاع آن روز ایران را بخوبی نشان می‌دهد. این جنگ و عقب‌نشینی ده هزار نفر یونانی مذکور با بهره‌مندی نتایج بسیار بدی داشت، زیرا در انتظار عالم ثابت نمود که ایران این زمان با وسعتی که دارد از حيث استعداد نظامی بسیار ضعیف است.

بعد از کمک کردن دولت اسپارت به کوروش روابط دربار ایران نسبت

1. Clearchus

2. Cunnaxa

۳. این کوروش در تاریخ معروف به کوروش کوچک است.

4. Xenophon.

به آن دولت کدر شد، و آتنی‌ها به ایران نزدیک شدند و نیرو دریایی هر دو به اُکْثُن امیرالبحر یونانی در آبهای لاسِدمون با بهره‌مندی عملیات کردند. پس از آن فرناباذ به آتن رفت و یونانیهایی که بر ضد اسپارت بودند او را مانند یک ناجی پذیرفتد و به پول ایران دیوارهای شهر آتن ساخته شد. در این اوان تیسافرن والی سابق آسیای صغیر به آنجا مراجعت کرده در صدد مطیع کردن شهرهای یونانی در آسیای صغیر بتوآمد، از این اقدام، دولت اسپارت مکدّر شده خواست جلوگیری کند و با این مقصد آژه‌زیلاس<sup>۱</sup> پادشاه اسپارت از ده هزار نفر یونانی که تازه از ایران مهاجرت کرده بودند استفاده نموده به طرف آسیای صغیر روانه شد. در ابتدا چنین به نظر می‌آمد که از جهت داشتن قشون زیده موقق خواهد شد، زیرا در نزدیکی سارد فتح نمایانی نمود (۳۹۴ ق.م) ولیکن بزودی دولت ایران نقشۀ او را عقیم کرد.

توضیح آنکه دربار پول وافری به یونان برای برانگیختن دول یونانی بر علیه اسپارت فرستاد و طولی نکشید که جنگ بین آنها درگرفت و آژه‌زیلاس مجبور شد آسیای صغیر را ترک کند. گویند که او در حین حرکت گفت: مرا ده هزار تیرانداز از ایران بیرون می‌کنند (اشارة به سگه دریک که یک طرف آن شکل تیراندازی را داشت).

باری جنگ ِ تب با اسپارت شش سال طول کشید بی‌اینکه غالب یا مغلوب معلوم شود، ولی دولت آتن به کمک ایران شکست فاحشی به نیرو دریایی اسپارت داده، مجدداً در دریا برتری یافت.

بالاخره جنگ با دخالت دولت ایران خاتمه یافت، توضیح آنکه اردشیر دوم به طرفین تکلیف کرد صلح کنند (۳۸۷ ق.م) و چون دولت اسپارت در تحت فشار نیرو دریایی ایران واقع شده بود سفیری آن‌تالسید<sup>۲</sup> نام به دربار ایران فرستاد و فرمانی بدین مضمون صادر شد:

شاه عادلانه می‌داند که شهرهای یونانی در آسیا و نیز در جزیره قبرس متعلق به او می‌باشند و نیز عادلانه می‌داند که شهرهای دیگر یونانی باید هر کدام مستقل بمانند و اتحادی با یکدیگر پس ضد تالثی نکنند و آلا با پول و نیرو در برابری بر علیه مختلف اقدام خواهد کرد.

دولت اسپارت در ازای همراهی دولت ایران رسمًا متعهد شد که هیچ‌گونه رابطه‌ای با شهرهای یونانی در آسیا صغیر تداشته باشد. فرمان مذبور که دخالت تامه دولت ایران را در امور دول یونانی می‌رساند برای ملل یونانی مو亨 بود.

بعضی از موّرخین به این عقیده‌اند که این کار ایران را به منزله تلافی عدم بهره‌مندیهای خشایارشا می‌توان دانست. این صلح به اسم سفير اسپارت در دربار ایران موسوم به صلح آتالسید گردید. فرمان اردشیر تا قوی شدن مقدونی مبنای روابط دول یونانی با یکدیگر بود و دول مذبور همواره سفرایی به دربار اردشیر فرستاده، دخالت او را مانند حکمی خواستار می‌شدند.

در امور داخلی ایران، سلطنت اردشیر دوم چیزی جز ضعف و سستی نشان نداد:

در مصر و آسیای صغیر و جزیره قبرس شورشها و اغتشاشاتی روی داد که به واسطهٔ ضعف قوهٔ مرکزی، بعضی با سیاست و تدبیر رفع و برخی به پیشرفت شورشیان تمام شد (مانند شورش ولات کاریه و کاپادوکیه و غیره) و دربار ایران قانع گردید به اینکه با جی به ایران داده، در امور داخلی خود مختار باشند.

مثلاً شهر شalamin در قبرس پادشاهی انتخاب کرد و دربار ایران او را شناخت، مصر مستقل ماند و قشون ایران موفق نشد قشون مصری را شکست داده پایتخت مصر را تصرف کند. جهت عدم پیشرفت این بود که فرنا دباد سردار ایرانی به واسطهٔ کهولت و دودل بودن نتوانست نقشهٔ

جنگی ایفیگراتس سرکرده یونانی را که دولت ایران اجیر کرده بود اجرا نموده، حمله به ممفیس برد و مصری‌ها از این سستی‌ها استفاده کرده، جنگ تعرضی پیش گرفتند و سرکرده یونانی قهر نموده، به یونان رفت. نیز در این اوان کادوسی‌ها که در گیلان سکنی داشتند پر دولت شوریدند و اردشیر به آن طرف قشون‌کشی کرد، ولی موقق نشد و مسئله به اصلاح خاتمه یافت.

با وجود این ضعف و سستی داخلی، نفوذ ایران در یونان به حد کمال بود و دولت یونانی به رقابت یکدیگر همواره سفرایی به دربار ایران فرستاده، دخالت ایران را برای اجرای فرمان اردشیر خواستار می‌شدند. در زمان اردشیر جنایتهای زیاد در دربار روی داد:

پروشات، استاتیرا زن اردشیر را که یونانی بود مسموم کرد و برای مجازات به بابل تبعید شد، داریوش پسر اردشیر که ولیعهد بود بر سر یک مسئله خصوصی به تحریک اخْسُن (پسر دیگر شاه که می‌خواست بعد از فوت اردشیر شاه شود) سوءقصد نسبت به پدر خود نمود و به قتل رسید. آرسام پسر دیگر اردشیر را به تحریک اخْسُن کشتند و چون خیلی محبوب اردشیر بود شاه در سن ۸۶ سالگی از غصه درگذشت (۳۶۱ ق.م.).

## اردشیر سوم

اردشیر یکی از اشخاصی بود که در موقع انحلال و متلاشی شدن مملکتی به تخت می‌نشیند و از هیچ وسیله برای رسیدن به مقصد باکی ندارد. این شاه بعد از جلوس به تخت اقربای خود را کشت تا کسی مذعع سلطنت او نشود. پس از آن به آرام کردن شورشهای ممالک ایران پرداخت. در این زمان تقریباً تمام ممالک ایران از جهت سلطنت طولانی

اردشیر، ضعیف‌النفس و بی‌قید<sup>۱</sup> و در حال خونسردی و طغیان بودند و دولت هخامنشی روی به انحلال می‌رفت.

اُخْس با لشگری به‌طرف سوریه حرکت کرده، شهر صیدا را پس از محاصره گرفت، اهالی شهر از شدت نالمبتدی به خودکشی اقدام کرده شهر را به آتش زدند و وقتی که اردشیر وارد آن شهر نامی نشد، خرابه‌هایی بیش نیافت (نوشته‌اند که قریب به ۴۰۰ هزار نفر<sup>۲</sup> در این حريق تلف شدند).<sup>۳</sup>

پس از آن، جزیره قبرس تسليم شد، از سوریه اُخْس به مصر رفت و به دستیاری مِنْ‌تُورْ یونانی از جزیره رُدُس<sup>۴</sup> آن را تسخیر کرد، شدت عمل اُخْس در اینجا کارهای کمبوجیه را به‌خاطر می‌آورد (۳۴۴ ق.م.). والی آسیای صغیر آرتا باز<sup>۵</sup> که یاغی شده بود به وساطت مِنْ‌تُورْ بخشیده و مطیع گردید.

پیشرفت‌های اردشیر، از قوّت اراده او و چند نفر بود که یکی از آن‌ها به‌نام گوآس خواجه وزیر اردشیر و دو نفر دیگر مِنْ‌تُورْ و مِنْ‌دو برادر یونانی بودند. در ۳۳۸ ق.م. اردشیر به دست با‌گوآس خواجه مسموم شد و درگذشت. نوشته‌اند که این خواجه اصلاً مصری بود و سفاکیهای اردشیر نسبت به مصری‌ها او را بدین اقدام واداشت.

سلطنت اردشیر به ممالک غربی ایران تسکین داد، ولی ممالک شرقی از قبیل ایالات هند و آسیای وسطی به حال طغیان و شورش ماندند. بعد از داریوش، شاهی قوی‌الاراده مانند اردشیر به تخت نشسته بود و اگر می‌ماند از بزرگ شدن مقدونی ممانعت می‌کرد، زیرا یونانی‌ها در این زمان طرفدار ایران بودند و دِمُوْسْتَن<sup>۶</sup> نطاق معروف یونانی دوستی ایران را پیوسته به یونانی‌ها تاکید می‌نمود.

۱. او را به لوثی پانزدهم فرانسه از بعضی جهات تشییه کرده‌اند.  
۲. تُلْدِرِکه.

## آرَشَكْ

بعد از فوت اردشیر، ارشک پسر او به تخت نشست و باز به دست خواجه مذکور کشته شد (۳۳۹ ق.م.). یونانی‌ها اسم او را آرْزُش<sup>۱</sup> نوشتند. بعد از آن این خواجه یکی از نواده‌های داریوش سوم را به تخت نشانید و او موسوم به داریوش گردید. یونانی‌ها اسم او را گَدْمان<sup>۲</sup> نوشتند. در تاریخ مشهور به داریوش سوم و در داستانهای ما معروف به دارا پسر داراب است.

## داریوش سوم (۳۳۰ - ۳۳۶ ق.م.)

### وسعت امپراتوری هخامنشی در زمان داریوش

حدود ممالک ایران در زمان داریوش چنین بود: در شمال از مغرب به مشرق رود دانوب، کوههای قفقاز، دریای کسپین یا دریای گرگان (دریای خزر کنونی) و رود سیحون. در مغرب به قول هرودوت صفحات غربی شبه جزیره بالکان تا نقطه‌ای در ساحل دریای آدریاتیک، جزایر بحرالجزائر، اوهیس پرید (بن‌غازی کنونی در برقه) و صحرای لیبیا. در مشرق وادی سند و پنجاب هند. در جنوب دریای عمان با خلیج فارس و حبشه مجاور مصر. بنابراین حدود، که مبني بر نوشه‌های هرودوت و کتیبه‌های داریوش در بیستون و تخت جمشید و بالخصوص نقش رستم است، این ممالک جزو یا تابع ایران بوده‌اند.

### اول - از دجله بطرف مشرق:

۱- ماد بالاخص، که شامل این ایالات یا ولایات کنونی ایران بود: آذربایجان، همدان، گروس، قسمتی از کردستان، کرمانشاهان، نهاوند، اراک، ولایات ثلاثة، ری، اصفهان، یزد. ۲- پارس باکرمان. ۳- علام قدیم و صفحات کوسسی‌ها (خوزستان و صفحات لرنشین از لر بزرگ و کوچک). ۴- ولایت کادوسیان یا گیلان. ۵- صفحه آماردها و تپوری‌ها (تنکابن و مازندران). ۶- هرکان یا گرگان. ۷- پارت یا خراسان. ۸- هرایو یا هرات. ۹- مرگویا مرو. ۱۰- زرنک یا سیستان. ۱۱- هرخواتیش یارخچ قرون بعد (افغانستان جنوبی و قندهار). ۱۲- ثت گوش (برخی با افغانستان مرکزی تطبیق می‌کنند، محققًا معلوم نیست). ۱۳- گندار (افغانستان غربی). ۱۴- سند. ۱۵- باختر.

### دوم - از جیحون یا وخش به طرف شمال:

۱- خوارزم (خیوه). ۲- سغد (بخارا و سمرقند). ۳- سک‌هومه‌ورکه (یعنی سکاهائی که گیاه هوم می‌خوردند که برگ هومه‌دارد). ۴- سک‌تیگرخوذ (سکاهای تیزخود) این دو مردم گویا در مأواه رود سیحون به طرف مشرق سکنی داشتند.

### سوم - از رود ارس به طرف شمال موافق نوشه‌های هرودوت:

۱- ماتیانیان Matianiens و ساسپیرها Saspeires بین صفحات مجاور دریای سیاه و ماد سکنی داشتند، (مردم اولی نزدیکتر به ماد و دومی دورتر). ۲- مسخ‌ها (بومیان گرجستان). ۳- کلخ‌ها (کلخید - یا لارستان قرون بعد از کنار شرقی دریای سیاه). ۴- آلارودی‌ها (بومیهای مملکت اوراتو یا آرارات). ۵- تی‌باری‌یان (در کنار رود ترمودون).

### چهارم - از ماد بالاخص و دجله به طرف مغرب:

- ۱- ارمنستان.
- ۲- آسور بالاخص (موصل، سلیمانیه، کركوک وغیره).
- ۳- بابل و كلده.
- ۴- آسیای صغیر که شامل این قسمتهای تاریخی بود: کاپادوکیه، فریگیه علیا، فریگیه سفلی،  
تروآ، لیدیه، یونیه، کاریه، لیکیه، پامفیله، کیلیکیه، می سیه، لیکیا وانیه،  
پافلاگونیه، تراکیه آسیائی یا بی تی بیه، خالی بیه.
- ۵- جزایر دریای اژه یا  
بحر الجزائر - مانند سامس، خیوس، ردس، لس بس، ایمبروس، آن تاندر و  
غیره.
- ۶- سوریه، اعراب مجاور آن تا کلده و اعراب بادیه نشین شمال  
عربستان (هرودوت می گوید: که اعراب متحدین ایران بودند و همه ساله  
مقدار زیادی کندر به دربار می فرستادند) ۷- فینیقیه.
- ۸- فلسطین.
- ۹- جزیره قبرس.
- ۱۰- مصر علیا و سفلی.
- ۱۱- لیبیا.
- ۱۲- سیحون - مستعمرة یونانی  
در آفریقا با شهری که سیری نایک نام داشت.
- ۱۳- برقه تابن غازی کنونی.
- ۱۴- حبشه مجاور مصر.

### پنجم - در اروپا تراکیه تا دانوب و مقدونیه:

داریوش در کتبیه نقش رستم کرخا یا قرطاجنه را هم جزو ممالک ایران به شمار آورده ولی، چنانچه در نوشته های ژوستن دیده می شود، این مملکت نه تمکین از احکام او داشت و نه اینکه ایالت یا مملکت خراج گذاری بوده باشد. مورخ مذکور در ضمن وقایع قرطاجنه گوید: «در این زمان سفرای داریوش، شاه پارس، به قرطاجنه وارد شدند، تا قربانی انسان و خوردن گوشت سگ را قدغن کنند. شاه علاوه بر آن امر کرد، که اهالی قرطاجنه مرده های خودشان را به جای اینکه بسوزانند، دفن کنند و کمک قرطاجنه را در جنگی که با یونان در پیش داشت، می طلبید. چون اهالی این مملکت همواره با همسایگان خودشان در جنگ بودند، از فرستادن نیروی کمکی امتناع کردند، ولی برای اینکه به مطالب

دیگر جواب رد نداده باشند، سایر احکام را پذیرفتند.» این است فهرست صفحات ایران و ممالک تابعه آن در زمان داریوش همینقدر گوئیم که بعض این ممالک از خود پادشاهانی داشتند یا به واسطه امیران یا کاهنان بلندمرتبه اداره می شدند و معلوم است، که این پادشاهان و امیران با کاهنان با تصویب دربار ایران به این مقام می رسیدند و دست نشانده به شمار می رفتد. ممالکی که چنین پادشاهان یا مدیرانی داشتند، عبارت بودند از: ۱- کیلیکیه (تا قرن چهارم ق.م)، کاریه، بسی تی نیه، کیلیه، پافلاگونیه. ۲- مستعمرات یونانی در آسیای صغیر و تراکیه که بواسیله حکام یونانی اداره می شدند و آنها را یونانی های جبابره می نامیدند. چنانچه گذشت در زمان داریوش به مستعمرات یونانی در آسیای صغیر حکومت ملی اعطای شد. ۳- مقدونیه که پادشاه دست نشانده داشت. ۴- در فینیقیه شهرهای صور و صیدانیز پادشاهانی داشتند. ۵- در جزیره قبرس در هر یک از نه شهر آزاد امیری بود. ۶- در فلسطین تا زمان نحمیا امیران محلی و بعد از او کاهنان بلندمرتبه این صفحه را اداره می کردند. در بعضی شهرهای آسیای صغیر و سوریه هم چنین بود. ۷- سیرن نیز پادشاه یا امیری از خود داشت. ۸- در سعد پادشاهان دست نشانده در زمان اسکندر هنوز وجود داشتند. ۹- در قسمت های هند نیز چنین پادشاهانی باقی بودند. این پادشاهان و امراء در امور داخلی مملکتشان استقلال داشتند و امور مدنی، قضائی، اقتصادی و اجتماعی موافق قوانین و عادات و سنت ملی هر یک از صفحات مذکور حل و فصل می شد، ولی پادشاهان و امراء مذکور در تحت نظارت ولات یا شهربانهایی (خشترپوان) بودند که از مراکز معین می شدند، دستورهای آنان راجع به امنیت عمومی و حفظ راهها و سیاست داخلی و خارجی کل مملکت را به اجرا می گذاشتند، مالیات یا باج خود را می پرداختند و در موقع مقتضی به تقاضای والی، سپاهی به جاهای لازم می فرستادند.

در موقع حدوث اختلاف بین دو یا چند قسمت پادشاه یا امیرنشین، والی دخالت می‌کرد و گاهی برای رفع اختلاف مجلسی از پادشاهان یا امراء و جباره تشکیل می‌شد. (چنانچه ارتافون والی لیدیه می‌کرد).

ولی قوانین، عادات و اخلاق ملی هر یک از این مردمان محفوظ بود، مثلاً در کاریه پس از فوت پادشاه زن او به تخت می‌نشست نه پس بزرگتر، کلیه در دولت هخامنشی و به خصوص داریوش اول نه ملشی نایبود گشت و نه تمدنی از تمدن‌های قدیم از میان رفت. بلکه ملل مشرق قدیم راه خودشان را می‌پیمودند.

جهت ابقاء پادشاهان بعضی از ملل غالباً اینجا بود، که این ممالک طوعاً مطیع ایران گردیده بودند و شاهان هخامنشی برای پاس حقوق این نوع مردمان و قدردانی از حسیات آنها، پادشاهانشان را ابقاء می‌داشتند. مگر در مورد شورش و یاغی‌گری. اما بابل با وجود دو شورش و نیز مصر تا آخر سلطنت داریوش از دولی به شمار می‌رفتند که پادشاهان ایرانی بودند.

### داریوش سوم

نام داریوش سوم در منابع یونانی و در نزد مورخان اسلامی چنین آمده است: سترابون، دیودورسیسیلی و آریان اورا «داریوس» (Dareios)؛ ابویحان بیرونی در آثار الباقیه یک‌جا در صفحه (۸۹) او را داریوس ابن ارسیخ – (Darius Arsikh) و در صفحه یکصد و یازده همان اثر وی را دارابن دارا (Dara ben Dara) می‌نامد. محمدابن جریر طبری در تاریخ الرسل و الملوك نام وی را دارابن بهمن اسفندیار نوشت و حمزه اصفهانی در تاریخ سنی ملوک الارض و الانبياء از این پادشاه تحت عنوان «دارابن دارابن بهمن» نام برده و ابوالفرج عربی در مختصر الدّول داریوش بن ارشک و یاقوت حموی او را دارابن دارابن قباد و فردوسی در شاهنامه

«دارا پسر داراب» نامیده‌اند.<sup>۱</sup>

ژوستن (justin) از قول دینون (Dinon) اور اکدمان (Codoman) نوشته است. کنتکورث در کتاب تاریخ اسکندر کبیر گوید: اسم این پادشاه در آغاز کُدمان بود و وقتی به تخت سلطنت نشست خود را «داریوس» (Darius) نامید. هم‌اکنون هم برای اینکه او را زادو شاه دیگر هخامنشی که داریوش نام داشته‌اند (داریوش یکم «بزرگ» و داریوش دوم) متمایز کنند، داریوش کُدمان می‌نامند.

نام پدر داریوش سوم «آرسان»<sup>۲</sup> و نام پدر آرسان «أستان»<sup>۳</sup> و وی نیز پسر داریوش دوم بود. در منابع نام مادر داریوش دوم «سی‌سی‌گامبیس»<sup>۴</sup> آمده که بنا به روایتی خواهر آرسان بوده است که سپس همسر او شد. داریوش به ملاحظه اینکه از شاهزادگانی نبود که مورد توجه و خطرآفرین برای اردشیر دوم تلقی شود، از کشتار شاهی که اردشیر به اجرا درآورد، جان سالم بدر برد. داریوش سوم به عنوان «پیک» در خدمت اردشیر سوم بود و شغل اورا «آستاند»<sup>۵</sup> یعنی چاپاری که فرمان‌های شاه را به والیان سپاه در ایالات ابلاغ می‌کند، نوشته‌اند. هنگامی که اردشیر سوم مشغول نبرد با کادوسیان جهت سرکوبی شورش آنها بود، داریوش از خود رشادت و شایستگی نشان داد و مورد توجه پادشاه قرار گرفت.<sup>۶</sup> دیودورسیسلی درباره بی‌باکیهای داریوش سوم گوید: یکی از کادوسیان که از جهت زورمندی و دلاوری زیانزد همه بود، کسی از پارسیان را به مبارزه طلبید، ولی از سپاه ایران هیچکس را یارای مقابله با او نبود در این هنگام داریوش اسب خود را تاخت و با وی مصاف کرد و دلاور کادوسی را کشت. اردشیر از این تھور شادمان گشت، هدایای بسیار به او داد و وی

۱. پیرنیا: کتاب پنجم از مجموعه جیبی ایران باستان، ص ۱۱۸

2. Arsanes

3. Ostanes

4. Sisygambis

5. Astande

۶. پیرنیا، ص ۹ - ۱۱۸۸

را «دلیرترین پارسی» لقب داد. ژوستین در کتاب دهم بند سوم این خبر را تایید کرده است. وی افزون بر این می‌گوید که داریوش به خاطر این خدمت بزرگ والی هر دو بخش ارمنستان گردید.

تاریخ نویسان جهان باستان داریوش را شاهی نیکانفس و وطن پرست معرفی کرده‌اند. از نوشه‌ها و روایات این مورخان چنین برمی‌آید که وی دارای همت بلند و خوبی جوانمردی کم‌نظیری بوده است. وی از همان آغاز کوشید تا امور آشفته ایران را اصلاح کرده و نظم و امنیت و آرامش را در کشور مستقر سازد و رجال کشوری و امرای لشگری ساتراب‌ها و همه مردم را به اجرای قوانین و درستکاری وادار نماید، ولی حمله اسکندر مقدونی به ایران این فرصت را از وی گرفت و او توانست به این هدف والای خود جامه عمل بپوشاند. در اواخر عمر سلطنت داریوش دوباره مشکلات زیادی برای وی به وجود آوردند و گاه و بیگاه افراد خود کامه دست به اقداماتی می‌زدند که شاه در بن‌بست قرار می‌گرفت و چاره‌ای جز تحمل ضایعات و عواقب این اعمال خودخواهانه را نداشت. از جمله در موقع حمله اسکندر به ایران و دست‌اندازی سپاهیان مقدونی به سرزمین‌های زیر سلطه ایران در آسیای صغیر، روایت شده است که «مهرن»<sup>۱</sup> ساتراب سارد در سرزمین لیدی، این شهر را با استحکامات آن بی‌هیچ مقاومتی در برابر سپاهیان اسکندر، تسلیم آنان<sup>۲</sup> نمود و یونانیان جرأت پیدا کرده و گستاخ شدند و به چپاول و تجاوزات خود ادامه دادند. این نخستین و آخرین خیانت به داریوش سوم نبود که «مهرن» ساتراب سارد نسبت به داریوش روا داشت. وقتی سپاه اسکندر به بین‌النهرین رسید، به خاطر برنامه‌ریزی‌های غلط جنگی سرداران داریوش، که خود وی نیز در این اشتباهات بی‌سهم نبود، اسکندر هم توانست بابل را

1. Mehren

۲. پرنیا، ص ۱۴۴۷

همانند سارد بی‌هیچ مقاومتی به چنگ آورد نظامیان او هم توانستند خزانه سوریه را غارت کنند. روایت شده است که والی دمشق خزانه داریوش را به سردار اسکندر تحويل و جمعی از سلحشوران پارسی را نیز به کشتن داد. فربناباذ<sup>۱</sup> یکی از سپهسالاران داریوش، نبروی دریایی ایران را جهت تسخیر جزیره بی‌صرف «خیوس» فرمیتاد و سپاه مقدونی فرصتی طلایی به دست آورد که ضربات دیگری بر پیکره سپاه ایران وارد کرده و در اکثر مناطق بین‌النهرین بی‌هیچ مانعی به پیشروی خود ادامه دهد.

### داریوش سوم و دفع خطر باگواس خواجه دربار

دیودورسیسلی روایت کرده است که باگواس خواجه دربار اردشیر سوم پس از کشتن اردشیر پسر، جانشین وی ارشک (آرسس) را نیز به قتل رساند. پس از آرسس آنگونه که دیودور می‌گوید و در منابع دیگر نیز چیزی جز این گزارش نشده است، کسی شایسته‌تر از داریوش برای احراز مقام سلطنت نبود، چون او از همه رشیدتر و دلاورتر بود. اردشیر سوم رشادت او را مورد تحسین قرار داده و او را ارتقاء مقام داده و از مقام «استاند»ی (پیک و چاپار ویژه شاه) به ولایت ارمنستان منصوب کرده بود که در صفحات قبل به آن اشاره شد. بی‌تردید وی از شاهزادگانی نبود که براساس قوانین هخامنشیان بتواند جانشینی شاه از آن او بشود، به سخن دیگر وی به تخت شاهی نزدیک نبود. باگواس پس از کشتن آرسس او را به مقام شاهی برگزید، به این امید که داریوش رسماً شاه باشد، ولی اختیارات و زمام کلیه امور در دست باگواس بود. دیری نگذشت که او به اشتباه خویش پی برد و اطرافیان و درباریان نیز به حقیقت واقف گردیدند. داریوش حاضر نشد که از خواجه نامبرده تمکین کرده و زمام امور و اختیارات را به دست او بدهد و مطابق اراده باگواس به کشورداری

بپردازد. خواجه وقتی ذکاوت و اقتدار داریوش را مشاهده کرد و دانست که داریوش شاهی نالایق و فرومایه نیست، بی‌درنگ در صدد برآمد تا او را نیز به قتل برساند. داریوش که آگاهی کافی از دسیسه‌های باگواس داشت، زود به نیت شوم او پی برد و فوراً او را احضار کرد.<sup>۱</sup> اچون خواجه حضور شاه رسید، داریوش دستور داد زهری را که برای باگواس فراهم کرده بودند. بی‌شامد، خواجه نیز چاره‌ای جز اجرای امر شاه نداشت و اضطراراً جام زهر را نوشید و جان داد. دیودورسیسیلی در کتاب هفدهم بند پنجم، آریان در بند پنچ از فصل ششم کتاب دوّمش و کنتکورث در بند چهارم کتاب ششم خود متفقاً این واقعه را تایید کرده و به تفصیل به آن پرداخته‌اند.<sup>۲</sup>

ژوستن گفته است که مردم داریوش را به‌خاطر رشادت و سلحشوریش پس از مرگ اردشیر به تخت نشاندند و برای اینکه از شهامت و دلاوری چیزی کم نداشته باشد، وی را داریوش نام نهادند. دیودورسیسیلی در اثر خود (کتاب هفدهم بند ۶) درباره داریوش گفته است: او وقتی به تخت نشست که فیلیپ مقدونی از جهان رفته و اسکندر به جای او پادشاه مقدونیه شده بود. تقدیر برای داریوش چنین رقیب سهمگینی پیش‌یینی کرده بود و داریوش قصد اصلاح کشور را داشت که ناچار شد تا پایان عمرش با اسکندر مصاف کند.<sup>۳</sup>

### چهره داریوش سوم و صفات او از دیدگاه مؤرّخان

در دربار داریوش سوم نیز وحدت و یکپارچگی وجود نداشت، فساد و جاه طلبی حاکمیت خود را ادامه می‌داد و نمونه بارز آن عملکرد باگواس خواجه درباری بود که فرجام کار او را بیان کردیم. نزدیکان و گماشتگان

شاه به او وفادار نبودند، از آن جمله است «بسوس»<sup>۱</sup> والی باختر که شاه را در عین استیصال کشت. چنین است که از اواسط سلطنت خشایارشا فساد در دربار رخنه کرده بود و درباریان و بزرگان کشور نیز به آن آلوده شده بودند. داریوش در نبرد خود با اسکندر پس از جنگ‌گرانیک،<sup>۲</sup> چنان دچار پریشانی، یاس و سردرگمی شده بود که با قدر او شکست ایرانیان در جبهه‌های ایسوس<sup>۳</sup> و گوگمل،<sup>۴</sup> اجتناب ناپذیر شد. مقاومت و ایستادگی سپاه ایران در ایسوس، لشگر مقدونی و از جمله خود اسکندر را به وحشت انداخته بود و در جنگ گوگمل (گوگامل) مازه<sup>۵</sup> سپه‌سالار ایران با پیروزی قطعی بر سپاه اسکندر فاصله چندانی نداشت.<sup>۶</sup>

خرابی اوضاع عمومی کشور، حاکمیت فساد بر دربار، نفاق و دودستگی ایرانیان و فقدان اشخاص لایق و صادق از جمله عواملی بودند که به سرنگونی شاهنشاهی هخامنشی شتاب می‌داد. پارسیان بسیار ثروتمند شده و این ثروت را ناشی از حاکمیت قریب به دو قرن آنان بر نیمی از جهان آن روزگار باید دانست. آنان در تجملات و عیش و عشرت فرو رفته و توان دفاعی را از دست داده بودند. از زمان بهره‌گیری از نیروهای مزدور بیگانه از جمله یونانیان، سستی و رخوت بر پادگانهای ایران مستولی شده و نظامیان از آموختن فون رزمی جدید که مصاف با دشمن چنین چیزی را بسی تردید می‌طلبید، دریغ می‌کردند. سپاهیان پارسی نه توان آن را داشتند و نه حاضر به جانفسانی و فداکاری در پیکار با سپاه دشمن بودند. داریوش شاه کارآمدی نبود که در این موقعیت حساس بر تخت سلطنت نشست. در آن موقع زمانی مشخص کسی مانند کوروش سوم (بزرگ) یا اردشیر سوم (أَخْس) می‌توانست مشکلات

1. Bessos

2. Granikus

3. Issus

4. Gaugamella

5. Mase

جامعه را چه از نظر مناسبات خارجی و چه از نظر اوضاع نابسامان داخلی، حل کند.<sup>۱</sup> به نظر برخی از صاحبنظران، داریوش تلاش فراوان کرد تا کشور را از گرددابی که در آن گرفتار آمد بود، رهایی بخشد، ولی درایت، تدبیر، شهامت و اراده او برای گشودن چنین گرهای دشواری، کافی نبود. او نیز در واپسین روزهای عمر خود، اطراقیان خیرخواه را میکشت و داریوش را همین مورخان، فرمانده لایقی برای نبرد با اسکندر نمیدانند.

### خانواده داریوش سوم

با استناد به منابعی که در دست است و روایاتی که درباره زندگی شخصی، سیاسی و نظامی داریوش سوم به دست مورخان رسیده است، نام مادر داریوش «سی سی گامبیس»<sup>۲</sup> دختر «استان»<sup>۳</sup> نوه داریوش دوم بوده است. نام پدر وی «آرسان» گزارش گردیده که تبار او معلوم نیست، برخی «آرسان»<sup>۴</sup> را هم «استان» نوه داریوش دوم میدانند، به سخن دیگر پدر و مادر داریوش سوم، خواهر و برادر بوده‌اند.<sup>۵</sup> داریوش سوم دارای سه همسر بوده است. به نام‌های استاتیرا (شاید خواهر خود او)، زنی که نام او مشخص نیست و تنها به نام خواهر شخصی بنام فرنک<sup>۶</sup> و سومین همسر او زنی به نام «آبان دخت» گزارش شده است. شمار فرزندان داریوش سوم به درستی معلوم نیست ولی بنا به اکثر روایات متعدد القول، وی دارای دو پسر و سه دختر بوده است. پسران وی عبارتند از: «آربورزن» و «آخس» و دختران وی به نامهای استاتیرا که احتمالاً به ازدواج اسکندر مقدونی درآمد و دری پهتیس که زن یکی از محبوب‌ترین و

۱. پیشین، همان صفحه

2. Sisygambis

3. Ostanes

4. Arsanes

۵. پیرنیا، پیشین ص ۱۴۴۹ و ۱۱۸۸

6. Pharnak

برجسته‌ترین سرداران اسکندر مقدونی به نام «هفستیون» شد و نام سوّمین دختر داریوش را نمی‌دانیم. روایات حاکی از آنند که وی همسر یک ایرانی بنام «مهرداد» شد. برادر داریوش اسکاتر نام داشت. اسکاتر دختری داشت به نام «آمستریس» که وی دو شوهر کرد، یکی از شوهران او سردار اسکندر مقدونی بود و «کراتر» نام داشت. شوهر دوم آمستریس دختر اسکاتر در منابع بنام «دیونیس هراکل» آمده است.<sup>۱</sup> داریوش سوم دارای دو خواهر بوده است. یکی به نام «استاتیرا» که به روایتی همسر خود داریوش بوده است و دومی که نام وی گزارش نشده است به همسری یکی از والیان ایرانی بنام ارتباذ که پیشتر درباره او سخن گفتیم درآمده است. این اظهارات مأخوذه از کتاب نامهای ایرانی اثر فردیناند یوسٹی، ایران‌شناس آلمانی است. گفتنی است که به این ترتیب اسمی همسر و یکی از دختران داریوش که به همسری اسکندر انتخاب گردید یکی بوده است. چنین مورد مشابهی نیز در مورد پسران و پدران در عصر هخامنشی دیده می‌شود، از ان جمله است اردشیر دوم که از آن سخن گفتیم. مرگ داریوش سوم را چنانچه باید به سال ۳۳۰ پیش از میلاد نوشته‌اند. با مرگ او کار سلسله هخامنشی به پایان رسید و دورهٔ تسلط پارسیان بر مشرق زمین و بخش‌های مهمی از اروپا و افریقا نیز خاتمه یافت. پس از آن دورهٔ سلطهٔ مقدونیان یا یونانیان بر ایران و ایرانیان آغاز گردید.<sup>۱</sup>

### جنگ‌های سه‌گانه داریوش سوم و اسکندر مقدونی

شورش پسی در پی والیان ایرانی به عنوان یکی از دلائل عمدۀ تصمیم‌گیری اسکندر برای جنگ با ایران گزارش شده است. سرداران ایران یعنی ولات لیدیه، فریگیه و کاپادوکیه که به قول آریان مورخ معروف، ولات لیدیه، یونیه و فریگیه گزارش شده است، در واقع می‌باشد

نیروهای خود را یکدست کرده و در کنار هلسپونت (Hellespont) بکار گیرند تا مانع ورود اسکندر به آسیا شوند. آنان نیز نیرنگ کردند و کار بر اسکندر و یارانش آسان گردید. پس از رسیدن به محل با یکدیگر به رایزنی پرداخته که چگونه اقدام کنند، ممنون (Memnon) یونانی که در خدمت ایرانیان بود عقیده داشت که ایرانیان باید از سیاست زمین سوخته استفاده کرده، شهرها و روستاهای را آتش زده و آنچه آذوقه بر سر راه اسکندر بود معده کنند، تا او نتواند به درون قاره وارد شود، از سوی دیگر ایرانیان باید جنگ را به اروپا بکشانند و نیروی زمینی و دریایی را در مقدونیه وارد مصاف کنند. ممنون اطلاع داشت که یونانیان (مقدونیان) بیش از یکماه آذوقه و تدارکات جنگی ندارند و وقتی در مسیر، آنها همه مواد غذایی را نابود شده بیبینند، از پیشروی منصرف شده و عقب‌نشینی نموده و نهایتاً باز خواهند گشت. ممنون به ایرانیان گفت اگر ایرانیان در این نبرد از اسکندر شکست بخورند، کلیه صفحات دریایی به دست اسکندر خواهد افتاد و اگر ایرانیان پیروز گردند بیش از آنچه دارند نصیب آنان خواهد شد. ممنون تاکید کرد که آرایش نظامی و روحیه سپاهیان مقدونی در حال حاضر بهتر از پارسیان است و فعلًاً سپاه مقدونی از سپاه داریوش سوم نیرومندتر بنظر می‌رسد. از همه مهمتر اسکندر مقدونی خود در رأس سپاه است و فرماندهی را شخصاً به عهده دارد، حال آنکه داریوش در جبهه جنگ حضور پیدا نکرده است و بی‌تردید سپاهیان در حضور پادشاه صمیمانه‌تر پیکار و بیشتر فداکاری می‌کنند. ممنون عقیده داشت که جنگ در کشور دیگر زیان کمتری وارد می‌کند تا در کشور خود با دشمن پیکار شود. سرداران ایرانی که سابقه شرارت و یا غیگری نیز به آنها نسبت داده شده است، عقیده ممنون را نپسندیدند و گفتند عقیده ممنون برای خویش سودبخش است، زیرا جنگ هرچه طولانی‌تر شود، ممنون پول بیشتری از دولت ایران می‌گیرد، ولی برای ایرانیان چنین

جنگی مقرون به صرفه نیست و از سویی شرم آور است.<sup>۱</sup> «آرسیت»<sup>۲</sup> والی فریگیه گفت: من اجازه نمی‌دهم حتی یک کلبه را در ایالت تحت فرمان و محل مأموریت من آتش بزنید. وی عقیده داشت که عقب‌نشینی نیز صلاح نیست، زیرا این امر باعث تطویل جنگ خواهد شد. از سویی عدم حضور به موقع سرداران ایرانی که همزمان والیان مناطق ذکر شده بودند با سپاهیانشان، نشان می‌داد که این سرداران به حمله اسکندر اهمیت نمی‌داده‌اند و تدارکات آنان نیز با ماهیت جنگ تناسب نداشته است. تحلیل‌گران بر این باورند که پیشنهاد ممنون (مِمِنْ) ممکن بود کشتار وسیعی را موجب شده و عده زیادی را از هستی ساقط کند، ولی ضربات مهلكی نیز بر پیکر سپاه اسکندر وارد می‌شد. بنا به روایت تاریخی و براساس نقشه ممنون سپاه ایران در کنار رود گرانیک<sup>۳</sup> صفات آرایی کرد. این خبر بی‌درنگ به‌وسیله خبرچیان اسکندر به‌اطلاع وی رسید. اسکندر یاران و مشاوران خود را گرد خویش جمع کرد و درباره چگونگی گذشتن از پل با آنان به رایزنی پرداخت. آب رود گرانیک دارای جریان تندی است. از سویی ماندن در سواحل رودخانه نیز برای یونانیان نه مقرون به‌صرفه بود و نه بی‌خطر. پیشگویان به‌حاطر نامبارک بودن جنگ در آن ماه، کوشیدند اسکندر را از مصاف منصرف کنند. اسکندر فرمان داد در راه خدایان قربانی کنند تا از پیش، سرنوشت جنگ برای سپاه مقدونی چه پیروزی و چه شکست معلوم شود. آریستاندر<sup>۴</sup> کاهن یونانی که مأمور انجام مراسم قربانی بود پاسخ داد: خدایان پیروزی را به اسکندر اعطای کرده‌اند این خبر و این پیشگویی سپاهیان اسکندر را به وجود آورد و قویدل شدند و فریاد می‌زدند «رایزنی لازم نیست، ما پیروزیم، زودتر حمله کنیم.» اسکندر پس از بازدید از سپاهیان فرمان عبور از رودخانه را

۱. پیشین، ص ۱۲۴۷ تا ۱۲۴۹

به آنان داد. «پارمنیون»<sup>۱</sup> دوست و یکی از سرداران اسکندر که مشاور وی نیز در امور دفاعی بود به اسکندر گفت: باید تأمل کرد و عبور از رودخانه را به روز بعد موکول نمود. اسکندر پاسخ گذاشت اگر چنین کنیم هلسپونت از شرمساری گلگون خواهد شد. پارمنیون بر این باور بود که پیاده نظام مقدونی ضعیفتر است و شبانه عقب‌نشیتی خواهد کرد و سپاه اسکندر می‌تواند پس از سپری شدن شب از رود بگذرد. پاسخ اسکندر می‌رساند که ایرانیان علیرغم داشتن سپاه دریایی نیرومند و بیشمار بودن لشگریانشان، چگونه گذاشتند به این آسانی سپاه اسکندر از بغاز داردانل عبور کند. اسکندر هنگامی که آگاه شد، سپاه ایران در کنار طرف راست رود گرانیک اردو زده است، ییدرنگ دستور داد سپاه او در برابر سپاه ایران صفات آرایی کند. تنها مانع طرفین مجرای آب رودخانه گرانیک بود. ایرانیان که در دامنه کوه اردو زده بودند حرکتی نکردند، زیرا براین باور بودند که به سپاه دشمن باید به هنگام عبور از رودخانه حمله کرد و ایجاد اختلال در سپاه دشمن را فقط در این صورت امکان‌پذیر می‌دانستند.<sup>۲</sup>

### ۱- نبرد گوانیک (Gramikus) ۳۳۴ پیش از میلاد

سپاهیان ایران و نیروهای مقدونی در دو سوی رودخانه در برابر هم‌دیگر صفات آرایی کردند و ایرانیان در انتظار عبور سپاهیان اسکندر از رودخانه بودند تا به آنان یورش برد و پیشروی آنان را سد کرده و مختل نمایند. اسکندر صبح هنگام فرمان عبور از رودخانه را به سپاهیانش داد و سپاه را به حال آماده باش جنگی درآورد. دیودورسیسیلی این رویداد را در باudad نوشته است ولی پلوتارک و آریان این اتفاق را در حوالی عصر گزارش کرده‌اند. ایرانیان سواره نظام خود را در برابر سپاه مقدونی

1. Parmenion

۲. پرنیا، پیشین، ص ۵ - ۱۴۲۹

آراستند تا نبرد را با آنان آغاز کنند. فرماندهی جناح چپ سپاه ایران به عهده ممنون یونانی و آرسامن<sup>۱</sup> یکی از ولات ایرانی بود. (در منابع یونانی نام آرشام را آرسامس یا آرسامن نوشته‌اند (Arsames, Arsamen). فرمانده نیروی پشتیبانی را سردار دیگری به نام «آرسیت» (Arssit) به عهده داشت. سپاهیان تحت فرمان او از نیروهای پافلاگونی (Paphlagonian) بودند. پس از او سپتوردات<sup>۲</sup> (Spitrodates) یکی از ولایان ولایات ایونی بود که فرماندهی سپاه سواره نظام هیرکانی (گرگانی) را به عهده داشت. هسته مرکزی سپاه سواره نظام ایران مرکب از نیروهایی از ملل گوناگون بود که دیودورسیسیلی و آریان آنان را شجاع و جنگجو دانسته‌اند. شمار این سواره نظام را دیودور ده هزار تن نوشت و آریان رقم آنان را بیست هزار گزارش کرده است. پیاده نظام ایرانی هیچگونه حرکتی نداشت. گویا پارسیان بر این باور بودند که نیروی سواره نظام ایرانی برای این مصاف کافی به نظر می‌رسد. شمار سپاه پارسیان را دیودور یکصد هزار و آریان برابر با شمار سواره نظام یعنی بیست هزار تن نوشته است. پلوتارک که تلاش می‌کرده است، مطالبش درست باشد، در این باره چیزی ننوشته و اظهار نظری نیز نکرده است و به این ترتیب میانگین سپاهیان سواره و پیاده پارسیان در کنار گرانیک رقمی در حدود سی تا چهل هزار تن تخمین زده شده است.<sup>۳</sup> با آراستان سپاه ایران در کنار راست رود گرانیک، بدین ترتیب سواره نظام ایران در صفووف مقدم و سپاهیان یونانی در ذخیره ماندند. در آغاز این گونه بنظر می‌رسید که غلبه بر ایرانیان است، زیرا تیراندازان ایرانی تلفات چشمگیری بر سپاه یونان وارد آوردند، ولی به مجرد اینکه سپاهیان اسکندر از رود گرانیک گذشتند بی‌مقدمه به قلب سپاه ایران زده و اسکندر و مهرداد داماد داریوش را که سردار سپاه بود از

1. Arsamen

۲. پیرنیا، پیشین ص ۱۲۵۰

۳. به فارسی «سپهبداد» است

پای درآورد و سپاهیان ایرانی را متزلزل کرد، به گونه‌ای که پا به فرار گذاشتند ولی اسکندر به تعقیب آنان پرداخت.<sup>۱</sup>

پس از این شکست، ایرانیان شورایی تشکیل دادند تا درباره چگونگی ادامه جنگ به رایزنی پردازند<sup>۲</sup>. در این نشست خاری دموس<sup>۳</sup> یونانی که همانند ممنون در خدمت داریوش سوّم بعنوان مشاور و فرمانده نظامی بود به جمع گفت: این سپاه عظیم چریکی به چه کار آید، شمار سپاهیان بسیار اندک ولی فوق العاده مشق کرده و تعلیم دیده و ورزیده است، وی گفت لازم است از حملات اسکندر جلوگیری شود. به روایت یونانیان داریوش وقتی این سخنان را از این کارشناس لایق و زیردست یونانی شنید خشمگین شد و او را کشت.<sup>۴</sup> تدبیری که ایرانیان می‌توانستند به کار بگیرند و سپاهیان اسکندر را در انتظار گذاشته و آنان را خسته نمایند، کشاندن سپاه اسکندر به دریندکیلیکه (Killien) و سوریه (Syrien) بود. عبور از این دریند به نظر کارشناس تاریخ نظامی جهان باستان بی‌اندازه دشوار بوده است. زیرا به خاطر همین صعب‌العبور بودن این تنگه‌ها، تنها چهار نفر می‌توانستند به سختی پهلوی هم حرکت نمایند و علیرغم اندک بودن نفرات ایرانی، سپاهیان داریوش می‌توانستند تلفات سنگینی را به سپاه مقدونی وارد نمایند. ولی ایرانیان در برنامه‌ریزی نظامی خود بسیار ضعیف بوده و اگر صاحب‌نظری هم مانند «خاری دموس» نظر سودمندی ارائه می‌کرد از دم تیغ می‌گذشت. کارشناسان بر این باورند که به ایرانیان در نبرد با اسکندر در هر مصافی فرصت‌های طلایی دست داده است ولی از هیچیک از این موقعیت‌ها بهره نگرفتند. نمونه بارز آن عدم بهره‌گیری داریوش از استعداد و توان

۱. پیرنیا: تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان ص ۱۱ - ۱۰

2. Kharidemos

۳. پیرنیا، پیشین، ص ۱۱۲

رزمی لشگریانش گزارش شده است. مقدوئیان در امور نظامی پیشرفت‌های زیاد نموده بودند ولی سپاهیان داریوش با همان اسالیب پیشین و دیگر از اعتبار افتاده، بهره می‌گرفتند<sup>۱</sup>. یکی از کارسازترین عواملی که موّرخان گزارش کردند این است که داریوش نسبت به اسکندر تفاوت سنی چشمگیری داشت. بنایه روایتی که درست به نظر می‌رسد، اسکندر نصف سن داریوش را داشت. داریوش در سال ۳۳۶ ق.م. چهل و پنج ساله بوده و در سال ۳۳۳ ق.م. که جنگ ایوس میان اسکندر و داریوش به‌وقوع پیوست، قریب به نیم قرن از عمر داریوش می‌گذشته است، حال آنکه اسکندر در سال ۳۲۳ قبل از میلاد درگذشت. آن زمان اسکندر به سختی ۳۰ تا ۳۲ سال داشته است. به این معنی که به هنگام وقوع نبرد ایوس سن اسکندر کمتر از ۲۵ سال بود. به این ترتیب دو برابر اسکندر مقدونی به هنگام جنگ‌هایشان سن داشته است و این یکی دیگر از دلائلی بی‌باکی اسکندر و ترسو بودن داریوش در جنگ روایت شده است.

## ۲- جنگ ایوس (Issus) ۳۳۳ پیش از میلاد

پس از شکست سپاه ایران در محل رود گرانیک از سپاه اسکندر مقدونی، داریوش اقدام سودمندی را در راستای بهبود بخشیدن به شیوه‌های رزمی و به کارگیری تسلیحات موثر و انجام برنامه‌ریزی جدید، صورت نداد. وی در محل ایوس نزدیک خلیج اسکندریون در انتظار ورود سپاه اسکندر مقدونی نشست. داریوش در اینجا نقشه‌ای در نظر گرفته بود که تفاوت چندانی با نقشه‌های پیشینش نداشت، با این تفاوت که داریوش می‌گفت و افسوس می‌خورد که اگر لشگر او تعليم دیده و ورزیده و مشق کرده می‌بود و فرماندهی این لشگر به عهده سرداری

متین، رشید و لایق بود، اسکندر در گرداد خطرناکی به دام می‌افتد و شکست پادشاه جوان مقدونی قطعی تلقی می‌شد. داریوش تنها در این اندیشه بود، ولی او مانع بزرگی برای دستیت یافتن سپاهش به چنین پیشرفتی به شمار می‌آمد. حضور داریوش در جبهه ایوسس یکی از موانع عمدۀ در راه گرفتن نتیجه مطلوب به شمار می‌رفت. در این نبرد اسکندر از تنگۀ آمان<sup>1</sup> گذشت و به طرف سوریه رسپار گردید. داریوش از کوههای آمان عبور کرده در ایوسس اردو زد و پشت لشگر اسکندر قرار گرفت. انتشار این خبر در جهان آن روزگار انعکاس عجیبی داشت، چنانکه اهالی آتن از شادی سر از پا نمی‌شناختند، زیرا آتنی‌ها گمان می‌کردند که داریوش سپاه اسکندر را محاصره کرده و راه فرار را بر او بسته است و طبعاً رابطه اسکندر با سپاهیان مقدونیش قطع شده و اضمحلال لشگر او قطعی و حتمی است. ولیکن اسکندر آنگاه که اوضاع را چنین دید مسیر و جبهه سپاهیانش را برگردانده، بی‌پروا و باشدّت به قلب سپاه ایران حمله کرد و آنان را در طرف چپ زیر سلاح سنگین گرفت، سپاهیان ایران در این وضعیت راهی جز فرار از پیش لشگر مقدونی نداشتند و ابتدا عقب‌نشینی کرده و سپس فرار اختیار نمودند. داریوش نیز چون هزینمت سپاه خویش را بدید، خود نیز فرار کرد. از میان سپاهیان داریوش، محدود ایرانیانی بودند که رشادت و شهامت به خرج داده و از رسیدن اسکندر به شاه جلوگیری کردند و داریوش فرصت یافت که بر اسب خویش نشسته فرار کند. پس از فرار شاه از جبهه نبرد ایوسس، آندسته از سپاهیان پارسی که دلiranه می‌جنگیدند نیز متزلزل گردیده و فرار کردند. شمار سپاهیان داریوش در این نبرد ششصد هزار تن گزارش شده است که در میان آنان سی هزار تن سربازان مزدور یونانی حضور داشتند. علیرغم فرار ایرانیان، یونانیان مزبور مواضع محکمی اختیار کرده و موجب وحشت سپاهیان

مقدونی شده بودند. در یک ارزیابی کوتاه صاحب نظران بر این باورند که چون میدان پیکار میان سپاه پارسی و سپاه مقدونی بین دریا و کوه واقع و بسیار صعب العبور بود، بخش عظیمی از سپاه ایران نتوانست عملیات جنگی چشمگیری اجرا نماید و سواره نظام پارسی امکان جنگیدن به گونه‌ای که می‌توانست نداشت. پارمنیون یکی از سرداران اسکندر فرصتی به دست آورد که در این هنگام چادرهای داریوش که در آن مادر، زن، دختر و خواهر داریوش در آن به سر می‌بردند با غنائم بسیار تصرف کند.

داریوش بر اثر این شکست به اسکندر پیشنهاد صلح نمود شرایط پیشنهاد شده توسط داریوش برای صلح به شرح زیر گزارش شده است: ایران به اسکندر ده هزار تالان پول بپردازد. همه سرزمین‌های غیر ایرانی نشین زیر سلطه ایران از دجله تا دریای مغرب و بحرالجزایر به مقدونیان واگذار شود و داریوش دختر خود را به اسکندر به همسری بدهد و اسکندر درازای این گذشت‌های داریوش، صلح نموده و خانواده داریوش را به او بازگرداند. اسکندر این شرایط پیشنهاد شده توسط شاه ایران را نپذیرفت و گفت اسیران و غنائم و سرزمین‌های پیشنهادی بر اثر فتح متعلق به او می‌باشد و اما برای صلح باید خود داریوش به نزد اسکندر بیاید و درخواست نماید. گویند پیشنهادهای داریوش به وسیله فرستاده داریوش به اطلاع اسکندر رسید و اسکندر درباره شرایط صلح با دولت و سردار خود پارمنیون مشورت نمود. پارمنیون به اسکندر گفت اگر من به جای تو بودم این شرایط را می‌پذیرفتم، اسکندر در پاسخ گفت اگر منهم به جای تو بودم قبول می‌کردم. پس از آن اسکندر برای تسخیر سوریه حرکت کرد تا صور و غزه را فتح کند. پس از این موفقیت اسکندر، کشتهای فیقی نیز چون شکست ایرانیان را دیدند به سپاه دریایی اسکندر پیوستند. کشتهای قبرسی نیز به تبعیت از فینیقی‌ها چنین کردند.

بندر صور هفت ماه در برابر سپاه ایستادگی کرد و مقدونیها بندر صور را به صورت خانه به خانه فتح کردند. رفتار اسکندر در برابر مقاومت مردم صور خشمگینانه و بسیار سبعانه گزارش شده است. باتیس قلعه‌بان بندر صور دلیرانه در برابر سپاه مقدونی مقاومت کرد. «مردم آن سامان تا آخرین نفر در برابر یونانیان تسليم نشدند. پس آن اسکندر به مصر رفت، مصریان او را به آغوش باز پذیرفتند و کاهنان مصری به او لقب پسر رع (Ra) خدای آفتاب مصریان را دادند. این افتخار را پیشتر کمبوجیه دوم و داریوش یکم به دست آورده بودند. اسکندر در مصر فرماندهی سپاه مصر را به یک مقدونی، ریاست امور مالی و دیوانی را به یک یونانی و بقیه ادارات را به مصریها سپرد. سال فتح مصر ۳۳۱ ق.م. بود.

### ۳- نبرد گوگامل (Gaugamella) در سال ۳۳۱ پیش از میلاد

از اینکه اسکندر به چه دلیل و با چه انگیزه‌ای نبرد با داریوش سوم را ناتمام گذاشت و به مصر عزیمت کرد، هیچ منبع تاریخی به آن اشارهٔ صریح و روشنی نمی‌کند. آنچه مسلم است اگر به روند نبردهای گرانیک و ایوس نظری بیفکنیم، به این نتیجه می‌رسیم که اسکندر سپاه ایران را دیگر فرسوده و کاملاً ناتوان دریافته بود و آن سپاه را مستعد نبردی دیگر نمی‌دانست. از سوی دیگر فرار داریوش سوم از جبهه ایوس (Issus) سربازان و افسران ایرانی را بطور کامل نامید کرده بود. اگر کسانی مثل آریوبرزن از روی یعرق و احساس وطن‌پرستی و دشمن ستیزی در مقابل سپاه مقدونی علیرغم فرار داریوش از جبهه جنگ تا پای مرگ ایستادگی کردند، باید اینگونه ارزیابی شود که در حقیقت کسانی ایران را به اسکندر تسليم کردند که احساسات بالا را نداشته و درک آن نیز برای آنان آسان نبود. در سپاه داریوش شمار سرداران و سربازانی مانند آریوبرزن بسیار اندک گزارش شده است.

اسکندر مصر را بدون مقاومت مصریان به تصرف درآورد، اما در مدت اقامتش در مصر که بسیار کوتاه گزارش شده است، مورد احترام و تکریم مصریان قرار گرفت. وی پس از ترک مصر در همان سال ۳۳۱ پیش از میلاد به طرف رودخانه فرات عزمیت نمود و از رود فرات گذشت و وارد بین‌النهرین شد و سپس رودخانه دجله را پیش سرنهاد تا در دشت سرسبز گوگامل نزدیک نینوای سابق پایتخت امپراتوری آشور و آربیل (آربیل کنونی) یا آربلا با سپاه داریوش برخورد کرد. از زمان عبور سپاه اسکندر از رود فرات تا ورود به گوگامل (مرتع شتران - *Gaugamella*)، فرصت‌های خوبی برای داریوش پیش آمد ولی از این موقع هیچگونه بهره‌ای نگرفت. نخست اینکه جلگه بین‌النهرین برای عملیات سواره نظام ایران بسیار مساعد بود و اگر برنامه‌ریزی مناسبی صورت گرفته بود به شیوه جنگ و گریز صدمات زیادی به قشون اسکندر وارد می‌شد و حرکت سپاه مقدونی را کند می‌نمود و احتمالاً بکلی آن را متوقف می‌کرد. بعدها می‌بینیم که اشکانیان با بهره از این شیوه موفق شدند شکست‌های فاحشی بر دشمنان خود وارد کنند، دیگر اینکه حرکت آب در رودخانه دجله در آن موقع بسیار تندد و عبور از آن برای سپاه مقدونی مشکل و یا ناممکن بود. سپاه ایران با داشتن تیراندازان زیبردست و ماهر می‌توانست مانع عبور سپاه اسکندر گردد، یا لاقل تلفات زیادی به سپاه مقدونی وارد آورد. سومین نبرد اسکندر و سپاه داریوش در گوگامل رخ داد. شمار سپاه ایران را در این نبرد به گونه‌ای اغراق‌آمیز یک میلیون نفر نوشه‌اند. با توجه به اینکه به سپاه ایران چندین فیل جنگی هم افزوده شده بود و سپاه از پیش بسیار ورزیده و تواناتر به نظر می‌رسید، به هنگام آغاز پیکار سپاه ایران در بعضی قسمتها عرصه را بر سپاه اسکندر تنگ کرد، ولی فرماندهی نااگاهانه و خودخواهانه داریوش سوم به اندازه‌ای ضعیف و ناشیانه بود که در اینجا هم باعث هزیمت لشگریان پارسی شد. گزارش

شده است که وقتی اسکندر مقاومت سرسرخانه و پافشاری سپاه پارسیان را دید جهت حمله را به سویی سوق داد که داریوش روی ارایه جنگی نشسته بود. داریوش وقتی مشاهده کرد که او به میدان مصاف نزدیک است، پا به فرار گذاشت و متعاقب فرار او بخشی از سپاه ایران از میدان جنگ گریخت. فرار از میدان به بخش‌هایی دیگر سپاه ایران نیز سپاهیت کرد و جنگ به شکست ایرانیان متنه شد، در حالیکه در بخش‌هایی از این جنگ پیروزی از آن ایرانیان بود پس از پایان جنگ، اسکندر داریوش را به مسافت هفده فرسنگ تا نزدیکی اریل تعقیب کرد و سپس به بابل رفت و همانند کوروش دست مجسمه بعل - مردوک را گرفت و دستور داد معابدی را که در زمان خشاپارشا به فرمان وی ویران گردیده است، مرمت نمایند. سپس به شوش آمد و پنجاه هزار تالان طلا که در خزانه شوش بود تصرف کرد و پس از آن به سوی تخت جمشید (پرسپولیس) حرکت کرد و به سوی پاسارگاد و از آنجا از راه بهبهان روانه اوسیان (به یونانی) شد. اهالی کیسی (اوکسیان) از اسکندر طلب انعام کردند، اسکندر پس از راندن آنها به دربند پارس (کهکیلویه کتونی) رسید و با مقاومت شدید و سرسرخانه آریوبرزن و سپاهیان او روبرو گردید. چون مقدونیها توانستند مقاومت کنند، به شیوه‌ای که ایرانیان در گوگامل عمل کرده بودند متوجه شدند و راه کوهستانی و بیراهه را در پیش گرفته و سپاه آریوبرزن را از پشت سر محاصره کردند و به این ترتیب سپاه آریوبرزن قلع و قمع شد.<sup>۱</sup> اسکندر در تخت جمشید کشtar وسیعی از ایرانیان را به راه انداخت، کاخ شاهان هخامنشی را آتش زده و ایرانیان را به عنوان برده با خود برد و فروخت تا ایرانیان بفهمند که سلطنت هخامنشی پایان یافته است. اسکندر را فزون بر این اعمال به انتقام این که خشاپارشا شهر آتن و معبد آکرولی را به آتش کشیده است، تأسیسات درون کاخ، تalarها و

عبداتگاههای کاخ را در حریق سوزاند.  
وی افزون بر، یکصد و بیست تالان ذخایر را به تصرف درآورد.

«میرکیانی» در پایتخت‌های ایران می‌گوید:  
تسخیر شاهنشاهی هخامنشی بوسیله اسکندر مقدونی با نبرد گوگامل  
در سال ۳۳۱ ق.م. تحقق یافت. این امر جریان فرهنگی ایران را تا آن اندازه  
دگرگون ساخت که تنها با اثرات فتح اعراب در هزار سال بعد از آن قابل  
 مقایسه است. حکومت یونانی آزادی و سیعی برای فرمانروایان محل قائل  
 شد. همین امر موجب شد که طائفه ایرانی پارت به رهبری شاهان  
 اشکانی در شمال شرقی ایران رو به پیشرفت نهند و قلمرو سلوکیان،  
 وارثان قسمت‌های شرقی امپراتوری اسکندر را تا سواحل فرات به عقب  
 برانند. این رود در نهایت برای قرنها به مرز ثابتی بدل شد.

اگرچه به هیچ وجه نیرویی در کار نبود تا سنتهای بومی ایران را محور  
 کند، اما نتایج فرهنگی روی کار آمدن یونانیان عمیقتر بود. اسکندر  
 همچون کوروش به هنگام فتح بابل، از همان آغاز شروع کرد تا سیاست  
 آشتی بین غالب و مغلوب را پیش گیرد. البته در زمان اسکندر کارهای  
 ناشایستی نیز رخ داد. از جمله خاموش کردن آتشهای مقدس به عنوان  
 عزادری برای مرگ دوستش هفستیون یا آتش زدن تخت جمشید که  
 ممکن است عملی انتقام‌جویانه در مقابل ویران ساختن معابد آتش توسط  
 خشایارشا، یا فقط حادثه‌ای بود، که به دست گروهی سرباز مست انجام  
 گرفته باشد. در هر حال سرکوب و جلوگیری از رسوم مذهبی در میان  
 نبود. در عوض اطلاعات فراوانی در دست است که اسکندر خود بیشتر  
 عادت ایرانی را اتخاذ کرده و همین امر و روابط نزدیکش با نجای ایرانی  
 که آنها را به عالیترین مقامات در ادارهٔ مملکت و سپاه ارتقاء داد باعث  
 حسادت و مخالفت در میان نجای مقدونی گردید. ازدواج او با شاهزاده  
 خانم باختری به نام «رکسانه» در مرکنده و با «باریسن» دختر داریوش سوم

آخرین شهریار هخامنشی ممکن است به عنوان یک اقدام سیاسی معمول برای تحصیل مشروعيت و قانونی کردن حکومت تلقی شود. ازدواج دسته جمعی ده هزار تن از اشراف و افسران یونانی با زنان ایرانی به روشنی هدف او را جهت ایجاد یک ملت متحد شلده برای امپراتوری نشان می‌دهد. اسکندر در نظر داشت که با بابل پایتخت قلمرو شرقی خود قرار داده و به وسیله یک راه آبی از اطراف شبے چزیره عربستان به اسکندریه پایتخت دیگریش در مصر متصل سازد. «کلمان هوار» می‌گوید:<sup>۱</sup>

اسکندر با زحمت بسیار به بابل بازگشت و در این هنگام که در اثر رنج سفر و زیاده‌روی در کار فرسوده شده بود. در باتلاقهای فرات سفلی به تب مبتلا گردید و میگساریها و عیاشیها به شدت بیماری او افزود و سرانجام در سال ۳۲۳ ق.م. در سی و دو سالگی در کاخ نبوکد نصر، در محل القصر کنونی درگذشت. کالبد وی را مومیایی کردند و به اسکندریه انتقال دادند. به هر حال با مرگ ناگهانی اسکندر نقشه‌های وی متوقف شده و سلوکوس سردار او وارث امپراتوری شرقی شد و پایتخت جدیدی را پی‌ریزی کرد.

تخت جمشید این پایتخت با عظمت که روزگارانی درخسان داشت پس از چند سال جداول با مقدونیان سقوط کرد و بنا به گفته دیودورس سیسیلی و «کوریتوس روفوس» مقدونیان ۱۲۰ تالان طلا و نقره برای حمل این غنایم به کار برداشتند و بنا به گفته «آناباسیس» اسکندر به انتقام ویرانی معابد آتش در سال ۴۸۰ ق.م. به دست خشایارشا، تخت جمشید را به آتش کشید.

«او [اسکندر]، کاخ هخامنشیان را آتش زد، اگرچه پارمینو به او نهیب زد که این کار نکند و اموال خود را به دست خود ویران ننماید. اما اسکندر

پاسخ داد که قصد دارد پارسیان را به خاطر حمله به یونان، تخریب آتن، سوزاندن معابد و هر آنچه بدی در حق یونانیان کردند تنبیه کند.»  
 دیگر مورخان کلاسیک همچون دیودورس سیسیلی، پلوتارک، کورتیوس، روپوس و کلیتارخوس علاوه بر گفته آریان می‌گویند که یک روپی آتنی به نام «تاپیس» اسکندر را به «یونانی تخت جمشید ترغیب کرد تا نامی در خور خود برجای گذارد.  
 «گیرشمن» می‌گویند:

هنگام خروج از شورش، اسکندر ایران را به معنی اخص، و جبال را که مسکن قوم ممتاز بود، در برابر داشت. قوم مزبور می‌توانست بالجاجت در مقابل او مقاومت ورزد. ولی مقاومتی بدون تمرکز ابراز شد، و بعدها هم از طرف آنان خطری بروز نکرد. اسکندر بر اثر این روش و شخصیت و اعتبار خویش، به سرعت موفق شد که اکثریت عظیم ایرانیان را دور خود جمع کند. در حقیقت وی به عنوان جانشین داریوش وارد نجد ایران گردید و مقاومتی که سپاهی تحت فرماندهی آریوبازن در «دریندهای پارس» نشان داد، امری فرعی بود. اسکندر به تخت جمشید وارد شد، در آنجا گنجینه‌ای جدید منتظر وی بود. دیگر مساله جنگ، مطرح نبود. اسکندر چهار ماه آنجا اقامت گزید، چند سفر جنگی برای مطیع ساختن کوهستانیان به عمل آورد، مقبره کوروش را دیدار کرد و دستور داد در آن تصرفی نکنند در اواخر ایام اقامتش حادثه‌ای شدید موجب شد شهر شاهی دچار حریق گردد. آیا اسکندر به طور حتم دستور این تخریب را برای گرفتن انتقام «آتن» که خشایارشا آن را خراب کرده بود صادر کرد، چنانچه برخی بر این عقیده‌اند؟

آیا این عملی سیاسی و حاکی از مفهومی است که بدان وسیله شاه جوان مقدونی خواسته است هاله افتخارآمیز هخامنشیان را خاموش سازد؟ یا چنانکه برخی دیگر معتقدند، حریقی غیر ارادی بود که بر اثر

عدم احتیاط، طی یکی از مجالس باده‌نوشی وحشیانه - که گاه شاه جوان با یاران و زنانی که همه جا همراه او بودند تشکیل می‌داد - به وسیله مشعلی که در دستی لرزان بود، یا بر اثر عکس‌العمل باده‌نوشی عارفانه ایجاد شد و شعله آن به یکی از پرده‌های عالی کاخ اصابت کرد<sup>1</sup>. این حداقل توجّهی است که هنر عهد باستان در تعییر علت تحریق تخت جمشید، خوش داشت بیان کند.<sup>2</sup>

اگر انتقامی سیاسی می‌بایست اجرا می‌گردید، شوش بیش از تخت جمشید مستحق این مجازات بود، زیرا شوش پایتخت جهان بود. آنجا بود که همه کسانی که با سیاست یونانی شاه بزرگ تماس داشتند، برای تعظیم می‌آمدند. سفرها، پادشاهان محلوع، سیاستمدارانی که در خطر افتاده بودند. بنظر می‌رسد که یونانیان از وجود تخت جمشید - که حتی یک‌بار هم در منابع غربی پیش از اسکندر ذکر نشده - بی‌اطلاع بوده‌اند. و چرا اسکندر می‌بایست در صدد تخریب چیزی که در آن زمان به خود او تعلق داشت برآید؟ چه وقتی که او وارد تخت جمشید شد، دیگر به متزله دشمن یا فاتح بهشمار نمی‌رفت، بلکه به متزله داماد آینده داریوش جانشین آخرین پادشاه هخامنشی - تلقی می‌گردید. رفتار او در برابر خاندان شاهی و ملت ایران هیچ‌گونه ابهامی ندارد. اسکندر در طی جنگ‌های خود، نواحی متصرف را به صورت بیابان در نیاورد و سکنه ولایات را در خون خود غرق نساخت. و شهرهای آنان را منهدم نکرد، اما ایران بارها در طی مهاجمات به خارج این اعمال را انجام داده بود. «ولتر»<sup>2</sup> حق داشت بگوید که اسکندر بیش از آنچه که دیگر فاتحان آسیا خراب

۱. گروهی از دانشمندان برخلاف این عقیده‌اند، «آندره گدار» دلایل قابل توجه خود را مبنی بر رد این پندار آورده است. «پیرنیا» در ایران باستان روایات سورخان قدیم و بعضی از دانشمندان معاصر را در این باب یاد کرده است.

کردند، شهر بنا نمود وی عمال اداری ایرانی را در شغل خود باقی گذاشت، جوانان مملکت را به طرف خود جلب کرد، و آنان در افتخارات نظامی آینده با او شرکت خواهند کرد و با مقدونیان در سرنوشت شاهنشاهی بطور مساوی شریک خواهند شد. نه تنها او هرگز به فکر تخریب تمدن پارسی نیفتاد، بلکه بعکس در صدد امتزاج دوجهان یونان و ایران بود، و آن کمال مطلوبی بود که هنوز هم در نظر متمدن‌ترین افراد زمان ما طراوت و تازگی خود را حفظ کرده است. در زمانی که اسکندر در تخت جمشید اقامت داشت هیچ چیز موجب آن نبود که وی جهان رویاهای خود را بر بنیاد خاکستر بنا نهاد، اسکندر، خدایگان ایران و آخرین هخامنشیان به شمار می‌رفت.<sup>۱</sup>

روایت «پیرنیا»؛ حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در این خصوص علاوه بر اظهار نظر خود، عقاید مورخین را نقل کرده و می‌گوید:

«اسکندر پس از آنکه آری برزن (آریو برزن) را با سپاه او قلع و قمع کرد، دیگر مانعی در پیش نداشت و می‌توانست بزوی به تخت جمشید درآید. ولی چون خندقها و دره‌هایی در سر راه داشت، از ترس اینکه در اینجاها قشون او دچار اشکالات جدیدی گردد دستور داد باشتاب حرکت نکند. ولی «تیرداد» خزانه‌دار تخت جمشید نامه‌ای به وی نوشته که اهالی شهر چون خبر یافته‌اند که اسکندر بزوی وارد خواهد شد، می‌خواهند خزانه را غارت کنند و بنابراین باید عجله کند، تا زودتر وارد شود. پس از آن اسکندر با عجله به نزدیکی «آراکس» رسید (روودی که به دریاچه نی ریز می‌ریزد) در اینجا چهار هزار یونانی که سابقاً اسیر پارسی‌ها گشته و انواع زجرها را تحمل کرده بودند به استقبال اسکندر آمدند بعضی از آنها بی‌دست و پا و برخی فاقد گوش و با آهن سرخ داغ شده بودند. اسکندر آنها را تسلی داد و طی نطقی اظهار داشت: یونان

دشمنی بدتر از پایتخت شاهان پارس نداشت، از اینجا بود، که اردوهای بی شمار پارس به وطن ما می ریخت. از اینجا داریوش و خشایارشا جنگی را که کفر بود، به اروپا آوردند و لازم است <sup>به تبرستان</sup> خراب کردن این شهر ارواح اجداد خودمان را راضی کنیم. پس از این نطق، اسکندر دستور داد فالاتر مقدونی وارد شهر گردد.

مقدونی‌ها، قبل از تسخیر تخت جمشید شهرهای نامی متعددی را به زور یا به مسالمت گرفته و ثروت زیاد در آن شهرها یافته بودند، ولی هیچکدام از حیث ثروت و ذخایر به تخت جمشید نمی‌رسید. طلا و نقره در اینجا روی هم انبوه شده بود. لباسهای گرانبها، اثاثیه و ذخایر بی شمار بود. بنابراین وقتی که مقدونی‌ها برای اسکندر مشغول غارت شدند، در میان خود آنها هم نفاق افتاد و در خصوص غنایم به یکدیگر رشك می‌بردند.

ناچار غنائم را خوب و بد می‌کردند و بر سر چیز گرانبها یی منازعه بین آنها سر می‌گرفت. لذا لباس شاهی بدست چند نفر مقدونی پاره‌پاره شد. گلدانها و جامهای گرانبها را با تیر خرد کردند، پارچه‌ای فاخر و زیبا را دریدند و چنان شد که چیزی بی عیب بدست سربازان مقدونی نیفتاد، حتی مجسمه‌ها را شکستند و ظروف را خرد کردند. مقدونیها به امر اسکندر به غارت و یغما اکتفا نکرده به کشتن اهالی شهر و اسراء پرداختند و در نتیجه کشتاری مهیب آغاز شد.

اهالی چون وضع را چنین دیدند، به خودکشی اقدام کردند، و خود را با زنان و فرزندان از بالای دیوارها به زیر می‌انداختند و برخی منازل خود را آتش می‌زدند. پس از آنکه کشتار اهالی بیگناه مدت‌ها طول کشید. بالاخره فاتح مقدونی به خود آمده امر کرد از اشخاص دست باز دارند و با زینت‌های زنان کاری نداشته باشند.

ذخایر خزانه را مختلف نوشتند، «دیودور» و «کنت کودشا» صدو

بیست هزار تالان نقره گفته‌اند و مورخ دیگری گوید که شش هزار تالان هم از شهر پاسارگاد به تصرف اسکندر در آمد و خواست این ذخایر را تماماً حمل کند و چون مال و بنه به قدر کفايت در محل پیدا نشد به شوش و بابل مأموری فرستاد تا عده‌ای را با خود بیاورد. «کبارس»<sup>۱</sup> حاکم پاسارگاد آنجا را تسلیم وی کرد و «پلوتارک» نوشته است که طلا و نقره خزانه اینجا به قدر ذخایر خزانه شوش بود. اسکندر پس از این اعمال ساخلوبی با سه هزار نفر مقدونی در اینجا بنا نهاد و تیرداد را به شغلی که داشت (خزانه‌داری) ابقاء کرد و سایر قسمت‌های قشون را با باروینه به سرداران دیگر خود سپرده و خود عازم درون پارس گردید.<sup>۲</sup>

اگرچه تخت جمشید به هر دلیل ویران شد اما جلگه مروودشت از روتق نیفتاد و منطقه اطراف آن متروک نشد و ما شاهد آثار زیادی از دوره‌های پارتی، ساسانی و اسلامی در خود مجموعه و اطراف آن هستیم آن قسمتها تخت جمشید که پابرجا بود به اندازه همان اوایل توجه آیندگان و روندگان را به خود جلب کردند. نقش بر جسته ساسانی در بنای حرمسرا که به اردشیر اول منسوب‌اند و کتبیه شاپور دوم ساسانی در کاخ داریوش اول نشان دهنده توجه ساسانیان به این محل و دوم حاکی از این است که تخت جمشید در این دوره صد ستون خوانده می‌شده است.<sup>۳</sup> در سال ۳۴۴ هق. نیز عضدالدوله دیلمی حاکم فارس کتبیه‌ای از خود در کاخ تجر باقی گذاشته است و احتمالاً هم وی بوده است که تعدادی از درگاه‌های کاخ تجر را به قصر ابونصر در نزدیکی شیراز منتقل کرده است.

از سیاحان دوره اسلامی نخستین کسی که شرحی از تخت جمشید نوشته این‌بلخی است. قدیمی‌ترین متنی که از «قصر جمشید» یاد کرده، کتابی به نام عجایب‌نامه است که در حدود ۵۹۰ هق. به رشته تحریر درآمده است.

1. Corares

۳. شهبازی: ص ۵۱

۲. ایران باستان: ج ۲ ص ۱۴۱

## نتیجه

داریوش سوم (کدمان) از سال ۳۳۶ ق.م. تا ۳۳۰ پادشاه پارسها بوده و در چهل و پنج سالگی پس از ارشک جوانترین اردشیر سوم به تخت جمشید نشست. او مصمم بود که خود حکومت کند و به همین دلیل مانع این هدف را که با گواص خواجه دربار بود از سرواه برداشت، او نتوانست، امپراتوری وسیع هخامنشی را که با آبرومندی به صورت قدرتی عظیم در صحنه‌های سیاسی - نظامی جهان باستان حضور داشت و در اروپا نیز یکه تاز شده بود در برابر قدرت رویه رشد مقدونیه، حفظ کند. اسکندر با جنگهای گرانیک، ایوس و گوگامل انتقام خود را از ایران گرفت و حکومت داریوش را برآنداخت و سلسله هخامنشی را به کلی مضمحل نمود. در سال ۳۳۰ ق.م. تخت جمشید به دستور اسکندر طعمه آتش شد. «بسوس» که از طرف پدر با داریوش خویشاوند و آن زمان والی باخته بود، شاه مغلوب را در شمال شرق ایران کشت و اسکندر در همان سال (۳۳۰ ق.م.) وارث سلسله هخامنشی شد.

به دستور اسکندر جسد داریوش سوم را با تشریفات ویژه به پاسارگاد بردند و با آداب و رسوم ایرانیان به خاک سپردند.

اسکندر آثار علمی، یونانی و فرهنگی و دینی ایرانیان را گردآوری کرد و دستور داد آنچه راجع به دانش پزشکی، هیئت و نجوم بود به زبان یونانی ترجمه شود و به موجب همین روایات اسکندر فرمان داد باقی مانده این آثار مکتوب را در آتش بسوزانند<sup>۱</sup>. البته در متنهای دیگر آمده است که تنها متون دینی ایرانیان بر روی یک هزار و دویست تخته زرین نگاشته شده است که با سقوط ایران به دست مقدونیان، اسکندر همه آنها را سوزاند و خاکستر آن را به دریا ریخت.

- پادشاهان سلسله هخامنشی که ۲۲۰ سال حکومت کردند.
- ۱- کوروش بزرگ ۵۵۰ تا ۵۲۹ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۲- کمبوجیه ۵۲۹ تا ۵۲۲ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۳- داریوش بزرگ ۵۲۲ تا ۴۸۶ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۴- خشايارشا ۴۸۶ تا ۴۶۶ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۵- اردشیر اول ۴۶۶ تا ۴۲۴ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۶- خشايارشا دوم ۴۲۴ روز در سال ۴۲۴ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۷- داریوش دوم ۴۲۴ تا ۴۰۴ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۸- اردشیر دوم ۴۰۴ تا ۳۸۵ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۹- اردشیر سوم ۳۸۵ تا ۳۳۸ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۱۰- ارشک ۳۳۸ تا ۳۳۶ قبل از میلاد مسیح (ع)
  - ۱۱- داریوش سوم ۳۳۶ تا ۳۳۰ قبل از میلاد مسیح (ع)

### شارستان‌های فرمانروایی هخامنشی

شاروانستان	شاروان	جای‌ها و کارمندان دیگر
لیدیه	رُنقرَنَه (سال بیست و هفتم)	
ایلام	بَگپَانَه (سال هیجدهم تا بیست و سوم تابیست و هشتم)	شاروان یار: ورذوئته (سال بیست و سوم تابیست و هشتم)
ماد	ویشْتاپَه (سال نوزدهم) ویَدْرَنَه (سال نوزدهم تا بیست و سوم)	بخشی از آن: سَگْرَتِه
پوروش	گرکیش (سال نوزدهم تا بیست و هشتم)	گنج‌بان: بَگَیَه گنج‌خانه سالار: هیندوکه کانونشهر: کرمان جهاهی دیگر: شروشه، پیشیا خودا

مَكَه	رُتَوْزَدَه (سال هفدهم) جاماشِپه ثَوَّه (سال بیست و هفتم)	
آراخوزیه	ویوانه (سال ۵۲۲ پیش از گاهاشماری ترسایی) رتاتخمه (سال بیستم) بگباذوش (سال بیست و یک تا بیست و هشتم	فرماندار پریکالنه: هوتانه (یا هونه؟) فرماندار نهسته: وَهُوفَنَهْ؟) کانونشهر: قندهار جايهای دیگر: رَتاوَكَه، میدَکَنْتیش دژها: سارَكَه، کاپیشکانیش، رشاده بخش‌هایی از آن: درَنگیته، سَتْنگیده
آرَبیه	آرَبیشَه	کانونشهر: هَرَینَه
پارت	ویشتاشِپه؟) (۵۵۲ پیش از گاهاشماری ترسایی) فرَنَخَهه (؟) (سال بیست و هشتم) رُتَبَرْزَنَه (؟)	بخشی از آن: هیرِکانیه
باختریه	دادْشیش (۵۵۲ پیش از گاهاشماری ترسایی) رُتَبَارْنُوش (سال بیست و دوم تا بیست و هشتم)	بخش‌هایی از آن: مَرْگیته، سغد، خوارزمیه
گَنْدارَه		
هند	رُتَایوْپَمَه (سال بیست و یکم	

	تا بیست و سوم) ویشمینه (سال بیست و هفتم و بیست و هشتم)	
بخشی (از آن: قبرس کیرستان	داتانه (سال بیست و هفتم)	سوریه
	آریونتَه (در نشانده کمبوچیه) فرنَداتَه	مصر

## فصل سوم تمدن و فرهنگ

### تمدن هخامنشی

#### وضع مردم در جامعه هخامنشی

در دوره هخامنشی مردم جامعه ایران تشکیل شده بود از بزرگان، طبقه مغان یا روحانیان، بزرگان، بازگانان و پیشه‌وران و عده زیادی از مردم که در املاک شاهی کار می‌کردند این عده را «کورتش» می‌نامیدند و به هر کدام از این کارکنان مبلغی پول و نقره و یا تعدادی گوسفند پرداخت می‌شد. هر دسته از این کارگران کار مخصوصی می‌کردند ولی تعداد کارگران ساختمندی بیشتر از کارگران سایر رشته‌ها بود.

این کارگران در حقیقت به زور و ظلم به کار گماشته شده بودند و از روی ناچاری کارگری می‌کردند. آنها به خاطر گرفتن جیره غذایی کار نمی‌کردند و گرسنگی آنها را وادار به کار در املاک شاهی نمی‌کرد فقط اجبار بود که به کارگری شاهان هخامنشی تن در می‌دادند و زندان و شلاق سزا کسانی بود که کار نمی‌کردند.

و نیز از مردم کشورهایی که در جنگ با ایران اسیر می‌شدند در امور جاری کشور استفاده می‌شد و از کاربردگان در جامعه هخامنشی استفاده

فراوان می‌گردید.

از کاربردگان در درجه اول در املاک شاهی و سپس در املاک بزرگان و اشراف استفاده می‌گردید. بردهگان در تمام کارها و رشته‌ها به کار واداشته می‌شدند. برخی به کشت و زرع می‌پرداختند عده‌ی <sup>لی</sup><sub>ساختمانهای بزرگ</sub> می‌ساختند و بخشی نیز کارهای درودگری و آهنگری و کارهای دیگر صنعتی را انجام می‌دادند.

حفر قناتها و کانال‌ها نیز که اهمیت داشت بدون استفاده از کار رایگان انبوه مردم و بردهگان امکان‌پذیر نبود و این امر اهمیت بردهگان را در تولید آن روزگار ثابت می‌کند. عده‌ی زیادی از بردهگان نیز در معابد کار می‌کردند. بیشتر مردم جامعه، از کشاورزان و تولیدکنندگان کوچک بودند و برخی از این مردم کشاورزانی بودند که در برخی از املاک پادشاه که بردهگان در آن کار نمی‌کردند به کار مشغول بودند و حق ترک آن املاک را نداشتند.

وضع این مردم به هیچ وجه رضایت بخش نبود و در زیر فشار انواع مالیاتها و خراجها خرد می‌شد. صنعتگران نیز وجود داشتند که یا در ارتش به مزدوری مشغول بودند و یا برای بازار تولید می‌کردند، ولی به سبب مالیات‌های سنگینی که از مردم گرفته می‌شد، به شدت مورد ظلم واقع شده بودند و حکومت هخامنشی از این بابت نیز صاحب ثروت فراوان می‌شد. طبقات بالا از اشراف، بردهداران و ثروتمندان و بازرگانان بزرگ تشکیل می‌شد و در رأس طبقه حاکم هفت خانواده قدرتمند وجود داشت که داریوش به کمک آنها علیه گثومات کودتا کرد.

همانطور که می‌دانیم این هفت خانواده از امتیازات گوناگون برخوردار بودند و رؤسای آنها حق داشتند بدون اجازه به دربار رفت و آمد کنند و غیر از این هفت خانواده، اشراف و ثروتمندان بزرگ دیگری وجود داشتند که دارای املاک بزرگ و ثروت فراوان بودند.

این مردم در دربار پادشاه حضور می‌یافتد و شاه مقام‌های بزرگ را بین

آنها و یا فرزندانشان تقسیم می‌کرد. گاهی پادشاه هخامنشی زمین‌های بزرگی در کشورها و ایالات مختلف به آنها می‌بخشد و اینها معمولاً به ایالات دیگر مهاجرت می‌کردند و به اتفاق <sup>پیشکش "راد"</sup> خانواده‌های خود در آنجا ساکن می‌شدند.

### اوپاع اجتماعی

همگام با تحولات اداری و اقتصادی، تشکیلات اجتماعی نیز در این عصر، دستخوش دگرگونی و تحول وسیع و عمیقی شد، که به مقتضای زمان و مکان انجام گرفت؛ زمان از جهت رویارویی تنگاتنگ با جهان غرب و ممالک متعدد و مکان از جهت گسترده‌گی قلمرو و در اختیار گرفتن ملل و اقوام گوناگون شرق و غرب که هر یک دارای زندگی اجتماعی پیشرفته‌ای بودند. در شروع کار حکومت، تشکیلات قبیله‌ای به گونه‌ای ناقص خود را با سازمان اجتماعی شهری وفق داده بود؛ اما پس از فتوحات کوروش و وحدت کامل فلات ایران، وضع جامعه چنان با سرعت رویه تکامل گذاشت که هنوز نیم قرن از تشکیل حکومت نگذشته، انسجام و نظمی شکفت یافت و هر طبقه و گروه در جای خود مستقر و مشاغل و حرفه‌ها، مشخص و معین شدند. شهرهای جدید، سازمانهای شهرهای کهن را پذیرا شدند و به مقتضای زمان دگرگونیهای نوینی در آنها رخ داد؛ زندگیهای ابتدایی و از هم دور افتاده و گسیخته شکل گرفت و سرانجام، چنان نظامی در اجتماع ایران ایجاد شد که تا آن زمان در جهان بی‌سابقه بود.

### طبقات اجتماعی

زندگی قبیله‌ای گذشته که در کوچ‌نشینی و دامپروری خلاصه می‌شد و اکنون با سرعت تغییر می‌کرد تا قبایل در شهرها اسکان گیرند، اساس تحول

در اجتماع ایران بود. البته تعداد کثیری از قبایل، نحوه زندگی کوچ‌نشینی خود را ادامه دادند که حتی تا به امروز بازماندگان آنان را می‌بینیم؛ همچنین نفوذ این دوره ابتدایی، آنان را ترک نکرد. رسم پدرسالاری قبایل اویله در این زمان ادامه یافت، چنانکه خشایارشا فرمانی صادر کرد مبنی بر اینکه پدر، رئیس خانواده و خانه است و همسران مجرد باید از وی پیروی کنند؛ از این موارد باز هم وجود دارد. در این دوره می‌توان چهار طبقه اجتماعی را بدین قرار مشخص کرد:

**طبقه اول:** قبایل پارسی، که خاندان شاهی از میان آنان برخاسته بودند؛ سپس قبایل مادی که یک دوره فرمانروایی را پشت سر گذاشته بودند، در رأس همه قبایل و همه طبقات قرار گرفتند و دولتمردان، چه سپاهی و چه اداری از میان آنان برگزیده می‌شدند. پارسها بر مادها برتری داشتند، و بدین ترتیب اولین طبقه اجتماعی را پارسها تشکیل می‌دادند. مهمترین مقامها و حساسترین کارها در اختیار این گروه بود. هفت اشرافی پارسی که در کنار داریوش، در کتبیه بیستون نقش بسته‌اند یا اشرف در نقش کتبیه بیستون، دوکماندار و نیزه‌داری که در پشت سرداریوش ایستاده‌اند و به منزله گارد یا پاسدار وی هستند، اشرافیت سپاه پارسی را نمایان می‌کنند. اعضای خانواده‌های هفت تنی که همراه داریوش سوگند خوردنده که گثوماتی غاصب را از میان بردارند، هفت خاندان مهم اشرافی پارسی را تشکیل دادند و از آن پس، اختیارات و امتیازاتی را کسب کردند که آنان را در رأس اشراف درجه اول جامعه قرار داد؛ نام و کارهای آنان در منابع موجود است، پلوتارک می‌نویسد: «به هفت تن پارسی که مجوسان را به قتل رساندند و نیز به اعقاب آنان این امتیاز داده شد که بر تارک خود تاجی خمیده بگذارند و دامن گره خورده داشته باشند». تنها آنان بودند که می‌توانستند شاهنشاه را بینند و در مجالس در

بالاترین جای قرار گیرند. اشراف دشنه‌ای زرین، بازویند و گردنبند جواهرنشان داشتند، بعلاوهٔ جواهرات و زینت آلات دیگر که شباht به زیور آلات شاهان داشت. از آن پس تا اواخر دوران باستان، «هفت خاندان» جایگاه خاص خود را در جامعه حفظ کردند. بدین ترتیب، طبقه اول یا اشرافیت بزرگ، از رؤسای خاندانهای بزرگ پارسی تشکیل می‌شد که اعضای آن تقریباً زندگی شاهانه داشتند و حتی در خانه‌های شان تشریفات یک دربار کوچک به سبک بزرگ انجام می‌گرفت. اغلب طبقه اشراف با خاندان شاهی وصلت می‌کردند و با اعطای عناوین درباری و واگذاری اراضی و املاک از سوی شاهان به آنان، قدرتی روزافزون می‌یافتد؛ هرچند که ممکن بود این افتخارات عاقبت خوشی نداشته باشد و به سبب ادعاهایی که به دنبال خویشاوندی و کسب ثروت به دست می‌آورند، سرخود را بر باد دهند. گذشته از هفت خاندان، طبقه اول از اشراف سپاهی و اداری پارسی نژاد تشکیل می‌شد که هر یک از این گروهها مهمترین مقامات را با تشریفات خاص آن دارا بودند. پس از پارسها مادها قرار داشتند و در همه‌جا این دو قوم در کنار یکدیگر و البته با برتری پارسها دیده می‌شوند. پارسها با توجه به این برتری، خویشن را از مادها جدا نمی‌دانستند؛ زیرا هر دوازیک نژاد، دارای مذهبی شبیه به هم و یک فرهنگ و یک سرنوشت بودند؛ آنان به آریایی بودن خود افتخار می‌کردند. داریوش و خشایارشا خود را «آریایی از اصل و منشاء آریایی» معرفی می‌کردند و خدای آنان نیز خدای آریاییها بود. هرودوت می‌نویسد که مادها را «در گذشته آریائوئی می‌نامیدند». داریوش، پارسها و مادها را جدا از اقوام و ملل دیگر آریایی می‌خواند و هنگامی که دریابیم که کلمه «آریا» به معنی «تجییب و شریف و نژاد» است، مساله روشنتر می‌شود. نام «ایران» نیز از همین کلمه گرفته شده و در زیان اوستایی به صورت ایریه و در پارسی باستان آریه آمده است. در اوستا این کلمه، هم نام اقوام ایرانی

و هم به معنی «شريف، نجیب، ثراوه و اصیل» است. بدین ترتیب، «ایران» به معنی «منسوب به اقوام آریایی» و ضد آن یعنی «آنیران» در زبان پهلوی به معنی «غیر ایرانی و بیگانه» است. بعدها «ایران» به نام «ایرانشهر» خوانده شد و «ایرانشهری» به معنی «ایرانی» است. در بین نامهای جغرافیایی آرال، آلان و آلبان در شمال فقمان نیز از همین لفظ گرفته شده است. نام آریارمنه، نیای کوروش به معنی کسی است که «به ایران آرامش و آسایش می‌بخشد». بدین ترتیب، تردیدی باقی نمی‌ماند که آریاییهای ایران، امپراتوری عظیمی در ایران برپا کرده بودند.

طبقه دوم: این طبقه را نیز پارسیها و مادیها تشکیل می‌دادند و اشراف درجه دو به شمار می‌رفتند. «دسته‌های محافظ شاهنشاه» یا «گارد جاویدان» که از ده هزار نیزه‌دار تشکیل می‌شد. از پارسها بود.<sup>۱</sup> این ده هزار تن در رده‌های گوناگون بودند و تشریفات مخصوص به خود داشتند. لباسهایشان نیز در هر رده متفاوت بود و به تعییر امروز هر گروه یونیفورم یا همسان مخصوصی داشت؛<sup>۲</sup> افراد این سپاه در زمرة این طبقه به شمار می‌رفتند. کارهای اداری، سپاهی و روحانی و تجاری، در درجه دوم اهمیت و بر عهده افراد این طبقه بود.

طبقه سوم: این طبقه متشکل از کشاورزان، صنعتگران و بازرگانان بود. این گروه، همان افراد عادی قبایل بودند که بتدریج سکنی گزیده و به حرفة‌هایی روی آورده بودند و طبقه مولد ثروت را تشکیل می‌دادند. پیشه‌وران و کشاورزان یا برای خودکار می‌کردند و یا در املاک بزرگ اشراف طبقه یک و دو، به کار اشتغال داشتند. چنانچه در مباحث قبل دیدیم، زمینهایی به سپاهیان واگذار می‌شد تا از عواید آن بهره‌مند شوند. در این زمینها کشاورزانی زراعت می‌کردند که جزء همین طبقه محسوب

۱. کوروش نامه؛ کتاب هفتم، ص ۵۶.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک.: تاریخ امپراتوری هخامنشیان؛ ج ۱، ص ۵۵۴ و ۵۵۵

می شدند.<sup>۱</sup>

طبقهٔ چهارم: این طبقه از بردهگان تشکیل می‌شد که معمولاً اسیران جنگی بودند. در ایران رسم بردهداری، آنچنانکه در یونان و سپس روم متداول بود وجود نداشت و تنها اسرای جنگی، راچه مرد و چه زن در مزارع، سپاه و خانه به کار می‌گرفتند و به آنان دستمزد می‌دادند<sup>۲</sup>. در حالی که بردهگان، دستمزد دریافت نمی‌کردند. بدین ترتیب آنان برده واقعی نبودند. مهمترین دلیل بر عدم رسم بردهداری در این زمان، الواح گلی بازمانده از ساختمانهای تخت جمشید است که به تعداد بسیار زیادی یافت شده‌اند. در این الواح چگونگی و نوع کار کارگران در رده‌های گوناگون و جیره و مواجب آنان بدقت و با جزئیات ثبت شده است. طبق این استناد از بردهگان برای امور ساختمانی و کارهای جنبی استفاده نمی‌شد. همه کارگران، شهروندان معمولی بوده‌اند که در کارهای گوناگون شرکت داشته، مزد دریافت می‌کردند. احتمالاً در بین آنان بردهگان مزدبگیر نیز وجود داشته‌اند.<sup>۳</sup> در موقع جنگ، زنان و دختران را به بردهگی می‌گرفتند و بهترین آنان را به حرمسراهای دربار و سایرین را نزد فرماندهان و بزرگان می‌فرستادند، که بعضی از آنان به تعبیری، صیغه شاه می‌شدند و بعضی دیگر در نزد بانوان حرم خدمت می‌کردند.<sup>۴</sup> در حرمسراهای دربار تعداد کثیری از این کنیزان به خدمت مشغول بودند.<sup>۵</sup>

دکتر شیرین بیانی می‌گوید:<sup>۶</sup>

قلمرو وسیع امپراتوری هخامنشی، تقاضای تشکیلات عظیم، منسجم و منظمی را در امور اداری، اقتصادی و اجتماعی می‌کرد تا حکومت

۱. ایران و صبح؛ ص ۹۴ و ۹۵. ۲. تاریخ مردم ایران؛ ج ۱. ص ۲۱۹.

۳. بررسی وضع اقتصادی عهد داریوش کبیر براساس الواح قلعه تخت جمشید؛ صفحات گوناگون.

۴. تاریخ امپراتوری هخامنشیان؛ ج ۱، ص ۵۹۲ و ۵۹۳.

۵. کتاب مقدس عهد عتیق؛ کتاب استر، باب اول و دوم، ص ۷۷۰ و ۷۷۲. به نقل از تاریخ ایران باستان دکتر شیرین بیانی ص ۲۰۷. ۶. تاریخ ایران باستان ص ۱۷۶.

بتواند از عهده اداره چنین گستره بزرگی برآید. بدین جهت، داریوش کیم پس از تکمیل فتوحات کورش کیم و بر مبنای اصولی که برای نظام سیاسی - اداری پی ریزی کرده بود، تشکیلات وسیعی را ایجاد کرد. خط مشی حکومت بر سه اصل استوار شد: ۱) احترام به اصول و موازین زندگی همه اقوام و ملل توابع. ۲) در دست داشتن مرزهای امن برای حفظ امپراتوری و ۳) رعایت عدالت و قانون مندی. به قول گرنون، همه پارسها تا آخر عمر حکومت از این اصول و دستورهای کورش اطاعت کردند.

### نظام اداری

داریوش بر طبق اصول یاد شده، همچنین با استفاده از تجربیات ایالات تحت حاکمیت، که هر یک گذشته‌ای درخشان و طولانی را بر دوش می‌کشید، سازمانهای اداری هخامنشی را ایجاد کرد. او دوایر گوناگون را توسعه و انسجام بخشدید و دیوانسالاری منظمی بدین قرار بنا کرد:

۱- مقام شاهنشاهی: شاهنشاه همچون گذشته‌های مضبوط در اساطیر و تاریخ، برگزیده آسمان و نماینده اهورامزدا در زمین بود که به حکم او فرمان می‌راند. بدین جهت، ریاست قوای سه گانه اداری، سپاهی و روحانی تحت فرمان وی بود. داریوش در کتبیه بیستون می‌گوید: «به خواست اهورامزدا من شاه هستم. اهورامزدا شاهی را به من عطا فرمود. اینها هستند سرزمهنهایی که از آن من شدند. به خواست اهورامزدا من شاه آنها بودم.» بدین ترتیب، این مقام مطلق بود و همه زیرستان و تابعان می‌بایست از آن فرمانبرداری کامل داشته باشند و در غیر این صورت خطاکار محسوب می‌شدند: «داریوش شاه گوید: کشورهایی که از آن من شدند، به خواست اهورامزدا بندگان من بودند؛ به من باج دادند.

آنچه از طرف من به آنان گفته شد، چه شب، چه روز، همان کرده شد.»  
 این فرمانروایی مطلق بر رأس امور اداری، نظامی و مذهبی تا آخر  
 عمر حکومت و از آن پس تا آخر عهد ایران باستان استوار ماند؛ اما  
 این رسم و روش تا زمانی برقرار بود که شاهنشاه «از طریق «قانونمندی  
 عدالت و صداقت» منحرف نمی شد؛ در این صورت نیروی اهورایی  
 از وی سلب می شد و از اوج قدرت به حضیض ذلت فرو می افتاد؛  
 همان نیرویی که بعدها به گونه «فرهایزدی» نمودار شد و همواره  
 نگهبان فرمانروا بود و هرگاه این «فره» او را ترک می کرد کار به آخر  
 می رسید.

به تخت نشستن شاهنشاه، طی تشریفاتی نمادین در معبد آناهیتای  
 پاسارگاد یا در معبد ایزد بانو در شهر استخر انجام می گرفت. ابتدا وی،  
 طی مراسم مذهبی متبرک می شد، خوراکی از انجیر می خورد و جرعة‌ای  
 آب ماست (دوغ) می آشامید. مراسم دیگر مذهبی در خلوت و تنها در  
 حضور معان انجام می گرفت و یکی از این مراسم، ادای سوگند وفاداری  
 به فرامین اهورامزدا و ایزدان دیگر بود. از مراسم دیگر در برکردن لباس  
 کوروش کبیر در زمان پادشاهی اش بود. در مراسم تاجگذاری، تعداد  
 محدودی از بزرگان و اعضای خاندان شاهی شرکت داشتند. پس از اجرای  
 مراسم، شاهنشاه بر فراز برج کاخ در برابر مردمی که در پایین کاخ اجتماع  
 کرده بودند ظاهر می شد و بدین ترتیب و با تأیید نمادین مردم، حکومت  
 وی آغاز می شد. تشریفات به تخت نشستن شاه، نسبت مستقیم با عمر  
 حکومت داشت که هر چه به آن افزوده می شد، آن تشریفات نیز  
 شکوهمندتر و نمایشی تر می شد.

همسر اصلی شاه، مادر ولیعهد و ملکه بود و از جهت مقام در رأس  
 سایر همسران وی قرار داشت؛ در حالی که زنان متعدد و کنیز در  
 حرمسرای او به تعداد زیاد وجود داشتند که این امر، حاکی از رسم

قبیله‌ای گذشته بود. ملکه در مراسم خاص و هنگام صرف غذا در کنار شاه می‌نشست. سعی می‌شد که ولیعهد در زمان حیات شاهنشاه انتخاب شود تا پس از وی بسرعت زمام امور را در دست گیرد و خللی در کارها ایجاد نشود؛ با این وجود طی تاریخ این دوره، شاهد قتل شاهزادگان متعددی برای این کار بوده‌ایم، که باعث شکفتی است. انتخاب ولیعهد طی مراسم و با تشریفات خاصی انجام می‌گرفت تا مشروعيت وی مسجل شود؛ پس ارشد شاه از او ان کودکی برای این مقام آماده می‌شد. علامت مشخصه ولیعهد این بود که موی سر خویش را مانند شاه آرایش می‌داد و در نقشهای برجسته و در موقع لزوم روی سکه‌ها پشت سر وی قرار می‌گرفت.

### چگونگی قوانین

مهتمترین مسئله‌ای که داریوش بر آن پای فشند و بازماندگانش راه وی را دنبال کردند، احترام به قانون، سنتهای اجرای عدالت بود. چنانکه او خود گوید: «به خواست اهورامزدا، این کشورهایی که بر قانون من احترام گذاشتند، آنطوری که به آنها از طرف من گفته شد، همانطور کرده شد.» در مورد بی‌احترامی به قانون و عدم رعایت آن، سختگیری بسیار اعمال می‌شد؛ زیرا تنها از این راه بود که می‌شد بر همه ملل تابع حکم راند و آرامش و اقتدار را حفظ کرد. قوانینی که داریوش وضع کرد و از آن پس با تغییراتی جزوی تا آخر عمر حکومت به اجرا درآمد، به سه دسته تقسیم می‌شد: ۱) قوانینی که از زمان مادها به ارث برده شده و مأخوذه از سنتهای گذشته ایرانی غیر ایرانی و آریایی بود؛ ۲) قوانینی که از ممالک تحت تابعیت، بخصوص آشور، بابل و مصر اخذ شده بود و ۳) قوانینی که در نزد قبایل پارسی مجری بود و جنبه قومی داشت و سرانجام پس از گردآوری، آمیزش و تدوین، به همه آنها نوعی جنبه الهی بخشیده شد؛

زیرا از جانب شاهنشاه ابلاغ می‌شد و او نیز خود از اوامر اهورایی اطاعت می‌کرد.

مهمنترین مسأله در نزد پارسها عدالت و صداقت در همه جنبه‌های زندگی بود، که بر کل قوانین تسلط داشت. راستی و صداقت جزء اصول محسوب می‌شد و برعکس آن، دروغ جرائم کیناهان نابخشودنی بود و کیفرهای سخت برای آن مقرر شده بود.

داریوش رسمی نهاد که بر اثر آن با درستکاران، نیکاندیشان و خدمتگزاران به مهربانی و لطف و تشویق و با دروغگویان و بدآندیشان باشدت هر چه تمامتر و تا حد جزای مرگ رفتار می‌گردید. داریوش شخصاً همین روش عدالت گستری، درستکاری و وفاداری به مردم را در پیش گرفت و به بازماندگان خود نیز سفارش کرد و دستور داد تا چنین باشند. بدین ترتیب «عدالت و صداقت» سرلوحة کار هخامنشیان قرار گرفت تا بر مبنای آن قوانین به‌اجرا درآیند.

با آنچه از الواح گلی، سندهای نوشته شده روی پوست (بارشمَن) و کتیبه‌ها به دست آمده است، می‌توان قوانین متعددی را که شامل همه موارد زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و نیز شامل همه طبقات و گروههای مردم می‌شد برشمرد. بزرگترین قاضی و داور عهد مادها که تبدیل به شاه شده بود، در این زمان در شاهنشاه متجلی شد و پس از وی، قضات دیگر که از سوی وی و مادام‌العمر انتخاب می‌شدند، داری شأن و مقامی بسیار والا بودند. در اجرای عدالت و صدور احکام سعی می‌شد که حتی‌المقدور از شدت عمل جلوگیری شود. برای مثال، پادشاه شخصاً کسی را به مرگ محکوم نمی‌کرد. مردم حق نداشتند فردی از افراد خانواده را به سبب ارتکاب جرم، به صورتی جبران‌ناپذیر مجازات کنند. آنان باید در موقع تصمیم‌گیری، خدمات آن فرد را به یاد می‌آوردند تا اگر قبل از ارتکاب جرم خدمات شایسته‌ای انجام داده بود، گناه او را بیخشند.

و در غیر این صورت با تعقل و تفکر، خاطری را مجازات می‌کردند. ایرانیها هیچگاه پدر یا مادر خود را به قتل نمی‌رسانیدند و این کاری غیرممکن و گناهی نابخشودنی بود و اگر چنین اتفاقی رخ می‌داد قاتل یا فرزند خوانده بود یا حرامزاده. اگر ارتکاب عملی منع شده بود، حتی گفتگو درباره آن نیز ممنوع بود. در نزد ایرانیها بدترین و ننگین ترین گناهان، دروغ گفتن بود. قضات اگر در کار خود از جاده عدل و انصاف متغیرف می‌شدند، به سخت‌ترین مجازاتها می‌رسیدند. آنان می‌بایست طبق قوانینی که بدقت و با همه جزئیات در مجموعه‌ای گردآوری شده بود، عمل کنند. «مجموعه قوانین مدون» نمودار فرهنگ پیشرفت‌هه هخامنشیان از سویی و تعداد بسیار مواد قانون از سوی دیگر بود. بررسی متن پهلوی ماتیکان هزار دادستان که یکی از کتب بسیار مهم حقوقی عصر ساسانی است، نشان می‌دهد که مسائل حقوقی و قوانین مالکیت، ارث، تکفل و غیره در دوره هخامنشی به صورت مدون درآمده و مواد آن مورد استفاده قرار گرفته است. این قوانین رابطه تنگاتنگی با مقررات دینی زرتشت داشته است.

### مقامات اداری

در امپراتوری هخامنشی، با نیاز مبرم به اداره صحیح و منظم مملکت و نیز با توسعه دوایر گوناگون که پاسخگوی این نیاز شد، به موارد متعددی بر می‌خوریم که با وجود کمبود منابع در این زمینه، می‌توان مهمترین آنها را بدین ترتیب برشمرد:

۱- هزار پُشت یا رئیس دربار: پس از مقام شاهنشاهی، اولین مقام متعلق به هزارپُشت به معنی «رئیس هزار تن» بود که به تعبیر امروزی می‌توان او را «وزیر دربار» و در ردیف وزیر بزرگ دانست. مهمترین کار وی، ترتیب باریابی مقامات نزد شاه بود. گردآوری باج و خراجها از سراسر مملکت و سایر امور مالی، همچنین امور اداری و ترتیب متون و فرامین و غیره، زیر

نظر وی انجام می‌گرفت.<sup>۱</sup> وظایفی که در دایرۀ اختیارات وزیر بزرگ قرار داشت، در دربار نیز موجود بود و به دلیل وسعت کارها، کارگزاران متعدد، بخصوص عمال مالیاتی و منشیان، زیرهست هزارپت به کار مشغول بودند.<sup>۲</sup> در الواح کاخهای تخت جمشید، به یک ادارۀ مهم به نام کورتاش<sup>۳</sup> بر می‌خوریم که دارای چهار شعبه به همین نام بوده و مسئولیت آن رسیدگی به کار کارمندان و کارگران شاغل در مزارع، کارگاهها، تأسیسات ساختمانی، انبارهای محصولات غذایی و غیره و مهترین وظیفه آنان توزیع جیره‌های غذایی بوده است.<sup>۴</sup> برای ایجاد بناهای گوناگون و کاخهای مخصوص شاهان، کارگزاران گوناگونی با سلسله مراتب منظم با حوزۀ عملیاتی وسیع وجود داشتند؛ مانند رئیس، منشیان، مأموران تدارکات، مأموران مالیاتی، مأموران جیره و مأموران مواجب کارگران، مهندسان و نقشه‌برداران، هنرمندان و صنعتگران، پیکها و مأموران حمل کالاها که هر یک در محدوده اختیارات معینی به کار اشتغال داشتند.<sup>۵</sup> دایرۀ عظیم دربار، کارگزاران متعدد دیگری را نیز را طلب می‌کرد تا کارهای درون کاخها و حرامسراها را اداره کنند. ملکه و دیگر همسران شاه کاخهای جداگانه‌ای داشتند. بدین‌جهت به مقامات گوناگون حرم‌سرایی بر می‌خوریم. هفت خواجه‌سرا به امور شخصی شاهنشاه رسیدگی می‌کردند، که در رأس آنان خواجه بزرگ قرار داشت. آنان قدرتی بسیار زیاد، نه تنها در درون حرم‌سرا، بلکه در خارج از آن داشتند و چنانکه

۱. تاریخ امپراتوری هخامنشیان؛ ج ۱، ص ۵۴۹

۲. سوباشی، لیلا؛ بررسی وضع اقتصادی عصر داریوش کبیر براساس الواح قلعه تخت جمشید؛ ۱۳۷۷، ص ۴۸.

3. Kurtash

۴. همان؛ ص ۴۸ و ۴۹. و تاریخ امپراتوری هخامنشیان؛ ج ۱، ص ۸۸۹ و ۸۹۰

۵. بررسی وضع اقتصادی عمر داریوش کبیر براساس الواح قلعه تخت جمشید؛ ص ۴۸ و ۴۹.

دیدیم قادر بودند پادشاه و شاهزادگان دیگر را به قتل رسانند. طبیب و پیشگو و منجم، که از روحانیان بودند و گروهی خاص را تشکیل می‌دادند، همواره نزد شاهان حضور داشتند؛ همچنین کاتبان نامه‌ها و فرامین که در دربار حاضر بودند نامه‌های مهم را با مهرهای مخصوص شاه ممهور می‌کردند.

۲- وزیر بزرگ: همتراز با مقام هزارپت، وزیر بزرگ دفتر داشت که او نیز از سوی شاهنشاه انتخاب می‌شد و مسئول کارهای اداری همکلت بود و دواوین گوناگون؛ بخصوص به تعبیر امروز، دبیرخانه زیر نظر وی بودند که منشیان این دستگاه نامه‌های متعدد برای سراسر امپراتوری می‌نوشتند. در رأس مقاماتی که زیر دست وزیر بزرگ کار می‌کردند، دو مقام را می‌توان برتر از سایرین مشخص کرد که سمت معاون او را داشتند. در این تشکیلات، پنج دایرة اداری و مالی دیده می‌شود. در ساتراپها نیز چنین دایرة وسیعی موجود بوده که از مرکز و وزیر بزرگ دستور می‌گرفته و کارها را انجام می‌داده‌اند. بیشترین اطلاعات در این زمینه را می‌توان از الواح کاخهای تخت جمشید به دست آورد.<sup>۱</sup>

۳- منشیان و دبیران: بنابر آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که هر دیوان و دایره‌ای دارای اداره مخصوص دبیران و منشیان بوده است که گروه خاصی را تشکیل می‌دادند و تخصصهای جداگانه اداری و مالی داشتند<sup>۲</sup> و طبق تعليمات ویژه در کار خود تخصص می‌یافتدند. با در نظر گرفتن این موضوع که نامه‌ها به خط و زبانهای آرامی، ایلامی و پارسی باستان و در نقاط دوردست به زبانهای محلی نوشته می‌شد، می‌توان انگاشت که تربیت منشیانی که این زبانها را بدانند و نیز تربیت مترجمان،

۱. بررسی وضع اقتصادی عصر داریوش کبیر براساس الواح قلعه تخت جمشید و تاریخ امپراتوری هخامنشیان؛ ج ۱، ص ۸۸۶ و ۸۸۸.

۲. بررسی وضع اقتصادی عصر داریوش کبیر براساس الواح قلعه تخت جمشید؛ ص ۷۳.

دایرۀ خاصی را به وجود آورده بود.

۴- چشم و گوش‌های شاه: داریوش کبیر یک شبکه اطلاعاتی و نظارتی مهمن و وسیع ایجاد کرد که کارگزاران آن «چشم و گوش» شاهنشاه خوانده می‌شدند. آنان بازرسانی بودند که بر کارهای ایالات<sup>۱</sup> و دوایر گوناگون اداری و سپاهی نظارت می‌کردند و گزارش آن را به طور مستقیم به شاه می‌دادند. این افراد از میان شخصیت‌های معتبر و مورد اطمینان و آزمایش شده برگزیده می‌شدند تا اطلاعات ناروا و اشتباه را در اختیار وی قرار ندهند؛ زیرا گاه اتفاق می‌افتد که گزارش نادرست آنان به قتل ساتراپ یا دیوانسالاری منجر می‌شد.<sup>۲</sup>

### تشکیلات اداری ایالات (ساتراپها)

داریوش در کتبیه بیستون، ایالاتی را که تحت تابعیت گرفته بودند و تا آخر عمر هخامنشیان، تقریباً همه این ایالات قلمرو امپراتوری را تشکیل می‌دادند، بدین قرار بر می‌شمارد: «پارس (پارسه)، خوزیا (خوزستان)، بایروش (بابل)، آشور، آدیاپن، آربایه (عرب)، مصر، اهل دریا، سارد [الیدی]، ایونیه (یونان) [یونانیهای ساکن نوار ساحلی شبه جزیره آناطولی]، ماد، ارمنیا (ارمنستان)، کَپَدوکیه، پِرثُو [خراسان]، زَرنگه (زرنگ)، هَرْنی و [اهرات]، هوارزمی (خوارزم)، باختر (باخترش) [بلخ]، سوگود (سُغد)، گُنداره [دره رود کابل]، سَک [سکا، طوایف شمال بحر خزر]، تَگوش [دره رود هیرمند]، رُخَج [بلوچستان]، مَک [مُکران]<sup>۳</sup>» که بر روی هم بیست و سه ایالت بوده است.<sup>۴</sup> محدوده جغرافیایی این ایالات نیز بدین قرار است: پارس (پارسه)، فارس امروزی مرز خوزستان؛ خوزستان که به همان ایلام یعنی انسان و پارسوماش با مرکزیت شوش

۱. تاریخ مردم ایران؛ ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. فرمانهای شاهنشاهان هخامنشی...؛ ص ۲۶، بنده.

اطلاق می شده است؛ بابل (بایپروش) ناحیه وسطی و سفلای بین النهرین؛ آشور ناحیه علیای بین النهرین؛ آریا (عرب) ناحیه صحاری شمالی عربستان، اردن کنونی و بخش جنوبی سوریه؛ مصر، همان مصر امروزی؛ اهل دریا، سواحل دریای مدیترانه و جزایر متصرفی یونانی؛ سارد (لیدی)؛ ایونی یعنی سرزمین یونانیهای ساکن در دشتی جزیره آناتولی، بخصوص نوار ساحلی این شبه جزیره در کنار دریای مدیترانه؛ ماد، آذری‌ایران؛ ادیابین (کرستان) و قسمت جنوبی اورارت؛ ارمنیه یا ارمنستان کنونی، واقع در کنار دریای سیاه؛ کپدوکیه (کاپادوکیا)، بخشی از جنوب غربی و غرب شبه جزیره آناتولی به موازات فرات، از کنار رود هالیس (قزل‌ایران) تا تنگه داردانل؛ پرثؤه (پارت)، گرگان و خراسان؛ زرنگ، سیستان؛ هرثی و هرات؛ باختر (باکتریا)، ناحیه میان کرانه شرقی و میانی رود سیحون و جناح شمالی کوههای هندوکش با مرکزیت بلخ؛ سُغد، شمال شرقی رود سیحون در دره رود زرافشان؛ گنداره، دره رود کابل و در همسایگی باختر و تَنگوش، دره رود هیرمند به جانب شرق تا شرق رود سند.

بنابر مطالب کتبیه بیستون، می‌توان چنین دریافت که ایالات به چند گروه بدین قرار تقسیم شده‌اند: ۱) مرکز امپراتوری: پارس و ایلام؛ ۲) محور جنوب و غرب: بابل، آشور (بین النهرین)، قسمتی از شمال عربستان و مصر؛ ۳) محور شمال شرقی: پارت، زرنگ، هرات، خوارزم، باختر و سُغد؛ ۴) محور شرق و جنوب شرقی: گنداره، سکایه، تَنگوش و مکران؛ ۵) محور شمال غربی: ماد بزرگ و کوچک و شبه جزیره آناتولی. چند قرن بعد، در دوره ساسانیان، در تقسیم‌بندی ایالات به وسیله خسرو انشیروان، تقریباً همین تقسیمات را می‌بینیم. این گستره به استثنای خاک اصلی یونان، چین و هند (به استثنای بخش کوچک غربی که از آن هخامنشیان شده بود) تقریباً همه جهان متمدن آن روز را در بر می‌گرفت و

کانون این جهان عبارت بود از: پارس، ماد و ایلام و مرکز این کانون عبارت بود از: پاسارگاد. اکباتان (همدان)، شوش، و کمی بعد تخت جمشید. بین اقوام و ملل گوناگون تحت تابعیت، پارسه‌ها برای آنانی که به پارس بیشتر نزدیک بودند، اهمیت و احترام افزونتری قائل بودند و به همین نسبت، هرچه سرزمینها و اقوام تابع از مرکز دورتر می‌شدند، از اعتیار کمتری برخوردار بودند یا بهتر گفته شود، به قول هرودوت: پارسه‌ها «درجه احترام و علاقه خود را نسبت به ملل و اقوام دیگر به نسبت فاصله مکانی آنها با خود می‌ستجیدند و برای کسانی که نسبت به آنها در دورترین نقاط زندگی می‌کنند، از همه کمتر احترام قابل می‌باشند. آنها تصور می‌کنند که خود آنها از هر حیث بهترین افراد بشر می‌باشند و میزان فضیلت و فضایل نیکوی دیگر ملل به نسبت فاصله‌ای است که از آنها دارند؛ بنابراین آنها بیکاری که در دورترین نقاط زندگی می‌کنند، بدترین اقوام می‌باشند.»؛ زیرا از شعاع فرهنگی و تمدنی آنان به دور بوده‌اند. در بین این ایالات، کشورهای بزرگ و متمدنی وجود داشتند که اکنون به گونه ساتراپی درآمده بودند و بدین جهت می‌بایست طبق تشکیلات منظم و بزرگی بر اساس اصل تمرکز به اداره آنها پرداخته می‌شد. در گذشته، کورش نظامی را در این جهت برقرار ساخته بود که همان پایه اداره جدید شد؛ بدین ترتیب که هر مملکت و ایالت مفتوحه، «شهرستان» خوانده شد که به «ساتراپی» معروف گردید. هر «شهرستان» زیر فرمان فرمانروایی قرار می‌گرفت که شَهْرَب<sup>۱</sup> یا خَشْتَرِه پاوان<sup>۲</sup> یا «ساتراپ» خوانده می‌شد که در حقیقت جانشین پادشاه پیشین آن مملکت بود و خود دربار کوچکی داشت.<sup>۳</sup> داریوش این نظام را تکمیل کرد؛ بدین معنا که تا حدودی از

1. Shahrab

(در فارسی باستان: Khashtrapavan = ساتراپ) Xsacapavan

۲. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی؛ ص ۸۱ و ۸۲

اختیارات شهرب‌ها کاست، یعنی اصل تمرکز را تقویت کرد تا آنان در صورت امکان دم از خودسری و استقلال نزنند؛ چنانکه در طول تاریخ هخامنشی به این مورد مکرر برخوردیم. ساتراپ از جانب شاهنشاه انتخاب می‌شد و در برابر وی مسئول و جوابگو بود.<sup>۱</sup> کارگزارانی چون دبیر، گنجور، ارجمند یا فرمانده سپاه برای او برگزیده می‌شدند تا هر یک از سویی به امور مربوط به خود پردازند و از سوی دیگر از مسئولیتها و اختیارات ساتراپها بکاهند؛ در حالی که مقامات متعدد محلی، چون مقاماتی که در مرکز به کار مشغول بودند نیز به امور محوله می‌پرداختند. به گفته هرودوت نحوه انتخاب ساتراپ یا خشتره‌پاوان چنین بود که ساتراپ هرایالت، از بین نخبگان ایالت نزدیک به آن یا ایالت همسایه انتخاب می‌شد و این روش از زمان مادها بر جای مانده بود. به احتمال زیاد، علت چنین انتخابی این بوده که ساتراپ متعلق به ایالت تحت فرماندهی خود، از نیروی افزونتر محلی برخوردار بوده تا فردی از ایالت دیگر؛ که به این ترتیب از خودسری وی می‌کاسته و ضمناً در همسایگی آن به سر می‌برده و از مسائل ایالت و مردم آن که تحت فرمان می‌گرفته، اطلاع کافی داشته است.<sup>۱</sup>

## خط و زبان ایرانیان در دولت هخامنشی

### خط

خطی که کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی به آن نوشته شده خط میخی است. این خط را مردم کلده و آشور و ایلام، از سومریها و ایرانیان از آنها یاد گرفتند ولی خط میخی ایرانی به مراتب آسان‌تر از خط میخی

من میخی کتیبه بزرگ صه تخت جمشید - دیوار جنوبی صه

آشوری و ایلامی است زیرا در خط اقوام مزبور هر علامت به جای کلمه‌ای به کار می‌رفت. به همین مناسبت خط آشوری هفت‌صد علامت و خط ایلامی سی‌صد علامت داشت، ولی ایرانیان فقط چهل و دو علامت از خط را گرفتند و با آن الفباء را به وجود آورده‌اند.

کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی به خط میخی پارسی نوشته می‌شد و در برخی کتیبه‌ها خط‌هایی به زبان ایلامی و آشوری یا آرامی دیده می‌شود.

خط میخی از چپ به راست نوشته می‌شد و ظاهرًاً بیشتر در نوشتین کتیبه‌ها به کار می‌رفته است.

احکام و دستورهایی که به اطراف کشورهای تابع ایران فرستاده می‌شد به زبان و خط مردم آنها بود چنان‌که در بابل کتیبه‌هایی از کوروش و داریوش به زبان بابلی و در مصر به خط و زبان مصری یا آرامی به دست آمده است. زبان و خط آرامی از اوآخر قرن پنجم پیش از میلاد مسیح (ع) روی چرم یا پاپیروس و با قلم و مرکب نوشته می‌شد. استناد خزانه کاخ شاهی در تخت جمشید که نزدیک به سی‌هزار سند می‌باشد، به زبان ایلامی بوده که بر روی لوحه‌های گلی نوشته شده است.

ولی بدانیم که زبان پارسی باستان تنها برای ثبت کارهای بزرگ و درخشنان شاهان هخامنشی و به یادگار قدرت و عظمت پارسیان به کار رفته است. البته کتیبه‌هایی که از هخامنشیان باقی مانده است، به سه زبان، ایران باستان، ایلامی و بابلی نوشته شده، اما کتیبه‌هایی نیز وجود دارند که تنها به یک زبان نوشته شده و آن زبان پارسی باستان می‌باشد که زبان خاندان شاهی بود و همه این زبانها را به خط میخی می‌نوشتند.

خطهای پارسی و عیلامی و آشوری هر سه میخی است، ولی خط میخی پارسی از خطهای میخی عیلامی و بابلی آسان‌تر است.

در دوران هخامنشیان چون نوشتمن خط میخی برای مکاتبات عادی مشکل بود به‌جای آن در دفتر خانه‌ها و در میان مردم خط آرامی معمول بود و شاید هم در این دوره مانند دروغ ساسانی به خط آرامی می‌نوشتند و به پارسی می‌خواندند.

## زبان

زبان پارسی‌ها در این دوره یعنی دوره هخامنشیان زبانی بود که امروزه معروف به زبان پارسی قدیم است که با زبان سانسکریت و اوستایی از یک ریشه است و قدیمی ترین کتابت این زبان کتیبه‌های کوروش بزرگ می‌باشد و مفصل‌ترین این آثار کتیبه داریوش بزرگ در کوه بیستون است که از این کتیبه بیش از چهارصد لغت از لغات پارسی قدیم را می‌توان یافت.

ولی بعضی‌ها می‌گویند که هخامنشیان در این دوره به زبان پهلوی یا به زبانی که خیلی به آن نزدیک بوده حرف می‌زدند و پارسی قدیم در حال فراموش شدن بود.

(همانگونه که ذکر شد مهمترین اثر بازمانده از فارسی باستان کتیبه داریوش بزرگ بر کوه بیستون است و از دیگر پادشاهان هخامنشی هم کتیبه‌هایی به جای مانده است)

اریارمنه (حدود ۵۹۰ - ۶۴۵ ق.م.)، ارشامه (حدود ۵۹۰ - ۵۵۹ ق.م.)،  
کوروش (۵۵۹ - ۵۳۰ ق.م.)، خشایارشا (۴۸۶ - ۴۶۵ ق.م.)، اردشیر اول (۴۶۶ - ۴۲۴ ق.م.)، داریوش دوم (۴۲۴ - ۴۰۴ ق.م.)، اردشیر دوم (۴۰۴ - ۳۵۹ ق.م.) و اردشیر سوم (۳۳۸ - ۳۵۹ ق.م.)

## البای فارسی باستان

(فارسی باستان به الفبایی نوشته شده است که میخی نامیده می‌شود. علت این نامگذاری آن است که حرفهای این الفبا به میخ شیوه است. ظاهراً داریوش بزرگ دستور داده است که الفبای برای فارسی باستان ساخته و این زبان بدان نوشته شود. الفبای فارسی باستان از الفبای اکدی و الفبای اکدی از الفبای سومری گرفته شده است. این الفبا ۳۶ حرف، ۲ واژه جداکن، ۸ اندیشه نگار و نشانه‌هایی هم برای نشان دادن اعداد داشته

آ	a	ب	بز	پ	n°	پ	م
ئ	i	ز	ز	ئ	n°	ئ	ن
ئ	u	ئ	ئ	ئ	p°	ئ	ا
ك	k°	ك	ك	ك	f°	ك	ك
ئ	k"	ئ	ئ	ئ	b°	ئ	ن
ئ	g°	ئ	ئ	ئ	m°	ئ	ه
ئ	g"	ئ	ئ	ئ	m'	ئ	ه
ئ	d°	ئ	ئ	ئ	m"	ئ	ه
ئ	d"	ئ	ئ	ئ	y°	ئ	ه

### القبای فارسی باستان

است که تنها برخی از آنها به جای مانده است. هر یک از حرفهای القبای میخی - بجز سه حرفی که برای نشان دادن مصوتها به کار می‌رود - مصوتها هم همراه دارد؛ به همین علت القبای هجایی است. القبای فارسی باستان از چپ به راست نوشته شده و پس از هر حرف نقطه گذاشته می‌شد. این القباتا پایان شاهنشاهی هخامنشی را یچ بوده و بعدها فراموش شده است. در اوایل سده نوزدهم میلادی، دانشمندان غربی موفق به خواندن این القبا شدند. از این راه القباتا و زیانهای دیگری کشف گردید.

### كتيههای دوره هخامنشی

(یکی از با ارزش‌ترین آثار دوران هخامنشی کتیبه داریوش در بیستون می‌باشد. این کتیبه معروف یکی از بهترین یادگارهای ادبی و تاریخی ایران است. در بیستون، داریوش کتیبه‌ای دارد که به خط میخی است و یکی از دانشمندان خط‌شناس انگلیسی به نام «راولینسن» پس از هجده سال

۱	بع وزرگ اهور مژدا	خدای بزرگ اهور مژدا (ارت)
۲	هی به ایمام بوصم	که این زمین
۳	ادا، هی ید اوام الشما	افزید، که آن آسمان
۴	نم ادا هی ید مردم	افزید، که مردم
۵	نم ادا هی ید شش یا نه	افزید، که خوشبختی
۶	نم ادا مژنی ید یا	داد مردمان را
۷	نم بنا خشایار شاه خشنا	که خشایارشا را شاه
۸	پس ام اکونه ازش ای	گرد، پسکی
۹	و زم برگام خشایانه	را شاه بسیاری،
۱۰	ای یام ای و زم برگام	پسکی را فرمازواری
۱۱	فرمان ارام اذم خ	بسیاری، من (همتم)
۱۲	شیخا شاخایشی ید	خشایارشا، شاه
۱۳	وزرگ، شاه	وزرگ، شاه
۱۴	ائش انام خشایه	شاهان، شاه
۱۵	ای یاه ذهتو نام برو	کشورهایی که همه گونه
۱۶	زننام خشایشی ید	مردم دارد، شاه در
۱۷	آهیا یا گوس یا	این کشور
۱۸	وزرگ که سادوزی آ	وزرگ و دورمزد،
۱۹	پس داریوش -	پس داریوش -
۲۰	ایش یه با پوش هد	شاه، (از تخته)
۲۱	امنشش یه ناتس خ	همخاشنی، گوید
۲۲	شیخا شاخایشی ید	خشایارشا شاه
۲۳	وزرگ که یه هستا گزه	وزرگ: آن چه مرا
۲۴	م آند اوانسی یا من	گرده آمد، این جا و آن چه مرا
۲۵	ای ترم کزونه ازو ر	گرده آمد در جای های دیگر،
۲۶	ی هست و شش نا اهور مژدا	همه را به تائید اهور مژدا
۲۷	ها اکونوم مام اهور	گردهام، مرا اهور -
۲۸	مزا یا نو هدای	مزا پیادا: با دیگر
۲۹	گن بیش آوتا من خشنا	ایزدان، و کشود را،
۳۰	م اوتنی یا من گزتم	و هر آن چه را که کردهام

آوانوشت

منتن فارسی باستان

برگردان واژه به واژه

زحمت موفق به خواندن متن خط فارسی قدیم شد.)  
 کتیبه بیستون نزدیک جاده‌ای است که کرمانشاه و همدان را به هم  
 مربوط می‌سازد. بر روی صخره پرتگاه بلندی تصویر داریوش بزرگ دیده  
 می‌شود و پشت سر داریوش دو نفر از خدمتکاران دیده می‌شوند و در  
 زیر پای او اسیری روی زمین دراز کشیده و ذر جلوی او شده نفر دیگر از  
 اسراء قرار گرفته و دستهای آنان از پشت بسته و گردشیان را به یکدیگر  
 بسته‌اند. در بالا، تصویر اهورامزدا قرار دارد و کتیبه‌هایی در زیر و دو  
 طرف این تصاویر حجاری شده است.

مهمنترین آثار پارسی باستان از داریوش بزرگ است که بیشتر با دو متن  
 بابلی و ایلامی همراه می‌باشد/ از دوران هخامنشی، کتیبه‌های زیادی  
 کشف شده که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱- در مشهد مرغاب، در محلی که به قبر مادر سلیمان معروف است  
 (پاسارگاد) کتیبه‌ای از کوروش اول وجود دارد.  
 ۲- کتیبه بیستون که نام برده شد.

۳- در کوه الوند نزدیک همدان کتیبه‌ای از داریوش وجود دارد.  
 ۴- در تنگه سوئز کتیبه‌ای از داریوش وجود دارد که مربوط می‌شود به  
 حفر کanalی که رود نیل را به دریای احمر متصل می‌کرده است.  
 ۵- کتیبه تخت جمشید که مربوط به زمان داریوش اول است و در این  
 کتیبه داریوش از ممالکی اسم برده که جزو کشور ایران بوده است.  
 ۶- کتیبه نقش رستم که این کتیبه مربوط به داریوش اول است.  
 ۷- در خرابه‌های تخت جمشید پنج کتیبه از خشایارشا به جا مانده  
 است که مشخص می‌کند کدام یک از قسمت‌ها توسط خشایارشا ساخته  
 شده است.

۸- کتیبه وان واقع در شرق ترکیه که مربوط به زمان خشایارشا است.  
 ۹- لوح طلا به نام آریارمنه و لوح طلا به نام آرشامه، والواح طلا و نقره

داریوش که در موزه‌های داخل و خارج از کشور است. و بسیاری از کتیبه‌های دیگر که در شوش و تخت جمشید و روی گلداهها و لوحه‌های تزئینی به جا مانده است در اینجا قسمتی از ترجمهٔ یکی از کتیبه‌ها را ذکرمی‌کنیم.

«خدای بزرگی است اهورامزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که مردم را خلق کرد که به مردم شادی داد که داریوش را شاه نمود. یگانه شاه از میان شاهان بسیار و یگانه فرمانروایان بسیار...»

**دانش و آموزش و پژوهش و خدمات علمی در دورهٔ هخامنشیان**

در کتابی به نام «سیروپدی» نوشتۀ «گزنهون» مورخ یونانی از تعلیم و تربیت پارسیان مطالبی می‌بینیم. این کتاب که در اصل دربارهٔ تعلیم و تربیت کوروش است، می‌گوید که کوروش بر اساس شیوهٔ زندگی و اخلاق پارسیان پرورش یافته است. این شیوه‌ها در بسیاری از سرزمین‌های دیگر خیلی جدی نبود ولی پارسیان لحظه‌ای از تربیت فرزندانشان غفلت نمی‌کردند.

ایرانیان در دورهٔ هخامنشیان برای تربیت نوجوانان خود مکانی را در نظر می‌گرفتند که این مکان نزدیک بناهای دولتی قرار داشت و تربیت کودکان وظيفةٌ دانایان و معلمان دربار بود.

استرابون گوید: پارسیان وقتی به سن بیست و پنج سالگی می‌رسیدند، به سلک مردان وارد می‌شدند و وقتی به پنجاهمین سال زندگی خود می‌رسیدند، جزو پیرمردان به شمار می‌آمدند. البترا را دوازده نفر اداره می‌کردند که رؤسای این مکان تربیتی بودند و این عدد دوازده بر این اساس انتخاب شده که پارسیان دوازده طایفه بودند، بی‌تردید هر کدام از این دوازده رئیس، نماینده‌ای از یک طایفه پارسی بود که صلاحیت و

شایستگی آن را داشت که پارسیان فرزندان خود را برای تربیت به این مرئی بسپارند.

( اساس و پایه تعلیم و تربیت در جامعه هخامنشی یکی و کاملاً الزامی بود، تنها تفاوتی که افلاطون گزارش کرده است، ابزار و امکانات این کار در مورد فرزندان خاندان سلطنتی و به ویژه شاهزادگان با تربیت شوندگان دیگر برتر و متفاوت بوده است. چنین شیوه و عادتی در میان خانزاده‌های غیرسلطنتی نیز متداول بود، زیرا مردان (پدران) عمدتاً اوقات خود را در سر بازخانه‌ها و یا در جبهه‌های جنگ سپری می‌کردند و زنان (مادران) مسئولیت پرورش کودکان را به عهده داشتند )

استрабون (Strabon) درباره این موضوع و امر تعلیم و تربیت در جامعه هخامنشی می‌گوید: بر پارسیان شاهانی حکومت می‌کنند که سلطنت را به ارث برده‌اند. آنانکه از فرمان‌ها و تأییدات پادشاه تعییت نکنند و نسبت به او وفادار نباشند، سر بریده می‌شوند و اجساد آنها به دور افکنده می‌شود. نوجوانان باید پیش از طلوع آفتاب برخیزند. با نوای یک شیپور برنزی (برنجی) آنان را از خواب بیدار می‌کنند و سپس آنها را در نقطه‌ای گرد هم آورده و به دسته‌های مختلف تقسیم‌شان می‌کنند. هر گروه مشتمل و متشکل از پنجاه نفر است. شاهزاده و لیعهد یا (پسرک ساتراپ) بر گروه‌های دیگر یا هر گروهی فرمانروایی می‌کند. این فرمانروایان افراد گروه تحت امر خود را به نقطه‌ای می‌آورد که ۳۰ تا ۴۰ استادیوم (استاد) با مقر اولیه تجمع آنها فاصله دارد، سپس از این جوانان درس پرسیده می‌شود، درسی که پیشتر آن را آموخته‌اند. آنان باید هم اکنون با صدای بلند سخن بگویند و پاسخ دهند تا شُش‌ها (ریه‌ها) ای آنها باز و بسته شود و بسیار تمرین نمایند. به آنان آموخته می‌شود که در سرما و گرمابه هنگام خطر صبور و خوشتن دار برخورد کنند و عمل نمایند و به آنان نیز می‌آموزند که چگونه بر سختی، گرسنگی و ناملایمات و حوادث فائت آیند و بر

هزاره چهارم ق. م.	هزاره سوم ق. م.	هزاره اول و دوم ق. م.	علامت	معنی
		آسودی پایانی		
			یک پا	« راه رفتن » « ایستادن » « آوردن »
			دست چپ	« چپ »
			یک مین چوبی برای نگهداری پرده	« مین چوبی » « ساختمان کردن »
			یک دسته چیز	« بیاز، سیر » « شکافن »
			یک ستاره	« آسمان » « خدا »
			یک ماهی	ماهی
			کوه ها	« کوه » « سر زمین »
			۱- گاو نز و حشی ۲- گاو نز اهلی علامت « کوه ها »	« گاو نز و حشی » « کانال »
			یک کانال آباری	« کانال »
			یک سبل	جو
			یک گاو آهن	« گاو آهن » « کشاورز » « شخم زدن »

مشکلات چیره شوند، آنها هر روز پس از تمرین‌های زیاد و تعلیمات وسیع ورزشی‌شان، نان و شیرینی و عسل می‌خورند. بعد از ظهرها به درختکاری می‌پرداختند و علف‌های هرز را از ریشه در می‌آوردن و می‌چیدند، آنان سلاحهای خود را آزمایش می‌کردند و به شکار می‌رفتند و اجازه نداشتند جانورانی را که شکار کرده‌اند خودشان بخورند، بلکه باید آنها را به خانه‌هایشان ببرند و با این کار مهارت آنان را در شکار تأیید می‌شد.

پادشاه به آنان که بهترین شکار را آورده بودند، هدایای گرانبهای می‌داد. نیکلای دمشقی دربارهٔ تربیت کوروش چنین گزارش شده است: کوروش مناسب با آداب و سنت مغان تربیت شده است، او قبل از هر چیز آموخت که درستکار باشد و آموخت که عادل و راستین عمل کند. کوروش همهٔ شیوه‌ها و وظایف و تجارب لازم که هر فرمانروایی برای فرمانروایی اش نیاز دارد آموخت. نیکولای دمشقی (نیکلای دمشقی) می‌افزاید: که جریان امر تربیت در عصر هخامنشی مراحل متعددی داشته است. کودکان تا سن پنج سالگی به نزد پدران خود نمی‌روند، بلکه در نزد مادرانشان می‌مانند، علت این امر این است که اگر این کودکان از جهان رفته باشند، پدران آنها اندوه‌گین نشوند. از سویی تربیت کودکان تا سن هفت سالگی به عهدهٔ مادرانشان بوده است. در طول این زمان به ندرت این کودکان با پدرانشان ارتباط پیدا می‌کردند ولی پادشاهان و اشراف، تربیت فرزندانشان را به عهدهٔ مریّان با تجربه و جدّی و آگاه می‌گذاشتند، تا این کودکان بدون تأثیر عاطفه و علاقهٔ مادری، با احساس مسئولیت و کسب شجاعت و شهامت پرورش یابند و در مرحلهٔ دوم که در نزد نیکلای دمشقی از هفت سالگی تا سن بلوغ یعنی پانزده تا شانزده سالگی است. کودکان یا در واقع نوجوانان برای زندگی آینده‌شان راهنمایی و راهبری می‌شوند تا توان مسئولیت‌پذیری را در هر مرحله‌ای از زندگی و در هر

شرایط اجتماعی پیدا کنند. مریان برای این کار می‌کوشیدند مسئولیت‌های سنگین‌تری از دوره پرورش کودکی به عهده این نوجوانان بگذارند. آنان دائمًا تحت کنترل و مراقبت مریان خود بودند. در صورت از عهده برآمدن آن مسئولیت، این نوجوانان به وسیله جوايز و سایر تشویقات مورد تقدیر و معروفی قرار می‌گرفتند. تربیت جسمانی و پرورش روح پیوسته به موازات یکدیگر به پیش می‌رفت. این نوجوانان افزون بر این، سوارکاری، تیراندازی، کوهنوردی، پرورش اسب، چوگان بازی و کشتی و هنر درختکاری و آماده کردن و صیقل دادن سلاح برای شکار و جنگ را می‌آموختند. چنین شیوه‌های تربیتی، کودکان، نوجوانان و جوانان با اندک تغییری در عصر ساسانیان نیز متداول گردید که در فرستی دیگر به آن خواهیم پرداخت. از اهم چیزهایی که در خلال تربیت به جوانان آموخته می‌شد، تقویت روحیه عدالت‌خواهی آنان بود، زیرا به قول نیکلای دمشقی آن کسی که عادل نیست از نظر روحی و جسمی هم سالم نیست، زیرا کاستی‌های روانی و جسمانی یکی از مؤثرترین و مهمترین موجبات گرایش انسان به ظلم و بی‌عدالتی است. در تعلیم و تربیت جوانان در عصر هخامنشی آشنایی با قوانین و شیوه اجرای آن در شئونات مختلف جامعه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

براساس منابع تاریخی که به خود ایرانیان نسبت داده شده است، یک اصل کلی در نزد سلاطین ایران پیش از اسلام متداول و لازم‌الاجرا بوده است. از آنجائیکه ایران در طول تاریخ پر فراز و نشیب پیوسته به وسیله دشمنان مورد تهدید بوده است الزاماً هر ایرانی بایستی آموزش لازم را ببیند تا در برابر دشمن توان ایستادگی لازم را داشته باشد. به موجب همین روایات و براساس اصول کلی که ایرانیان در طول تاریخ به آن پای بند بوده‌اند به ایرانیان و به ویژه به پارسیان عصر هخامنشی از سن پنج تا بیست سالگی آموزش انداختن تیر و زوبین را یاد می‌دادند. به آنان

سازی هنری	سازی بیلی	خطهای	خطهای	سازی هنری	سازی بیلی
الشمس ، خورشید	1. The sun	◇	◇	ش	ش
الله - سما (آسمان)	2. God, heaven	*	*	م	م
جبل (کوه)	3. Mountain	§§	§§	م	م
انسان	4. Man	△△	△△	م	م
نور (گارا)	5. Oz	▷	▷	م	م
ماهی	6. Fish	魚	魚	م	م
قلب	7. Heart	◇	◇	ش	ش
کف دست	8. Hand	手	手	م	م
دست و بازو	9. Hand and arm	手	手	م	م
پای	10. Foot	脚	脚	م	م
خوشه	11. Grain	穀	穀	م	م
باره چوب	12. Piece of wood	口	口	م	م
دام (شبکه)	13. Net	网	网	م	م
چار دیواری	14. Enclosure	□	□	م	م

می آموختند که راست سوار بر اسب شده و با قامتی راست و استوار بر اسب بشینند و سخن راست بر زیان آورند. مریان به کودکان، نوجوانان و جوانان پارسی می آموختند که پاکدامن و منزه باشند. پدران وظیفه داشتند که برای فرزندان خود داستانهای حماسی و سودمند تعریف کنند و کارهای مردان نامی پیشین را همراه با نوای موسیقی و گاهی بدون موسیقی برایشان بگویند. به روایت یونانیان و مصریان، در میان پارسیان

جنگیدن و جنگاوری بزرگترین حسن یک مرد پارسی بوده است و این خصلت پیوسته شایسته پاداش در خور و بزرگ بوده است. بر این اساس شاهان به هنگام پیروزی در نبردهایشان علیه دشمن و پس از فراغت از جنگ، نخستین اقدامی که می‌کردند به میلچشور ترین سپریازان و افسران خود پاداش می‌دادند. پارسیان داشتن پسران زیاد برای برای هر خانواده‌ای می‌ستودند و حتی به قول یونانیان، خانواده‌های پارسی که دارای پسران زیاد بودند، سود اقتصادی نیز عایدشان می‌شده است. زیرا شاهان از وجود این جوانان برای سنجش با دشمن استفاده می‌کردند. شاهان پارسی به خانواده‌هایی که پسران بیشتر داشتند ارمغان و جایزه اعطای می‌کرده‌اند. پداران و مادران وظایف سنگینی نسبت به فرزندان ذکور خود و به ویژه در جامعه به عهده داشتند و آموختن سه چیز به آنها از عمدۀ وظایف آنها به شمار می‌رفت اسب سواری، تیراندازی و راستگویی. گزنهون می‌گوید: کودکان پارسی را در دادگاه‌ها حاضر می‌کردند تا به جریان محاکمات خاطیان گوش داده و به مفهوم راستی و دروغ و کارنیک و بد آشنا شده و به تدریج از همان طفویلیت با داد و دادگستری و کارهای قضایی الفت بگیرند و نیز به آنها خواص گیاهان را می‌آموختند تا در بلوغ و سن رشد و به گاه توانایی درختکاری کرده و خواص درمانی گیاهان را بفهمند و به کار گیرند. مدت خدمت سربازی برای جوانان از سواره و پیاده از سن بیست، تا بیست و پنج سالگی نوشته شده و می‌کوشیدند تا آنان را از سوداگری و معاملات بازاری دور و برحدر نگهدارند، زیرا خرید و فروش را پیشه مناسبی برای فرزندان خود نمی‌دانستند و از سویی بنا به روایات همین مورخان، آموزش و پرورش غالباً ویژه فرزندان اعیان، اشراف، نجبا و توانگران بوده است. معمولاً مغان وظیفه تعلیم و تربیت را به عهده داشته‌اند. دور بودن آموزشگاه‌ها و مراکز تعلیم و تربیت از بازار و مراکز تجمع سوداگران به این دلیل مورد توجه بوده است، که تربیت شوندگان از

دروع، دشنام و تزویری که در میان سوداگران رایج است، به دور باشند و محیط بازار موجب تباہی کودکان نشود، زیرا پارسیان دروغگویی و سوگند به دروغ را بزرگترین عامل گمراهی انسان می‌دانستند و ننگین‌ترین عیب در نزد آنان بود. پس از آن شرم آورترین کار بدھکاری است، زیرا آنان بر این باور بودند که شخص مقووض ناگزیر از گفن دروغ می‌شود. مواد درسی پارسیان برای تعلیم و تربیت کودکان و جوانان، علوم دینی، پزشکی و آیین دادگری (حقوق) گزارش شده است. داشتن حافظه قوی از شرایط و اصول مهم فراگیری دانش بود. فرزندان طبقات پایین جامعه در قلمرو آموزش و پرورش تنها پرورش می‌یافتدند و اسب سواری، تیراندازی و راستگویی را می‌آموختند و به فرزندان برخی از بزرگان و نجایی جامعه آموزش‌های ویژه می‌دادند، تا بعداً بتوانند تصدی مقام فرماندهی در ارتش و مشاغل مهم دولتی را به عهده بگیرند، فراگرفتن فتوون رزمی و دفاعی برای همه جوانان یکسان و الزامی بود. قوانین پارسیان در قلمرو آموزش و پرورش در مسیر سربلندی جوانان فعالیت می‌کرده است و کودکان را از آغاز از عمل بد و شرم آور باز می‌داشتند و خطاهای کوچک و جنبه‌های ناچیز را با کیفر سخت پاسخ می‌دادند. در منابع رومی درباره تعلیم و تربیت ایرانیان چنین آمده است: تعلیمات عالی ایرانیان تا سن بیست و چهار سالگی ادامه می‌یافت. ورزش در نزد ایرانیان عبارت بود از سواری، تیراندازی، زوین افکنی، شنا، شکار، کشاورزی، راهپیمایی در گرمای طاقت‌فرسای تابستان و یا در سرمای سخت زمستان. ایرانیان فرزندان خود را به گونه‌ای پرورش می‌دادند تا بتوانند تغییرات ناگهانی هوا و شرایط اقلیمی گوناگون را تحمل نمایند. در عصر هخامنشی، آموزش و پرورش جوانان شامل علوم دینی، دروس علمی، خواندن، علم الایشیاء، نوشتند و حساب و فراگیری دقت بوده است. آموزش پاره‌ای از دروس هم به صورت تئوری یا نظری و نیز همراه با آموزش علمی بوده است.

آموزگاران و مغان در اینگونه موارد بسیار سختگیر و دقیق بوده‌اند، حتی اگر شاگردان آن‌ها شاهزادگان پارسی باشند. مرحله علمی از حساس‌ترین و مهمترین مراحل زندگی جوانان عصر هخامنشی بوده است و این مرحله آن‌گونه که از روایات گوناگون و از مقاد اسناد به جای مانده از ایران باستان بر می‌آید، عبور از گذرگاه دشوار زندگی قلمداد شده است. تعلیمات علمی و نظامی که از سن ۱۶ تا ۲۴ سالگی صورت می‌گرفت و به آن نیز اشاره کردیم در مسیر تشویق روح سلحشوری، عبور از رودخانه، به گونه‌ای که آب به اسلحه آن‌ها نفوذ نکند و فنون ظرفی و حساس قهرمانی، جهت دفاع از میهن، پرش از اسب در حال تاخت و تعلیم هنر نطق و بیان تحت نظر مردان کارزار که همان مریبان پارسی بوده‌اند، حرکت می‌کرده است. به این ترتیب پرورش روح و جسم از یک آهنگ بسیار خوبی برخوردار بوده است.

از جمله امور مهم در امر تعلیم و تربیت جوانان، تقویت روحیه رازداری و امانتداری است. با توجه به اینکه حکومت هخامنشیان در طول دوام خود یک حکومت صدرصد نظامی (میلیتاریستی) بوده است. رازداری برای نظامیان امری بسیار مهم و وظیفه‌ای خطیر به شمار می‌آمده است.

براساس اسناد و مدارک به جای مانده از دانشمندان و صاحب‌نظران یونانی، ایران هخامنشی سرزمین مبادلات اطلاعات علمی مهمی در خاورمیانه بوده است. یونانیان آسیای صغیر، مصری‌ها، بابلی‌ها و هندی‌های غربی همه اتباع ایران بوده‌اند. دانش‌هایی که میان آن‌ها شناخته شده بود در آن زمان گسترش زیاد یافته و در دربار پادشاهان ایران طرفداران و مشتاقان بسیار داشت. شمار زیادی از دانشمندان به دربار ایران دعوت شده و حتی بعضی از آنها را علیرغم میل و رغبت‌شان در دربار هخامنشیان نگهداشته‌اند. نمونه بارز آن آزمایش چشم پزشک

مصری در دربار کوروش بزرگ بود... از زمان داریوش دانشمندان یونانی و هترمندان و پزشکان آن سامان در خدمت پادشاهان ایران در شوش به سر می‌بردند، یکی از آنها «سکیلاس» از اهالی کاری و جغرافیادان برجسته‌ای بود. وی «اموریتی از سوی داریوش را در سال ۵۱۹ پیش از میلاد گرفت، که جریان سفلای سند را که ناحیه‌ی علیای آن جزو ایران بود، باکشتی بپیماید.

حضور پزشکان در دربار داریوش که برای ما مسلم است، به کرات گزارش شده است. نخستین پزشکی که در دربار داریوش بود، «دموکدس» از اهالی «کروتون» بود. دموکدس ابتدا در خدمت «پولیکرات» پادشاه ساموس (Samos) بود. این شخص در سال ۵۲۲ ق.م. بنا به دعوت یکی از ساتراپهای ایرانی سرزمین لیدی به آنجا رفت و به دستور میزبان خود به قتل رسید و پزشک شخصی اش که همراه وی بود به اسارت ایرانیان درآمد. داریوش این ساتراپ را که مورد سوءظن او شده بود کشت و این پزشک اسیر را به شوش آورد. تا آن موقع همه پزشکان دربار شوش مصری بودند و چون از درمان در رفتگی استخوان پای داریوش عاجز و ناتوان بودند، دموکدس را از زندان به نزد شاه برند و او در رفتگی استخوان شاه را درمان کرد. از آن پس داریوش وی را لحظه‌ای از خود جدا نکرد و چون این پزشک علاقمند به بازگشت به یونان نبود، در اسارت ایرانیان ماند. در نمونه‌ای دیگر از خدمات این پزشک روایت شده است که وی آتوسا همسر بیمار داریوش را درمان کرد و به عنوان پاداش از وی خواست که به او اجازه دهند تا به یونان برود و زمینه فتح آن سرزمین را برای داریوش فراهم کند. داریوش به دموکدس و تنی از چند همراهان وی که آنان نیز اسیر پارسیان بودند، اجازه خروج از ایران را داد. درین راه دموکدس همراهان خود را اغفال نمود و فرار اختیار نمود و به کرتون زادگاه خود رفت و در آن جا دانش پزشکی را

رواج داد. نمونه دیگری که ژیروده نقاش فرانسوی براساس آن تابلوی زیبایی نقاشی کرده است، تقاضای شاه ایران از بقراط پزشک معروف یونانی و نپذیرفتن درخواست اردشیر یکم پادشاه هخامنشی از سوی وی است.

روایت شده است که به خاطر نوعی بیماری که در ایران شایع بود، ایرانیان زیادی به کام مرگ کشیده شده بودند، اردشیر مبلغ سنگینی پول به بقراط پیشنهاد کرد تا به نجات ایرانیان بشتاید، ولی بقراط این پیشنهاد را نپذیرفت و به این ترتیب مؤلف سوگندنامه پزشکان که بر اساس آن پزشک باید دشمن خود را نیز که بیمار است، درمان کند، خود به آن سوگند وفادار نبود. یونانیان می‌گویند که فرستادگان اردشیر یکم سکه‌های طلا را جلوی پای بقراط ریختند و او با دست آنها را به کنار می‌زد. شاید این رویداد کاملاً واقعی نباشد ولی اردشیر از پزشکان یونانی کراراً طلب کمک کرده است. یکی از آنان «اپولونید» پزشک معروف یونانی است که در دریار وی به طبابت مشغول بود.

روایت شده است که یکی از بیماران درباری اپولونید، آمسیتیس (Amytis) خواهر اردشیر یکم و دختر خشایارشا بود. گویا اپولونید این بیمار را فربد داده است و وقتی راز او فاش شد که عمل او مغایر «سوگند بقراط» بوده است، وی را زنده به گور کردن.

گفته شده است که کتزیاس پزشک دربار داریوش دوم این واقعه را نقل کرده و به تبع آن کتابی درباره اوضاع ایران بنام «پرسیکا» (Persica) به رشته تحریر در آورد.

افزون بر این ایرانیان دانش دوست، معلوماتی از طب هندوستان به وسیله آنها به دست نویسنده‌گان کتب بقراطی درباره بیماریهای زنان رسیده است. پزشکان یونانی مانند دموکدس و کتزیاس و غیره وقتی از ایران رفته‌اند، این قبیل اطلاعات پزشکی را که در ایران به دست آورده

بودند، در یونان مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند و به همین دلیل شباهت‌های زیادی میان طب یونانی و طب هندی به وجود آمده است و اینکه تنها پزشکانی که در ایران به سر برده بودند، اطلاعات طب هندی را داشتند، بر حسب تصادف نبوده است، بلکه آن را از ایرانیان آموخته‌اند. در واقع در قلمرو دانش‌های گوناگون عهد باستان در زمینهٔ پزشکی و پاره‌ای علوم تجربی، ایران سهم و نقش بسزایی داشته است، ولی اندازه این سهم را به دشواری می‌توان تعیین کرد، اما همانگونه که قبل‌اشاره شد، ایران در تاریخ علوم از این بابت که در مقابل دانش یونانی، علوم سرتاسر مشرق زمین را جمع‌آوری کرده، سهم مهمی در پیشرفت و گسترش علوم در عهد باستان داشته است. ایران در عصر هخامنشیان نه تنها مرکز حل و فصل مسائل جهان و هسته مهمناً اقتصادی آن دوره بود، بلکه پایگاه مبادلات علمی و فرهنگی جهان باستان به شمار می‌رفته است.

### کتابخانه‌های عصر هخامنشی

احداث کتابخانه‌های عظیمی را که به ایرانیان نسبت داده‌اند، از آن جمله‌اند: کتابخانه «دژپشت» یا گنجینه آثار و مواریث مکتوب در تخت جمشید و دیگر «گنج شیپیکان» یا «آرشیو شیزیکان» که در آذربایجان است. این گنجینه‌ها محل نگهداری منابع اثار و مواریث فرهنگی علمی ایرانیان بوده و در حفاظت و حراست از آنها همانند مراقبت از کاخهای سلطنتی و گنجینه‌های پولی هخامنشیان، کوشش و دقیق می‌شده است. در تاریخ از گنجینه یا آرشیوی بنام «اگره» در هگمتانه (همدان) نام برده شده است که محل نگهداری نوشه‌های، اسناد و دفاتر شاهی بوده است. روایت شده است که در گنج دژپشت مخازن کتاب در زمینه‌های علوم مختلف همراه با نوشه‌های دینی ایرانیان نگهداری می‌شده که پس از افتادن ایران به دست اسکندر و سربازان مقدونی، این گنجینه بر اثر

آتش‌سوزی، بکلی نابود و به تلی از خاکستر تبدیل شد، هرودوت نیز در تواریخ خود از وجود دفاتر دقیق شاهی در ایران سخن گفته است. کما اینکه کتزیاس از دفاتر، استناد و نوشتۀ‌هایی که در مخازن دربار بود استفاده کرد و تاریخ را نوشت. وجود این گنجینه‌های ذیقیمت علمی و فرهنگی در ایران توسعه دیودور سیسیلی و پلواترک نیز تأیید شده است. داریوش یکم در دربار خود دارای یک بایگانی منظم و گستردۀ‌ای بوده است که در آن استناد مالی و فرهنگی پیش از وی نیز نگهداری می‌شده است، از جمله استناد مربوط به بازسازی معابد یهودیان در اورشلیم و مناطق دیگر. از داریوش فهرست‌هایی به جای مانده که در آن از چگونگی ساختن بنایها و اجرت کارگران و معماران و نوع تغذیه آنها صحبت شده است. طبق نظر باستان‌شناسان در گنجینه اکباتان که پیشینه آن به زمان مادها و شاید پیش از آن نیز می‌رسد، تنها طلا، زیورآلات و نقدینه‌های دولتی نگهداری نمی‌شده است. بلکه انواع فرامین شاهان، یادداشت‌های سیاسی، پیمان‌نامه‌های نظامی و قراردادهای اقتصادی و تجاری، تشویق‌نامه‌ها و احکام و ابلاغ‌های مقامات نظامی و سیاسی در آن بایگانی می‌شده است. با توجه به اهمیّت دو شهر شوش و اکباتان در عصر هخامنشی، وجود بایگانی‌های گسترده و فراگیر در این دو پایتخت بیش از جاهای دیگر قابل تصور است. در گنجینه‌های شیز و مانند آن بیشتر استناد و مدارک فرهنگی و نوشتۀ‌های دینی نگهداری می‌شده و در بایگانی شوش و اکباتان استناد و مدارک سیاسی و امنیّتی و اقتصادی را حفظ می‌کرده‌اند. براساس روایات یونانیان، شاهان پارسی نظارت مستقیم و دقیقی بر این بایگانی‌ها داشته و احتمالاً با توجه به نظر دندامایف در کتاب تاریخ سیاسی و اقتصادی هخامنشیان شیوه حفظ و بهره‌داری، و نظم و ترتیب آنها در این گنجینه‌ها بیشتر به وسیله عوامل عیلامی و بابلی صورت می‌پذیرفته است. از سوابی می‌دانیم که در نظم دیوانی

هخامنشیان، عیلامی‌ها و بابلیها محاسب و پارسها مراقب بر اجرای دقیق وظایف آنها بوده‌اند. پس از ساخته شدن کاخ تشریفاتی تخت جمشید، بسیاری از الواح و استناد و مدارک هخامنشیان از زمان داریوش یکم به بعد در بایگانی‌های متعدد تخت جمشید نگهداری می‌شده است. مکمل این استناد و مدارک کتیبه‌های شاهان هخامنشی در بیستون، تخت جمشید، نقش رستم، شوش، مصر، ترکیه و غیره می‌باشند. کتیبه‌ها در مقایسه با مدارک آرشیوی در بایگانی‌های نامبرده این برتری را دارند که کمتر آسیب‌پذیرند و به همین دلیل پس از گذشت دوهزار و پانصد سال کماکان قابل دسترسی و مطالعه صاحب‌نظران و علاقمندان هستند. مزیت دیگری که کتیبه‌ها نسبت به استناد و مدارک موجود در بایگانی‌ها و کتیبه‌ها دارند این است که محتوای کتیبه‌ها قابل دخل و تصرف نیستند، کما اینکه خداینامه که اصل آن متعلق به دوره‌های پیش از ساسانی است، وقتی به دست ساسانیان رسید، مورد دستخوردنی واقع شد و از نیمی از عمر دولت اشکانی که ۴۷۶ سال (از ۲۵۰ قبل از میلاد، تا ۲۲۶ میلادی) بر ایران حکومت کرده‌اند، کاسته گردید.<sup>۱</sup>

### مذهب در دوره هخامنشی

این مسئله، که شاهان هخامنشی و ایرانیان این دوره چه مذهبی داشته‌اند، روشن نیست. علت این است که از کتیبه‌های شاهان هخامنشی اطلاعات کافی راجع به این مطلب بدست نمی‌آید مورخین یونانی هم نه دراین مسئله دقیق شده و نه به شرح آن پرداخته‌اند.

در امپراتوری پهناوری که کورش بنیاد نهاده بود و داریوش به آن وحدت بخشیده بود تمامی ملت‌هایی که تحت فرمانروایی هخامنشیان بودند آزادی دین داشتند و تقریباً مسلم است که گروه مادی، پارسی و

اقوام تابع امپراتوری هخامنشی سه دین جداگانه داشتند.

نخستین دین از این ادیان سه‌گانه، اهورامزدا بود که از خدایان دیگر بزرگتر بوده و در رأس جهان قرار می‌گرفته‌است. میترا را از زمانهای بسیار دور در ایران پرستش می‌کردند اما خدای مزبور تا پایان سده پنجم پیش از میلاد وارد دین ویژه پادشاهی آمیخته به اخترشناسی کلدانی ایرانیان نشان می‌دهد که دین پادشاهی آمیخته به اخترشناسی کلدانی گردیده بود و بدین صورت بود که پس از سقوط امپراتوری هخامنشیان آنها در برخی پادشاهیهای آسیای صغیر باقی ماند.

عامه مردم عناصر اربعه را می‌پرستیدند، یعنی روشنائی، آب و خاک و باد. دین عامه شامل قربانی کردن حیوانات نیز بود و چنانکه هرودوت می‌گوید قربانی کردن با حضور مغی انجام می‌گرفت. زیرا برای آنکه قربانی بدرستی انجام گیرد حضور مغ ضروری بود. هرکس که می‌خواست قربانی کند، حیوان را به جای پاکی می‌برد، تیاری برسر پارسیان دعا می‌کرد بعد حیوان را تکه تکه می‌کرد و گوشتش را می‌پخت، سپس تکه‌های گوشت را بروی سبزه‌ای از شبدر که از پیش آماده کرده بود می‌گذاشت آنگاه مغ سرودی درباره «خاستگاه و تبار خدایان» می‌خواند و پس از آن قربانی کننده، گوشت را برد و هرآنچه می‌خواست با آن می‌کرد.

دین شاهان هخامنشی همان دینی بود که نیاکان کورش در پایتختشان شوosh پیروی می‌کردند یعنی هنگامی که آنها بر قوم «(آنسانی)» که متعددتر از خودشان بودند فرمان می‌راندند و احتمالاً دین خود را از همین مردم گرفته بودند در این هنگام تمدن آنسانی در شکل اخیرش متأثر از تمدن بابل بود که عیلام را مقهور خود کرده بود بنابراین بی‌تردید دینی بر باورهای نژادی که بی‌گمان آریایی بود سخت نفوذ کرده بود. به هر حال

نفوذ تمدن عیلام بر شاهان هخامنشی بسیار عمیق بوده است و سنت و رسوم مغان تأثیری در آنها نکرده بود تا آنجا که دین رسمی را چیزی مگر زبان به خاستگاه آریائی آن پیوند نمی داد.<sup>۱</sup>

از خصایص و ممیّزات پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ایرانیانی که در عصر ایشان می زیسته اند بطور عموم دارا بودن روح تساهل مذهبی و آزاد گذاشتن پیروان ادیان مختلف و احترام به آراء و عادات ملل دیگر می باشد... «برای تمجید این پادشاهانی که با صدق و صفا و متّقی بودند، هر چند اغلب به حکم ضرورت بیرحمی می نمودند، باید افزود که فرمانهای ایشان گواه تساهل واسع نسبت به عقاید و اعمال دینی مردم کشورهای تابع آنان است. در بهترین زمان آبادانی خود، شاهنشاهی ایران، چون امپراطوری روم پس از آن حاوی دینهایی بغايت متنوع بود و تمام تابعان این شاهنشاهی از هندیان و آشوریان و بابلیان و یهودیان و مصریان، با آرامش در زیر حمایت قوانینی عاقلانه و پدرانه، زندگی می کردند.»

در عصرهایی که دولت هخامنشی و اشکانی در ایران فرمانروائی کرده اند نفوذ روحانیون محدود بود و طبقه حاکم را تشکیل نمی داد.

در سال ۲۴۴ ایرانیان جنوبی بر اشکانیان که ایرانیان شمالی بودند و حکومت ایران را به دست داشتند، غلبه کردند. اردشیر پسر بابک از طبقه روحانی Caste Sacerdotale پادشاه شد و ایالات ایران را به تصرف درآورد و در تحت فرمان خویش قرار داد. فکر اردشیر منحصر به تحصیل وحدت سیاسی نبود، بلکه وحدت سیاسی به نظر او با وحدت دینی توأم بود، به این سبب «آتشها از آتشکده‌های جزء برگرفت و بکشت و نیست کرد» و کسی را به مقام موبدان موبدی قرار داد و اختیاراتی وسیع درباره امور نظری و عملی دین و مطالب متعلق به معبد زرتشتی به وی ارزانی داشت.

۱. کلمان هوار: ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشة، ص ۸۱ - ۷۷.

هروdot، کتزیاس و گزنهون معاصر بعضی شاهان هخامنشی که با اوضاع ایران آشنا بوده‌اند، بجای معبد ایرانیها ارباب انواع یا الهه یونانی را ذکر کرده‌اند مثلاً (زؤس) را بجای اهورامزدا نوشته‌اند.

مذهب زرتشت از نظر یونانیها غالباً مذهب آتش پرستی و سحر است. خود زرتشت هاتف یا خبر دهنده از مغیّبات بود و کلیه گفته‌ها یا نوشته‌های آنان به افسانه‌هایی مانند افسانه پرسته و دزدیدن آتش از آسمان و امثال آن شباهت دارد.

كتب پهلوی، که متضمن اطلاعات مبسوطی راجع به مذهب زرتشت است، به عقیده متخصصین و اهل فن غالباً پس از دوره ساسانی نوشته شده یا، اگر بخواهیم خیلی بالا رویم، زمان نوشته شدن آنها از قرن پنجم میلادی نمی‌گذرد. هروdot مورخ یونانی می‌گوید: «راجع به عادات و اخلاق پارسیها این اطلاعات را دارم. ساختن هیکل خدایان و بنا کردن معابد و محراب در نزد آنها ممنوع است و آنها را که به این چیزها معتقدند، احمق می‌دانند. پارسیها خدایان را برخلاف یونانیها بصورت انسان تصور نمی‌کنند. قربانی کردن برای خدایان در آنها معمول است و قربانی در کوههای بلند به عمل می‌آید، برای آفتاب، ماه، خاک، آتش، آب و باد نیز قربانی می‌کنند». از گفته‌های هروdot برمی‌آید که ایرانیان مهر را می‌پرستیدند و برای قربانی کردن نه محرابی تهیه می‌کردند و نه آتشی روشن کرده و نه شرابی بزمین می‌ریختند و نه نی می‌زدند.

هرکس بخواهد قربانی کند، تیاری برسر گذارده با شاخه‌های درخت «مورد» آن را زینت می‌دهد و حیوان را به جای پاکی برده و در آنجا به دعا کردن می‌پردازد. دعا کردن برای خود جایز نیست بلکه باید برای تمام پارسیها و شاه دعا کند و چون او هم یکی از پارسیها است، دعای او شامل خودش نیز خواهد بود.

بعد او حیوان را قطعه کرده و گوشت آن را پخته روی گیاه نرم یا

غالباً شبدری، که قبل‌آماده ساخته، می‌گذارد پس از آن معنی، که حاضر است، سرودهای مقدس می‌خواند و این سرودها راجع به پیدایش خدایان است. قربانی کردن بی‌حضور مغ برخلاف عادت پارسی است. پس از آن، قربانی کننده گوشت را به خانه برده به مصرف می‌رساند. دفن میت پارسی را، پیش از آنکه مرغی یا سگی آن را بدرد، جایز نمی‌دانند در اینکه مغ‌ها چنین کنند، شکی نیست زیرا آشکارا چنین می‌کنند. پارسی‌ها میت را موم مالیده بعد به خاک می‌سپارند. بین مغ‌ها و سایر مردمان و نیز کاهنان مصری تفاوت‌های زیادی است. کاهنان مصری این قاعده را مقدس می‌دانند که جانداری را نکشند مگر حیوان قربانی را، ولی مغ‌ها بدست خودشان هر جاندار را غیر از سگ و آدم می‌کشند و می‌بالند از اینکه عده‌ای زیاد از مورچگان، مارها، خزندگان و پرنده‌گان را کشته‌اند.»

«استرابون» عقیده دارد که پارسیها بین آتش و آب از حیث مراسم قربانی تفاوتی قائل‌اند. برای آتش چوب‌های خشکی، که پوست آن را کنده‌اند، استعمال و آن را چرب می‌کنند. بعد، از پائین، خرم‌من هیزم را روشن می‌کنند و روغن روی آن می‌ریزنند، بی‌اینکه به آن هوا بدمند.

اگر کسی به آتش هوا بدمند یا مرده را حمل کند و یا روی آتش فضاله بیفکند، او را می‌کشند. اما برای آب، وقتی که آن‌ها بدریاچه یا رود و یا چشمه‌ای رسیدند، گودالی می‌کنند و روی آن حیوان را می‌کشند و مواطن‌بند، که خون به آب ترشح نکند. بعد مغها گوشت را روی «مورد» یا شاخه‌های درخت غار می‌گذارند و عصای خود را به آن می‌رسانند و سرودهای خوانده روغنی را، که با شیر و عسل مخلوط کرده‌اند، به زمین می‌ریزنند و پس از مدتی مدید باز سرود می‌خوانند. مغها که اینها را کاهنان آشی می‌نامند. در هنگام قربانی کردن چاقو استعمال نمی‌کنند بلکه حیوان را با هیزم یا دسته هاون می‌زنند. معابدی دارند که هر کدام مانند محوطه ایست و در وسط آن مجرابی و روی آن خاکستری زیاد. مغها

مواظیبند که آتش خاموش نشود، آنها روزها به این معابد آمده و تقریباً هر ساعت یک مرتبه در جلو آتش سرود می‌خوانند. در این حال آنها دسته‌ای از ترکه‌ها را بدست داشته و یک چادر نمبلی به سر دارند که اطراف آن، از سمت دوگونه‌شان، آویزان است، بحدی که لب‌هایشان را می‌پوشانند.

از کلیه اطلاعات ذکر شده در خصوص این هخامنشیان می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیهای دوره هخامنشی به خدای بزرگی که او را «اهورامزدا» یعنی اهورای دانا می‌نامیدند معتقد بودند و بعد از او به موجودات مجردی، که در ردیف خدای بزرگ نبوده‌اند. و گرنه در کتیبه‌ها «اهورامزدا» را خدای بزرگ نمی‌نوشتند و دیگر اینکه اسمی آنها ذکر می‌شد.

این موجودهای مجرد عبارت بودند از آفتاب، ماه، آتش، آب، باد که در دوره ساسانی هر کدام اینها ایزدی دارد و زمین و خاک یکی از امشاپنداان یا جاویدانهای مقدس است.

بعد دیده می‌شود که تصورات ایرانیها راجع به خدا بالاتر و پاکتر از تصورات سایر ملل آن زمان است. خدای بزرگ و موجوداتی که بعد از او می‌آیند، چنین‌اند:

مجردند و دیده نمی‌شوند، پس نمی‌توان صورت آنها را ساخت. لامکانند. پس آنها را می‌توان در همه جا پرستید، پاک‌اند و از این جهت با لباس پاک، در جای پاک و در بلندی، که هوای آن پاک است، باید برای آنها قربانی کرد. آفتاب و ماه نماینده روشنایی اند (یکی در روز و دیگری در شب) آتش پاکی را می‌رساند و خاک و آب دو سرچشمه زندگانی اند. آلودن این سه عنصر ممنوع است. زیرا هر سه مقدس‌اند «مهر» معبدی بوده که به آن قسم یاد می‌کردند. پرستش آن از زمانی بود، که خیلی قدیم است و اینکه هرودوت گوید، پرستش آن را از اعراب گرفته‌اند، صحیح نیست، زیرا موافق کتیبه بوغازگشی واقع در کاپادوکیه قدیم و محل پایتخت

قدیم هیت‌ها، نجباًی قوم می‌تائی که آریانی بوده‌اند، بخدای هندی «میشور» قسم خورده‌اند و میشور همان مهر است. پس برای مهر، آریانهای ایرانی از زمانی پرستش داشته‌اند، که مذهب آنها با هندیها یکی بوده. پرستش آناهیتا یا ناهید گمان می‌رود که اصلاً آریانی نبوده و از نفوذ بابل می‌باشد. در بابل او را ایستار و در فنیقیه آستارت می‌گفتند.

آنچه باید روشن گردد اینکه، هروdot گوید مع‌ها آشکارا و پارسیها درنهان مرده‌هایشان را، قبل از اینکه مرغ یا سگی بدرد، دفن نمی‌کنند، چگونه شاهان هخامنشی مقبره داشتند و نعش ملکه ایران زن داریوش سوم را با حضور «سی سی گامبیس» مادر شاه دفن کردند و اسکندر نعش داریوش را به پارس فرستاد، تا در مقبره شاهان دفن کنند؟ جواب این است که: هروdot گوید: «پارسی‌ها مرده را قبل از دفن موم می‌مالند» و از کجا، که همین کار را با نعش شاهان نمی‌کردن. جهت استعمال موم گویا از اینجا بوده، که چون خاک مقدس بود و آلومن آن متنوع موم بین میّت و زمین حائل می‌گشت. ثانیاً هروdot نوشه بناکردن معبد و ساختن هیکل خدایان در نزد پارسیها ممنوع است و حال آنکه اردشیر دوم در کتیبه خود گوید: «معبدی برای مهر و ناهید ساخته هیکل آنان را در آنجا گذاردم»

در اینکه نوشه هروdot صحیح است، جای تردید نمی‌باشد، زیرا گفته‌های او در قرون بعد هم تأیید می‌شود. بنابراین کردار اردشیر را باید چنین تعبیر کرد، که در اواخر دوره هخامنشی در مذهب شاهان یا خواص ایرانی معتقداتی از بابل و عیلام نفوذ کرد و ساختن هیکل خدایان و غیره هم از آن جمله بوده است. آیا ایرانیان دوره هخامنشی زرتشتی بوده‌اند یا خیر؟ این سوالی است که بنظر می‌رسد باید طرح نمود. به هر حال می‌توان ادعا نمود که دین هخامنشیان زرتشتی نبوده است چراکه: نامی از زرتشت در کتیبه‌ها به چشم نمی‌خورد و در نوشته‌های یونانی ذکری به میان نیامده است دیگر آنکه، نامی از اوستا در کتیبه‌ها نیست و در سنگ

نوشته‌ها از اهورا مزدا بنام مغبغان نام برده شده که با یکتاپرستی مغایرت دارد و در دین زرتشت می‌بینیم که اشتراک خدایان وجود ندارد و قربانی کردن حیوانات بطور دسته جمعی در دوره هخامنشی رایج بوده که در دین زرتشت منع شده است. از آنجا که زرتشتیان مردگان خود را دفن نمی‌کردند شواهد امر بر این مدعاست که در دوره هخامنشی همانم با زرتشت دفن می‌گردیدند و دیگر آنکه، نامها در دوران هخامنشی همانم با زرتشت نبوده و گاهشمار دوره هخامنشیان با اوستا متفاوت است و آخر آنکه در دوره هخامنشی چند خدائی وجود داشته است. با این وصف عقاید مشترک هخامنشیان با دین زرتشت در اشتراک نام اهورامزدا و مقدس بودن آتش و اشتراک دو نام مهر و ناهید به عنوان خدا و در دوره زرتشت به عنوان فرشتگان می‌باشد.

از جهت نبودن مدارک کافی به این سوال نمی‌توان جواب محققی داد، ولی چنین بنظر می‌آید که در اصول تفاوتهاز زیاد بین مذاهب ایرانیان وجود نداشته و در دوره مزبور نویسنده‌گان یونانی و سریانی و ارمنی با زرتشت و تعالیم او، آشنا نبوده‌اند.

مذهب آریانهای ایرانی در ابتدا با مذهب آریانهای هندی یکی بوده، بعد این مذهب ترقی کرده به درجه‌ای رسیده که هروdot به اختصار آن را توصیف کرده، بنابراین باید پنداشت که مذهب زرتشت در جائی از ایران مثلاً در مشرق پدید آمده و مدت‌ها مذهب اهالی محلی بوده، بعد در مدت قرون متمادی به مرور از محل خود به سایر جاهای ایران سرایت کرده و چون به معتقدات گوناگون مردمان دیگر برخورده، از اثر قوی معتقدات مزبور، تغییراتی یافته، تا در تمام ایران منتشر شده و مذهب رسمی گردیده، بنابراین شعبی از آن مذهب بوجود آمده که فقط با مذهب زرتشت موافقت داشته است.

هروdot عقیده دارد که پارسیان نه معبد داشتند و نه قربانگاه، و نه



مجسمه های خدایان، پارسیان معابدی دارای مذبح نداشتند و همچنین مجسمه های خدایان را - که مؤمنان باید آنها را بپرستند - دارا نبودند. معهذا ایشان معابدی داشتند، یکی در پاسارگارد که به امر کوروش ساخته شد، دیگری در نقش رستم در جبهه مقبره داریوش که شاید به دستور خود او بنا شده، و سومین معبد در شوش، که ظاهراً متعلق به زمان اردشیر دوم است. هر یک از آنها به شکل برجی مکعب و دارای یک اطاق است، که توسط پلکان به سوی آن می رفتد، و در آنجا مغ، آتش مقدس را نگهبانی می کرد و تشریفات دینی را در هوای آزاد انجام می دادند، «گزلفون» می گوید: «اینها محلهایی بودند که از آنجا حیوانات قربانی و گردونه هایی را که به اسبان مقدس ایزد خورشید بسته می شد، به راه می انداختند، و سپس مراسم قربانی در حضور شاه اجرا می گردید. در عهد هخامنشی، آئین مزدایی، که زرتشت آن را تغییر داده بود، در سراسر شاهنشاهی شروع به توسعه کرد. در آئین زرتشت قوانین سخت و اکید به اجرا گذاشته می شد. قربانیهای خونین منوع بود، زیرا چارپایانی که بشر را غذا می دهند و برای او کار می کنند، باید مورد احترام قرار گیرند، نوشابه سکرآور «هوم» نیز مطرود شد. مرده را نمی بایست دفن کنند یا بسوزانند، و در آب هم غرق نکنند زیرا بیم داشتند که بدین

وسیله سه عنصر مقدس زمین، آتش و آب را آلوده سازند. اجساد را می‌بایست در بالای کوهها یا بر فراز برجهایی که مخصوصاً بدین منظور ساخته شده بود، جای دهند.

سپس استخوانهای عربان را در «استودان» (استخواندان) می‌نهادند و در قبری که یا ساخته شده و یا در صخره کنده بودند، جا می‌دادند.

در خصوص مذهب در این دوره بعضی‌ها می‌گویند آیین و مذهب هخامنشیها زرتشتی بوده ولی آنها فقط در بعضی از موارد با مذهب زرتشتی یکسان بودند و زردشتی نبودند چراکه هخامنشیان مردگان خود را دفن می‌کردند و شاهان هخامنشی همگی مقبره دارند در صورتی که در آیین زرتشت دفن اجساد انسان جایز نیست زیرا آلوده کردن زمین را گناه می‌دانستند.

در اواخر دوره هخامنشی عقاید مذهبی بابل و عیلام در افکار مذهبی ایرانیان نفوذ کرده و ساختن خدایان مرسوم گردیده بود. در کتبیه‌های اردشیر دوم می‌بینیم که شاه ایران به ساختن بنایی اشاره کرده است که در آن صورت مهر و ناهید را ساخته‌اند از اینجا معلوم می‌شود که ساختن صورت خدایان برخلاف آیین زرتشت بوده و می‌توانیم بگوییم که آیین زرتشت در این دوره رواج کامل داشته است.

به هر حال نامی از زرتشت در نوشته‌ها و کتبیه‌های هخامنشی نمی‌بینیم و نمی‌توان قبول کرد که قومی پیرو آیین و مذهبی باشند ولی در نوشته‌های خود نامی از پیامبر خود نبردند. و نیز در کتبیه‌ها از اوستا به نام کتاب مذهبی هخامنشیان نام برده نمی‌شود، زرتشت مردم را از قربانی کردن حیوانات در مراسم مذهبی منع کرده است در صورتی که هخامنشیان گاو و گوسفند را قربانی می‌کردند. زرتشت یکتاپرستی را تعلیم می‌داده در صورتی که در بعضی از سنگ نوشته‌ها به خدایان متعدد یعنی میترا و آناهیتا اشاره شده است.

به هر حال در عهد شاهنشاهی اردشیر دوم نام دو خدای دیگر به نام میترا و آناهیتا در کتیبه‌ها دیده می‌شود. بعضی از سلاطین هخامنشی هر جاکه تنها اهورامزدا رادر کتیبه‌ها نام برده‌اند به خدایان دیگر اشاره نموده‌اند و هرجاکه هر سه خدا را نام برده‌اند یعنی اهورامزدا، میترا و آناهیتا به خدایان دیگر اشاره نکرده‌اند و به نظر می‌رسد که هخامنشیان به اهورامزدا و آناهیتا و میترا عقیده داشتند و اهورامزدا در نظر آنان بزرگترین خدا بوده است.

«هرودوت» مورخ یونانی می‌گوید که ایرانیان دشمن بتپرستی هستند و پارسیان نه معبد داشتند و نه قربانگاه و نه مجسمه‌های خدایان. باید گفت که پارسیان عصر هخامنشی دارای قربانگاه نبودند و نیز بت نمی‌تراسیدند و پرستش بت‌ها ممنوع بود. خشایارشا گفت که من بت‌ها را شکستم. بت خانه‌هارا ویران کرده و بتپرستان را به سزای اعمالشان رساندم.

معابد ایرانیان هخامنشی نه بت خانه بود و نه قربانگاه و معبد پاسارگاد که به دستور کوروش ساخته شد و نیز معبدی در نقش رستم تخت جمشید که در کنار مقبره داریوش اول بوده، محل نگهداری آتش بود که مغان از آن نگهداری می‌کردند و تشریفات آیینی و مراسم مذهبی را در خارج از معبد انجام می‌دادند.



## مقامات روحانی

پس از روی کار آمدن کوروش و توسعه قلمرو و به دنبال آن نفوذادیان گوناگون به داخل حکومت، تشتی در دین زرتشت عهد گذشته بروز کرد که در کار روحانیان این دین نیز بی تاثیر نبود. معان در عهد مادی مراکز مهمی را تحت سیطره خود داشتند که عبارت بود از: ری که ان کانونهای اصلی طایفه مغان در بامداد ورودشان به ایران و سپس در دوره توسعه دینشان بود؛ همدان (اکباتان) پایتخت مادها، که امور رسمی دینی - اداری در آن جریان داشت؛ آذربایجان که مغان در این منطقه نفوذ بسیار کرده و پایگاههایی در آن ایجاد کرده بودند. با توجه به گروه کثیری از اتباع هخامنشی که به دین زرتشت گرویده بودند، می‌باشد سیاست جدیدی در قبال طبقه روحانی اتخاذ می‌شد. کوروش مغان را گرد آورد و از آنان گروه متشکل و منسجمی ترتیب داد که چون گذشته آداب و تشریفات دینی را انجام دهند. پس از کوروش، توطئه معنی متنفذ و مهم به نام گثوماتا و به شاهی رسیدن او را می‌توان «یک شورش واقعی گروه مغان» دانست؛ بدین معنی که گثوماتا می‌باشد دارای مقام در دربار بوده و در ضمن از پشتیبانی گروه متنفذ روحانی و سایر گروهها بهره‌مند باشد تا بتواند به چنان گستاخی دست یازد. بهتر گفته شود، مغان که وابسته به مادها بودند، در بامداد حکومت پارسها بر آنان شوریدند تا باز دیگر حق حاکمیت را از آن مادها کنند. با آنچه در مبحث مربوط بدان گذشت، دیدیم که داریوش این توطئه خطرناک را با سختی و خشونت بسیار درهم شکست و بدنبال آن از نیروی سیاسی طبقه روحانی کاسته و به همان نسبت بر نیروی معنوی شاهنشاه افزوده شد؛ اما آنان پایگاه خود را حفظ کردند و همچنان به عنوان طبقه ممتاز جامعه باقی ماندند. در زمان خشایارشا، روحانیان باز دیگر قدرت خود را باز یافتدند و دست به کارهای مهمی زدند؛ به طوری که در سال ۴۸۵ ق.م. پس از به تخت نشستن وی، مغان، گاهشمار و سالنامه

جدیدی ترتیب دادند که در آن تقسیم سال به دوازده ماه و نامگذاری ماهها و روزها، به نام ایزدان زرتشتی و آغاز سال نو در روز اول ماه فروردین از آن جمله بود؛ این سالنامه طی قرون و اعصار نزد زرداشتیان و ایرانیها حفظ شده است. در اساطیر ایرانی، سالنامه و آیین نوروز را به کیخسرو نسبت داده‌اند که در آن نیز حقیقتی نهفته است؛ زیرا از گذشته‌های دور در نزد آراییها در سرزمینهای اولیه، این روزگرامی داشته می‌شد و گاهشماری ابتدایی وجود داشت. از این زمان نوروز اهمیت ویژه‌ای یافت. در این روز گذشته از خویشاوندان نزدیک شاهنشاه، اول کسی که به نزد اوی بار می‌یافت و مراسم نوروزی را همراه با آیین مذهبی در برابر اوی انجام می‌داد و نیایشی اندرزگونه می‌خواند، موبد موبدان بود و پس از پایان این مراسم و بیرون آمدن اوی از بارگاه، آنگاه بار عام انجام می‌گرفت و سایرین به نزد شاه می‌رفتند.

شایان به ذکر است که هخامنشیان با قدرت برتر آسمانی و زمینی خود، مانع سلطه اجتماعی - سیاسی این طبقه شدند و احتمالاً یکی از دلایلی که اختلافاتی در چگونگی دین حکومتی با دین زرداشتی می‌بینیم - و بحث آن خواهد آمد - همین مساله است.

از چگونگی سلسله مراتب مقامات طبقه روحانی در این زمان اطلاع دقیقی در دست نیست؛ اما از قرایین می‌توان دریافت که روحانیان جزء طبقه اول جامعه محسوب می‌شدند. بلند پایگان آنان مقام موروثی داشتند و در بین آنان، دانشمند، منجم، پزشک و معلم از سایر مردم متمایز بودند. اجرای مراسم دینی درباری، مراسم قربانی، آتشگاهی و معابد بر عهده آنان بود و حتی هنگام جنگ همراه سپاه بودند. لباس به رنگ سفید، خاص روحانیان بود که آنان به سبک مادی بر تن می‌کردند. روحانیان همواره در دربار حضور داشتند و در سراسر ایران پراکنده بودند؛ زیرا هیچ‌گونه مراسم مذهبی بدون حضور مغان انجام نمی‌گرفت.

موبدان در رأس مقامات روحانی و موبد موبدان دارای مهمترین مقام بود<sup>۱</sup> و سپس هیربدان هیربد و هیربدان در مرتبه‌ای پایین‌تر قرار داشتند. مقایسه طبقه روحانیان در عصر ساسانی با دوره هخامنشی می‌تواند آگاهی‌ایی درباره این گروه پراهمیت به دست دهد. همانگونه که پیش از این ذکر شد، جامعه ایرانی از دیرباز به سه طبقه روحانیان (آسیرونان)، ارتشتاران و واستریوشان (کشاورزان) تقسیم می‌شد. در عصر ساسانی طبقه روحانیان دارای جامه سپید رنگ و مظهر آسمانی آنها هرمزد بود. حتی آتشکده آذرفرنبغ که نخست در خوارزم و بعدها در فارس جای داشت ویژه روحانیان و اشراف بود.<sup>۲</sup>

### مقامات سپاهی

فرماندهان سپاه از میان طبقه اشراف و به وسیله شاهنشاه برگزیده می‌شدند. این گروه دارای امتیازات، ثروت و شوکت بسیار و اغلب، صاحبان املاک بزرگی بودند که چون قلعه‌هایی دست نیافتند بود و در آن‌ها مدافعان و محافظان قرار داشتند که از میان دهقانها یا احیاناً بردهگان برگزیده می‌شدند و تعلیم دیده بودند. ساترایها، سپاه جداگانه‌ای تحت فرمان داشتند؛ اما چنانکه دیدیم برای تخفیف نیروی آنان، فرماندهی با اختیارات کامل به ساترایی فرستاده می‌شد تا با مرکز در ارتباط باشد. این شخصیت سپاهی نیز از میان همان طبقه یا از میان شاهزادگان برگزیده می‌شد. در زیر فرمان این فرماندهان کل، صاحب منصبان دیگری به کار اشتغال داشتند که از افراد طبقه دوم جامعه بودند. در بعضی از ایالات، بخصوص در آسیای صغیر، مزدوران یونانی در سپاه فراوان بودند و حتی یونانیها به فرماندهی سپاه برگزیده می‌شدند، اما یک فرمانده پارسی بر

۱. تاریخ مردم ایران؛ ج ۱، ص ۱۹۶، و تاریخ کیش زردشت؛ ج ۲.

۲. برای آگاهی بیشتر نک: پژوهشی در اساطیر ایران؛ ص ۷۴، ۸۰، ۱۱۶، ۱۳۸ و ۱۵۷.

کار آنان نظارت می‌کرد؛ بدین معنی که یک سپاه دو فرمانده داشت، یکی یونانی و دیگری ایرانی. فرماندهی کل سپاه و اخذ تصمیمهای مهم جنگی و استراتژیک منحصرًا با شاهنشاه بود.<sup>۱</sup> سپاه به دو گروه سواره نظام و پیاده نظام تقسیم می‌شد، که افراد سواره نظام از اشراف و افراد پیاده نظام از دهقانان و طبقه متوسط و پایین جامعه بودند<sup>به تبرستان</sup>.

سپاه هخامنشی دارای ترتیب خاصی بود؛ بدین معنی که در رأس همه گروهها «سپاه جاویدان» قرار داشت که از ده هزار تن از افراد زبده تشکیل می‌شد و چنانچه از نام آن پیداست، همواره آماده اجرای فرمان و به تعبیر امروزی به منزله گارد شاهنشاهی بود. این سپاه از پارسها تشکیل شده بود که محافظت شبانه روزی شاهنشاه را بر عهده داشتند. پس از آن، سپاه به گروههای صد نفره و هزار نفره تقسیم می‌شد که در رأس هر یک فرماندهی با درجات پایین‌تر یا بالاتر قرار داشت. فرمانده کل سپاه که شخص شاه بود معمولاً در جنگها شرکت می‌کرد و در قلب سپاه جای می‌گرفت. سپاه به دو دسته متمایز سبک اسلحه و سنگین اسلحه تقسیم می‌شد. سواران سنگین اسلحه، زره، رانبند و کلاه‌خود داشتند، سر و سینه اسبابشان با ورقه‌های فلزی پوشیده می‌شد و سلاحشان را سپر، نیزه‌های کوتاه و بلند و خنجر تشکیل می‌داد. سواران سبک اسلحه سپر و نیزه داشتند. همچنین، فیل‌سواران و ارابه‌رانان، هریک گروه خاصی را تشکیل می‌دادند. در موقع لزوم خندق حفر می‌شد. در زمان کوروش در ساختار ارابه تغییراتی داده شد؛ بدین ترتیب که چرخها محکمتر و طول محورشان بیشتر شد و به چرخها داس الصاق می‌شد تا دشمن نتواند به آن نزدیک شود؛ به همین دلیل، آنها را «ارابه‌های داس‌دار» می‌نامیدند. ارابه‌ران در اتفاقکی چوین می‌نشست و زره‌پوش بود و تنها با منفذی چشمها یا شکم از آن اتفاقک نمایان بود. در جنگها تعداد سپاه بسیار زیاد بود.

.۱. تاریخ امپراطوری هخامنشیان؛ ج ۲، ص ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۶۳۶، ۱۶۳۸.

گزنهون نقل می‌کند که در جنگ بین کورش صغیر و برادرش اردشیر، تنها در دسته پیاده سپاه کوروش، ده هزار و چهارصد نفر سنگین اسلحه و دو هزار و پانصد نفر سبک اسلحه شرکت داشتند؛ و در مباحثت گوناگون دیدیم که تعداد نفرات زیاد سپاه، اغلب گرفتاریها باید به تبرستان فراهم می‌کرد که گاه باعث شکست آنان می‌شد.  
www.tabarestan.info

### تشکیلات اقتصادی

با توجه به مباحثت گذشته، می‌توان دریافت که حکومت با در دست داشتن ممالک ثروتمند و آباد در گستره‌ای بسیار وسیع از سویی و دست داشتن به تقریباً همه راههای خشکی و آبی بین‌المللی در منطقه از سویی دیگر، دارای بنیه مالی بسیار بالایی بوده است؛ به آن حد که در زمان انحطاط و زوال آن، خزانه همه پایتخت‌ها و شهرهای مهم پُر و معمور بود و آنچه مایه سقوط امپراتوری شد، بحران مالی و اقتصادی نبود. طبق قوانین و سنن موجود، عواید گوناگون، در زمانهای مختلف، از طریق خراجها، باجها، هدیه‌ها و پیشکشها به خزانه ایالات و از آنجا به خزانه پایتختها و دربار سرازیر می‌شد. داریوش با وضع قوانین جدید که بعضی از آنها متخذ از قوانین موجود ممالک تحت تابعیت بود، پایه‌های اقتصاد امپراتوری را استحکام بخشید. سازمان مالیاتی مرتب و منظم، توسعه و ترمیم راهها، که همه مناطق امپراتوری را به یکدیگر متصل می‌کرد، ترتیب اوزان، مقیاسها و ضرب سکه، تقویت بازرگانی داخلی و خارجی و تشویق بازرگان و سرانجام توسعه کشاورزی و دامداری و صنعت، ارکان تشکیلات انسجام یافته اقتصاد در این دوره بوده است.

### تشکیلات مالیاتی

یکی از مهمترین اقدامات داریوش، تاسیس مالیات با تشکیلاتی وسیع

و قوانین جدید سراسری بود؛ زیرا ایالات می‌بایست از سویی نیازهای مالی خود را برآورده سازند و از سوی دیگر، مالیاتی را به مرکز گسیل دارند که جوابگوی مخارج سپاه، اداره‌ها، دربار، بنای کاخهای عظیم و باشکوه وغیره باشد. بدین ترتیب، برای ممالک تابعه و ایالات به طور عادلانه و براساس موقعیت منطقه‌ای، مالیات‌های جنسی و نقدی وضع کرد، که به صورت شمشهای طلا و نقره و پارچه‌های زیرفت و اشیاء و ظروف گرانبها، سنگهای قیمتی، ابزار فلزی و غلات و محصولات دیگر و حتی چهارپایان به خزانه حکومتی و خزانه دربار واریز می‌شد.<sup>۱</sup> یکی از مهمترین شغل‌هایی که داریوش ایجاد کرد، مامور عالی رتبه اخذ مالیات‌ها بود.<sup>۲</sup> ساتراپها می‌بایست تحت نظر وی مالیات‌ها را به مرکز گسیل دارند. ماموران مالیاتی خزانه دربار با خزانه حکومتی تفاوت داشتند و هر یک برای گردآوری مالیات‌های خزانه خود، وظیفه مقرر کردن میزان عوارض گوناگون را بر عهده می‌گرفت و کارگزاران زیردست آنان، تعدادی مامور محاسبه و تعداد زیادی مامور گردآوری مالیات‌ها بودند. دسته‌ای منشی و کاتب نیز به کار اشتغال داشتند که در دفاتر مرتب و منظمی موارد گوناگون را ثبت و ضبط می‌کردند. همه مالیات‌ها تحت نظر مامور عالی رتبه گردآوری و به انبارهای مخصوص فرستاده می‌شد. این مالیات‌ها چنانکه گفتیم نقدی و جنسی بود و انواع گوناگون داشت؛ مانند مالیات‌های کشاورزی، بخصوص گندم، صنایع، بنادر، عوارض گمرکی که در زبان پارسی باستان اصطلاحاً «باژ» یا «باج» گفته می‌شد،<sup>۳</sup> همچنین هدايا و پیشکش‌هایی که طبق سنت در مراسم و اعياد گوناگون به خزانه دربار

۱. تاریخ سکه از قدیمی‌ترین ازمنه تا دوره ساسانی؛ ج ۱ و ۲، ص ۶۲، ۶۳.

۲. ایران از آغاز تا اسلام؛ ص ۱۳۳، ۱۳۴.

۳. بررسی وضع اقتصادی عصر داریوش کبیر براساس الواح قلعه تخت جمشید؛ ص ۶۲.

فرستاده می‌شد. برای مثال، از حبشه عاج فیل و چوب آبنوس، از عربستان گُندر، از هند سگهای شکاری، از کیلیکیه اسبهای سفید، از ماد و کاپادوکیه اسب و قاطر، از گرجستان (کُلخید) دختران و پسران زیبا و سالم و از بابل غلامان اخته فرستاده می‌شدند. درباره مقدار عواید نقدی که با وصول مالیاتها به خزانه می‌رسید و نحوه به کارگیری و خروج کردن آنها قواعد دقیق و منظمی وجود داشت که تخطی از آن جرم سیار سنگینی محسوب می‌شد و همان است که در عدالت خاص داریوش می‌بینیم.<sup>۱</sup>

چگونگی این کارها در الواح گلی و اسناد گوناگون بازمانده از این دوره تقریباً بروشناختی نمایان است. چگونگی تشکیلات نظام گستردۀ و دقیق مالیاتی در تقویت بنیه مالی امپراتوری، حتی در شامگاه آن آشکار است.<sup>۲</sup>

به قول او مستد: «از شهرستانها نهری از سیم پیوسته به مرکز روان بود»<sup>۳</sup> و گذشته از سیم، زرنیز این چنین بود، که حساب آن به پول امروز رقمی نجومی می‌شود. رسم بود که این زر و سیم را می‌گذاشتند و از آن شمشهایی تهیه می‌کردند و در اتبارها می‌گذاشتند و مقداری از آنها را سکه می‌زدند. کالاها نیز از ایالات گوناگون به پایتحثها گسیل می‌شد. برای مثال، مصالح و مواد برای کاخی که داریوش در شوش بنا نهاد، چنین بود: الوار کاج (سدر) از لبنان، نوعی چوب دیگر از کرمان، سنگ لاجورد و عقیق از سُغد، سنگ فیروزه از خوارزم، چوب آبنوس از مصر، زیورهای در و دیوارهای کاخ از یونان، عاج از حبشه و رُخْج و سنگ از خوزستان.

گاه اتفاق می‌افتد که پرداخت این باجها و مالیاتها برای ایالات و شهرها، به علل گوناگون و بلایای طبیعی یا جنگلها غیرممکن می‌شد؛ آنگاه نارضایتیها، بهانه‌ای برای شورش می‌شد، که در مباحث گوناگون

۱. تاریخ مردم ایران؛ ج ۱، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. برای توضیح بیشتر ر.ک.: تاریخ هرودوت؛ کتاب سوم، بند ۸۸ - ۹۶.

۳. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی؛ ص ۴۰۵.

شاهد آن بودیم.

خاندان شاهی و اشراف، زن و مرد، از زیور آلات و جواهرات استفاده بسیار می کردند که بهترین آنها از نقاط گوناگون برای شاهان و شاهزادگان فرستاده می شد. این زیورها را در نقش کتیبه ها و سنکه ها می توان دید. اشراف دشنهای زرین، بازویند و گردنبند جواهر نشان و گمریند برخود می آویختند. در این دوره، فلزات، مانند طلا، نقره، مس، آهن و قلع به کار گرفته می شد که هر ایالت برای فلزی خاص شهرت داشت. با آنچه گذشت، این دوره دارای اقتصادی پر رونق بوده است.

### کشاورزی و صنعت

در دوره هخامنشی، کشاورزی و صنعت، رونق فراوانی داشته است؛ زیرا توسعه شهرها و از دیاد جمعیت این رونق را تقاضا می کرد. در الواح به دست آمده از تخت جمشید، اغلب مزدها به صورت جنسی و از محصولات کشاورزی چون برنج، جو و گندم، انگور، زیتون و مانند آن بوده است. در امر کشاورزی آب حائز اهمیت سیاسی است؛ از این جهت حفر قنات در نواحی کم آب و دور از رودخانه ها و دریاچه ها معمول شد که از کارهای مهم این دوره به شمار می رود. از طرف دیگر به خشک کردن و زهکشی باتلاقها نیز توجه خاصی مبذول شد و مزارع و باغها گسترش یافت. نباتات نواحی گوناگون برای کاشت به سایر نقاط فرستاده شد، که موجب تنوع محصولات و درختان بود. تأمین علوفه اسب که چه در جنگ و چه در جابجایی قبایل و سایر کارهای روزمره اهمیت بسیاری داشت، مورد توجه فراوان قرار گرفت و بخصوص در دامنه کوههای زاگرس نوعی از این علوفه از چنان اهمیتی برخوردار شد که یونانیها کاشت آن را از ایرانیها فرا گرفتند. به دنبال جنگها و ارتباطات نزدیک، یونانیها خروس، کبوتر سفید و طاووس را نیز با خود به ارمغان بر دند. داریوش، به کاشت و

تکثیر درختان گوناگون توجه فراوان مبذول داشت و بخصوص در شناساندن درختانی که در نقاط دیگر ناشناس بود، نقش موثری ایفا کرد. او به اهمیت درخت و نقش اقتصادی آن کاملاً واقف بود؛ زیرا چوب در ساخت قایق و ادوات جنگی، ناوگان بازارگانی، گردونه‌های جنگی، ارابه‌های حمل و نقل، خانه‌ها، کاخها، سوخت و لوازم منزل به کار گرفته می‌شد. جنگلداری و برداشت چوب والوار در تجارت بین‌المللی اهمیت بسیاری داشت.

هخامنشیان مو را به دمشق، کنجد را به مصر و برنج را به بین‌النهرین برداشتند و درکشید آن نباتات، کوشش بسیار مبذول گردید.<sup>۱</sup>

شکار و صید ماهی در این دوره رواج کامل داشت. منطقه بین‌النهرین از جهت شکار انواع حیوانات بخصوص گورخر، آهو و شترمرغ مورد توجه بوده است. ماهی یکی از مهمترین مواد غذایی به شمار می‌رفت و رودهای دجله، فرات و نیل مهمترین منبع ماهی محسوب می‌شدند. قسمتی از خراجی که مصر به ایران می‌فرستاد، محصولات صیادی بود. تریت زنبور عسل برای تهیه عسل نیز روت فراوان داشت که به جای شکر از آن استفاده می‌شد. تریت موادی و دامداری از عمدۀ کارهای این دوره بود، که نقش اساسی در اقتصاد و زندگی روزمره ایفا می‌کرد.

کشاورزی بر مبنای املاک بزرگ توسعه یافت. با نیرو گرفتن هخامنشیان گروهی از مالکان بزرگ به وجود آمدند و بسیاری از مالکیتهای کوچک را همین اشراف زمین دار از بین برداشتند. کشاورزان وابسته به املاک که با زمین خرید و فروش می‌شدند، همچنین برداشتگانی که طی جنگها به دست می‌آمدند، به کشت و زرع مشغول بودند. املاک کوچک نیز وجود داشت که صاحبان آن کشاورزان آزاد بودند. کشاورزی در این زمان و زمانهای قبل و بعد از آن در ایران باستان از وظایف مهم

اجتماعی و دینی بوده است و ایرانیها سعی داشتند زمینهای بایر را تبدیل به کشتزارهای آباد کنند. سقراط در این باره به یکی از شاگردانش می‌گوید: «شاه ایران توجه بسیار دارد که زمین به وسیله ساکنان آن کشت شود»؛ بنابراین، زمینهای جداگانه‌ای در اختیار سپاهیان قرار می‌گرفت تا در آن کشت و زرع کنند و از عوایدش بهره‌مند شوند و مالیات نیز پردازنند؛ این رسم در دوره‌های بعد از اسلام به گونه‌ای دیگر دنبال شده است.

**همگام با کشاورزی**، صنعت توسعهٔ فراوان یافت؛ به طوریکه امپراتوری هخامنشی از صنعتی ترین ممالک به شمار می‌رفت و مصنوعات آن در سراسر جهان شرق و غرب به فروش می‌رسید و بازارهای پر رونقی داشت؛ از جمله اقلام صادراتی، لوازم خانگی برای مردم عادی بود که منفعت سرشاری را عاید مملکت می‌کرد. گذشته از کارگاههای دولتی یا خصوصی که در شهرها وجود داشت، در املاک بزرگ و در کنار مزارع، کارگاههای صنعتی برقرار شده بود، که انواع اشیاء، مانند لوازم تزیینی، زیورآلات، اسلحه، لوازم منزل و لباس در آنها ساخته می‌شد. کارگاههایی که در کنار ساختمانهای کاخها بنا می‌شد، در توسعهٔ صنعت، بخصوص صنایع پیشرفتهٔ تجملی، اهمیت بسیاری داشت که در الواح گلی تخت جمشید، به نمونه‌های متعدد آن بر می‌خوریم. از این دوره، اشیاء تجملی، زینتی و لوازم زندگی روزمره به تعداد بسیاری به دست آمده است.<sup>۱</sup>

### بازرگانی

به قول گیرشمن: «از زمان ایجاد شاهنشاهی، جهان در عصر اقتصادی مساعدی قدم گذاشته بود. روابط تجاری بین نواحی‌ای که سابقاً وجود

۱. ایران از آغاز اسلام؛ ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

نداشت - مثلاً بین بابل و یونان - ایجاد شد و توسعه یافت.»<sup>۱</sup> ناوگان دریایی یونان که بر مدیترانه اشراف و سروری داشت یک سوی تجارت قرار گرفت و امپراتوری هخامنشی که بر قلمروی بسیار گسترده و ثروتمند فرمانروایی داشت، سوی دیگر آن مصر ثروتمند، هند غربی و بین النهرين بازوهای این قلمرو وسیع بودند. ایران گذشته از نقش فعال بازرگانی، با در دست داشتن جاده‌های گذری (ترانزیتی) مهم، نقش واسطه را نیز بین جهان غرب و شرق به دست آورد و تا آخر دوران باستان این نقش همچنان بر عهده وی بود و از امتیازات واسطه‌گری نیز سود می‌جست.

با ضرب سکه در ایران مبادلات بازرگانی بین‌المللی راحت‌تر، روان‌تر و سریع‌تر شد و این امر تحولی بزرگ در امر اقتصاد و تجارت بود. سکه، قدمتی بیش از این تاریخ داشت و متجاوز از یک قرن قبل از ایجاد حکومت هخامنشی، برای اولین بار در یونان متداول شد و به دنبال آن لیدیاییها از یونانیها ضرب کردن سکه را فراگرفتند و آن را در داد و ستد به کار بردند. پس از فتح لیدی به وسیله کوروش، ضرب سکه به همان ترتیب در ضرایخانه‌های سارد ادامه یافت. هنگامی که داریوش به پادشاهی رسید و پس از فرونشایدن اغتشاشات اولیه، به ضرب سکه پرداخت که به «دریک» گرفته شده از نام داریوش معروف شد. سکه‌ها از جنس طلا و نقره بودند و سکه‌های طلا مخصوص داریوش بود. از آن پس، در سراسر امپراتوری سکه طلا فقط به نام داریوش ضرب می‌شد و بتدریج این رسمی شد که سکه، چه طلا و چه نقره، به نام شاهنشاه وقت ضرب شود. از این رسم، بعدها، امپراتوری روم نیز تقلید کرد.<sup>۲</sup> نقش در یک تصویر نیمرخ شاهنشاه را با تاج و ترکش بر پشت و کمان و نیزه به

۱. همان؛ ص ۱۷۶.

۲. بابلون، ارنست: سکه‌های ایران در دوران هخامنشی؛ ۱۳۵۸، ص ۱ - ۴.

دست نشان می‌دهد. در بین سکه‌های هخامنشی به سکه‌هایی بر می‌خوریم که از لحاظ هنری ممتازند. در سکه‌ای دیگر بر یک روی آن، شاه سوار بر اسب و بر روی دیگر، نقش کشتنی منقور است. سکه‌های نوع دیگر نیز یافت شده. پس از داریوش کبیر، بتدریج بعضی از ممالک و ساتراپیها، البته بندرت، اجازه یافتد که جداگانه سکه ضرب کنند. روی سکه به خط و زبان آن منطقه‌ای بود که سکه را در آنجا ضرب می‌کردند، اما بیشتر به خط آرامی بود؛ زیرا خط میخی مخصوص کتبیه‌ها بود و بر روی سکه به کار نمی‌رفت. در این دوره، تهیه و به کار اندازی سکه در معاملات، نه تنها در امور بازرگانی داخلی و خارجی تسهیلاتی فراهم کرد، بلکه به توسعه بانکها، که بتدریج رونق گرفتند، نیز کمک مؤثری کرد.<sup>۱</sup>

در اواخر عهد هخامنشی، دو دریکی نیز ضرب شد. چنانکه گفتیم بر روی سکه‌های داریوش نقش یک کماندار پارسی که همان پادشاه بود، حک می‌شد. از آن پس یونانیها به دریک نام عمومی «کماندار» را دادند. اگر به یاد داشته باشیم، هنگامی که آژریلاس اسپارتی از ایران شکست خورد، گفت که از «کمانداران پارسی» که در روی سکه‌ها نقش شده‌اند، شکست خورده است. سکه‌های نقره داریوش که همان واحد پول طلا را داشت، «شِکل<sup>۲</sup>» نام گرفت و یونانیها آن را «دِرَخْم»<sup>۳</sup> نام نهادند. بدین ترتیب دریک که سکه‌ای از طلای ناب بود، به انحصار حکومت در آمد که نقش شاهنشاهان بر آن حک می‌شد؛ ولی سکه‌های نقره و دیگر فلزات را در داخل و در چند ساتراپی مهم ضرب می‌کردند. در مجموع، سکه بیشتر در تجارت بین‌المللی، در مرزها و بنادر و برای پرداخت مزد سربازان مزدور یونانی به کار می‌رفت و معاملات داخلی پایاپایی یا به وسیله فلزات

۱. تاریخ سکه از قدیمیترین ازمنه تا دوره ساسانی؛ ج ۱ و ۲، ص ۴۶، ۶۵، ۶۷.

قیمتی یا شمش طلا و نقره انجام می‌گرفت.<sup>۱</sup> در الواح تخت جمشید اغلب دستمزدها به شکل اجنبایی، چون گندم، جو، برنج و گوشت پرداخت می‌شد؛ ولی مواردی از پرداخت دستمزد به سکه رانیز می‌بینیم. در زمان خشایارشا، دو سوم مزد را جنسی و بیک سوم را<sup>۲</sup> با سکه پرداخت می‌کردند. بدین ترتیب پس از تقریباً نیم قرن از ضرب اولین سکه‌ها، پول توانست جای خود را در معاملات گوناگون باز کند.<sup>۳</sup> بدنبال این رونق، مهمترین کالاهایی که در این زمان داد و ستد می‌شد، عبارت بودند از: ادویه، پوست و نباتات معطر از هند، مهره‌های شیشه‌ای و سایر ادوات تجمیلی از مصر، منسوجات از گُرَنْت و میله (ملطیه)، سپر از یونان، شمشیر از پُنت، و فلزات که از نقاط گوناگون وارد می‌شد. انواع مصنوعات و ادوات خانگی، تجمیلی، زیورآلات، میوه‌ها و حیوانات گوناگون به خارج صادر می‌شد. بخصوص ساخت و صدور لوازم خانگی و منسوجات تجمیلی رونق فراوانی یافت.<sup>۴</sup> صنعت شیشه‌سازی در این دوره اهمیت و شهرت بسزایی داشت. یونانیها از ظروف شیشه‌ای شفاف خبر می‌دهند که در قرن پنجم ق.م. در نزد هخامنشیان صنعتی توسعه یافته بود و از کالای تجمیلی و صادراتی محسوب می‌شد. سرمه‌دان، جام، عطردان، مهر به شکل استوانه و گرد و از این قبیل اشیاء با شیشه ساخته می‌شد که صنعت جدیدی بود. در مبحث مربوط به ساختن کاخها و مالیاتها، به چگونگی مبادلات کالا و مواد خام بخصوص فلزات اشاره کردیم؛ بدین ترتیب و به دنبال رونق بازرگانی و اقتصادی، نوعی بانکداری که در گذشته وجود داشت، اهمیت فراوانی یافت. تا این زمان عملیات بانکی را فرمانروایان یا روحانیان، در سطح حکومتی انجام می‌دادند؛ اما در دوره هخامنشی، مردم عادی نیز وارد این حرفه شدند و بانکهای حقیقی

۱. همان؛ ص ۸، ۱۰، ۱۱، ۲۴ و ۲۵. برای توضیع بیشتر ر.ک.: سکه‌های ایران در دوران هخامنشی.

۲. ایران از آغاز تا اسلام؛ ص ۱۷۳.

۳. همان؛ ص ۱۷۷.

خصوصی دایر شد. بانکها، امور رهنی، اعتباری و امانات را انجام می‌دادند و به کار بردن «چک» و گشودن حساب جاری معمول بود. طبیعی است که به دنبال این رونق بازرگانی جهان شمول، امپراتوری هخامنشی جهشی بزرگ به سمت یک اقتصاد بسیار شیکوفا داشته است.<sup>۱</sup>

### جاده و راهها در دوره هخامنشی

در دوره هخامنشیان به راهها و جاده‌ها اهمیت زیادی می‌دادند برای آن که وسعت دولت هخامنشیان بسیار زیاد بود و پادشاهان هخامنشی به ساختن راههای بازرگانی و ایجاد چاپارخانه‌ها توجه زیادی می‌کردند زیرا اگر به راه اهمیت نمی‌دادند تجارت آن‌ها در داخل کشور و حتی با خارج انجام نمی‌شد و محصولات کشور به نقاط مختلف مملکت فرستاده نمی‌شد.

از مهمترین راههای دوره هخامنشی راهی بود که «راه شاهی» می‌نامیدند که این راه به فرمان داریوش اول ساخته شد و از یونان شروع شده و به شهر شوش که پایتخت بود پایان می‌یافتد. در حدود هر ۲۴ کیلومتر مهمان‌خانه‌هایی وجود داشت که چاپارخانه می‌گفتند و در آنجا استراحت می‌کردند. راه دیگری نیز وجود داشت که کشورهای شرقی را به کشورهای غربی متصل می‌کرد. راه ایران به مصر قبل از داریوش از دجله و فرات گذشت و به سوریه می‌رفت و در آن‌جا از بندر صوریا صیدا را به وسیلهٔ کشتی به مصر می‌رفتند.

داریوش برای ایجاد ارتباط سریع، چاپارخانه‌هایی تاسیس کرد و در آنجا اسب‌های تندر و آماده بودند. افرادی که نامه‌ها را به قسمت‌های دیگر کشور می‌بردند، به هر چاپارخانه که می‌رسیدند فرد دیگری با اسب تازه نفس نامه را از سوار قبلی می‌گرفت و به چاپارخانه دیگری می‌برد و



هر دوست مورخ بزرگ می‌نویسد:

«برف، باران، بیخندان و ناریکی نمیتوانست چاپارهای  
تلرو داریوش را از ادامه سفر خوبیش باز دارد.»

داریوش مؤسس اولین چاپار یعنی پست منظم در جهان بود.

به همین ترتیب چاپارها شب و روز در حرکت بودند تا نامه‌های دولتی را به دورترین قلمرو ایران برسانند. این چاپارها راه شاهی را که مردم عادی در ۹۰ روز طی می‌کردند در یک هفته می‌رفتند و این موضوع سرعت عمل چاپارها و اهمیت این امر را می‌رساند.

راه دیگری نیز بود که از کوههای افغانستان می‌گذشت و ایران را به هندوستان وصل می‌کرد، وجود این راهها و امنیت آن باعث شده بود که ثروت زیادی جمع آوری گردد و شهر شوش انبار ثروت مشرق زمین باشد.

کالاهای بازرگانی این زمان از محصولات صنعتی، کشاورزی و معدنی پارس، ماد و کشورهای تابع ایران بود که یا در داخل ایران داد و ستد می‌شد و یا به یونان و چین و کشورهای دیگر همسایه ایران ارسال می‌گردید و همه این داد و ستدتها نتیجه ایجاد راههایی بود که به وجود آمده بود.

## نیروی دریایی در دولت هخامنشیان

ایران در دوران حکومت مادها نیروی دریایی نداشت و دولت هخامنشی پس از تصرف شهرهایی که زیر نظر یونانیها بودند دارای نیروی دریایی گردید و این در زمانی بود که فیئیقیه‌ایها تابع دولت ایران گردیدند، زیرا آنان کشتی‌های خوبی می‌ساختند و تعداد کشتی‌های فیئیقی‌ها بیشتر از یونانیها بود.

به دستور پادشاهان ایران فیئیقی‌ها کشتی‌های زیادی ساختند و نیروی دریایی دولت ایران را تشکیل دادند کشتی‌هایی که فیئیقی‌ها برای ایران درست کردند بزرگتر و از نظر سرعت بهتر از کشتی‌های یونانیها بود و در مجموع ایران سه نوع کشتی داشت:

- ۱- کشتی‌هایی که یونانیها آن را «تری رم» می‌نامیدند، به این دلیل که سه صف پاروزن داشت و افراد در سه طبقه جا می‌گرفتند.
- ۲- کشتی‌های دراز، که برای حمل و نقل اسب‌ها و سواره نظام به کار می‌رفت.

۳- کشتی‌های کوچکتر که مانند بارکش‌های امروزی بود و برای حمل و نقل آذوقه بکار می‌بردند. این کشتیها ملوانانی داشت که از پارسی‌ها و مادی‌ها و سکائی‌ها بودند ولی ریاست آن‌ها حتماً با پارسیها بود. گنجایش کشتیها هشتاد الی دویست نفر بود و تقریباً تا ۱۵ تن بار را حمل و نقل می‌کرد.

چون در آن زمان قطب نما وجود نداشت کشتی‌ها را در نزدیکی سواحل حرکت می‌دادند و در مواقعی که هوا طوفانی می‌شد کشتی‌ها را به طرف ساحل می‌آوردند و در انتظار پایان یافتن طوفان می‌نشستند.

به هر حال ایرانی‌ها با دریانوردی آشنا بوده و از دریا نمی‌ترسیدند و می‌بینیم که در جنگ سالامین پارسی‌ها بهتر از فیئیقی‌ها و مصری‌ها جنگیده‌اند.

## قاضوت و قانون عصر هخامنشیان

در دولت هخامنشیان قوانین وجود داشت که مربوط به تمام کشور و کشورهای تابعه بود و تمام ایالات شاهنشاهی مجبور بودند از آن قوانین اطاعت کنند ولی حاکمان هر شهر علاوه بر قبول قانون <sup>به تبرستان</sup> کلی، قوانین محلی و قدیمی را نیز حفظ می‌کردند.

در بیستون، تخت جمشید و نقش رستم یک سری از دستورات داریوش به دست آمده است که مانند قوانین حمورابی است. این دستورات روی لوحه‌های گلی یا پاپیروس نوشته می‌شده و برای اجرا به ایالات و ساتراپهای امپراتوری ایران ارسال می‌شده است. در حقیقت دستورات و فرامین شاه که در بعضی موارد با نظر مشاوران مخصوص تهیه می‌شد، اساس قوانین را تشکیل می‌داده است که در طول تاریخ ایران این دستورات با تعليمات مذهبی آمیخته شده و قانون کشور را تشکیل می‌داده است.

به طور کلی ایرانیان به اجرای عدالت اهمیت بسیار می‌دادند. در ولایات داورانی بودند که به امور مردم رسیدگی می‌کردند و والی‌ها نیز در امور قضایی ناظر نظارت داشتند.

بر تمام کارهای قاضی‌ها شاه نظارت داشت و اگر او در درجه آخر، حکم صادر می‌کرد فوراً اجرا می‌گشت. اگر کسی مرتکب خیانتی می‌شد حکم اعدام درباره او صادر نمی‌کردند و در موقع قضایت و تعیین مجازات کارهای خوب او را در نظر می‌گرفتند.

شاهان هخامنشی نسبت به مجازات قاضی‌هایی که خلاف کار بودند، بسیار سخت می‌گرفتند. به طوری که در زمان سلطنت کمبوجیه یکی از قاضی‌ها در موقع رسیدگی به امر قضایت رشوه دریافت کرده به اعدام محکوم شد.

خطاهای کوچک را با زدن شلاق کیفر می‌دادند و غالباً به جای زدن

شلاق جریمه نقدی گرفته می شد. گناههای بزرگ را با داغ کردن دست و پا و کور کردن مجازات می کردند.

قوایین را کاهنان وضع می کردند و برای اینکه کار محاکمات به طول نکشد برای صدور حکم مجازات و برای هر نوع جرمی، وقت معینی مقرر بوده است که باید در آن مدت حکم صادر شود.<sup>به تبرستان</sup> به دو طرف دعوا ابتدا پیشنهاد می کردند که کار از راه مسالمت آمیز حل شود. در محاکمات سوگند دادن نیز معمول بوده است.

بالاترین مقام قضایی در دست شاه بود که اصل آنها بر این قرار داشت که پادشاه در قضاوت‌های خود از اهورامزدا الهام می‌گیرد و در مرتبه دوم محکمه عالی بود که از هفت عضو تشکیل می‌گردید.

### هنر معماری عصر هخامنشیان

هنر ایران در دوره هخامنشیان نه ابتدایی است و نه ساده. هنر این دوره بار نفوذ و تاثیرات چندی را به دوش می‌کشید و شاید بتوان سهم هر یک از اسلوبهای ییگانه را در آن روشن کرد. کلده و آشور بهترین تاثیر را در هنر عصر هخامنشی بخشیدند. ساختن صفحه‌های مصنوعی و پله‌هایی که دو طرف آن حجاری شده است از بنایهای کلده و آشور تقلید شده و در دره دجله و فرات، نظیر کلده در ساختمان بنا، آجر بکار می‌بردند. در تخت جمشید کف زمین، چهارچوب و ستونها را از سنگ کرده‌اند، اما دیوارها از خشت بود از این رو اکنون نشانه‌ای از آنها باقی نمانده است. صورت سازیهای درگاهها، بالای طاق نماها و پاگرد پله‌ها اقتباس از آشور بود. به تقلید از معماری آشور، تندیسهای بزرگ مدخل بنارانگه می‌دارد، اهورامزدا در هوایال گشوده و همالهای دورادور وی را گرفته است که یادآور قرص خورشید می‌باشد، شاه بر تختی نشسته و بندگانش اطراف وی را گرفته‌اند.



سریاز - آجر مینائی رنگین در کاخ داریوش (شوش)  
برگرفته از کتاب تاریخ مختصر تمدن و فرهنگ ایران

اما ویژگی بسیار برجسته‌ای که معماری عصر هخامنشی را از سبک بناسازی آشور جدا می‌کند، اهمیت زیادی است که در معماری

هخامنشیان به ستون داده می‌شود و حال آنکه در معماری آشور ستون‌سازی از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است. بکار بردن ستون در بنای تقلیدی بود که ایرانیها از تالار بزرگ معبد تپ در مصر کرده بودند. بنابراین تنها پس از فتح مصر به دست کموجیه بود که ایرانیان به فکر برافراشتن ستونهای خیاره‌دار با عظمتی افتادند که با گذشت بیست و پنج قرن هنوز پابرجاست. آراستن کاخهای شاهی نیز تقلید از معابد مصری بود، زیرا ایرانیان معابدی نداشتند تا این تزئینات را در آنجا بکار ببرند. اما یافت منشاء سر ستونهای شگفت‌انگیز این‌بهی هخامنشی سخت دشوار است، زیرا نمونه اینگونه سر ستونها در جاهای دیگر یافته نشده است. شاید بتوان ریشه آن را نیز در معماری آشور جست و جو کرد. دیدور سیسیلی می‌گوید که هنرمندان مصری در بنای تخت جمشید و شوش کار می‌کردند. از ویژگی کاملاً خاص در معماری عهد باستان پیکره‌ها و کتیبه‌های فرو رفته مصری است که ویژه سرزمین فراعنه است که ما آن را در تمامی فواصل میان دو ستون و بالای طاق نماها، پنجره‌ها، و درب‌ها می‌بینیم.

قبر داریوش و جانشینانش در دل کوه کنده شده و کنده کاریهای تزیینی بیرون این مقابر، گورهای زیرزمینی مصر را به یاد می‌آورد. اما این نماها سبک ویژه‌ای دارند. در این نماها ایرانیان تصویری از کاخ شاهی را متقدور می‌کنند که بر بالای آن آتشکده‌ای و بالاتر از همه، نقش اهورامزدا نشان داده می‌شود. تعیین سهم هنر یونانی در هنرهای عصر هخامنشی دشوارتر است. شاید حضور هنر یونانی بیشتر در معماری این دوره بوده است. نباید فراموش کرد که پیکرتراشی در یونان در دوره‌ای که ما از آن سخن می‌رانیم تازه می‌رفت که سد کهنه گرانی را بشکند و کورمال به راه مستقل در افتند. سخن پلینی جای تردیدی نمی‌گذارد که هنرمندان یونانی

در خدمت شاهان ایران بودند. وی می‌گوید که تل فانس<sup>۱</sup> برای داریوش و خشایارشا کار می‌کرده، تل فانس یا نمی‌خواسته با همشهریانش پس از شورش یونانیان در مهاجرت همراه شود یا آنکه می‌خواسته با کار کردن برای فاتحان اسیای مقدم جان خوش را باز خرد کنده کاریهای برجسته تخت جمشید شگفت‌آورانه با حجاریهای نیتو شباht ذاتد. اما اگر به دقیق بررسی شوند، علیرغم شباهت ظاهری، ناهنجکونی آشکاری در نمایش جامه‌ها مشاهده می‌گردد. در حجاریهای آشور به نظر می‌رسد که جامه‌پیکره‌ها صاف به بدن چسبیده است و حال آنکه در ایران ذهن هنرمند را «تا» و چین اشغال کرده بود و در واقع گه گاهی این جامه‌ها شباهت زیادی با جامه‌هایی دارند که نقش آنها بر بقایای معبد باستانی افز که در ایام پادشاهی کرزوس بنادرگردید مشاهده می‌شود.<sup>۲</sup>

نباید فراموش کرد که هخامنشی‌ها در ساختن تخت جمشید از منابع گوناگونی الهام گرفتند. پارسی‌ها دست کم با دو فرهنگ غنی، یکی «اورارت» در شمال و دیگری «علام» در جنوب آشنا بودند و از آن‌ها پیش‌پايس برای ریختن شالوده محکم فکری در هنر معماری بهره گرفتند. در لشگرکشی به مصر و بابل و لیدی و اروپا، با اندیشه‌های دیگری در زمینه معماری آشنا بودند و آنگاه با بدست آوردن ثروت سرشار توانستند از هنرمندان و سنتگرایان و معماران برجسته در گسترش و زیباسازی تخت جمشید استفاده کنند.

نقشهای برجسته قوم «آسوری» روی آجرهای لعاب‌دار رنگی، سردرهای مصری، ستونهای شیاردار یونانی و دروازه‌های بابل همه با هنرمندیهای ویژه «پارسی» در آمیختند و یک سبک معماری بی‌مانند و کاملاً مشخص «هخامنشی» به وجود آوردند. خشایارشا پس از بازگشت

1. Telephanes

۲. کلمان هوار، ص ۸۵



نمونه ظروف سفالی «شوش اول»  
که قدمت آن بالغ بر ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد می‌رسد

از لشگرکشی نافرجامش به یونان با تمام نیرو سالهای پایان عمرش را به تکمیل و تزیین «تحت جمشید» گذراند.<sup>۱</sup>

«آربری» در میراث ایران می‌گوید:

بیشتر از قلمرو افکار جدید کشورداری و هخامنشیان در زمینه هنری کمتر از خود ابتکار نشان می‌دادند و ذوق آنها در معماری و ظروف کوچک نقره و برنزی نظری فنجان، گلدان، بشقاب و جواهر آلات و یراق اسب بود. این نوع اثایه قهرآین مردمی که تازه از حالت ییابانگردی خود بیرون آمده بودند، بیشتر مورد احتیاج بود. نمونه عمدۀ معماری آنها که بجای مانده، ایوانها و کاخهای تحت جمشید و شوش است. اثر نفوذ هنری آسور و بابل در این بناها بطور واضح دیده می‌شود. چون در آسور و بابل بود که چنین بناهای عظیمی می‌ساختند و اطراف آن را پلکان وسیع با حجاری ای مفصل می‌گذاشتند. با این حال هخامنشیان به تقلید و اقتباس صرف قناعت نکرده، ابتکارها و نکات و آثار مشخصی از خود به آن افکار اصلی اضافه کردن؛ زیرا کاخهای وسیع و بارگاههای داریوش و کوروش، نه چون قلاعی نظامی بود نه چون معابد و همانگونه که «هرودوت» می‌گوید، این نوع اخیر ساختمان اصولاً در ایران دوره هخامنشی ملاحظه نمی‌شود، بلکه کاخهای ایرانی از نوع تالارهای بزرگی بود که سقف سبکی بر روی جنگلی از ستون قرار گرفته بود و در آنجا شاهنشاهان به سفرای خارجی و سایر شخصیت‌های بزرگ بار عام می‌دادند. اصل بکار بردن این نوع ستون در معماری از مصر بوده ولی ایرانیها خصوصیات دیگری به آن اضافه کرده‌اند. ستونها بسیار بلندتر و طریفتر بودند.<sup>۲</sup>

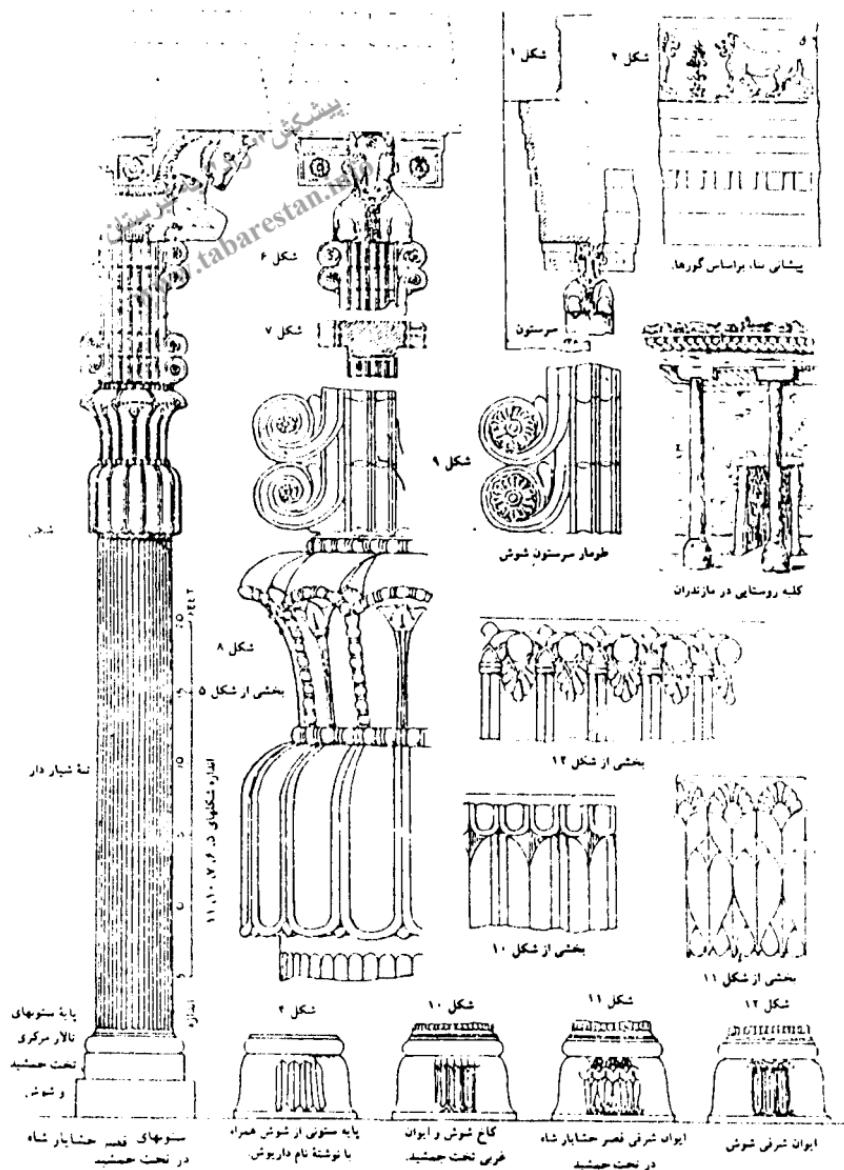
تالار صدستون از لحاظ نور داخلی ضعیف و تاریک و ستون‌ها چنان بهم چسبیده بود که چشم فقط یک سمت را می‌توانست بینند. این ستونها

دارای سر جرز یا سر ستونهایی بودند که کاملاً تازگی داشته و ابداع ایران است. این سرستون عبارت از نیم تنه دو حیوان و اکثرآ دوگاو است که پشت آنها بهم قرار گرفته و به سرستون ایرانی یا پرسپولیسی معروف است و در منطقه وسیعی از دنیا قدیم مشاهده می شود.

به تبرستان

### ستون‌های هخامنشی

از زمانی که انسان، روستانشینی را برای ادامه زندگی خود اختیار کرد، به این فکر افتاد که برای خود سریناهی که او را از گزند سرما و گرما و حیوانات درنده و غیره در امان نگه دارد، بسازد. برای این کار از مصالح موجود، یعنی خاک و آب و چوب که در اطراف او یافت می شد، استفاده کرده و بدین ترتیب یک سرپناه چهارگوش، ییضی و یا دایره شکل را برپا داشته و یک ورودی نیز به آن اضافه کرد. در مناطقی که چوب فراوان بود، سقف پناهگاهها و خانه‌ها را با تیرهای تهیه شده از تنه درختان می پوشاندند و اگر ابعاد اطاقها بزرگتر بود، در گوشه‌های دیوارها نیز تیرهای چوبی هم به خاطر استحکام بخشیدن به دیوارها و هم جهت کمک به سنگینی سقف، بکار برده می شد و روی سقف‌ها را با ترکه‌های نازک و حتی شاخه و برگ درختان و غیره پوشانده و سپس با یک لایه ضخیمی از گل آن را انود می کردند. به تدریج با افزایش جمعیت و نیاز به خانه‌های بزرگ تalar فکر به کارگیری ستون، به ویژه در تالارها، جهت جلوگیری از خمیدگی تیرهای سقف، موجب گردید که انسان، ابتکار جدیدی از خود نشان داده و ستون‌های چوبی را در معماری مورد استفاده قرار بدهد. بکارگیری این نوع ستون در معماری ایران، از هزاره ششم پیش از میلاد شروع شده و در دورانهای بعدی به صورت‌های مختلف و برای نگهداشتن سقف سرپناه، استفاده شده ولی به علت چوبی بودن ستون‌ها، همه آنها بر اثر مرور زمان پوسیده و از بین رفته و



أنواع سرستونهای تخت جمشيد

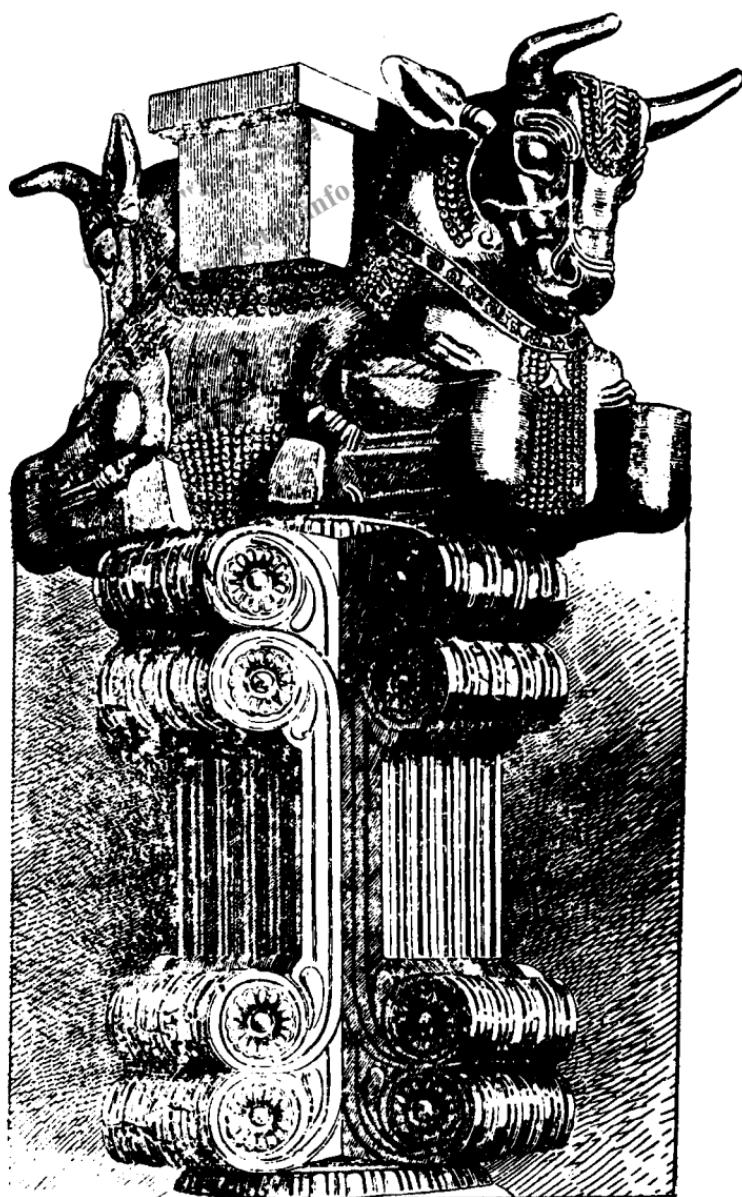
تنها ستون‌های سنگی و خشتی آنها باقی مانده است. در این رابطه، مهمترین بنایی که در آن ستون‌های چوبی بکار رفته است، تالارهای ستون دار حسنلو، واقع در جنوب دریاچه ارومیه می‌باشد که از این لحاظ در زمرة بهترین و پیشرفته‌ترین بنایی ستون دار ایرانی بشمار می‌رودند، که قدمت آنها به قرن پنجم پیش از میلاد می‌رسد. این نوع تالارها که برای اولین بار توسط معماران ماناها، در تاریخ معماری ایران، مطرح شده، بهترین الگو جهت برپا ساختن تالارهای ستون دار گویدن تپه و نوشیجان تپه توسط مادها را ارائه می‌دهند. هرچند که نمونه‌های بسیار پیشرفته این نوع تالارهای ستون دار، در معماری اورارتوها، بویژه در آلتین تپه نیز خود را نشان می‌دهد ولی به احتمال قوی آپاداناهای گودین و نوشیجان، برخلاف نظر بعضی از متخصصین هنر اورارت، که تالارهای فوق را دامنه آپاداناهای اورارت‌ها مطرح می‌کنند با تاثیر از تالار ستون دار حسنلو ساخته شده‌اند. ادامه بکارگیری ستون را بعد از گودین، نوشیجان و باباجان در گور دخمه‌های مادی از قبیل قیزقاپان، کورخ کیچ، فخریکا و غیره می‌توان مشاهده کرد.

همانگونه که در شکل‌گیری و تکامل هنر تجملاتی هخامنشی، هنر مادها نقش مهمی را بر عهده داشته‌اند، در سایر دسته‌های هنری به ویژه معماری و ایجاد تالارهای ستون دار نیز، معماری مادها بی‌تأثیر نبوده و هخامنشیان در بنای آپاداناهای طور یقین از تالارهای ستون دار مادها تاثیراتی پذیرفته و آنها را با ویژگی خاص در پاسارگاد، شوش و بویژه در تخت جمشید به درجه نهایت تکامل هنری رسانیده و با جنگلی از ستون و سرستون‌هایی که تاکنون نظریش در سایر کشورها مشاهده شده، آنچنان عظمت، شکوه و جلال و جمالی به کاخهای خود بخشیده‌اند که بعد از دوهزار و پانصد سال، هر بینده را به چنان تفکری و امی دارد که گویی در بنایی مربوط به آنها به مورد اجرا گذاشته شده است. در

ستون‌های این دوره از پاسارگاد گرفته تا شوش و تخت جمشید نیز مطرح شده و مشهود می‌باشد. زیرا ترکیب و تلفیق و درآمیختن شیوه‌های هنری گوناگون کشورهای مختلف از جمله یونان، مصر، آسیای صغیر، بین‌النهرین و بویژه سبک محلی، منجر به خلق و بزپا داشتن ستون‌هایی است که از لحاظ شکل ظاهری بویژه سرستون‌های مکشوفه از کشورهای فوق کاملاً مغایرت داشته و با ارتفاع تا ۲ متر همچون قدرت بی‌نظیر هخامنشیان، به طور استوار و در قالب یک سیاست و قدرت تسخیرناپذیر و همانند یک سپاه جاویدان و آتلاتهای یونانی، سنگینی سقف‌های تحمل‌ناپذیر کاخهای حاکمان هخامنشی را با وقار تمام بردوش می‌کشند.

ستون‌هایی که عنصر مهم اینیه دوران هخامنشی را تشکیل می‌دهند، به خاطر سر ستون‌هایشان که از قسمت قدامی حیوانات واقعی و موجودات افسانه‌ای تشکیل یافته‌اند، از مجموعه ترکیبی عناصر دیگر ساختمان‌های تخت جمشید به دور نیستند. نمای کلی این ستون‌ها روی هم رفته شبیه نمای ستون‌های شوش بوده و پایه آنها مربع و یا به شکل گلدان برگشته هستند که بعضی موقع روی پاستون مربع شکل، ته ستونی با شیارهای افقی دایره شکل (شال ستون) قرار می‌گیرد که به احتمال، اقتباس از الگوی ایونی (یونانی) می‌باشد، با این اختلاف که ظرافت و زیبایی با ستون شیوه ایونیک یونانی، که هنرمندان حجار ایونی از مخترعین آن بودند، در نمونه‌های هخامنشی، چندان مشاهده نمی‌شود. علاوه بر این، در قسمت زیرین با ستون‌های ایونیک، پایه‌های مربع شکل سنگی به کار می‌رود که در بیشتر مواقع برخلاف نمونه‌های هخامنشی در پاسارگاد و تخت جمشید، که چهار طرفشان ساده رها می‌شود، در اینجا پر از نقش برجسته‌هایی است که پیرامون اساطیر یونان، نمایش داده می‌شوند. اطراف بعضی از پاستون‌های هخامنشی در

تحت جمشید که به شکل زنگوله است با الهام و تاثیرپذیری از ستون‌های مصر، با برگهای درخت خرما و گل نیلوفر آبی به صورت نقش برجسته‌های ظریف، به شیوه‌ای تزیین یافته است که به تناسب و جلوه خاصی به عنوان یک شاهکار، جلال و جمال خاصی به معماری هخامنشی بخشیده است. چنین شیوه هنری یا سرستون‌های ترکیبی تاکنون در معماری یونان مشاهده نشده است و سوای این برخلاف ستون‌های یونانی که به شکل لوحة‌های تاکرده یا قرقه (در نظام ایونیک) و به شکل مرربع (در نظام دوریک) ظاهر می‌کنند در بعضی از سرستون‌های هخامنشی عنصری صلیبی شکل فاصله میان سطح مدور و سطح مستطیل را که در بالا قرار گرفته بود پر کرده که این عنصر صلیبی مرکب از چهار حلزون دوقلو می‌باشد که پشت بر طرفین مکعبی را به وجود آورده‌اند و این قسمت درست در مرکز ستون قرار دارد و احتمال می‌رود که این حلزونها ادامه عناصر تزیینی معینی باشند که در زمان «مادها» نیز معمول بوده است. به عنوان مثال می‌توان از سرستون‌های گورده‌خمه قیزقاپان و دایوختر سخن به میان آورد. در این نوع ستون، در قسمت فوقانی سرستون، قسمت پیش آورده‌ای قرار دارد که از دو مجسمه گاو، ترکیب یافته که آنها پشت بر هم نمایش داده شده‌اند. در روی کمر دو گاو بهم پشت کرده که کاملاً مسطح می‌باشد حماله‌ای از ستون‌های سقف جای می‌گرفت. احتمال می‌رود که فکر ساختن این نوع سرستون در دوره هخامنشی از خانه‌های چوبی منطقه شمال ایران الهام گرفته است، زیرا در شمال جهت پوشش خانه‌ها تیرهای چوبی بام، در میان دو شاخه‌ای که در بخش بالای سرستون بود قرار می‌گرفت. معماران عصر هخامنشی برای این که به دو شاخه جنبه تزیینی بدهند به احتمال زیاد از موضوعهای افسانه‌ای که هزاران سال پیش در ایران شناخته شده بود الهام گرفته و به این ترتیب سرستون‌هایی ساخته‌اند که تاکنون نظریش



سرستون قصر شوش

شناخته نشده است.

در عصر هخامنشی به احتمال زیاد سرستون‌هایی که سرستون کامل داشتند در بخش داخلی تالارها و ساختمان‌ها به کار برده شده ولی در ایوان‌های سرستون دار که در سه طرف تالارها قرار داشتند عموماً نیم تنه گاوها و سایر موجودات افسانه‌ای مستقیماً روی سرستون قرار می‌گرفتند. با شباهتهایی که بین ساختمانهای شوش و تخت جمشید به ویژه از نظر سرستون و سرستون وجود دارد، می‌توان چنین تصور نمود که بعد از این که کار هنرمندان و معماران حجار در شوش پایان یافته برای ادامه کار ساختمانی به تخت جمشید رفته‌اند.

با وجود این که در کتیبه داریوش تصریح شده است که سرستون‌ها کار سنگتراشان یونانی و لیدی بوده است ولی سرستون‌ها و سرستون‌های هخامنشی همانطوری که ظاهر آنها نشان می‌دهد، یونانی نبوده و پایه‌های گلداری شکل آن در هیچیک از پا سرستون‌های یونانی شناخته نشده است و علاوه بر این اکثر پا سرستون‌های گلداری شکل هخامنشی دارای شیارهای عمودی بوده، در حالی که پاستون‌های یونانی به ویژه در نظام معماری و یونیک عموماً دارای برجستگی‌های افقی دایره شکل و تورفتگی‌های قاشقی هستند. غیر از اختلاف سلیقه در تزیین پا سرستون‌ها اگر به ارتفاع در هر دو کشور توجه شود ارتفاع هیچیک از سرستون‌های یونانی به ارتفاع سرستون‌های هخامنشی نمی‌رسد. از طرفی هرگز سرستون یونانی شکل ترکیبی نداشته در صورتی که سرستون‌های هخامنشی همانطور که پیش از این آمده از دو گاو و یا دو حیوان افسانه‌ای پشت به هم کرده تشکیل یافته و از این نظر چه در یونان و چه در کشورهای شرق باستان همانند نداشته است. بنابراین می‌توان چنین اظهار داشت که هرچند که هنرمندان یونانی در ساختمان‌های شوش و تخت جمشید شرکت فعال داشته‌اند ولی نقشه و جزئیات کار را با امر پادشاهان و معماران ایرانی تهیه نموده و

به این ترتیب کار انجام شده و کاملاً شیوه ایرانی به خود گرفته است.  
معماران دربار هخامنشی برای سرستون‌های کاخ‌های تخت جمشید  
چهار نوع سرستون انتخاب کرده‌اند.

پیشکش "راد" به تبرستان

۱- به شکل گاو ۲- به شکل شیر

۳- به شکل گریفون ۴- به شکل لاماسو

البته قسمت قدامی شیر و حیوانات افسانه‌ای که با پاهای جلو برد و  
جمع کرده خود، سرستون‌های تخت جمشید را تشکیل می‌دهند، بر ما  
چندان ناشناخته نمی‌باشند زیرا این نوع حیوانات افسانه‌ای زیست‌بخش  
جامی می‌باشند که در زیویه از یک قبری بدست آمده که این قبر احتمالاً  
مربوط به یکی از پادشاهان سکاها می‌باشد. در ضمن لازم به یادآوری  
است که نقوش جام مذکور از نظر شیوه هنری به سبک متداول در هنر  
اورارت‌تو ساخته شده است. بنابراین معماران هخامنشی در ایجاد  
سرستون‌های تخت جمشید که در دنیا تاکنون نظیر آن‌ها شناخته نشده  
است از یک طرف تحت تأثیر لاماسورهای بین‌النهرین قرار گرفته و از  
سوی دیگر با تأثیرپذیری از حیوانات افسانه‌ای متداول در هنر اورارت‌تو  
موفق به ساختن آنها شده‌اند و یا اینکه شاید حجاران هخامنشی با الهام از  
طبیعت یعنی با مشاهده یک گاو نر خواپیده و یا یک شیر غران و غیره  
کوشش بر این داشته‌اند تا مشابه آن را با تغییراتی به صورت یک حیوان  
واقعی و یا تخیلی که حیرت را در تماشاگران برمی‌انگیزد به صورت  
سرستون به معرض نمایش قرار دهند.<sup>۱</sup>

مصطففوی می‌گوید:<sup>۲</sup>

در سرستون‌های تخت جمشید شیوه ته سرستونها و سرستونهای ابنيه ماد و  
معابد باستانی مصر و سرستونهای ایونی طوری اقتباس و ترکیب گردیده

۱. مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر دوران تاریخی: علی اکبر سرفراز، بهمن

فیروزمندی، صص ۲۰۵ - ۲۰۰. ۲. نگاهی به هنر معماری ایران: ص ۴۰

است که بیننده باید دقت نظر مخصوصی بکار گیرد تا بدین نکته پی ببرد که طرح پیچ سرستون‌های ایونی چگونه مضاعف گشته و در چهار سمت سرستون تکرار شده و اساساً تغییر شکل محیوس داده است و در نتیجه دو طرح پیچ ساده به شانزده طرح پیچ تزئینی تبدیل گردیده و به صورتی دیگر درآمده است یا اینکه ته سرستونهای معابد مصری با تغییر و تبدیل مختلف برای بخش پائینی قسمتی از سرستونهای تخت جمشید مورد استفاده قرار گرفته است یا سرستونهای بنای شمال ایران با طرح پیکره گاو در ابینه آشوری آمیخته شده و از ترکیب آنها سرستونهایی به صورت دو سر و بدن گاو و یا شیر یا حیوانات افسانه‌ای ساخته‌اند. به هر حال، شاهنشاهی هخامنشی بدین ترتیب هنر کشورهای قلمرو خود را در معماری درخشان‌تر و عظیم مخصوص آن دوران ترکیب و تکامل بخشدیده است.

نقوش برجسته تخت جمشید در عین اینکه نقوش برجسته آشوری را در نظر مجسم می‌سازد از نظر دقت و ظرافت امتیاز نمایانی نسبت به آنها دارد، که دلیل آن را باید در هنرهای لرستان و هنر زرگری ماد دانست که نمونه‌های مشخص آنها؛ کاسه دژ حسنلو و جامه‌های زر و سیم متعدد مکشوف در کاوش‌های مارلیک است و بیننده بخوبی می‌تواند تشخیص دهد، استادان زبردستی که نقوش تخت جمشید را احداث نموده‌اند با ظرافت هنرهای مفرغ لرستان و زرگری سرزمین ماد آشنایی داشته‌اند و همان دقیقی را که بر روی اشیاء زر و سیم عهد هخامنشی بکار رفته است، بر نقوش سنگی هم نشان داده‌اند. و نمونه‌های فراوان این هنرنمایی بر نقوش برجسته کاخهای مختلف تخت جمشید پدیدار است.

### سنگهای تخت جمشید

سنگهایی که در تخت جمشید بکار رفته‌اند، بیشتر بر دو نوع هستند:

اول، سنگی صخره‌ای و از جنس سنگ آهک و به رنگ خاکستری شفاف با سنگواره‌های دوره کرتاسه میانی، و دومی نیز سنگی صخره‌ای، از جنس سنگ آهک، ولی سخت‌تر و فشرده‌تر از نوع اولی، و به رنگ خاکستری مایل به سیاه، سنگ اولی را از کانهای شمال غرب صفوه و اطراف تخت جمشید و نواحی دور و نزدیک آن می‌آوردد.<sup>۱</sup> سینگ دومی را از کاخهای مجدآباد، ۴۰ کیلومتری غرب تخت جمشید.

شیوه حمل سنگها بدین ترتیب بوده که هر سنگ را برابر روی چند تخته چوبی بزرگ گذاarde، زیر تخته‌ها غلطک چوبی می‌نهاند، و با هل دادن سنگ و جابجا کردن غلطکها جلو می‌رفتند. در جاده، از حیوانات بارکش استفاده می‌کردند و گاهی به زورق متousel می‌شدند و سنگها را حمل می‌کردند. احتمال دارد در جائی که می‌توانسته‌اند گل و شن می‌ریختند و تخته سنگ را اگر مدور بود هل داده، بصورت غلطک پیش می‌برده‌اند. بالا کشیدن سنگها بدین ترتیب بوده که اول کنار آنها تلى از خاک بالا می‌آورده‌اند و سپس با شبیه تنده، راهی درست کرده، قطعات را بالا می‌غلطانیده‌اند. اما در مورد ستونها، توسط قرقه و چرخ سنگها، آنها را بالا می‌کشیده‌اند. کشف چند قرقه از دوره هخامنشی این موضوع را تایید می‌نماید.

در جفت کردن و بستن سنگها ملاطی بکار برده نمی‌شد بلکه دو سطح بر هم چسبیده را چنان می‌تراشیده‌اند که صاف می‌شد و دقیقاً روی هم استوار می‌گشت، روش دیگر آن بود که در سنگ مجاور دو گودی همانند و مرتبط می‌کنندند، و آنها را با میله‌ای آهنین به هم بسته، رویش سرب مذاب ریخته، صیقل می‌دادند، این «بسته‌ها» بصورت دم چلچله‌ای استوانه‌ای، قلمی و سرتبری ساخته می‌شدند.<sup>۱</sup>

## صنایع دوره هخامنشی

به طور کلی صنایع دوره هخامنشی به دو گونه بود، یکی صنایع پارسیها و دیگری صنایع ملت‌های دیگر مانند بابلی‌ها، فینیقی‌ها و مصریها و یونانیها.

صنایع پارسها و مادها عبارت بود از سنتگرآشی، معماری، اسلحه سازی، زرگری، پارچه‌بافی، فلزکاری، کاشی سازی و ساختن اثاثیه خانه همچون صندلی، تختخواب، میز، گلدانهای مرمر، ظروف و مجسمه‌های فلزی و بافت قالیهای گرانها.

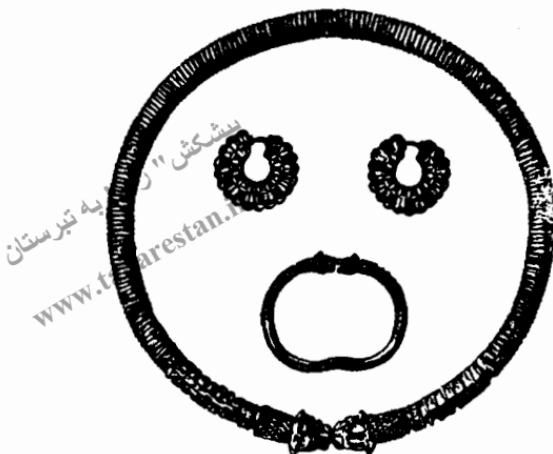
بابلی‌ها به قالی بافی و ساختن کاشیهای زیبا، لیدی‌ها به زرگری و پیکره‌سازی مصری‌ها به بافت پارچه‌های کتانی و تهیه کاغذ پاپیروس، پارت‌ها به ساختن تیر و کمان فینیقی‌ها به بافت پارچه‌های ارغوانی و ساختن اشیاء شیشه‌ای رنگارنگ و ساختن کشتی.

## جواهرسازی

زرگری و نقره‌کاری و قلمزنی و جواهرسازی و فلزکاری یکی از هنرهای ظریف زمان هخامنشیان بود و با آنکه اسکندر و سربازان او خزانه شهرهای ایران را به غارت برداشتند باز هم نمونه‌ای از کار هنرمندان دوره هخامنشی به دست آمده است.

این صنایع، نشانهٔ نهایت استادی و مهارت صنعتگران این صنعت را نشان می‌دهد. این صنعت به دو روش ساخته می‌شد: ریخته‌گری و تراشکاری اشیاء طلا و نقره و مسی و بُرنس و دیگر ساختن ظروف و ابزار و زیست آلات از همین فلزات.

نقوش طراحی شده بر روی این فلزات اکثرًا با نقشهایی که ضمن حجاریها مشخص شده به شکل حیوانات، گل و درخت است. حتی در دوره مادها، طلاکاری مادیها مشهود بود و این کشور در دوران



شوش: زینت آلات زرین در مقبر عهد هخامنشی

هخامنشی مهمترین مرکز صنایع طلاکاری بوده است. «داریوش» می‌گوید: طلای فراوان که در کاخ سلطنتی شوش بکار رفته از سارد و با ختر آورده‌اند و از زرگران مادی و مصری صحبت می‌نماید. بنابراین باید گفت که مقداری از اسباب و اشیاء و ظروف والواح طلا و نقره که امروزه در موزه‌های ایران و جهان قرار دارد در آنجا ساخته شده است و این اشیاء گرچه به ظاهر کوچک و کم وزن هستند ولی از لحاظ ریزه کاری، ظرافت، طراحی و جواهراتی که در آنها بکار رفته مهارت استادان این صنعت را در دوره هخامنشی مشخص می‌سازد.

### فلزکاری

در این دوره صنعت فلزکاری مثل سایر هنرهای دیگر در حال پیشرفت بوده است و هنرمندان، آثار ارزشمند و زیبایی از خود به جا گذاشته‌اند که نشان دهنده مهارت آن‌ها در این هنر می‌باشد. کارهای فلزی ظرفی در این دوره بیشتر از برنز و نقره و طلا می‌باشد که البته برای

ساختن و سایل کشاورزی و جنگی مثل داس، اره و بیل و شمشیر و سپر و تبر و انواع آن از آهن استفاده می‌کرده‌اند.

مرکز صنایع فلزی بیشتر در لرستان و آذربایجان بوده است و

هنرمندان این دوره به فن آب طلا دادن آشنا بوده‌اند.<sup>www.babestan.info</sup>  
از آثار هنرمندان این دوره نمونه‌های زیادی در موزه‌های مختلف به خصوص در گنجینه جیحون که در حال حاضر در موزه‌های خارج از کشور وجود دارد که مهارت و سلیقه فلزکاران را می‌رساند.

هنر جواهر سازی و نصب سنگهای گرانبها و جواهرات روی زمینه‌های فلزی از طلا یا نقره معمول بوده و گوشواره و انگشتر و بازوپندهایی از طلا که روی آن سنگهای قیمتی را نصب کرده‌اند به دست آمده است.

از دیگر شاهکارهای این دوره در این صنعت جام‌های طلا و ظروف مختلف و گلدنها و بشقاب‌های بسیاری است که از هنرمندان این دوره به جا مانده است.

### سفال‌سازی

در زمان هخامنشی صنعت سفال‌سازی نسبت به دوره‌های قبل تکامل پیدا کرد و علاوه بر ظروف مورد احتیاج خود به ساختن اشیاء سفالی زیباتری نیز پرداخته‌اند و هنرمندان این دوره با مهارت کامل آثار ارزشناهای از خود به یادگار گذاشته‌اند. یکی دیگر از صنعتهای این دوره استفاده از لعب روی آجر می‌باشد که کار هنرمندان را زیباتر کرده است. و آجرهایی که در ساختمانهای دوران هخامنشی بکار رفته شده یا لعب‌دار است یا بدون لعب. آجرهای بدون لعب بیشتر در شوش بکار برده شده و در روی آنها صورت حیوانات مانند گاو و میش بالدار، و شیر شاخدار و بالدار، یا حیوانات افسانه‌ای دیگر را می‌کشیدند. برای ساختن این آجرها



کاشی لعابدار از شوش (نقاشی سن ال‌گوتیه)



پاره‌ای از زینت کاشی پلکان در شوش، اکنون در موزه لوور (نقاشی سن ال‌گوتیه)



تخت جمشید، ظروف سفالین عهد هخامنشی

ش"رلا" به تبرستان  
www.tabarestan

از گل رس استفاده نشده است، بلکه آنها آهک را با ماسه مخلوط می‌کردند و آن را در قالب هایی قرار داده و سپس در کوره می‌گذاشتند. آجرهای لعاب‌دار را به شکل زیر می‌ساختند. ابتدا ماسه را با آهک مخلوط می‌کردند و آن را در قالب قرار می‌دادند و سپس با لعاب آبی رنگ، یا رنگهای دیگر نقوشی روی آن نقش می‌کردند، و مجدداً آن را به کوره می‌بردند، و پس از این که حرارت مختصری به آن می‌دادند باز آن را از کوره بیرون آورده قسمت‌هایی را که رنگ نخورده بود رنگ می‌زنند و برای آخرین بار در کوره می‌گذاشتند. آجرهایی را که به این شکل به وجود می‌آمد، به رنگ آبی یا سفید یا زرد یا سبز بود و نقاشیهای آن عبارت بود از شکلهای مربوط به گیاهان و حیوانات و گاوهای بالدار و شیر و حیوانات افسانه‌ای.

یکی از علتهايی که باعث رکود صنعت سفال سازی شد پیشرفت صنعت فلزکاری است که از زمان پیدایش فلز و آشنايی انسان به ذوب فلزات، کمک ساختن اشیاء فلزی معمول گردید. و از تعداد ساختن ظروف سفالی که قابل شکسته شدن بود کم شده است.

### مجسمه‌سازی

مجسمه‌سازی در دوره هخامنشی از جمله هنرهایی بود که به دنبال صنعت و هنر کوزه‌گری و سفال سازی به وجود آمد. کوزه‌گران دوره هخامنشی در فن قالب ریزی مهارت داشته و شکل مجسمه‌ها را با گل به وسیله قالب ریزی تهیه می‌کرده‌اند. این هنر در آغاز برای تقدیم هدایا به پیشگاه خدایان به امید حمایت از کشاورزی و دامداری بود و انواع جانوران را به وسیله قالب‌ریزی می‌ساخته‌اند. تعدادی مجسمه‌های سفالین از روب‌النوع مادر و خداوند نعمت و فراوانی کشف شده که تخصص و مهارت سازندگان آنها را در این رشته از هنرها می‌رساند.

در زمان هخامنشیان به نسبت سایر پیشروانها، هنر مجسمه‌سازی و پیکرتراشی نیز بهتر گشته است و از آثار به دست آمده مشخص می‌شود که هنرمندان در ساخت مجسمه‌های خود کافی‌لای از فنون هنری آگاهی کاملی داشته‌اند و مدت‌ها وقت خود را صرف فراگرفتن و تکمیل معلومات خود کرده‌اند.

### بافندگی در دوره هخامنشی

در سرزمین ایران از دوران باستان نشانه‌هایی از فن بافندگی به دست آمده و ابزارهایی که در نقاط مختلف پیدا شده می‌رساند که از چندین هزار سال قبل ساکنین این ناحیه به ریسندگی و بافت پارچه آشنایی داشته‌اند، پیدا شدن دوک‌های گلی و سنگی در منطقه سیلک کاشان نشان دهنده صنعت نساجی و بافندگی در ایران است. ساکنان سرزمین ایران برای تهیه پوشش و فرش از پشم گوسفند و بز و الیاف گیاهان استفاده می‌کردند.

وقتی که نقش‌هایی به جا مانده از مادها و هخامنشیان و ساسانیان را می‌بینیم مشخص می‌شود که صنعت پارچه‌بافی در ایران باستان به تدریج تکامل پیدا کرده است.

در دوران هخامنشی هنرمندان ایرانی با بافت پارچه‌های پشمی نرم و لطیف و قالی‌های پر نقش و نگار، مهارت خود را در این صنعت نشان دادند تا آن اندازه که فرشها و پارچه‌های ابریشمی و پشمی خود را به کشورهای همسایه ایران و کشورهای دور دست صادر می‌کردند. سلاطین هخامنشی چون به پوشیدن لباس‌های زیبا علاقه داشتند به همین سبب بافندگان را به فن بافندگی تشویق می‌کردند.

در باره هخامنشیان در تخت جمشید دارای پرده‌های رنگارنگی بود که بر تمام تالارها آویخته بودند. لباس سربازان جاویدان که در کاشی‌های

شهر شوش نشان داده شده دارای طرح‌ها و نقش‌های زیبادی است که نشان دهنده هنر بافتگی و رنگ آمیزی آن زمان است. باید بدانیم که از پارچه‌های دوره هخامنشی آثاری باقی نمانده و جز آثار مختصری از بقایای فرش‌ها و پرده‌های سوخته چیزی به دست نیامده است.

نمونه‌های دیگری از پارچه‌های پیدا شده در پازیریک قطعه پارچه‌ای می‌باشد که سینه‌بند یکی از اسب‌ها بود که به رنگ آبی و قهوه‌ای و قرمز است.

پیدا شدن این فرش‌ها نشان دهنده فن قالی بافی و رنگ آمیزی در عصر هخامنشی و همچنین قدامت این هنر در ایران بوده است زیرا فرش‌های پیدا شده نشان می‌دهد که هنر قالی بافی از مدت‌ها پیش در ایران رواج داشته و در دوره هخامنشیان به تکامل رسیده است.

### پول و سکه در دوره هخامنشیان

تشکیل دولت هخامنشی ایجاب می‌کرد که برای آساتر شدن داد و ستد و امور بازرگانی و یکنواخت کردن وسیله مبادله کالا بین اقوام مختلف در سراسر حوزه شاهنشاهی هخامنشی، واحد پول و سکه رایج معمول گردد.

کوروش، موسس این شاهنشاهی، فرصت ضرب و انتشار سکه را پیدا نکرد و اگر هم مبادرت به این کار کرد تاکنون از وی آثاری به دست نیامده است.

جانشین او کمبوجیه نیز گرفتار جنگ‌ها بود ولی داریوش همزمان با رسیدگی به امور کشور برای آسان نمودن داد و ستد سکه‌هایی ضرب نمود.

پول رایج زمان هخامنشی «کرشه» بود که عبارت بود از قطعه سنگی

پیشکش "راد" به تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



سکه داریوش اول



سکه نقره اردشیر دوم



سکه داریک - دریک



سکه نقره داریوش سوم



سکه نقره داریوش سوم

دریک خشاپارشا



سکه خشاپارشا



سکه داریوش اول



سکه نقره داریوش دوم

سخت تیره سبز رنگ تراشیده شده و صیقلی گردیده که بر روی آن به سه زبان پارسی باستان، بابلی و ایلامی به خط میخی کنده کاری شده است.

داریوش، سکه‌ای به نام «دریک» ضرب نمود: این سکه از طلا بود و سکه دیگری نیز از نقره ضرب می‌شد که «شکل» نام داشت. این سکه‌های شورهای تابع هخامنشیان نیز رواج یافت و حقوق سربازان را با این سکه می‌پرداختند ولی «دریک» را که از طلا بود خیلی کم سکه می‌زدند.

حاکمان ولایتها و پادشاهان فقط اجازه داشتند که سکه نقره ضرب نمایند و سکه طلا در مرکز ضرب می‌شد. سکه‌های هخامنشی تاریخ نداشت اما از صورت شاهان آنها می‌توان تاریخ ضرب آن را مشخص کرد.

سکه‌ای که داریوش به نام «دریک» ضرب کرد به صورتی است که یک طرف این سکه صورت تیرانداز پارسی است که زانو به زمین زده و زه کمان را می‌کشید و طرف دیگر عکس شاه است.

طلا و نقره را به صورت شمش در خزانه شاهان نگهداری می‌کرده‌اند و در موقع ضروری شمش را به صورت سکه در می‌آورده‌اند. به‌حال داریوش با ضرب سکه‌های طلا و نقره و مس مبادلات پولی را تحت نظم درآورد و تجارت را توسعه داد.

### اجناس دوره هخامنشی

در کشور پهناور ایران در دوره هخامنشی این چیزها به دست می‌آمد و جزء کالاهای تجاری بود:

در آذربایجان، مس و سرب و نقره و لاجورد به دست می‌آمد در گیلان و مازندران، شمشاد و آهن به دست می‌آمد

در باختر، مس و سرب و بعضی از فلزات به دست می آمد.

در شمال و شرق غرب کشور، فیروزه به دست می آمد.

در آن طرف جیحون، طلا به دست می آمد.

در همدان و گروس، اسبهای ممتاز <sup>به دست می آمد.</sup> قالی به دست می آمد.

در مغرب دریاچه ارومیه، مس و آهن به دست می آمد.

در خوزستان، قیر، نفت و موم به دست می آمد

در پارس و بختیاری، مس و سرب و نقره به دست می آمد

در خلیج پارس و دریای عمان، مروارید و صدف به دست می آمد.

در هند، خاک طلا، ادویه‌جات، عطربات، پنبه، شاخ‌کرگدن، فیل، عاج،

عود، صندل و آبنوس به دست می آمد. در ارمنستان و کاپادوکیه، مس و

سرب و ابزار آلات فلزی به دست می آمد.

در آسور، ابزار آلات فلزی و اسلحه و پارچه‌های بافته شده از ملیله

دوزی و صنایع منبت‌کاری به دست می آمد.

در کلدنه، قالی و کاشی‌های قیمتی و اشیاء زرگری و شترمرغ به دست

می آمد.

در لیدیه، ظروف طلا و مجسمه‌های فلزی به دست می آمد.

در کیلیکیه، اسبهای خوب بود

در فینیقیه، رنگ ارغوان و شیشه و بلور و چوب سدر به دست می آمد.

در مصر، پارچه و شیشه و کاغذ حصیری به دست می آمد.

در حبشه - عاج و چوبهای قیمتی، طلا و بلور معدنی و در عربستان

کندر به دست می آمد.

باید بدانیم که اینها تنها چیزهایی نبود که از ایالت‌های مختلف به

دست می آمد و تجارت منحصر به این چیزها نبود و موضوع دیگر اینکه

اکثر ایالت‌ها و شهرهای ایران حاصلخیز بوده و در آنجا گندم و جو و

حبوبات بسیاری بعمل می آمد.

## کشاورزی در دولت هخامنشی

می‌دانیم که ایرانیان باستان به کشاورزی علاقهٔ بسیاری داشتند و حتی آریاییها و مادها که قبل از هخامنشیان در فلات ایران زندگی می‌کردند، کشاورزی و دامداری می‌نمودند. و نیز در آیین زردهشت کشاورزی و دامداری از جمله کارهای مقدس و خوب به حساب می‌آمد.

شاهان هخامنشی برای تشویق مردم و شهریاتان هر ایالت، هرگاه می‌دیدند که فرمانروایی در آباد کردن زمین‌های حوزهٔ فرمانروایی خوش کوشش کرده و بر جمعیت آن افزوده است، به آنها پاداش‌های بسیار می‌دادند. کشاورزان دورهٔ هخامنشی تمام کوشش خود را در کار کاشت زمین به کار می‌بردند زیرا کشاورزی را مهمترین کارهای بشری می‌دانستند و معتقد بودند که اهورامزدا از زراعت، بیش از سایر کارها خشنود می‌شود.

در دورهٔ هخامنشیان قسمتی از زمینها برای خود کشاورز بود و خود در آن زمین به زراعت می‌پرداختند و گاهی این کشاورزان کوچک با همکاری هم به کشاورزی در زمین‌های بزرگتر می‌پرداختند.

محصول عمدهٔ کشاورزان گندم و جو بود که مهمترین مادهٔ غذایی محسوب می‌شد. سلاطین هخامنشی برای وصول مالیات و افزایش ثروت مملکت به کشاورزی و عمران و آبادی اهمیت زیاد می‌دادند.

معتقدات دینی هم در این امر دخالت داشت به طوری که ایرانیان معتقد بودند که کشاورزی و آبیاری، بدرا فشانی، کاشتن درخت، گله‌داری و ایجاد خانواده‌از کارهایی است که اهورامزدا دوست دارد.

در دورهٔ هخامنشیان گندم کمتر کاشته می‌شد و غذای ثروتمندان بود. خرما از جوازاتر و فراوانتر بود و اگر کارگری نمی‌توانست خود را با نان جو سیر کند می‌توانست با پرداخت پول کمی خرمای زیادی بخرد که او را سیر کند. یک کارگر با دستمزد یک ماه خود فقط می‌توانسته دو قسمت

جو و سه قسمت خرما برای آذوقه یک ماه خود تهیه کند.

جاهایی که درخت زیتون به عمل نمی آمد، تخم کنجد می کاشتند و

روغن کنجد جایگزین مواد روغنی و چربی حیوانی بود.

گله های بزرگ گوسفند و بز بیشتر برای معابد بوده و پشم و موی آنها

را به قیمت بالایی می فروختند و ثروتمندان با خریدن پشم برای خود

لباس تهیه می کردند.

از گاو برای شخم زدن استفاده می شد که بیشتر متعلق به پرستشگاهها

بود و با گاو- آهن زمینها شخم زده می شد. کشاورزی و به بار آوردن

محصول، کاشتن درخت، کندن نهر، آبیاری زمینها از وظایف اساسی و

دینی هر فرد ایرانی بود. و در آیین زرتشت، بهترین شغل کشاورزی بود و

مردم از کودکی فرزندان خود را به فتون کشاورزی و آماده کردن زمین آشنا

می ساختند.

پیشکش "راد" به تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## شوش پایتخت جهان

بنابر اکتشافات علمی ثابت شده است که شوش بواسطه موقعیت خاص کشاورزی و اقتصادی و ثروت و آبادی خیره کننده‌اش زمانی در شمار بزرگترین شهرهای عیلام بود و مجسمه‌های اریاب، انواع خاص به خود داشته است و همواره وفور نعمت و آبادی آن مطمئن نظر مهاجمین بیگانه و ملل قدیم به خصوص قوم «آسور» بوده است و روی همین اصل در سال ۶۴۵ ق.م. آشوریانی پال پادشاه آشور که در پی بهانه و جنگ علیه عیلام برآمده بود، بت معروف رب‌النوع شهر «ارخ» را از «خوم بان‌کلداش» پادشاه عیلام خواست و چون مجسمه مزبور بیش از ۱۶۳۵ سال در شوش نگهداری شده بود وی نمی‌توانست به این آسانی آن را به دشمن مسترد دارد مگر آنکه از تخت و تاج عیلام چشم بپوشد. زیرا مقام سلطنت عیلام و حفاظت از رب‌النوع «ارخ» هر دو بهم پیوستگی داشت. از این رو جواب رد بخواسته «آشوریانی پال» داد و در نتیجه آشوریان وارد شوش شدند و شهر را غارت و مردم را به قتل رساندند و جواهرات و مجسمه‌های خدایان و رب‌النوع «ارخ» را به نینوا پایتخت دولت آسور منتقل کرده از آنان گرفتند و «خوم بان‌کلداش» پادشاه عیلام و «تاماریتو» پادشاه سابق آن را وادر نمودند تا هر دو، اربابه‌اش را تا معبد «آسور» و

«ایشتار» خدایان آسور بکشند.

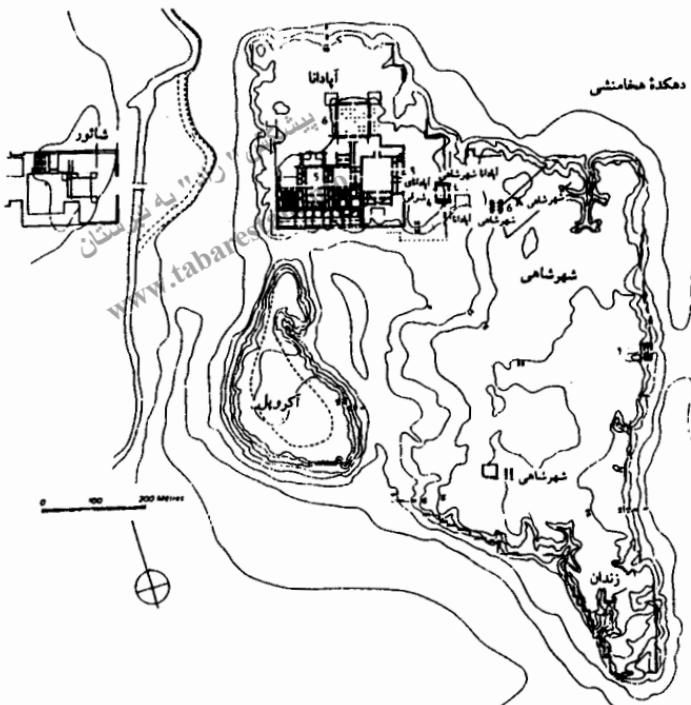
نام شوش چندین قرن از صفحه گیتی محو شد تا آنکه داریوش بزرگ، پادشاه هخامنشی به سال ۵۲۱ ق.م. ضمن مسافرت به بال، از این محل عبور کرد و شهری جدید را بنا نهاد و در آن قصرها و عمارت‌زیادی ساخت و آنگاه دستور داد تا برج و باروهای این شهر را با دیوارهای قطور و بلندی بسازند و در پای دیوار خندقی عمیق حفر نمودند تا آب رودخانه «شائزور» از آن بگذرد.

شوش پایتخت جهان، که آن روز با چهار رودخانه به دریا متصل می‌شد بدين صورت

مقر شاهان، شاهزادگان، سفرا، هنرمندان و دیگر دانشمندانی شد که به آنجا می‌آمدند. آنچه مسلم است شوش در آن زمان از هر حیث مرکزیت داشته است و به همین جهت هم در زمان هخامنشیان این شهر از نظر اقتصادی و سیاسی از سه پایتخت دیگر آن روز یعنی اکباتان، تخت جمشید و بابل به مراتب با اهمیت‌تر بوده است. زیرا شهر شوش بواسطه چهار رودخانه کرخه، شائزور، آبدیز و کارون در زمان قدیم به دریای آزاد متصل می‌شده است.

شوش از راه‌های زمینی نیز به اقصی نقاط امپراتوری وصل می‌شده است و راه مشهور شوش تا شهر «افس»، آخرین نقطه آباد آسیای صغیر می‌رسیده است. این راه از روی دجله می‌گذشته و طول آن بالغ بر ۲۶۸۳ کیلومتر می‌شده است. و نیز راه قدیمی شوش به بابل و کرک میش و دیگر راه سلطنتی شوش به پایتخت جمشید، شایان توجه است که راه اخیر سنگ فرش بوده است.

راه دیگر راه شوش به اکباتان بود که از لرستان می‌گذشته و به سبب سرما فقط در تابستان از آن عبور می‌کرده‌اند. شوش در عصر هخامنشی بالغ بر چهار کیلومتر مربع بود و بیش از ۲۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است.



نقشه شوش در دوره هخامنشی، پراکندگی آثار بازمانده تقریباً همگی با مشخصات سلطنتی. ۱- دروازه شهر ۲- رواق داریوش ۳- گذرگاه مفروش از خشت ۴- دروازه داریوش ۵- اقامتگاه سلطنتی ۶- تالار آپادانا

در حدود سال ۵۶۰ میلادی، دو ایالت نیرومند آریایی، ماد و پارس متعدد شدند و امپراتوری ایران را بنیان نهادند. این کار وقتی مسجّل شد که کوروش بزرگ، نخستین پادشاه هخامنشی، پدر بزرگ خود آستیاک را که حکمران ماد بود، از تخت سلطنت برکنار کرد و با مساعی کوروش و داریوش اول، سراسر آسیای غربی گشوده شده و به صورت نخستین امپراتوری جهان سازمان یافت. این امپراتوری ۲۳۰ سال دوام آورد. در گستره‌ای از حدود نیل تا سیحون و از دریای اژه تارودگنگ دوره تاریخی تازه‌ای آغاز شد. ثبات بی‌سابقه‌ای پدید آمد و حکومتی دلخواه ظاهر

گشت. شبکه‌ای از ارتباطات موجب تشویق بازرگانی و تولید ثروت هنگفت گردید.

پس از فرونشاندن توطئه «اسمردیس» داریوش برای همیشه پایه‌های امپراتوری ایران را بربا کرد. محاصره بابل در سال ۵۱۹ ق.م. پایان یافت و داریوش پسر ویشتاب هخامنشی برای آینکه پایتحت خود را در محلی که بیشتر مرکزیت داشته باشد انتخاب نماید، به شهر شوش رونی آورد و راهی موسوم به راه شاهی میان سارد و شوش کشید که حدود دوهزار و چهارصد کیلومتر طول داشت و پیمودن آن برای مسافری پیاده سه ماه طول می‌کشید. این راه از سارد آغاز می‌شد و از «فریگیه» گذشته در نزدیکی رود هالیس به «پتریه» پایتحت سابق هیتی‌ها می‌رسید و سپس به سمت جنوب پیش رفته و در «ساموستا» با رود فرات تلاقی می‌کرد. راه شاهی در نینوا در محل موصل، کنونی از دجله می‌گذشت و پس از آنکه نظیر جاده کنونی موصل بغداد مسافتی را در امتداد دجله پیش می‌رفت سرانجام در ولایت سوزیانا به پایتحت می‌رسید.

داریوش که سرگرم فتوحات خود بود تا سلطه و حکومت خود را در همه جا به طور کامل مستقر سازد، پس از اشغال تراس در یونان یعنی میان سالهای ۵۰۶ تا ۴۹۹ ق.م. دستور ساختن کاخ خود را در شوش داد و تسلط وی بر ملل مختلف جهان به وی اجازه داد که از تمام منابع و هنرها و کارهای این ملل استفاده کند، تا این کاخ تاریخی را به نحو احسن بنانهد.

کار ساختمان کاخهای شوش در مدت حمله نیروهای ایران به کشور یونان به فرماندهی خود داریوش آغاز شده بود و در پایان این جنگها داریوش به شوش بازگشت و در کاخ جدید خود ساکن شد و در مدت سه سال مقدمات جنگ مهم جدیدی را علیه یونان تهیه کرد، ولی وی پس از ۳۲ سال سلطنت از دنیا رفت. کاخ داریوش که در قرن پنجم ق.م. یعنی در



شوش: مجموعه بنای دوره هخامنشی

حدود سال ۴۴۰ قبل از میلاد در دوران اردشیر اول آتش گرفت و سوخت، در دوران اردشیر دوم مجددأً تعمیر و بنا شد و بالاخره در حدود سال ۳۲۳ ق.م. به دست اسکندر افتاد.<sup>۱</sup>

اسکندر از بابل بطرف شوش رهسپار شد و پس از شش روز طی مسافت، وارد منطقه‌ای گردید که به قول «کنت کورث» ساتрапن<sup>۲</sup> نام داشت، دیودور این ولایت را «سیت تاس»<sup>۳</sup> نوشت و این نوشه و این نام مصحف، همان «سی تاکس» یا «سی تاس» است.

چون منطقه بسیار حاصلخیز بود اسکندر در این جا توقف کرد و برای سپاهیان خود مسابقه‌هایی برای آزمایش کفایت آنها قرار داد. هر کس مسابقه را می‌برد، رئیس هزار نفر سپاهی می‌گشت.<sup>۴</sup> از این به بعد تقسیمات قشون مقدونی تغییر کرد، زیرا هر یک از افواج مقدونی تا این

۱. محمدخان ملک بزدی، ص ۶۵

زمان از ۵۰۰ نفر تشکیل شده بود و داشتن ریاست لشکر براساس لیاقت نبود.

اسکندر پس از این به طرف شوش رفت و روز بیستم از حرکت به بابل به آن شهر رسید. والی آنجا «آبولیت»<sup>۱</sup> پرسش را به استقبال فرستاد و قول داد که خزانه این شهر را تسليم کند.

اسکندر در شوش، خزانه داریوش را تصرف کرد. «دیودور» می‌گوید: چهل هزار تالان شمش طلا و نقره بود و نه هزار تالان پول مسکوک طلا (دریک).

پیرنیا می‌گوید:<sup>۲</sup> چون «دیودور» معین نکرد که چه مقدار شمش طلا آنجا بوده پس نمی‌توان حجم ذخایر خزانه شوش را معلوم کرد.

«کنت کورث» حجم ذخیره را پنجاه هزار تالان نوشت، و «پلوتارک» گوید که این ذخیره چهل هزار تالان. نقره مسکوک بود و اشیاء نفیسه و پارچه‌های ارغوانی اعلیٰ به وزنی معادل پنج هزار تالان؛ پارچه‌ها را در مدت ۱۹۰ سال جمع کرده بودند و با وجود این از درخشندگی آنها نکاسته بود. رنگ سرخ این پارچه‌ها را از عسل و رنگ سفید را از سفیدترین روغن‌ها ساخته‌اند.

«پلوتارک» از قول «دی‌نن» می‌گوید: شاهان پارس برای اینکه نشان دهند، که ممالک تابعه پارس تا کجا کشیده شده بودند، آب رود نیل وایستر (دانوب) را آوردند در خزانه گذاشته بودند.<sup>۳</sup>

«آریان» نوشته که فقط مقدار نقره به پنجاه هزار تالان می‌رسید.<sup>۴</sup> اسکندر در قصر شوش مقدار زیادی اشیاء گرانبها یافت. از جمله دو مجسمه «هارمودیوس»<sup>۵</sup> و «آریستوگی تون» بود که از مفرغ ساخته بودند

1. Abulete.

۳. همانجا ص ۱۴۰۷

۲. ایران باستان: ص ۱۴۰۷

4. Harmodius

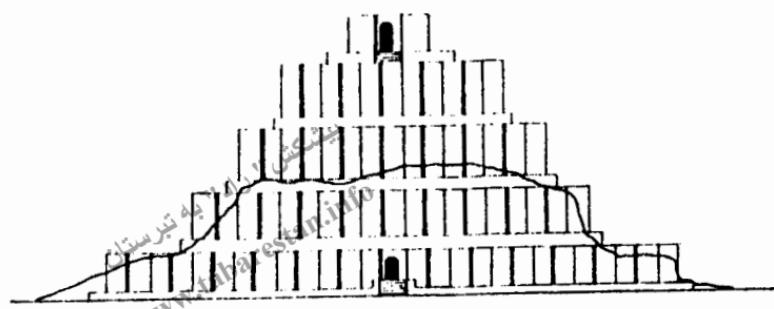
5. Aristogiton



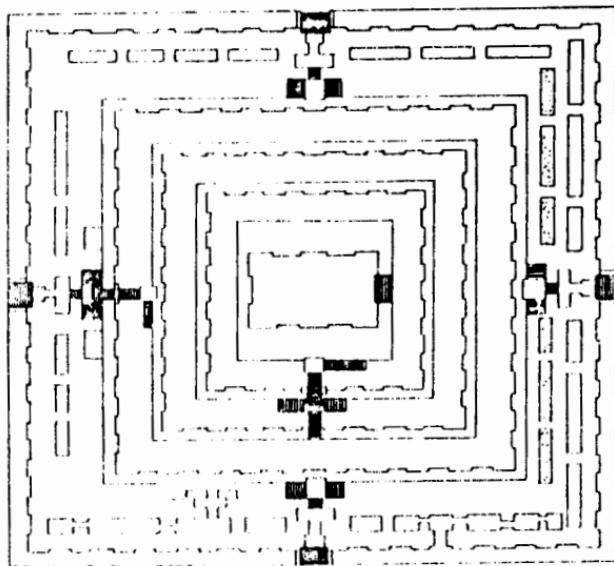
نقش گاو بالدار متعلق به سده پنجم پیش از میلاد از شوش

و خشایارشا این مجسمه‌ها را از آتن آورده بود. اسکندر این اشیاء را به آتن فرستاد.

اسکندر پس از توقف چند روزه در شوش، به پارس رفت و «آرخه لاتوس»<sup>۱</sup> را با ساخلوبی مرکب از هزار نفر در شوش گذاشت و دژبانی ارگ را به «کستوفیل»<sup>۲</sup> داد. «کالی کرات»<sup>۳</sup> مستحفظ خزانه گردید و «آبولت» که شوش را تسليم کرده بود به سمت والی خوزستان باقی ماند. اشغال ایران شرقی ادامه یافت و اسکندر در همانجا شهر جدیدی به نام اسکندریه بنادرد. در سال ۱۳۲۷ اسکندر از هندوکش گذشت و به سوی هند فرود آمد.



وجه شمال شرقی

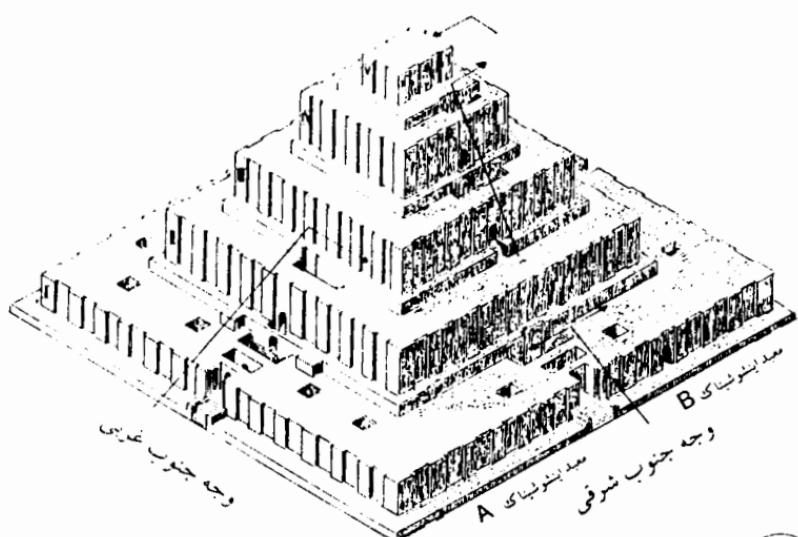


نقشه

زیگورات چغازنبیل

پیشکش "زیگورات چغازنبیل"  
 طرحی برای بازسازی  
 ۱۹۵۶ بر اساس طرح معماری سیکستوس

0 10 20 30 40 50m



ایزو متری

زیگورات چغازنبیل

در این موقع سربازان مقدونی به شاه خود اعلام کردند که دیگر حاضر نیستند، از او پیروی کنند. اسکندر گاه با جنگ و گاهی به صلح با هندوان در طول سند حرکت کرد و اجازه داد که بخشی از سربازان به وطن مراجعت نمایند. اسکندر پس از ماهها به بدرعباس (کنونی) رسید و راه خود را به سوی پاسارگاد تعقیب کرد تا بتواند در بهار ۳۴۳ق.م. به شوش برسد.

پنج سالی که اسکندر پس از نخستین اقامت در پایتخت بزرگ، سپری کرد تصمیم او را در اتحاد دو جهان آن روز سخت‌تر ساخت. تمرد سربازان و یا غیگریهای نزدیکترین رفقاء نظامی او، وی را بر آن داشت که در اجرای اعمال سیاسی از نظر وصول به هدفی که تعقیب می‌کرد تعجیل کند.

اسکندر شوش را ترک گفت و جاده قدیم شاهی را که به هگمتانه می‌رفت تعقیب نمود و از آنجا به سوی بابل رهسپار شد. این آخرین سفر شاهی جانشین هخامنشیان بود. وی اندکی بعد بر اثر بیماری در پایتخت قدیم شرق درگذشت (۳۲۳ق.م.). و شوش نیز که گنجهایش به غارت رفته بود و مانند تخت جمشید سوزانده شده بود از این پس دیگر از رونق افتاد. شوش در دوره‌های سلوکی و اشکانی و اوائل عصر ساسانی عظمت دیرین خود را تقریباً بدست آورد. در زمان شاپور ذوالاكتاف که شهر عمال رومی شده بود از اعتبار افتاد و قسمتی از آن در اثر عوامل مختلف خراب شد. شاپور که دلخوشی چندانی از شوش نداشت به ایجاد پایتخت نوینی در کنار رودخانه کرخه پرداخت.

«ابن اثیر» می‌گوید: شاپور شهری در ناحیه شوش بنا کرد و آن را ایران شهر شاپور نامید و اسیرانی را که در جنگها گرفته بود در آن شهر ساکن نمود.

## کاوش‌های باستان‌شناسی در شوش

«ماک‌کاون»<sup>۱</sup> در سال ۱۹۴۸ م. از سوی موسسه شرقی شیکاگو، تفحصاتی را در منطقه خوزستان آغاز کرد. وی بحث‌های واقع در میان رود کارون در مغرب و رشته کوه‌های بختیاری در مشرق<sup>۲</sup> و خلیج فارس در جنوب را مورد بررسی قرار داد. وی از شهر اهواز تا خلیج فارس<sup>۳</sup> اثری که متعلق به عهد پیش از اشکانیان باشد بدست نیاورد ولی در دره رامهرمز در ناحیه بهبهان، و در اطراف بندر دیلم آثار متعددی پیدا نمود که متعلق به جستجوهایی بود که در منطقه از پنج تپه‌ای که تل غزیر<sup>۴</sup> را تشکیل می‌دهد به عمل آورد. روی بزرگترین تپه‌های این محل طبقه‌ای از دوران اسلامی کشف شده و ویرانه‌های یک قلعه ایلامی متعلق به هزاره دوم قبل از میلاد ظاهر گشت. زیرا در این طبقه اثار دوران پیش از ایلامی<sup>۵</sup> مرکب از الواح و سفال دیده شده است.

یک طبقه ده متری متعلق به دوران پیش از تاریخ این طبقه را از زمین بکر جدا می‌کرد. روی تپه‌های دیگری در زیر طبقه اسلامی، قبرهای متعلق به هزاره اول قبل از میلاد ظاهر گشت و در تپه سوم طبقات بالا شامل آثار متعلق به هزاره دوم پیش از میلاد بود.

بین شوستر و شوش در فاصله ۴۵ کیلومتری جنوب شرقی در محل چغازنبیل، ویرانه‌هایی از یک شهر ایلامی متعلق به دوران «دوراوتاش»<sup>۶</sup> قرار داشته که قرن سیزدهم قبل از میلاد بوسیله «اوانتاش هویان»<sup>۷</sup> یا «اوانتاش گال»<sup>۸</sup> پادشاه ایلام ساخته شده است. این شهر در ۶۴۰ پیش از میلاد بفرمان «آسوربانیپال» در ضمن جنگ با «هومبانالاش»<sup>۹</sup> سوم آخرین

1. Mc cowm.

2. Tall-ighazir

3. Proto-elamite

4. Dur-untash

5. Untash-Hupan

6. Untash-Gal

7. Humb analtash 111

پادشاه ایلامی خراب شد. ویرانه‌های این شهر را چندین باستان شناس باز دید کرده‌اند، و آقای «دومکنم»<sup>۱</sup> در سالهای ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ در آن گمانه‌هایی زد و تعداد زیادی از آجرهایی که شامل کتیبه‌های خط میخی بود در ویرانه‌های مزبور پیدا شد. پرسور «گیرشمن» از سال ۱۹۵۲م. به عنوان ریاست هیئت کاوش کننده فرانسوی در شیوه مشغول خاکبرداری در این شهر قدیمی شد.

شهر قدیم «دوراوتتاش» دو حصار داشته یکی خارجی به طول ۱۲۰۰ متر و عرض ۸۰۰ متر و دیگر حصار داخلی به طول ۴۰۰ متر و عرض ۲۰۰ متر. قسمت مقدس شهر در داخل حصار داخلی واقع بوده است. در میان قسمت مقدس شهر، «زیگورات» یا برج طبقه‌ای بربنا شده بود. کشف این «زیگورات» یکی از پدیده‌های بسیار قابل توجهی بوده که تا امروز به وقوع پیوسته است.

در ۱۸۵۰م. لفتوس<sup>۲</sup> و چرچیل<sup>۳</sup> در خرابه‌های شوش تحقیقاتی کردند. بعد از آنها در ۱۸۸۵ دیولاوفوا با همسرش مشغول تحقیقات در شوش گردید و قصر اردشیر دوم هخامنشی را کشف کرد. این محل در ابتداء قصر داریوش اول بود و بعد از خراب شدن آن بواسطه حریقی در زمان اردشیر اول، اردشیر دوم از نو قصری بر خرابه آن بنا کرده علاوه بر این اکتشاف سرستون و کاشیهای زیادی در اینجا پیدا شد. که در موزه لوور پاریس است. از جمله آثاری است موسوم به جاویدانها که نمونه‌ای از سپاهیان دوره هخامنشی را نشان می‌دهد. موزه لوور پاریس از حیث آثار ایران قدیم بر سایر موزه‌ها برتری دارد.

پس از «لفتوس» و «دیولاوفوا»<sup>۴</sup> هیئتی در تحت ریاست «دمرگان»<sup>۵</sup> بر حسب اجازه انحصاری، که دولت ایران به دولت فرانسه داده بود،

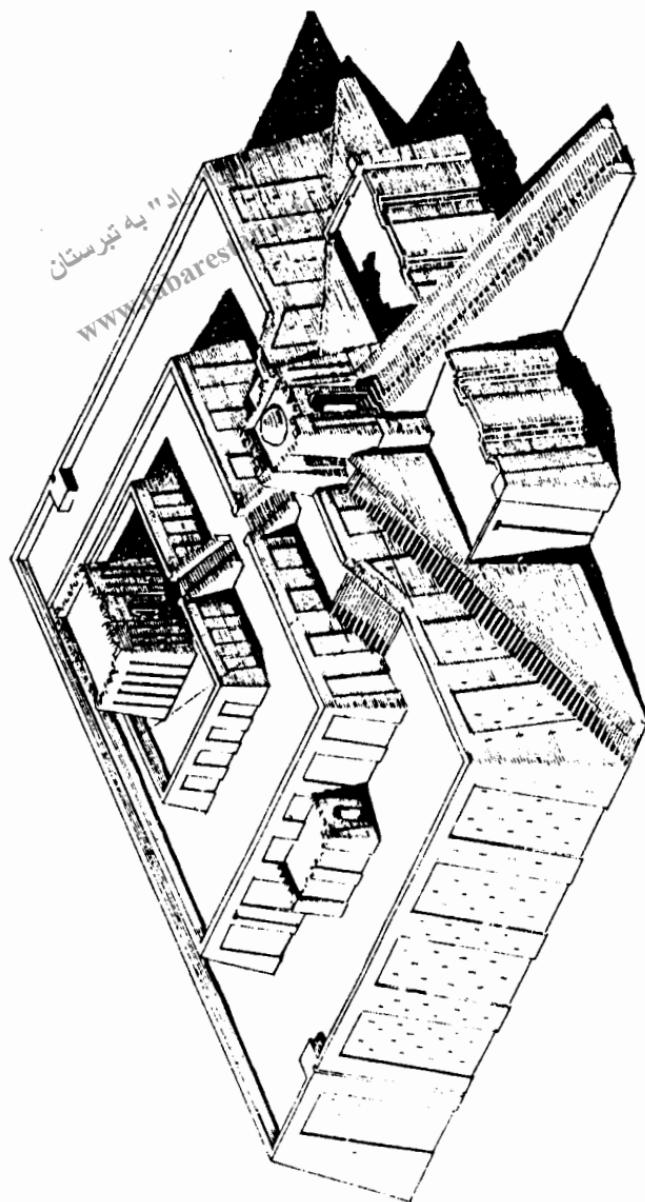
1. R.De mequene

2. Loftus.

3. Churchill

4. M.Dielasfoy

5. j.demorgan



زیگورات اور. به نقل از سرلئونارد وولی

حفریات را دنبال کرد و (شیل) داشمند آسور شناس از اعضای هیئت مزبور بود. از ۱۹۴۶ به بعد «گیرشمن» بر روی این منطقه مطالعه و کاوش نمود. اگرچه حفریات شوش هنوز با تمام ترسیده و چنانکه گویند، نیم قرن دیگر لازم است تا اینکار انجام شود، با وجود این از آن‌چه تابحال بدست آمده تاریخ عیلام تا اندازه‌ای روشن گشته.<sup>1</sup> و یک دولت بزرگ دولتهاشی بزرگ شرق قدیم افزوده است. در اینجا آثاری راجع به بابل و آسور به دست آمد که کسی انتظار آن را نداشت، از جمله ستل<sup>2</sup> حمورابی<sup>3</sup>، پادشاه بابل است که در قرن بیست و یکم قبل از میلاد سلطنت داشت. «رم گیرشمن» موفق به کشف آثاری در همان سالها شد که این آثار به «روستای هخامنشی»<sup>4</sup> موسوم است. وی در این روستا سه لایه فرهنگی شناسایی کرد و قدیمترین آنها (روستای هخامنشی) را با محوطه‌های عصر آهن ۲ چون سلک V1 و گیاهان I مقایسه نمود و چون به مسئله ورود آریاییها به ایران و استقرار آنها در این سرزمین توجهی خاص داشت، به این نتیجه رسید که لایه ۱ روستایی هخامنشی آثار به جای مانده از پارسیان تازه واردی است که از کوههای زاگرس به این منطقه مهاجرت کرده‌اند. وی با ادامه همین خط فکری ادعا کرد که مصتبه‌های برد نشانده و مسجد سلیمان محل استقرار شاهان اولیه پارسی چون آرشام و آریامنه بوده است. اما حفریات آتی خود وی در این دو مصتبه نشان داد که آنها مربوط به دوره‌های سلوکی پارتی یا حداقل اوآخر هخامنشی هستند و ارتباطی به اوایل دوره هخامنشی ندارند.

از سوی دیگر بعدها مشخص گردید که قدیمترین لایه روستای هخامنشی مربوط به نیمة دوم دوره ایلام نو (۷۲۵ تا ۵۲۰ ق.م) است و آن هم ارتباطی به هخامنشیان ندارد. همین نکات موجب شد که نظریه

1. Stele (سنگ یک پارچه که بر آن خطوطی را کنده‌اند)

2. Hamurabi

3. Village perse – Achemenide.

استقرار پارسیان پیش از تشکیل شاهنشاهی در شوش یا حدود آن متنفی شود.

وقتی که «مورگان» در سال ۱۸۹۷ م. تشکیلات هیئت اعزامی به ایران را بوجود آورد متوجه شد که باید بنای قابل دوامی برای انجام عملیات حفاری در محل بوجود آید، زیرا عملیات حفاری ممکن بود در حدود چهل سال بطول انجامد، به همین جهت تصمیم گرفت بنائی بسازد که گنجایش آن را داشته باشد که افراد هیئت اعزامی و لوازم علمی و اسبابهای حفاری و آثاری که کشف می‌شود را جای دهد.

این قلعه در منتهی الیه شمال تل «آکرولپ» شوش بریلنندی بنا شده و مشرف بر دشت و بر تمام قسمتها بایی که عملیات حفاری در آن انجام می‌شود، می‌باشد. این قلعه در نقطه‌ای ساخته شده بود که اعصار قدیم نیز در آن استحکاماتی وجود داشته است.

بطور کلی ویرانه‌های شوش روی چهار تپه بزرگ تشکیل شده بود: تپه قدیمی در شهر پادشاهی در ابتدا بوسیله ایلامیها ساخته شده. بیشتر آثار مهم شوش در روی این تپه پیدا شده است. این تپه تاکف زمین سی متر ارتفاع دارد. خاکبرداری و کاوش تا طبقات پیش از تاریخ ادامه یافت و در ضمن آن به طبقات اسلامی و ساسانی و اشکانی و سلوکی و هخامنشی و ایلامی جدید و پیش از ایلامی برخورد کرده‌اند.<sup>۱</sup> [که در بالای این تپه قلعه فوق الذکر بنا گردید].

قسمت دیگر که از سه تل تشکیل می‌گردد خیلی مهمتر است و به طور قطع در اطراف آن حصار و استحکامات دیگری بوده است ولی محیط آن مجموعاً از ۴۲۰۰ متر تجاوز نمی‌کند که این مطلب با گفته‌ها و تخمین مورخ یونانی «استرابون» تطبیق نمی‌کند، به عقیده وی محیط شهر شوش در حدود ۱۲ کیلومتر بوده است؛ که در این صورت باید گفت «استрабون»

۱. لوئی واندنبرگ: باستان‌شناسی ایران باستان. ص ۷۳.

حومه شهر را نیز بحساب آورده است.<sup>۱</sup>

### وجه تسمیه شوش

شهر شوش، مرکز شهرستان استان خوزستان، یا بهنامی حدود ۱۲ کیلومتر مربع در شمال باختری خوزستان در مسیر راه آسفالتی اصلی اهواز - دزفول، در ۳۲ درجه و ۱۲ دقیقه پهنهای شمالی و ۴۸ درجه و ۱۵ دقیقه درازای خاوری نسبت به نیمروز گرینویچ قرار دارد.

در خط ایلامی نام شوش، پایتخت کشور ایلام، به صورت هزواریش نگاشته می‌شد، یعنی آن را به زبان سومری می‌نوشتند و به زبان ایلامی می‌خواندند و این روش عیناً در زبان اکدی هم بود، یعنی در اکدی هم نام شوش را به سومری می‌نوشتند و به زبان خود آن را می‌خواندند. صورت هزواریش نام شوش در ایلامی *mus-eren* (موش ارن) است، که جزء نخست آن، *mus* به معنی باغ و جزء دوم آن *eren* به معنای سدر (کنار) می‌باشد و رویهم به معنی کنارستان سدر است. این واژه مرکب که در اکدی و ایلامی «شوشن» می‌خوانند، یعنی شهر شوش.

حال با توجه به این هزواریش آیا نمی‌توان گمان برداشته باشد که به احتمال بسیار قوی واژه شوش در اصل به معنی باغ کنار بوده است. و شاید در آن زمان در این ناحیه درخت کنار بسیاری وجود داشته است.

برخی گفته‌اند که به باور بعضی از «دانشمندان» شوش به معنای سوسن بوده است چون این ناحیه پر از سوسن زیبا است و شاید به همین مناسبت نام این شهر را شوشن یعنی سوسن انتخاب کرده‌اند.

ولی اگر بپذیریم که شوش در اصل به معنای کنار یا کنارستان بوده است، این شکافتن جدید، یعنی پیوند میان شوشن و سوسن را بایستی به صورت دیگری توجیه کنیم. واژه سوسن در پهلوی به صورت *swn* آمده

۱. کاخ داریوش بزرگ در شوش؛ محمدخان ملک یزدی، ص ۲۵.

که مکنیزی آن را *sosan* با واو مجھول خوانده و فرهوشی با واو مجھول و هم با واو معروف، یعنی *sosan* در فرهنگ پهلوی خود آورده است. این واژه در عربی و عبری سریانی که از زبانهای سامی هستند دیده می‌شود. در عربی به فتح سین آمده است، چنان که در قاموس فیروزآبادی ذکر گردیده، اما تعدادی از دانشمندان لغت عربی، چون خفاجی (در شفاء العلیل) آن را به ضم اول نیز نگاشته‌اند و گفته‌اند که وزن فوعل به ضم فاء تنها در سه کلمه دیده شده است، که هر سه اعجمی، یعنی معرب هستند و آنها عبارتند از سوسن، صویح، وفوقل، بنابراین شاید اصل واژه فارسی به عربی رفته باشد. اما در عربی آن را شوش *Susan* و در سریانی شوشنو *Sawsano* می‌خوانند، که هر دو بیان اصلی واژه را به فتح سین اصلی نشان می‌دهد. از این جهت صورت عربی سوسن به فتح سین را برتر می‌شمارند و در این صورت در پهلوی هم بایستی با واو مجھول خوانده شود، خواه عربی از فارسی گرفته شده باشد یا فارسی از یکی از زبانهای سامی، چون آرامی یا سریانی گرفته شده باشد.

به‌هرحال مشکل است که اصل واژه سوسن را بتوان مشخص کرد، ولی اگر هم به شوش بستگی داشته باشد، شاید به عکس آنچه ذکر شد، یعنی سوسن از شوش گرفته شده باشد نه شوش از سوسن و به بیان دیگر سوسن شاید در اصل به معنای گل شوش یا گلی که در شوش می‌روید بوده و این نظر به نظر صحیح‌تر می‌آید، در این صورت می‌باید اصل این واژه فارسی باستان به صورت *causana* بوده باشد، یعنی ریشه کلمه به صورت تقوت شده درآمده باشد تا نسبت را برساند و این در صورتی است که نام شوش را در فارسی باستان «سوشا» بدانیم.

چنانچه در کتاب «کنت» آمده است از روی خط میخی امکان دارد که همین واژه را نیز *Causa* بخوانیم چنانکه صورت یونانی آن *Sousa* نیز ممکن است به هر دو صورت خوانده شود در صورت اخیر تنها پسوند *na*

به آن افزوده شده است که سوسن در این صورت به معنای «شوشی» خواهد بود و این گمان می‌تواند دلیل واو مجھول در واژه پهلوی سوسن و مفتوح بودن سین اول در واژه عربی سوسن و همسانیهای آن، در عبری و آرامی باشد و گرنه توجیه واو مجھول در پهلوی فرنیز صورت عربی و شکلهای دیگر به آسانی مقدور نخواهد بود.<sup>۱</sup>

شوش که در سنگ نبشته داریوش «خوجه» آمده «هرودوت» آن را سوزیانا و استرابون «الامیس» عیلام می‌خواند و آن ایالتی بود شامل عیلام قدیم و کشور کاسیها که شامل خوزستان و لرستان امروز می‌شده است. حدود آن از جنوب خلیج فارس و از مغرب به بابل و از شمال ماد، و از مشرق پارس بود و رود «خوابسب» (کرخه) و کارون در آن جاری بوده است. شهرهای قدیم آن «ماداکتو» نزدیک به رود کرو «خالیدالو» نزدیک به خرمآباد کنونی و اهواز بوده که نام قدیمیش معلوم نیست.<sup>۲</sup>

مرکز این ایالت شهر شوش بود که پایتخت پادشاهان هخامنشی بود و خرابه‌های آن فعلًا در نزدیکی هفت تپه واقع است. بومی‌های عیلامی در کتبه‌های خود آنجا را «خاتامتی» یا «خاپیرتی» می‌نامیدند. شهر خاراکس در خوزستان که آنرا یونانیان «خاراکس اسپاسینی»<sup>۳</sup> می‌گفتند در دهانه دجله قرار داشت. خود ولایت میسان یا میشان بنام «خاراکسن»<sup>۴</sup> معروف بود. ولایت «اوکسیان»<sup>۵</sup> در همسایگی شوش واقع بود و اسکندر مقدونی برای حمله به پارس از این ولایت گذشت.

بعضی از محققان از جمله «آندرس»<sup>۶</sup> لفظ اوکسیان را یونانی شده خوزیامی می‌دانند.

۱. پژوهش در نام شهرهای ایران، صص ۴۲۹ الی ۴۳۱ بنقل از ریشه واژه‌های شوش و شوستر، شناسنامه جغرافیای طبیعی آن. ۲. جغرافیای تاریخی ایران باستان ص ۱۷۳

3. Charax spassini

4. Charaxene

5. Uxiens

6. Andrees

«حمزة اصفهانی» شوش را از خوب و خوش مأخذ دانسته است. نام این شهر در تورات با لفظ شوش یا شوشن آمده است. «استرابون» می‌گوید: «شوش را سونس پلکن «منن» بنادرد است این شهر بسیار وسعت دارد و ارک آن را «منونیم» می‌نامند. حصار و معابد و قصرهای شوش بطرز عمارت بابلها از آجر و قیر بنا شده است.»<sup>۱</sup> «السترنج» می‌گوید: «در جنوب باختری دزفول خرابه‌هایی از شهر شوش است که به نام سوسها در قدیم بوده و در نزدیکی رو دخانه کرخه جا داشته است.»

شهر شوش در قرون وسطی شهری آباد و مرکزی بزرگ برای خوزستان بوده است که چندین شهر در آن روزگار آبادی و حومه داشته‌اند و در آن جا قلعه‌ای محکم و قدیمی و بازارهای باشکوه و مسجدی که ستونهای گرد مانند داشته دیدنی و بی‌نظیر بوده است. «حمدالله مستوفی» در قرن هشتم بعد از میلاد درباره شوش می‌گوید: «قبر دانیال پیامبر بر جانب غربی آن رود و شهر است و شهر کرخه نزدیک شوش است که اکنون نام آن شهر را بنام رود گذاشته‌اند و رود کرخه می‌گویند. آن رود که از دامنه تپه‌های شوش می‌گذرد باقی بوده و به مسافت کمی بالای رود در جانب راست کرخه واقع شده است.

### قدمت و عظمت شوش

بر اثر کاوش‌هایی که باستانشناسان انجام داده‌اند قدمت شوش را هزاران سال پیش از میلاد دانسته‌اند و نیز این نکته نشان می‌دهد که بنای آن در هزاران سال پیش از میلاد مسیح بوده و در طبقات پایین‌تر آثاری بدست آمده است، که مربوط به هشت هزار سال قبل می‌باشد و این زمان اواخر عصر حجر یا اوایل عصر مس بوده است.<sup>۱</sup> «ابن مقفع» گفته است

که: «نخستین بنائی که پس از طوفان نوح بوجود آمده حصار شوش بوده است.»<sup>۱</sup>

«مستوفی» در کتاب «نزهه القلوب» بنای آن را به «مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ابوالبشر» نسبت می‌دهد و می‌گوید: «این اولین شهر است که در خوزستان بنا کرده و هشتاد و هشت ساختمان بر عمارت آن افروز و قلعه ساخت و بر آن قلعه، قلعه‌ای دیگر در غایت استحکام و شاهپور ذوالاكتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاهپور خوره خواند و...»<sup>۱</sup>  
شوش در سال ۱۷ هجری قمری به تصرف اعراب مسلمان درآمد، در دوره اسلامی نیز مدت‌ها از شهرهای پر جمعیت و پر رونق بود هنگامیکه مرکز خوزستان به اهواز انتقال یافت، شوش مرکزیت خود را از دست داد و رفته رفته روی زوال گذاشت.

شوش یکی از قدیمیترین مراکز تمدن جهان است که قدمت آن از شش هزار سال پیش از این تا اوایل قرن چهارم هجری می‌رسد؛ در این مدت طولانی شهر معمور بوده و مردم آن تمدن باشکوهی داشته و آثاری بس شگرف از خود باقی گذاشته‌اند.

تپه‌های شوش نشان‌دهنده آثار بازمانده از دوره استقراری هستند که عملاً اسکان در آن بدون وقفه، از آغاز هزاره چهارم تا قرن سیزدهم میلادی، ادامه داشته است. دوره شوش ۱ که قدیمترین آثار و مواد شناخته شده وابسته به دوره استقرار و اسکان در منطقه کاوش را در بر دارد، در آکروپل آغاز می‌شود.

شوش در تاریخ عمر طولانی خود دارای دو عصر طلایی بوده است. دوره عظمت پادشاهان ایلام در زمان سلطنت «شیلخاک اینشوشیناک» که در این عصر خوزستان کشوری قوی و شوش شهری بسیار آبادان و مجلل و با ساختمانها و قصرهای سلطنتی و غنایم پر بها بوده است. این دوره در

سال ۶۴۵ ق.م. بدست آشور «بانی پال» خاتمه یافت. دوره دوم، عصر شاهنشاهی هخامنشی است که داریوش بزرگ شوش را تجدید عمارت نمود و قصرها و عمارت‌های بسیار عالی و زیبا در آن برپا کرد مانند قصر معروف آپادانا و این شهر را یکی از پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی قرار داد و شاهراه تاریخی شوش به سارد را احداث نمود که توسط آن این شهر که مرکز سیاست جهان بود، مرکز تجارت شرق و غرب نیز گردید.

پس از داریوش، خشایارشا و دیگر شاهان هخامنشی نیز بر قصرهای آن افزودند.

### شبکه آبرسانی و کشاورزی در شوش باستان

شواهد و مدارک باستان‌شناسی مکشفه در بعضی از تپه‌های پیش از تاریخ شوش دلیل محکمی براین است که دشت خوزستان در نیمة دوم یا حداقل در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد دوران زندگانی استقرار در دهکده را پشت سر گذارد و به صورت بافت اقتصادی پیشرفته منظمی در بعضی نقاط آن شهرهایی به وجود آمده و مردم این شهرها به دوران شهرنشینی راه یافته‌اند.

تپه شوش که به حق بزرگترین و غنی‌ترین تپه‌ای است که در تمام پهنه دنیا در منطقه خاور نزدیک و خاورمیانه حفاری گردیده و آثار ارزش‌های مبنی بر پیشرفت دشت خوزستان در دورانهای پیش از تاریخ بخصوص در اوخر هزاره پنجم پیش از میلاد عرضه نموده است.

شبکه آبرسانی وسیعی که در این دشت از هزاره پنجم پیش از میلاد وجود داشته و هنوز هم بقایای آبراهه‌های آن در کنار تپه‌های باستانی موجود می‌باشد گواه آن است که اجتماعات بشری در اثر تجربه و تلاش، مشکلات آبیاری را به منظور تکثیر محصولات کشاورزی حل نموده و

بنحوی آب را از رودخانه‌ها به مجراهای مورد نیاز خود در دشت جاری و احتمالاً سدهایی موقتی، به وسیله وسایل اولیه بر روی رودخانه‌ها تعبیه می‌نموده‌اند. وجود ساختمانهایی به وسعت زیاد در شوش که معروف یک بافت عظیم و منظم اقتصادی و کشاورزی در اطراف آن (قسمت شمالی دشت خوزستان) بوده موجب گردیده است چنین شهر عظیمی در شوش از نظر اجتماعی و اقتصادی پابرجا باقی بماند.<sup>۱</sup>

وجود تعداد زیادی تپه‌های باستانی مربوط به همین دوران این فرضیه را ثابت نمود و نشان می‌دهد که در پهنهٔ این دشت اجتماعات کشاورزی زیادی وجود داشته که مرکز آنها در شوش بوده است.

### شوش، بازار کشاورزی، تجاري و صنعتي

در دوره‌هایی که با امپراطوریهای بزرگ انطباق می‌یابند، به نظر می‌رسد که شهر شوش، پس از مرحله‌ای که در آن یکی از پایتخت‌های هخامنشی به شمار می‌آمد سهمی فعالتر و گسترشده‌تر از آن‌چه که هرگز به آن دست نیافته بود، در بازارگانی بزرگ و عمدهٔ شرق به عهده داشته است. از یک سو شهر به عنوان یک مرکز سیاسی، اداری و اقتصادی و از سوی دیگر، شوشان، منطقهٔ بزرگ سیاسی که به علت موقعیت جغرافیایی خود سرزمین عبور راههای بزرگی که از طریق آنها فرآورده‌های محلی و مال التجاره‌ها حمل و نقل می‌شد ایفا نموده است. شوش که یکی از پایتخت‌های هخامنشی به شمار رفته در دورهٔ سلوکی پر رونق بوده و در دورهٔ ساسانی در حالی که شوش به سوی زوال و خاموشی می‌گراییده کشاورزی در منطقهٔ خوزستان به صورت امری جدی و با اهمیت درآمده است.

شوش هرچند که بر سرراه یکی از جاده‌های بین‌المللی بین خلیج

۱. دکتر عزت‌الله نگهبان: حفاری هفت تپه دشت خوزستان، ص ۴۶۷ - ۴۶۶.

فارس و بین‌النهرین قرار داشت اما اهالی آن در برخی از اوقات هنگامی که از راه تجارت سودکمتری می‌یافتدند به تلاش در راه توسعه و پیشرفت کشاورزی در منطقه اقدام می‌نمودند.

تاریخ شوش، در خلال هزاره اول ق.م. در مقایسه با تاریخ مراکز بزرگ در بین‌النهرین تاریخی استثنایی به شمار می‌رود و این مورد در تاریخ شوش تازگی ندارد. شوش از دو برگ برنده اصلی بهره گرفته است، موقعیت و مقامی که در بین‌النهرین از آن برخوردار بوده، و موقعیتی که در مرکز یک منطقه کشاورزی در حال گسترش و توسعه داشته است. این دو برگ برنده به ترتیب جانشین یکدیگر شده و سپس به نفع دو فعالیت مذکور اضافه شده‌اند. سرانجام یکی از آنها، یعنی کشاورزی به جای مانده است.<sup>۱</sup>

آسایش رفاهی که به نظر می‌رسد شهر شوش از آن بهره‌مند بوده است بدون شک بیش از هر چیز دیگر به بازرگانی بین‌المللی بستگی داشته و مطالعات مربوط به سکه‌شناسی صحبت آن را مورد تایید قرار می‌دهد.

البته منظور تنها سکه‌های ضرب ضرابخانه شوش که در محل باستانی و در دیگر شهرها و بنادر و به ویژه در سلوکیه دجله در جزیره «فای لکا»<sup>۲</sup> کشف شده‌اند، نیست بلکه بخصوص سکه‌های ضرب خارج است که در شوش بدست آمده که قبل از هر چیز سکه‌های سلوکی دجله، سکه‌های متعلق به ضرابخانه‌های دیگر ایران و بین‌النهرین سکه‌های عرب «جرها»<sup>۳</sup> و سرانجام درهم باکتریان است.

چنین به نظر می‌آید که شوش، مقطعی از یک جاده تجاری را در اختیار خود داشته که از نظر اهمیت در ردیف اول قرار داشته است. این

۱. شوش و جنوب غربی ایران: ژان پرو ژنوپیو دلفوس: ترجمه هایده اقبال، ص ۲۳۳.

جاده خلیج فارس، بین النهرين و خاور زمین را با یکدیگر پیوند می داده است. بدین ترتیب امر بازرگانی سبب ثروتمند شدن آن گردیده است. شهری که گذرگاه و محل رفت و آمد بوده و نیز محل صدور بخشی از فرآورده‌های کشاورزی شوشان. چنین به نظر می‌آید که این تجارت به ویژه در پایان قرن سوم، از زمان پادشاهی آتشیوکوس<sup>۱</sup> علومن به بعد ترقی یافته است.

در دوره ساسانی، کشاورزی بر مراقبت و نگهداری از مجراهای آب برای آبیاری تکیه داشته، که شبکه‌های آن‌ها را پادشاهان ساسانی توسعه داده و متحول کرده بودند. قانونگذاری مالیات اسلامی در قرون اولیه هجری مربوط به عراق سفلی و اهواز، بر حفظ و نگهداری این مجراهای آبرسانی که قسمت اعظم عواید آن به دولت می‌رسد تکیه می‌کند.<sup>۲</sup> بنابراین می‌توان ملاحظه کرد که سرمایه گذاریهای دوره ساسانی در کشاورزی، در دوره اسلامی ادامه یافتد. تعداد متونی که به تعریف و تمجید کشت و زرع اطراف شوش پرداخته‌اند بی‌شمار است.<sup>۳</sup>

در کنار کشاورزی، فعالیت صنعتی نیز در شوش دارای اهمیت بوده و در میان این فعالیت‌ها صنعت پارچه‌بافی بویژه ابریشم، که شهرت آن مکرر در روایات، منابع و متون آمده است، از همه مهمتر و غالب بوده است. نساجی نیز میراثی از دوره ساسانی به شمار می‌رود. ساختار این صنعت که محصولات آن در کارگاههای وابسته به حکومت تولید می‌شد، در دوره ساسانی نسبتاً خوبی شناخته شده‌اند.

امکان اینکه فتح اعراب موجب تغییر و تبدیلی در آنها نشده باشد، کم است.

۱. کتاب الخراج: ص ۱۶۷. (به نقل از شوش و جنوب غربی ایران) ص ۲۵۶

۲. شوش و جنوب غربی ایران: ص ۲۵۶ به نقل از: استرک ص ۲۴۰ و ۲۴۶ (streck).  
ص ۵۹۳ و «لورا استرنز» (Lestrange)

به نظر می‌رسد که مالکیت اراضی از نوعی فتووالی که در پایان دوره سasanی بسط یافته و ترقی کرده بود تحت خلافت نیز پابرجا مانده باشد. این فرضیه می‌تواند با مقررات مالیاتی زیر مورد تایید قرار گیرد: «فرمانروایانی که بعد از فتح و پیروزیها از سوی خلفاً مامور می‌شدند، با اهالی و ساکنان نواحی و بخش‌ها مثل ساکنان شهرها رفتار می‌کردند، با این تفاوت که پرداخت مواجب و مزد لشکریان را به طور انحصاری به عهده ساکنان بخشها و نواحی می‌نہادند».

شکوفایی شوش در قرون نهم - دهم میلادی مسئله‌ای دیگر را مطرح می‌سازد: پایه و اساس آن هرچه باشد، اعم از صنعتی یا کشاورزی یا هر دو، اینها چگونه توانسته‌اند در مقابل وضعیت بسیار مغشوши که در منطقه در طی مدت قرن نهم به خود دیده است، ایستادگی و مقاومت کنند؟ در منابع تاریخی مسئله‌ای دیگر بجز تاراج و غارت ولگد مال شدن کشور در زیر پای لشکریان مطرح نمی‌گردد.

### شوش، پایتخت و مرکز سیاسی و اداری

آنچه مسلم است شوش برای شاهنشاهی هخامنشیان مانند مرکزیت بابل نبود ولی محل آن از همدان، پاسارگاد و یا تخت جمشید بهتر بود، و به سرزمین پارسیان نیز نزدیک بود. از شوش یک جاده آسانی تقریباً بسوی غرب از میان جلگهٔ پهن به بابل می‌رسید. یک راه باریک بسوی شمال مشرف به بلندیهای «کواسپس» از میان سرزمین «اوکسیها» که اغلب مستقل بودند به همدان می‌رفت. در تابستان راه باریک دیگری بسوی جنوب غربی به تخت جمشید و پاسارگاد می‌رسید و از روی کوههای بلند می‌گذشت. بخش مهمی از ثروت شوش از داد و ستد با خلیج فارس می‌آمد، که در آن زمان بسیار بیش از امروز به خلیج فارس نزدیک بود. در سده‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، چهار رود خانهٔ بزرگ این ناحیه یعنی دجله و فرات، کواسپس، اوپیوس، مانند امروزه به شط العرب و

سپس به خلیج فارس نمی‌ریخت بلکه به یک دریاچه مردابی بالاتر در شمال غربی می‌ریخت که از جزیره‌های کرانه‌ای بیرونش که درست بالای سطح دریا بودند خروجی‌های گوناگون داشت. برای داد و ستد که از خلیج فارس می‌آمدند حتماً پس از گذشتن از دریاچه، در آن زمان می‌باید سیصد و هفتاد و پنج مایل در فرات بسوی بالا بروند تا به بابل برسند.

(امستد) می‌گوید:<sup>۱</sup>

جلگه‌ای که پشتۀ شوش در آن است از سرزمین گل ولای بابل باز می‌شود ولی در ویژگیهای طبیعی با آن همانند نیست. به دلیل نزدیک بودنش به کوهها و کمی بلندتر بودن آن از جلگه بابل، سنگ و گلی را که رودخانه‌ها می‌آورند در آن جا غربال می‌شد.

داریوش، شوش را به عنوان پایتخت انتخاب کرد و به آن مرکزیت سیاسی و اداری داد. شهر قدیمی عیلام که در نتیجه غارت سربازان «آشور بانیپال» در سال ۵۴۰ قبل از میلاد خسارت زیاد دیده بود به فاصلهٔ یکصد کیلومتری خلیج فارس قرار داشت و به دوراه دریایی مهم منتهی می‌شد یکی راه هند و دیگری راه مصر. سه راه زمینی، شوش را از یک سو به تخت جمشید از راه «دروازه‌های ایران» (بین فهلیان و شهر شاپور) و از سوی دیگر به اکباتان از راه لرستان و از طرف دیگر به بابل از راه دجله وصل می‌نمود. روی تپه شوش دژی بر پاشد و در شمال شرقی آن کاخ‌های شاهی بنا گردید و در جنوب کاخها خود شهر آباد شد.

## آکروپل = آکروبول = ارک<sup>۲</sup>

همانطور که ذکر شد یکی از تل‌ها، تل «آکروپل» است که از تمام تل‌های دیگر مرتفع‌تر است ولی پس از آن‌که عملیات حفاری در آن آغاز

۱. تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ص ۲۲۳.

۲. حسن پیرنیا (مشیرالدوله) در کتاب ایران باستان به جای کلمه آکروپل کلمه «ارک» را بکار برده است. و یونانیان قدیم به مرتفع‌ترین قسمت یک شهر آکروپل می‌گفته‌ند.

می‌گردید از ارتفاع آن کاسته شد.

کلمه «اکروپل» را فرانسویان بنا بر سنت کاوش کنندگان اروپایی روی این تپه گذاشته‌اند. با مقایسه اکروپل آتن، مقصودشان از «اکروپل» تپه‌ای است که روی آن شهر اصلی بنا شده است.<sup>۱</sup>

بنها و ساختمانهای تمام اعصار و قرون در این قسمت پیدا شده یعنی از دوران عصر حجر آثار و کوزه‌های سفالین و نیز دوران بعد از اسلام که مربوط به ساکنان این شهر پس از تسلط اسلام بر ایران می‌باشد. در این جا معابد عیلام و همچنین خزانه پادشاهان هخامنشی قرار داشته است. در این خزانه پادشاهان هخامنشی تمام ثروت خود و غنایمی را که بدست آورده بودند جمع کردند و پس از شکست و فرار داریوش سوم بدست سربازان اسکندر غارت گردید.

در این تپه اشیایی بدست آمده است که عبارتند از تعدادی مهر معمولی با نقوش پرتونگاری شده و مهرهای استوانه‌ای شکل و ظروف سفالین و مرمر و اشیایی که از مس و غیره که به رنگ سیاه، قرمز و زرد مزین شده است.<sup>۲</sup>

### صفه مرتفع آکروپل

باستان شناسانی<sup>۳</sup> که برای نخستین بار در این محوطه باستانی اقدام به حفاری کرده بودند کم و بیش به وجود پشتہ‌ای مصنوعی متشكل از خشت و خاک کوییده که بخش مرکزی تپه اکروپل شوش را در خود گرفته است، پی برده بودند.<sup>۴</sup>

۱. شناسنامه شوش: ص ۴۹. ۲. ویرانه‌های شوش: ص ۴.

۳. دومکنم (Demecquenem) و «دومورگان» (Demorgan).

۴. شوش و جنوب غربی ایران، تاریخ باستان‌شناسی؛ زان پروونو بیود لفوس، ترجمه هایده اقبال مرکز نشر دانشگاه، ۱۳۷۶. ص ۴۰.

در واقع، تا قبل از شروع عملیات حفاری «ماری ژوزف استو»، فقط اشاراتی گذرا و پراکنده به هسته مرکزی متشکل از خشت و خاک کوییده در قلب آکروپل یافت می‌شد. از سوی دیگر گورستان «شهر نخستین» با آنچه که ژاک دمرگان و «رولاندومکتم» «تپه تدفین» نام نهاده‌اند، در جنوب غربی تعداد قابل توجهی سفالینه بوده که تحت نام «شوش A» شناخته شده است.

البته هیچگونه رابطه‌ای از نظر لایه‌نگاری در میان مجموعه‌های باستانی نامبرده برقرار نیست و حتی چگونگی ماهیت و بافت آنها به سختی در «مقطع ثوریک تپه آکروپل در شوش» مشخص می‌شود. «دمرگان» به صفة مورد نظر توجهی نکرده و آن را به عنوان «باروی شهر نخستین» در نظر می‌گیرد و مجموعه‌ای را که به عنوان «تپه تدفین» مشخص شد در پشت آن قرار می‌دهد و این در حالی بود که در فاصله گزارش‌های باستان شناسان فوق دگرگونی‌های شگفت‌آوری از نظر شکل ظاهری در این تپه به وقوع پیوسته است.

عملیاتی در سال ۱۹۶۹ م به بعد در آکروپل شوش اجرا شد و بازرسی لایه‌نگاری طبقات و لایه‌های واقع در عمق تپه به منظور تعیین معیاری برای سنجش و مقایسه بود. طبقه‌های مورد نظر با کهن‌ترین دوره اشغال و سکونت در شوش، از آغاز هزاره چهارم تا اواسط هزاره سوم ق.م. مطابقت دارد.<sup>۱</sup>

در قسمت غربی تل آکروپل و تل کاخ، رودخانه کوچکی جاری بود که سرچشمه آن در ۳۰ کیلومتری شمال شهر شوش قرار داشت. آب این رودخانه که «شاور» نام داشت سخت تند بوده و این رودخانه باقی مانده شهری است که در دوره عیلام حفر شده و پای پل را از طریق شوش به رود کارون مربوط می‌ساخت.

شائز در نزدیکی پای پل سرچشمه قرار گرفته و از تراویش آبهای کرخه ایجاد می‌گردد و بستری سنگلاخ و شنزار دارد. این شن‌ها سالیان دراز بوده که نهر دوران عیلام را پر کرده است،<sup>۱</sup> بعداً شاپور اول و جانشین او بار دیگر این کanal را پر کرده‌اند (در حدود ۲۲۷ تا ۲۶۰ م.). ولی پس از آنان بار دیگر این کanal به حال خود گذارده شد و شن، کanal را پر کرد و بعداً رود خانه شائز بستر جدیدی برای خود ایجاد کرد و حریان یافت و بتدریج بستر آن شسته شد و عمیق‌تر گردید و بصورت پرپیچ و خم درآمد.<sup>۱</sup>

آنچه کشف شده حاکی از آن است که در اعماق این تل آثار عیلام وجود داشته و طبقات روی آن مربوط به دوره هخامنشی و اشکانی و پس از اسلام می‌باشد و آثار این دوره‌ها در آنجا فراوان است.

### كتيه‌ها و مهره‌های آکروپل

در کاوشهای باستان‌شناسی شوش، از زمانی که دمرگان عملیات کاوی را در تپه آکروپل شروع کرد، گاهی گلوله‌ای تو خالی و مهره‌های شمارشی، لوحه‌های عددی آغاز ایلامی بدست آمده است. این استناد و مدارک شکستنی که در بیشتر اوقات از گل خام و پخته تهیه شده‌اند، به دلیل اثر چرخ‌سوار مهره‌ای استوانه‌ای که بیشترین آن‌ها را آراسته می‌سازد، توجه بیشتری را به خود جلب کرده است.

در سال ۱۹۳۸ م. زمانی که «گیرشمن» در سیلک کاشان تعداد زیادی لوح شبیه به لوحه‌های شوش را از زیر خاک بیرون آورد، مسئله بعد جدیدی به خود گرفت و نزدیک به ۱۰ سال بعد، یک لوح آغاز ایلامی در تل قیصر یافت شد.

در واقع پژوهش‌های انجام یافته به رهبری «آلن لوبرن» بر روی این تپه

از سال ۱۹۶۹ م، امروزه این مکان را می‌دهد تا مسیر تحول و پیشرفت را از روش نشانه‌های شمارشی به سوی یک سبک نگارش تکامل یافته یعنی آغاز اسلامی دنبال کنیم.

در مراحل اولیه در نیمه دوم هزاره چهارم ق.م. مبلغ معاملات را با مهره‌های شمارشی از جنس گل که به اشکال گوناگون از قبیل استوانه کوچک، تیله، صفحه مدور، مخروط کوچک و بزرگ و غیره، مشخص می‌ساختند. و این واحدهای شمارشی را در درون یگ گلوله توخالی که روی آن بر سطح بیرونی، یک یا دو مهر استوانه‌ای چرخانیده شده بود قرار می‌دادند. مهره‌های شمارشی مزبور معرف واحدهای متفاوت بود و در صورت اعتراض به معامله و یا به منظور رسیدگی و بازرسی، گلوله گلی شکسته می‌شد.

در مرحله دوم، به منظور تسهیل بازرسی و بررسی محتويات گلوله گلی توخالی، دایره‌های گوناگون یا برشهایی بر سطح خارجی آن ترسیم می‌شد که از تعداد مهره‌های داخل گلوله خبر می‌دادند. خطوط و نشانه‌های مزبور اولین علائم ترسیمی است که اهالی شهر ابداع کردند.<sup>۱</sup> از این پس، دیگر برای بررسی آنچه که در درون گلوله‌های گلی می‌توانست وجود داشته باشد، نیازی به شکستن محفظه مورد نظر نبود و تنها خواندن نشانه‌های حک شده بر سطح آنها کافی می‌نمود. بدین متوال، گذاشتن مهره‌های شمارشی در داخل این گلوله‌های گلی و نیز خود این گلوله‌ها، بیهوده بود و به کار بردن نشانه‌های مذکور روی قطعاتی ساده از جنس رس کافی می‌نموده است؛ این مرحله پیدایش نخستین الواح با شکل‌های مستطیل و گرد است. کلیه این الواح مثل گلوله‌های گلی دارای یک یا دو اثر استوانه‌ای و ارقام است. این سه مرحله نخستین در فاصله نسبتاً کوتاهی به ترتیب، جانشین یکدیگر شده است، زیرا که آثار

۱. زان پرو و ژنو بیودلفوس: شوش و جنوب غربی آن، ص ۶۷.

مربوط به هر سه در یک لایه و نیز در یک اتاق و روی یک کف بدست آمده است. از سوی دیگر، هم دوره بودن آنها را به طور تمام و کمال اثر یک مهر استوانه‌ای که بر روی یک گلوله توخالی گلی و بر دو لوح به جا مانده است تایید می‌نماید.

در آثار بدست آمده در کنار چندین لوح، تنها یک گلوله گلی از زیر خاک بیرون آورده شده است. در این لایه لوح‌هایی به شکل مستطیل و گرد هنوز به کار برده می‌شد، ولی به موازات آنها، از نخستین اسناد به شکل بالشتکهای محدب و برجسته نیز استفاده شده است. تمام قطعات مذبور دارای اثر مهر استوانه‌ای است که نه تنها در سطح بیرونی مثل اسناد دیگر مکشوف، بلکه در کناره‌ها و پشت آنها نیز وجود دارد. ارقام بصورت منظم‌تر درآمده و با عمق کمتری کنده شده است.

الواح دیگر با شکلی ظرفیتر و مستطیلی‌تر به ویژه با پیدایش الفبای خط تصویری که همراه اعداد و ارقام بوده مشخص شده است. روی پاره‌ای از آنها اثر مهر استوانه‌ای وجود ندارد. این امر نشان از آن دارد که موضوع قراردادهای اسناد متعلق به لایه‌های زیرین لزوماً با اثرگردونه وار مهر استوانه معین می‌شد.

در شوش روی هم رفته کتیبه‌هایی مربوط به داریوش بزرگ ضمن حفاریهای هیئت علمی فرانسوی بدست آمده که مهمترین آنها اعم از الواح گلی و آجری و کاشی و سنگی ۲۲ کتیبه میخی پارسی می‌باشد که مهمترین و جالبترین آنها کتیبه زیر است.

در مدت ۳۰ سال یعنی از سال ۱۸۹۸ تا ۱۹۲۸ میلادی قسمت مهمی از یک کتیبه گلی باندازه  $22 \times 5/26$  سانتی متر در خلال کاوش‌های هیئت فرانسوی به مرور پیدا شد. قسمتها بی از این کتیبه از بین رفته ولی در مفهوم نوشه‌ها تاثیر چندانی ندارد و از سیاق عبارت، مطالب مندرج در آن بخوبی معلوم می‌گردد. خط نسخه پارسی ۵۸ سطر هر طرف ۲۹ سطر و

نسخه بابلی ۴۳ سطر و نسخه عیلامی ۵۰ سطر که توسط «شیل»<sup>۱</sup> دانشمند خطوط میخی هیئت علمی ترجمه گردیده است. نسخه عیلامی و بابلی روی سنگ مرمر نوشته شده و اندازه کتیبه عیلامی  $46 \times 38$  سانتی متر و کتیبه بابلی  $40 \times 57$  سانتی متر می باشد. این کتیبه گلی زیر پایه قصری که داریوش کبیر در شوش بنا کرده، بنهان بوده و بعد از کتیبه بزرگ و تاریخی بیستون از لحاظ اطلاعات گرانها و مقایه تاریخی راجع به طرز ساختمان و محل تهیه مصالح و لوازم ساختمانی و تزئینی از نوشته های مهم و معتربر داریوش کبیر حائز اهمیت فراوانی می باشد. لوحه در موزه «لوور» پاریس است و مفاد ترجمه آن بشرح زیر است:

- ۱- «خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید که این زمین را آفرید که بشر را آفرید که شادی را برای بشر آفرید که داریوش را شاه کرده شاه شاهان بسیار فرمانداران بسیار.
- ۲- من داریوش شاه، شاه بزرگ شاهان، شاه ممالک، شاه این سرزمین پسر ویشتاب هخامنشی.

۳- داریوش شاه می گوید: اهورامزدا خدای بزرگی است برتر از تمام خدایان، او مرا آفریده او مرا شاه کرد، اوست که این مملکت بزرگ را که دارای مردان خوب و اسباب زیباست بمن عطا فرموده، وقتی پدرم ویشتاب و جدم ارشام هنوز هر دو زنده بودند اهورامزدا به فضل خود مرا شاه این سرزمین پهناور کرد. اهورامزدا اسباب و مردان عالی را در تمامی این زمین به من بخشید و مرا شاه این زمین قرار داد. از این وقت من خدمت و عبادت اهورامزدا را کردم. اهورامزدا پشتیبان توانای من است و آنچه که او به من امر می کند بکنم بدست من انجام می شود. هر چه من کردم به فضل اهورامزدا است.

۴- «کاخ شوش را من ساختم و تزئینات آن از جاهای دور آمده، خاک



شوش، کاخ داریوش اول در دست بازسازی، ۱۹۷۳م.

را کنندند و ریگ بقدر کفايت بود. محل را با اندازه چهل ارش در بعضی جاهای و بیست ارش در جاهای دیگر از ریگ پر کردند، بر این ریگها قصر ساختم.»

۵- پر کردن محل از ریگ و ساختن آجر کار مردم بابل بود. چوب سدر که بکار رفته آن را از محلی آورده‌اند که کوه نامیده می‌شود (مقصود جبل لبنان است)

آشوریها این چوب را از لبنان تا بابل آورده‌اند «چوب یاکا»<sup>۱</sup> آورده شده از «گندار»<sup>۲</sup> و کرمان. طلائی که در اینجا بکار رفته از «سارد» و «باکتریا»<sup>۳</sup>

۱. چوب «یاکا» را بعضی چوب بلوط دانسته‌اند.

۲. گندار = قندهار.  
۳. باکتریا در کتب قدیمی «ام‌البلاط» نام داشته و بنای آن را به اهورامزدا نسبت داده‌اند و مرکز باکتریان Bactrian (ترکستان افغانی) و در گذشته از نواحی بسیار آباد و موقعیت زراعی و بازرگانی آن خوب و سر راه چین - ایران - هندوستان بوده است.

(باخته) آورده شده و در همینجا آن را درست کرده‌اند سنگ قیمتی لاجوردی<sup>۱</sup> و عقیق و رنگ «شنجرف» که در اینجا درست شده از سعد آورده‌اند. سنگ قیمتی فیروزه بکار رفته در اینجا از خوارزم آورده شده و همینجا درست شده «نقره و آبنوس مصرف شده از مصر آورده‌اند و تزئینات بر جسته قصر از «ین»<sup>۲</sup> و عاجی که بکار رفته از حبشه و هند و رخچ آورده شده». «ستونهای سنگی از شهری در عیلام بنام «ابیراد» آورده شده حجارانی که این سنگها را درست کرده‌اند مادیها و مصربهای بوده‌اند، آنانیکه چویها<sup>۳</sup> را درست کرده‌اند، از اهالی «بن» و «سارد» بوده‌اند «زرگرانی که این طلاها را درست کرده‌اند و آنانی که آجرهای قصر را درست کرده بودند بابلیها و آنهایی که دیوارها را تزیین نموده‌اند مادیها و مصربهای بوده‌اند. داریوش شاه می‌گوید: در شوش کارهای بسیار عالی شد و کارهایی که دستور داده شد. بسیار عالی بود اهورامزدا مرا و

۱. سنگ لاجوردی هم از کوههای حوالی دماوند استخراج می‌شود و هم از سعدیان (Lapis Lazuli) می‌آوردنند. در کتبه‌های آشوری از هدایای مادیها به آشوریهای در سال ۶۷۴ قبل از میلاد زمان سلطنت آشور حیدین اسبهای مادی و سنگ لاجوردی ذکر شده و جای سنگ لاجورد را کوه بیکنی یا اکتو (حدود دماوند) نوشته‌اند. سنگ لاجورد از صادرات قدیم ایران قبل از تشكیل شاهنشاهی هخامنشی بود که به همراه مرمر سفید و عقیق و فیروزه و آهن و مس و قلع و سرب به سایر کشورها مخصوصاً کشور آشور صادر می‌گردیده است.

۲. کلمه «بون» در این کتبه سبب شده که بعضی از جهانگردان و احیاناً مؤلفین آن را با یونان اشتباه کرده و به غلط و اشتباه کارگران یونانی را دخیل در کار ساختمانهای هخامنشی بدانند در حالیکه به هیچ وجه نفوذ هنری یونان در آثار هخامنشی نبوده و خود یونانیها نیز برای حجاریها و تزیینات قصور و معابد خود از همین یونها استفاده می‌نموده‌اند.

۳. چوب سدر برای سقف و چوب بلوط جهت پایه و ستونهای چوبی از لحاظ استحکام حائز اهمیتی است و چوب سدر دارای وزن مخصوص متوسط بوده ( $5/6 < 5/0$ ) دوام و مقاومت آن زیاد است. چوب بلوط علاوه بر دوام طبیعی مقاومتش زیاد و فشاری موازی با الیاف دارد. چوب سدر بفارسی باستان «نوری‌نا» و بفرانسه سدر *cedre* از جنس سدر و *cederus* دارای اقسام چندی است این چوب اغلب از درختان سوزنی *Seft Resineux* یا woods دارای مواد قابلیت اشتغال است.

پدرم ویستاسب و کشور مرا نگهدارد.<sup>۱</sup>

### کتیبه‌های خشاپارشا

- ۱- در پایه ستونی به سه زبان خشاپارشا گوید: <sup>بیشکش</sup><sub>په تبرستان</sub> به فضل اهورامزدا  
داریوش شاه، پدر من این جایگاه را ساخت.
- ۲- در پایه ستونی به دو زبان، به پارسی و بابلی: من خشاپارشا، شاه  
بزرگ: شاه شاهان... «شاه این» داریوش شاه هخامنشی.
- ۳- در قاعده ستونی به پارسی و بابلی: منم خشاپارشا، شاه بزرگ شاه  
شاهان و... خشاپارشا شاه بزرگ گوید: داریوش شاه پدر من این قصر را  
ساخت، به فضل اهورامزدا من نیز در آنجا ساختم.
- ۴- در قطعه‌ای از میز مرمر به پارسی: منم خشاپارشا، شاه بزرگ شاه  
شاهان، شاه ممالک... خشاپارشا شاه بزرگ می‌گوید: از وقتی که  
اهورامزدا مرا... من از اهورامزدا استغاثه می‌کنم که مرا و مملکتم را پایايد.
- ۵- بر میزی از مرمر به بابلی: منم خشاپارشا... آنچه در این مملکت و  
ممالک دیگر است کلاً به فضل اهورامزدا بوسیله من انجام یافته.  
اهورامزدا با دست خود مرا و آنچه را که کرده‌ام بپاید.

### کتیبه اردشیر دوم

- ۱- بر روی ستونی: من اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک  
شاه این زمین، پسر داریوش هخامنشی، اردشیر شاه گوید: به فضل  
اهورامزدا این قصر پرديس زندگانی را من ساختم، اهورامزدا و... مرا از هر  
بدی پایاند و آنچه را که کرده‌ام نگاهدارند.
- ۲- بر پایه ستونی به پارسی و عیلامی و آسوری نوشته‌اند: اردشیر شاه  
بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک شاه این زمین، پسر داریوش شاه گوید:

داریوش پسر اردشیر شاه (بود) اردشیر پسر خشايارشا شاه، خشايارشا پسر داریوش شاه، داریوش پسر وشتاسب هخامنشی این آپادانه (تالار را جد جد من داریوش بنا کرد بعد در زمان جد من اردشیر این بسوخت. بفضل اهورمزدا... من این آپادانه را ساختم. اهورمزدا مرا نگاهدارند.

۳-در پایه ستونی: منم اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، پسر داریوش شاه.

۴-در تخته سنگی:... هخامنشی. اردشیر شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالک، شاه این زمین گوید. این بنا و این... سنگ گیلویه پنجره...

### کتیبه اردشیر سوم

از اردشیر سوم، دو کتیبه بدست آمده یکی در تخت جمشید و دیگری در شوش و نیز کتیبه‌ای است به زیان و خط بابلی که ناقص است.

«اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی، که بر تمام زمین هستند، پسر اردشیر شاه گوید: اردشیر پسر داریوش شاه (بود) داریوش پسر اردشیر شاه، اردشیر پسر خشاierشا، خشاierشا پسر داریوش شاه، داریوش پسر وشتاسب، وشتاسب پسر ارشام هخامنشی (این قصر را) من به اتمام رسانیدم.

بانی قسمت پیشین را... اهورمزدا و آنچه را که کرده‌ام از هر بدی پاییند.<sup>۱</sup> از ارک شوش، نقش برجسته‌ای بدست آمده که اینک در موزه لوور پاریس است. در این نقش برجسته هفت نفر پشت سر هم در حال حرکت دیده می‌شوند که در یک دست چنگ و در دست دیگر کمان کوچکی را حمل می‌کنند. از کتیبه‌ای که میان نقوش وجود دارد، چنین بر می‌آید که این لوح را در حدود هزار و دویست سال پیش از میلاد، پادشاهی به معبد تقدیم کرده است.

۱. ایران باستان: حسن پیرنیا، ص ۱۶۱۲

در زیر نقوش درخت پرشاخ و برگی را کنده‌اند. که مرغانی همانند مرغابی و بط روی زمین حالت برچیدن دانه دارند. تصویر این نقش در کتاب «تاریخ ایلام»، «پیر آمیه» شکل ۱۰۱ آمده است گویا این هفت چنگ بدست به کنایه از هفت ستاره‌اند و ایزد بانوی «زهره = ناهید» نیز جامع هفته بوده و کمان به نشانه ایزد تیر و چنگ و مرغابی‌ها به نشانه ناهید و درخت هم شاید مانند درخت طوبی در افسانه‌های پس از اسلام همه و همه یادآور ایزد بانوی «ناهید» هستند که سریرستی موسیقی و نوا با این ایزد بانو بوده است.<sup>۱</sup>

### تپه آپادانا و کاخ داریوش

داریوش پس از فرونشاندن نخستین طغیان‌ها در سراسر هخامنشی، به ایجاد نظم داخلی پرداخت، بیش از همه تدارکات دیوان اداری کارآمد و هماهنگ با شرایط جدید، ضروری بود. برای رسیدن به این مقصود، داریوش در پاسارگاد سکنی گزید که به وسیله کوروش بزرگ ساخته شده و به صورت وطن اصلی هخامنشیان درآمده بود. در این محل، سنگ تراشان یونانی و سریانی به فرمان کوروش صفحه بزرگی را با سنگ‌های

۱. در سال ۶۴۵ پیش از زاد روز مسیح که (آشوریانی پال) شاه (اشور) بر شوش پیروز شده و آنجا را با خاک یکسان نمود (بت) یا مجسمه ایزد بانوی (نه نه) را که یک هزار و شصده و سی و پنج سال بود ایلامیها آن را از شهر سومری (ارخ) به نشانه پیروزی خود بر آن شهر به (شوش) آورده بودند و می‌پرستیدند پس گرفته به (ارخ) پس داد، پیش از آن هم شاهان آشور چندین بار درخواست کرده بودند و این مجسمه پس داده شود، اما چون پس دادن این ایزد بانوی (نه نه) برابر با دست کشیدن از پرستش ایزد بانوی بود که از سال ۲۲۸۰ پیش از میلاد مسیح که ایلامیها آن را از (ارخ) آورده بودند در شوش جایگاه والایی داشت و دست کشیدن از آن مانند دست کشیدن از آبرو و استقلال ملی و دینی بود از این رو بارای پذیرفتن این پیشنهاد را هیچ فرمانروایی نداشت تا اینکه شوشی‌ها شکست خورده‌اند و آن درخواست برآورده شد این پیشامد نشان می‌دهد که پرستش آن ایزد بانو از روزگاران باستان در شوش پیشینه داشته است.

مکعب شکل پی افکنده بودند تا این زمان چنین شیوه‌ای از معماران در ایران به کلی ناشناخته بود. ظاهرآ کورش قصد داشت مقر فرمانروایی خود را شبیه آن چه در لیدی دیده بود پیروی این صفة بپاکند، ولی عمرش کفاف نداد.

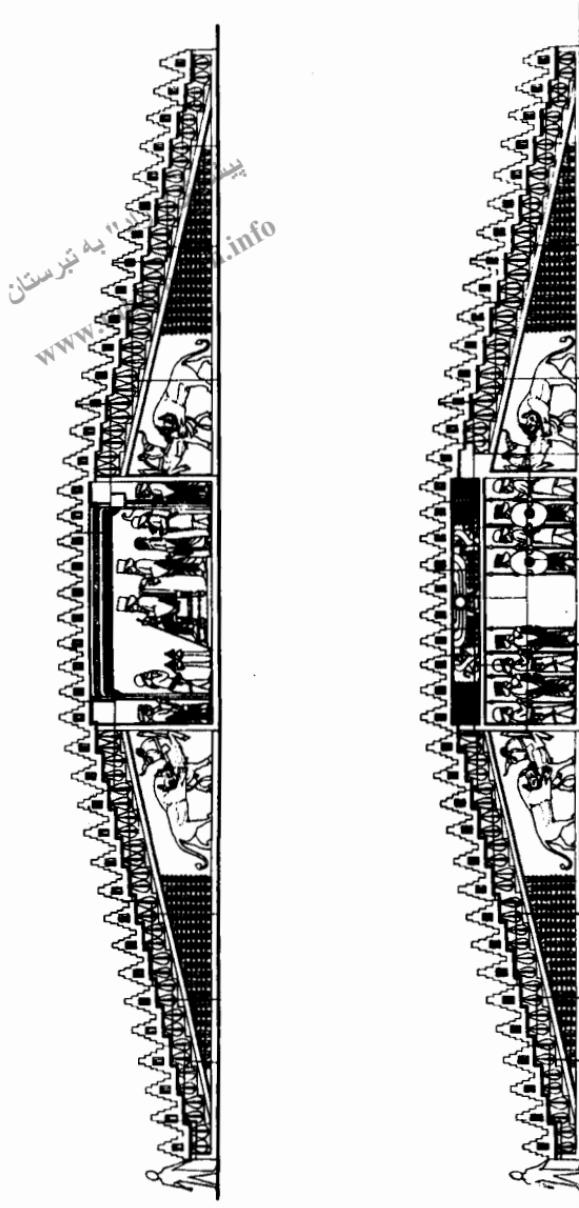
عناصر بنا از فرهنگ‌های متعالی، مثل سبک‌های یونانی، بین‌النهرین و یا مصری با جانشینی تجربه‌های ملی درهم آمیخته شده و سبکی نوپدید آورده است.

اندکی بعد داریوش نیز آن را در بناهای خود به کار می‌گیرد. کاخ دوم پاسارگاد را که کورش پی افکنده بود داریوش به پایان می‌رساند. سرماه سخت زمستان‌های فلات ایران، به زودی داریوش را وادار به بنای کاخ دیگری در شوش کرد تا کاخ زمستانی او باشد. این کاخ نخستین مجموعه ساختمانی است که شالوده آن را داریوش ریخته و به همین سبب برای زیبایی و استحکام آن از هیچ تلاشی فروگذار نشده است. این کاخ را برخلاف ساختمان‌های آجری متداول در شوش، با سنگ ساخته‌اند و برای پی کنی از ۱۰ تا ۲۰ متر خاکبرداری شده است و داریوش خود در سنگ نبسته مشهورش، که به خط میخی فارسی باستان، عیلامی و بابلی بدست آمده از تدارک ساختمان سخن می‌گوید و این امکان را فراهم می‌آورد تا تصویری از اجراء و تزیین آن بدست آید.<sup>۱</sup>

### تپه آپادانا

وجه تسمیه این نام به علت بقایای قصر معروف آپادانای داریوش در روی تپه است. آپادانا در شمال غربی شهر شوش واقع بوده است. در ضمن عملیات باستان‌شناسی لوحه‌ای از سنگ خاکستری رنگ پیدا شد. یکی از این لوحه‌ها کتیبه‌ای به خط آکدی داشت و خط لوحه

۱. از زبان داریوش: پرسورهایدماری کخ، ترجمه دکتر پرویز رجبی، ص ۹۳ - ۹۲



قسمت مرکزی پلکانهای آپادانا که اصلاً مجلس «بار عام شاهی» آنجا بوده است. تحقیق و ترسیم ژ. تیلیا.

دیگر عیلامی بود. متن لوحه‌ها از داریوش بزرگ بود و با ساختمان کاخ ارتباط داشت. و از دوران سلوکی و اشکانی نیز چند نقش بر جسته در روی سنگ سفید کشف شد.

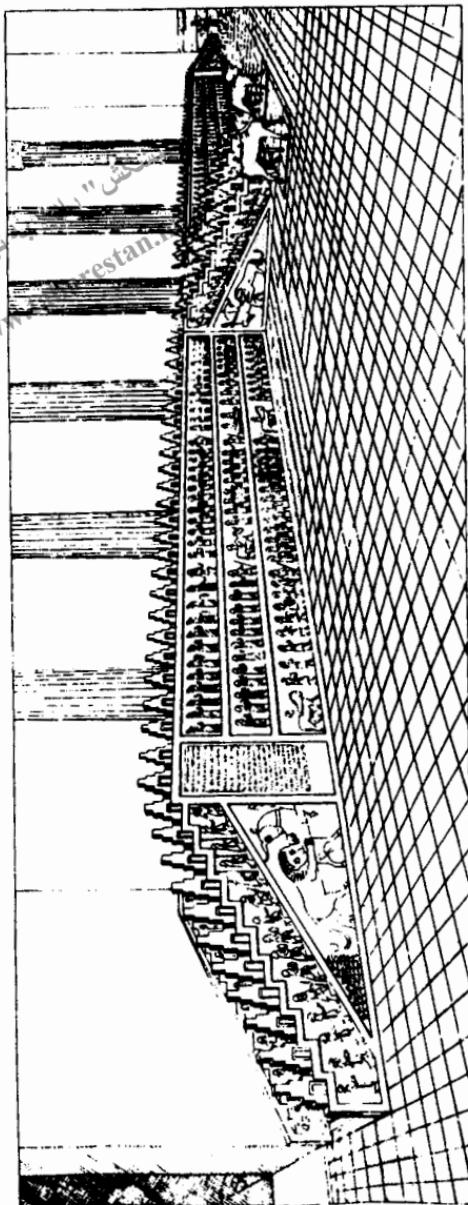
بر روی این تپه طی سالهای ۱۹۰۸ - ۱۹۱۳ م. تحقیقاتی به عمل آمد که نشان می‌داد در زمان داریوش اول تپه اکروپلی و تپه آپادانا و تپه شهر پادشاهی در حصار محکمی محصور بوده و روی تپه اکروپل قلعه مستحکمی از زمان هخامنشی بر پا بوده است.

در تپه آپادانا «دمرگان» و «دمکنم» از سال ۱۹۱۳ تا ۱۹۰۸ م. کاوشهایی به عمل آورده و بقایای کاخ داریوش اول را از زیر خاک بیرون آورده‌اند «گیرشمن» در آنجا از روی تالار تخت جمشید، که از طرف شمال شرقی با کاخ داریوش مرتبط می‌شد خاکبرداری نمود و ستونهای کاخ را بیرون آورد.<sup>۱</sup>

### «گیرشمن» می‌گوید:<sup>۲</sup>

پس از تحقیقاتی که در کاخ آپادانا انجام دادیم، توانستیم محل دیوارها و ایوان ستون دار شمالی مربوط به آپادانا را پیدا کنیم و به این طریق موفق شدیم طرح آن را بدست بیاوریم. این طرح به ما نشان می‌دهد که اصول معماری معمول در پاسارگاد در اینجا نیز رعایت شده، بدین طریق که تالار مرکزی سه ایوان ستون دار دارد و در گوشه‌های شمالی و شرقی دو اتاق کوچک مربع شکل واقع شده است. سقف آپادانا روی شش ردیف که هر ردیف دارای شش ستون از سنگ بوده تکیه داشت. این ستونها را با مهارت فوق العاده‌ای بالا برده بودند. ساقه ستونها شیار دارد و پایه آنها مربع و سر ستونشان مرکب از قسمت قدامی دو گاو نر است که در ارتفاع بیست متر از کف تالار قرار داده شده‌اند.

در دورانهای کهن هرگز تا آن تاریخ، هنر نتوانسته بود چنین جرأت و



بازسازی نمای منقوش پلکان شمالی کاخ اردشیر یکم؛ ترسیم و تحقیق ژ. تیلبا

جسارتی از خود نشان دهد.

البته قسمت‌های قدامی گاوهای نر تقلید مستقیمی از نمونه‌های سرستونهای آشوری یا بابلی هستند. ولی با وجود سبک «قدیم نمای» آنها کاملاً پیدا است که از طبیعت تقلید کرده‌اند و از این جهت از نمونه‌های آشوری و بابلی دور می‌شوند و شخصیتی پیدا می‌کنند. هر ایوان ستون دار شامل دو ردیف شش ستونی بود، و هر پایه ستون از حیث شکل و زینت، با پایه ستون دیگر فرق داشت و به شکل گلدان برگشته بود. مجموع ستونها به رنگ زرد روشن بود. به طوری که شباهت به مرمر پیدا می‌کرد و ضمناً این رنگ آمیزی ناقص سنگهای آهکی را که از کوههای بختیاری به این نقطه حمل شده بودند می‌پوشاند.

در نتیجه کاوشهای چغازنبیل که در ایلام نزدیک شوش به عمل آمد، دانستیم که داریوش طرح کاخ خود را از طرح کاخهای پادشاهان ایلام که شاید روی همان تپه شوش هم وجود داشت اقتباس نموده است، دروازه اصلی کاخ احتمالاً در قسمت غربی حصار و مقابل ایوان ستون دار «آپادانا» واقع بوده و تصور می‌شود که یک تالار پذیرایی و میهمانی هم وجود داشته و در این صورت چنین تالاری ممکن است در گوشه شمال کاخ ساخته شده بوده باشد و برای ورود به آن از پلکان مقابل حیاط «آپادانا» یا پس از خروج از «آپادانا» از راهی که بین آن تالار و تالار پذیرایی قرار داشت استفاده می‌نمودند.

تمام زینت «آپادانا» و قسمتهاي دیگر کاخ شوش به وسیله آجرهای لعاب دار انجام گرفته است فقط ستونها و پاشنه‌های دروازه از سنگ ساخته شده است. در ویرانه‌های کاخ بزرگ شوش حتی یک قطعه سنگ یا نقش برجسته بدست نیامده جز باقی مانده‌های یک مجسمه سنگی از داریوش.

«گیرشمن» تصور نمی‌کند که قسمتهاي داخلی بنا نیز با آجرهای

لعاد دار زینت شده باشد.<sup>۱</sup> سطوح خارجی که به وسیله آجر لعاد دار زینت شده بود بسیار زیاد بود و ارتفاع «آپادان» از کف حیاط احتمالاً از ۲۰ متر تجاوز می‌کرد. در شوش نیز مانند پاسارگاد تالار «آپادان» زیر حمایت فرشتگان نیکوکار قرار گرفته بود و نقش بعضی از آنها در میان برگ‌های خرما و گل‌های پنج پر قرار داشت. با این نقشها نقش سربازان جاویدان را اضافه نمودند.

می‌گویند داریوش با این سربازان در لشکرکشی به مصر هنگام پیروزی کمبوجیه بر آن کشور شرکت داشت. به علاوه این سربازان برای بدست آوردن تاج پادشاهی به او کمک کرده بودند.

روی دیواره‌های پلکانی که جلوی کاخ بود، نقش دیگری به چشم می‌خورد. در آنجا نیز مانند تخت جمشید خدمتگزارانی دیده می‌شوند که از پله‌ها بالا می‌روند و بردهایی در دست دارند که باید کباب شوند و غذاهای پخته در بشقاب می‌برند، که روی آن سرپوشاهی قرار داده شده است تا سرد نشود.

### معماری کاخ

سطح بنای کاخ ۳۰۶۷۵ متر مربع و سطح آپادانه ۱۰۴۳۴ متر مربع بوده است. در قسمت جنوب غربی، اقامتگاه به اصطلاح اندرونی قرار داشته است.

کاخ داریوش اول در شمال شرقی با تالار چهل ستون قرار گرفته بود. که بارگاه آپادانه نامیده شده و توسط اردشیر دوم تعمیر یا تجدید شده است.

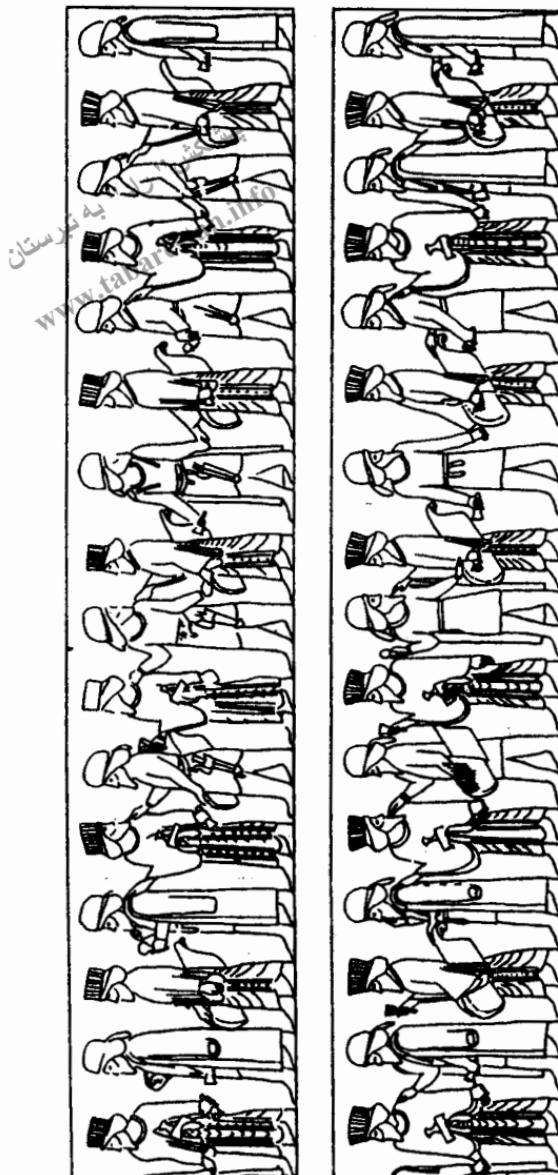
«استرابون» اشاره می‌کند که تمامی شاهان هخامنشی در شوش کاخی بنا نهاده‌اند، اما تا جائی که مدارک باستانشناسی نشان می‌دهد دو دوره

مهم ساختمانی را طی عصر هخامنشی در شوش می‌توان شناسایی کرد دوره اول کارهایی که از اوایل سلطنت داریوش اول آغاز و طی سلطنت خشایارشا تکمیل شد، و دوره دوم، ساخت و سازهایی که زمان اردشیر دوم انجام شده است.

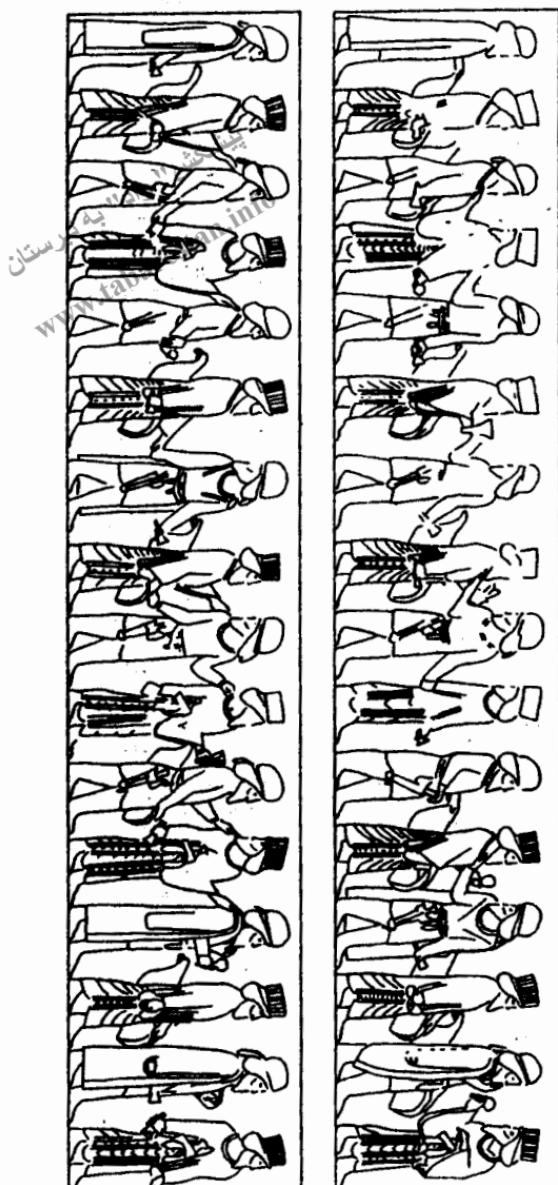
استخوان بندی کاخ داریوش (تالار) از فرم بوده و این ساختمان از خود کاخ مرتفع‌تر می‌باشد د رحایل که اقامتگاه کاخ شاه از آجرهای مخصوص ساخته شده است، از اتاق‌های مکشوف مشخص گردیده که بعضی بزرگ و برخی کوچک هستند و تمام آنها کم عرض و طولانی هستند. بعضی تالارهای بزرگ ظاهراً از داخل به چند قسم تقسیم می‌شده‌اند. شش محوطه که سه حیاط بسیار بزرگ دور یک محور شرقی و غربی قرار گرفته بود، داخل کاخ وجود داشته‌اند که بوسیله یک راهروی بزرگ به قسمت شمالی مربوط می‌گردیده است. سه حیاط کوچکتر در قسمت شمال کاخ قرار داشته‌اند. اتاق‌ها و ساختمانهای مختلف کاخ بوسیله این حیاط تهویه شده و روشنایی می‌گرفته‌اند.

دیوارهای کاخ بطور عمودی با یکدیگر تقاطع داشته‌اند و نسبت به شرق یک انحراف  $15/5$  درجه‌ای دارند و با انحراف چهار دیوار خارجی آن قسمت به چهار جهت اصلی است و آپادانه در شمال کاخ قرار گرفته است. معماری کاخ ساده است و ساختمانهای کاخ متصل بهم و مناسب و با قرینه‌سازی و با دقت ترتیب در آن بنا شده‌اند و در تنظیم نقشه کاخ و ساختمانهای آن کاملاً رعایت قرینه و تناسب انجام شده است و این مطلب در ساختمان‌های باستانی شرق کمتر نظری دارد. نقشه کاخ یک نقشه بسیار زیبا است و دیوار خارجی کاخ بر اطراف کلیه ساختمانها و باعهای که آن‌ها را پر دیس می‌نامیدند کشیده شده است.

در قسمت شرقی کاخ حیاط بزرگ و متعلقات کاخ واقع بوده است. در ساختمان‌های کاخ بنای‌های آجری که با آهک پوشیده گردیده و بر آن



شمای اشرف در ردیفهای پایین پلکان‌های شمالی و شرقی آپادانا.  
بالا تصویر بازتاب پلکان شمالی (تعویض چپ و راست). پایین پلکان شرقی



شمای اشراف روی پلکان‌های شمالی آپادانا

کاشی کاری شده و یا روی آن نقاشی ترسیم گردیده مشخص است. ساختمان‌ها بلند و بالای دیواره‌های آنها کنگره‌های پله کانی قرار داشته که دفاع از کاخ را آسان می‌نموده است. ساختمان فاقد پنجره یا روزنی به بیرون بوده و تمام این ساختمان‌ها مسطح و محکم بوده‌اند. در بعضی از قسمت‌های این ساختمان طاقهای برجسته‌ی تالارهای بزرگ کاخ دیده می‌شود. وضع ظاهری کاخ شبیه کاخهای بورگ آسوری و کلدانی است.

کاخ شوش بی شباهت به کاخ زیبای سارگن نیست، این کاخ که متعلق به قرن هشتم ق.م می‌باشد در «خورسabad» از زیر خاک بیرون آمد. کاخ شوش تنها نمونه کاخ‌های باستانی در این منطقه است.<sup>۱</sup> علت نسبت دادن کاخ به داریوش اول آن است که مدارک مهمی که در خرابه‌های شوش بدست آمده این موضوع را کاملاً ثابت می‌کند.

تکیه‌ای که به سه زبان روی مرمرهای پی کاخ آپادانا در سال ۱۸۵۲ م. توسط «لوفتوس» کشف و برای اولین بار «اپرت» آن را قرائت کرد.

### ترجمه کتبیه

«می‌گوید شاه اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، شاه این سرزمین پسر شاه داریوش. پسر شاه اردشیر، پسر خشاپارشا، خشاپارشا، پسر شاه داریوش پسر هیشتاسب هخامنشی: این کاخ را داریوش جد بزرگ من بنادر کرد، بعدها در زمان اردشیر پدر بزرگ من، این کاخ به آتش بسوخت، به یاری اهورامزدا و آناهیتا و میترا، من امر کردم که این کاخ را بار دیگر بسازند تا اهورامزدا و آناهیتا و میترا، مرا از جمیع بلیات حفظ کنند و مرا و آنچه را که من کرده‌ام که ایشان بدین خشم نگیرند و آن را منهدم نسازند.»

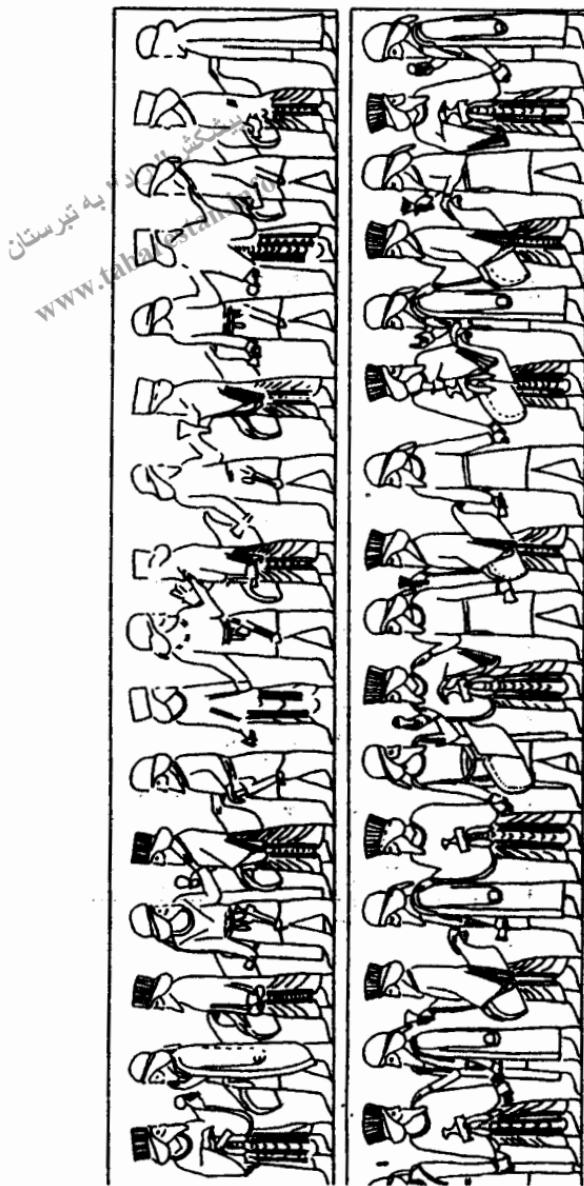
۱. پبله: کاخ داریوش بزرگ در شوش، ترجمه محمدخان ملک ایزدی، ص ۷۰ - ۷۶.

آپادانا و بناهای مجاور آن سخت از حریق آسیب دید و سوخت زیرا قسمت مهمی از آنها که با چوب سدر ساخته شده بود طعمه خوبی برای آتش بود در حالیکه دیوارهای گلی، کاخ مجاور آن را از دستبرد آتش حفظ می‌کرد.

داریوش شاه گوید: اهورامزدا، بزرگترین خدایان، خدایی که مرا آفریده است، این سلطنت را به من ارزانی داشت و به من و به انسانهای خوب این قلمرو اسبهای اصیل بخشید. وقتی که پدرم هیشتاسب و پدر بزرگم ارشاما زنده بودند. اهورامزدا مرا شاه کرد روی این زمین وسیع، اهورامزدا بهترین اسب و صالح‌ترین انسانها نصیبم ساخت مرا شاه زمین نمود. از آن زمان پی خدمت کمر بستم. اهورامزدا نیرومندترین حامی توانای من است. آنچه که او به من امر می‌کند بذست من انجام و اجرا می‌شود هر چه من انجام دادم به فضل اهورامزدا است.

قصر شوش را من ساختم. تزیینات آن از جاهای دور آمده. خاک را کنندند تا آنکه به دژ رسیدم پس از آنکه خاک را کنندند و ریگ بقدر کفايت بود محل را به اندازه چهل ارش و بیست ارش از ریگ پر کردند، و بر این ریگها قصر ساختم.

پر کردن محل از ریگ و ساختن آجر کار مردم اکد بود، چوب سدر که استفاده شده. آن را از محلی آورده‌اند، که کوه نامیده می‌شود (مقصود جبل لبنان است) مردمان ایرانی (ماوراء فرات) این چوب را از مملکت بابل، کرسا و یون (یونانیهای آسیای صغیر) تا شوش آن‌ها را آورده‌اند چوب بلوطی که استعمال شده از کشور گنداره (افغانستان) آمده... طلای مصرف شده را مردم سارد و باختر آورده‌اند سنگ لاجورد و سنگ «مار» که در قصر بکار رفته از سعد آمده، سنگ آهن را از خوارزم آورده‌اند نقره‌ای که کار شده از کشور مصر آمده است عاج‌هایی را که بکار برده‌اند از حبشه و هند و آراخوزی آمده است ستون مرمری را از شهر



شما اشراف در ردیف‌های میان شمالی و شرق آپادانا.  
بالا: پلکان شمالی بازتابیده شده پایین پلکان شرقی.

به تبرستان  
www.talarostan.com

«آفردیزیاس» کشور اژه توسط یونانیان و مردم سارد آورده‌اند. نام صنعتگران کشورهایی که در بنای این قصر کار کرده‌اند. مادها مبادرت به... مصریان کارهای... بابلی‌ها و یونانیان عملیات آجرکاری و تزیینات روکاری کاخ را به اتمام رساندند» داریوش شاه گوید: هرچه در شوش کرده‌ام علیه دشمنان من بود. اهورامزدا مل و خاندان و ملت و کشورم را حفظ کند.

بنا براین آپادانا توسط اردشیر دوم (۴۰۴ تا ۳۵۹ ق.م) تعمیر یا دوباره ساخته شده است.

حریقی که بدست اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م. در تالار بزرگ کاخ تخت جمشید که از جهتی شبیه تالار بارگاه کاخ شوش است ایجاد شد، نتوانست ستونهای این تالار بزرگ را واژگون سازد. بنابراین می‌توان گفت که اردشیر دوم نیز به دلیل ساختن مجدد آپادانه فقط دستور داده است ستونهاییکه از بنای جدش داریوش کبیر از حریق آپادانه باقی مانده بود بار دیگر برجا و استوار گردد و بنا را تعمیر کنند.<sup>۱</sup>

در قسمت مرکزی کاخ یک لوح از خاک رس پخته بدست آمد که بر آن به دستور داریوش شرح حال ساختن کاخ و مصالحی که برای ساختن آن به کار رفته است و حتی این مصالح از خاک و چوب و سنگ از کجا حمل شده است نیز آمده است.

کتیبه‌های بدست آمده شامل مضامینی در ستایش اهورامزدا، اصل و نسب داریوش، شرح بنیان قصر و نام ملت‌های مختلف امپراتوری ایران است که داریوش بزرگ را در انجام این امر بزرگ یاری داده‌اند. پایان کتیبه نیز به ستایش از اهورامزدا و تیجه ختم می‌شود.

ترجمه کتیبه:

«خدای بزرگ اهورامزدا است که آسمان و زمین را آفرید. انسان را

آفرید و به او عقل داد داریوش را شاه نمود شاه شاهان متمایز از آنان «من داریوش هستم، شاه شاهان، شاه این زمین، پسر ویشتاسب هخامنشی» غیر از این سند اساسی، در پایه ستونی کتیبه‌ای از خشایارشا پیدا شده که آن هم به سه زبان پارسی، بابلی و عیلامی<sup>۱</sup> به خط میخی است. در این سند نیز خشایارشا ساختمان این قصر را از داریوش<sup>۲</sup> دانسته است.

«بفضل اهورامزدا داریوش شاه پدر من این جایگاه را ساخت»

به این ترتیب در نقطه اصلی خرابه‌های شوش یعنی در شمال شرقی و در مرکز و در متنه‌ایه غربی بناها مدارکی بدست آمد که ثابت می‌کرد این کاخ برای کدام یک از پادشاهان بنا شده بود و از طرف دیگر در تاریخ بنای کاخ تردیدی باقی نمانده است یعنی می‌توان معلوم کرد که در حدود سال ۵۰۰ ق.م. پس از فتح بابل و اشغال سرزمین تراس در یونان ساختمان آن شروع شده است و از آن پس پادشاهان هخامنشی برای محل دائمی خود شوش را برای فصل زمستان انتخاب کردند و بدینگونه این شهر پس از آنکه مدت‌ها پایتحت مقدار عیلام بود پایتحت امپراتوری عظیم هخامنشی شد.<sup>۳</sup>

کاخ شوش پس از آتش سوزی مدتی برای سکونت مورد استفاده واقع نشد ولی پایتحتی به اهمیت شوش نمی‌توانست از اقامات شاه در آن محروم باشد. و عملاً در ربع آخر قرن پنج پیش از میلاد یک کاخ بسیار کوچک در گوشه جنوبی شهر بنا شد که «دیولافوا» آن را دژ نامیده و تصور کرده است که محل اقامات شاهزاده‌ای بوده است. ولی چند کتیبه و نشانه‌های دیگر حاکی از این است که در این «دژ» اردشیر اول و داریوش دوم تالارستون دارکوچکی بنا نمودند که جای آپادانا را گرفت و یک تالار پذیرایی یا میهمان سرا نیز در کنار اطاقهای مسکونی پادشاه قرارداداشت تمام قطعات سنگهایی که نقش برجسته دارند و در شوش پیدا شده‌اند

مربوط به این کاخ کوچک است.

### باغهای کاخ شوش

در ساختمانهای کاخ، ملحقات آن یعنی فسمتهایی که اختصاص به خدمتگذار داشته است در قسمت شرقی کاخ قرار داشته و یک محظوظ بزرگ آنها را از کاخ مجزا می‌ساخته است.

راجع به باغهای این کاخ که به «بهشت‌های شوش» مشهور شدند، باید آنها را در قسمت شمالی اتلالی شوش جستجو کرد.

این باغها مستقیماً با اقامتگاه شاهنشاه مربوط بوده است. ورفت و آمد میان اقامتگاه شاه و باغها بسیار آسان بوده است. آنچه که راجع به این باغها گفته‌اند که بهشت‌های منطقه بودند اغراق نیست. زیرا در این منطقه سوزان وجود چنین باغها با درختان ابیوه و پرسایه بسیار نادر بوده است و فقط پادشاهان بوده‌اند که چنین باغهایی داشته و برای نگهداری آن مبالغ گزار صرف می‌کردند و صدها مامور، نگهداری و آبیاری آنها را به عهده داشته‌اند. به همین دلیل لازم بوده است که این باغها در مجاورت یک رودخانه یا نهر مصنوعی آب باشند.

روی نقشه عمومی اتلال شوش این باغها باید در فضایی که در شمال نقشه دیده می‌شود قرار گرفته باشند که هم مجاور کاخ باشند و هم به رودخانه شهر که باقی مانده نهر مصنوعی عیلام است که از «پای پل» بسوی شوش کشیده شده بود باشد.

سطح عمومی این فضا ۴ تا ۵ متر پایین‌تر از کف بنای کاخ است. خصوصیات این مجموعه عظیم بی‌شباهت به کاخهای بزرگ کلدانی و آشوری نیست. این کاخ و بناهای آن از قرن نهم قبل از میلاد تا قرن چهارم قبل از میلاد یعنی در عرض ۵۰۰ سال تقریباً به همین شکل و ترتیب باقی

مانده بود.<sup>۱</sup>

### تپه مرکزی

تپه مرکزی یا شهر پادشاهی، در شرق آبادانا و آکروپل واقع است و شهری را تشکیل می‌داده که درباریان و منصب‌داران در آن زندگی می‌کرده‌اند. در آخر فصل کاوش ۱۹۵۴-۵۵ م، آثار ۹ شهر بدست آمد که بر روی هم قرار داشت و از نظر قدمت از دوران «بابل جدید» شروع شده و به دوران اسلامی پایان می‌یافتد.<sup>۲</sup>

از پیدایش شهرهای بدست آمده معلوم می‌گردد که در قرن سوم و چهارم هجری ظروف سفالی رنگینی مشابه کارهای قدیم سمرقند در شوش معمول بوده است در این زمان شهر بسیار آباد بوده و بیش از چهار کیلومتر مربع وسعت داشته است همچنین در این عصر مردم شوش دوستدار تجمل بوده‌اند به همین جهت بدون استشنا هر خانه‌ای حمام مخصوص به خود داشته و دیوارهای بنا مزین به گچ بوده است. به استناد کشف یک سکه و آینه مفرغی که کار چین می‌باشد برمی‌آید که در این عصر با شرق دور ارتباط و تجارت برقرار بوده است.

از مساحت محل کاوش که ۶۰۰۰ متر مربع بود دو طبقه اول از عهد اسلامی، و نخستین آنها متعلق به قرن هشتم یا نهم میلادی و دومین آنها شهری از قرن هشتم یا نهم بود علاوه بر طبقه سوم متعلق به ابتدای تسلط اعراب تا پایان دوران ساسانی است و سپس به طبقه‌ای به عرض ۵۰ تا ۸۰ سانتی‌متر برخورده نموده‌اند که در آن هیچ اثری جز خاک پیدا نشد.

طبقه چهارم از عهد ساسانیان بود. و آثار خرابی شهر در زمان شاپور دوم (۳۰۹-۳۰۷) در آن دیده می‌شد. ویرانه منازل در این منطقه حاکی از

۱. کاخ داریوش بزرگ: ص ۹۱-۹۰

۲. واندنبرگ: باستان‌شناسی ایران باستان. ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۸۱

خرابی‌های شدید بود. دیوارها در اتاق‌ها ریخته بود و کف اتاق قبر مردگانی در خمره‌ها و در زیر خاک دیده می‌شد.

طبقه پنجم از زمان اشکانیان است. در نقاط مختلف این طبقه آثار آتش سوزی دیده می‌شود. تعدادی گلوله‌های سنگی، که به وسیله دستگاه‌های مخصوص به داخل شهر پرتاب گردیده بوده در خانه‌های این طبقه بدست آمده است. چنین بنظر می‌رسد که شهر در نتیجه یک حمله ویران شده باشد.

«گیرشمن» تصور می‌نماید که این شهر در ضمن جنگهای اردشیر بابکان خراب شده باشد. لشکریان اردشیر با سربازان اشکانی و اردوان پنجم، در دشت شوش به جنگ پرداختند. در سال ۱۹۴۷ م. در «شهر پادشاهی» یک نقش بر جسته بدست آمد، که از جانب اردوان پنجم روی آن مطالبی نوشته شده بود.

این پادشاه در این نقش تاجی بر سر و لباسی بر تن دارد و بر روی تختی جلوس کرده و پایه تخت روی دو حیوان افسانه‌ای شبیه به شیر قرار گرفته است. ساتراپ شهر شوش مقابل او ایستاده و از دست اردوان تاجی را می‌گیرد، که در واقع نشانه قدرتی است که به او تفویض می‌گردد. کتیبه پهلوی اشکانی که در روی آن است مربوط به حدود ۲۲۱ بعد از میلاد است.

### کاخ شائزور = شاور

روی یک تپه واقع در ساحل راست (کرانه غربی) رود شائزور به فاصله ۴۰۰ متری غرب تپه آپادانه، در طی باستان‌شناسی که در سالهای ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۰ ادامه یافت بقایای یک کاخ هخامنشی در این منطقه آشکار شد که به نام کاخ شائزور موسوم است. کاخ شائزور مجموعه‌ای نسبتاً وسیع با ۲۲۰ متر طول و ۱۵۰ متر عرض که از یک تالار ستون دار به ابعاد  $34/6 \times 34/6$

۳۷/۵ متر با ۸×۸ ردیف ستون و قسمتهای دیگر تشکیل شده است. پایه ستونهای سنگی این تالار ستون دار مشابه پایه ستونهای تالار آپادانه می باشد، اما در اندازه های کوچکتر است و بر روی آنها ستونهای چوبی رنگ آمیزی شده قرار می گرفته است. در سه سمت شمالی، شرقی و غربی این تالار سه ورودی به چشم می خورد و سمت غربی آن دارای دو خروجی است که به قسمت مسکونی کاخ باز می شده اند. در سمت جنوبی کاخ محوطه ای قرار دارد که احتمالاً باغ بوده است. و در سمت غربی آن قسمت مسکونی شامل چند اتاق، یک تالار ستون دار کوچک با ۲×۲ ردیف ستون که به ایوان ستون داری با ۲×۴ ردیف ستون باز می شود و چند اتاق جنبی به چشم می خورد.<sup>۱</sup>

دیوارها از خشت خام و روی آن کاه گل و سپس یک ورقه گچ کشیده شده است احتمال دارد که روی این دیوارها نقاشی هم وجود داشته و بعضی از قطعات گچ رنگ شده از میان رفته اند. در این کاخ چند تکه نقش بر جسته سنگی به دست آمد که نگهبانان نیزه دار و خدمتگزاران پارسی و مادی را در حال حمل ظروف غذا نشان می دهد قطعاتی از چند کتیبه بدست آمده است؛ این کاخ را هدیش خوانده و ساخت آن را به اردشیر دوم نسبت داده است، احتمالاً وی هنگامی که مشغول بازسازی کاخ اصلی بر روی تپه آپادانه بود، کاخ شانور را برای استقرار موقت خود بنا نهاده است.

### تندیس داریوش در شوش

فراوانی سنگ نگارها در تخت جمشید همیشه اسباب شگفتی بوده است. این نگاره ها پیوسته عناصر مطالعات مطلوبی برای هر نوع پژوهش فراهم آورده است ولی از تندیس های هنری مجرد و تمام عیار هخامنشی

بندرت سخن گفته می‌شود.

آنچه مسلم است شاهان ایرانی تندیس‌هایی از این‌گونه را چنان گرانبها می‌دانسته‌اند که در خزانه‌های خود نگهداری می‌کردند.

«هاید ماری کخ»<sup>۱</sup> می‌گوید: تندیس‌های گوچکتری نیز مانند تندیسی بر روی پایه‌ای با نبشته هیروغلیف و یا نمی‌تنه‌ای برتری پیدا شده که معلوم نیست پارس‌ها فقط جمع کننده تندیس‌هایی از این‌گونه بوده‌اند و یا آن را تولید هم می‌کرده‌اند.

«پلوتارک» (کتاب اسکندر، بند ۳۷) از گفتگوی اسکندر که با تندیس خشایارشا داشته است گزارش می‌دهد.

از روی تندیسی که از داریوش در شوش به دست آمده می‌توان برداشتی از تندیش خشایارشا نیز داشت. گروه باستان‌شناسی فرانسوی به سرپرستی «ژانپرو» در سال ۱۳۵۱ شمسی هنگام تعمیر کاخ آپادانا در شوش پس از گذشتن لایه‌های اسلامی و ساسانی در محوطه کاخ، مجسمه سنگی تمام قد بدون سری را یافته‌اند که گمان برده‌اند مجسمه داریوش بزرگ باشد. این مجسمه دو متر بلندی و یک متر پهنا دارد و نوشته‌های روی شنل و کمریند آن بوضوح دیده می‌شود. در روی کمریند این مجسمه نوشته شده: «من داریوش شاه، پادشاه هستم». <sup>۲</sup>

تندیس داریوش از سنگ تیره‌ای است که از مصر، نزدیک دریای سرخ، آورده شده و شاه را در لباس رسمی دربار هخامنشی که یک گل نیلوفر در دست چپ دارد نشان می‌دهد.

بر روی لباس نام شاه به سه زبان فارسی، عیلامی و بابلی و بر روی پایه تندیس نام کشورهای شاهنشاهی پارسی به هیروغلیف مصری آمده است.

این تندیس به فرمان داریوش در مصر ساخته شده است و چنین بر

می نماید که بعدها نیز تندیس سازان مصری طرف علاقه ایرانیان بوده اند زیرا به طوری که از نامهای به خط آرامی بر می آید قریب صد سال بعد ارشام (۴۲۸ - ۴۱۲ پ.م) ساتrap ایرانی مصر، به یک مجسمه ساز مصری سفارش ساخت تندیسی از یک سوارکار و تندیس های دیگر می دهد. کشف قطعات دیگری از تندیسهای بزرگ در شوش مانند سرمردی باریش، پای با کفش پارسی و قطعاتی از لباس یا بقایایی از نبسته ها، نشان دهنده سبک معمول هنر زمان هخامنشیان است.

### «لوح نارامسین» (نارام سین)

لوح پیروزی «نارام سین» در آوریل ۱۸۹۵ م. کشف شده است این لوح اکنون در موزه لوور پاریس است و در ردیف بزرگترین آثار صنعتی این زمان شمرده می شود و از حیث قدمت می توان گفت مانند آن در سرزمین کلده قدیم و مجاور آن نقشی بدین بدیعی تا این موقع یافت نشده است. «نارامسین» در عین اینکه از فاتحین بزرگ شرق در حدود هزار سال پیش بوده است از مهمترین سازندگان بناهای آن عصر نیز بشمار می رود، وی علاقه و عشقی عجیب نسبت به ساختمان معابد و قصور در سرزمین خود ابراز می داشته است که جملگی نشان سرمستی وی از فتح و پیروزی های متواتی بر حدود فرمانروایی او قلمداد می شود.

اگر وضع ساختمانهای دوران کلده را در نظر بگیریم تمایزی خاص باید برای صنعتگران عهد او قائل شویم. از «نارامسین» دو لوح تاریخی بسیار جالب باقی مانده است: یکی لوحی که در موزه قسطنطینیه است و مدت‌ها پیش از کشف در شوش، در شمال بین النهرین در روستایی بنام «نادرین» کشف گردیده است و دیگر، لوحی که در حدود بیست قرن پیش از میلاد مسیح به مصرف تزئینات معبد بزرگ شوش

می‌رسیده است.

نزدیک سر سلطان دو کتیبه حک شده که جزویاتی از تاریخ این عصر را برای ما فاش می‌سازد یکی از این کتیبه که به زبان سامی است، متاسفانه بر اثر حریق تغییر وضعیت داده و واضح نیست تا آنجاکه مطلب آن روشن شده کتیبه مذبور از «نارامسین» بوده و از روابط او با اقوام «لولوبی» حکایت می‌کند.

اقوام «لولوبی» از عشایر این حدود بوده‌اند که در اطراف رودخانه دیاله و دجله سکونت داشته‌اند کتیبه دیگری که حک شده به زبان انزانی و مربوط به یکی از بزرگترین شاهان شوش بنام «شوتروک ناخوته» می‌باشد. این گنجینه نسبتاً کامل است لیکن در ترجمه متن آن اختلافی حاصل شده است. با این حال از مفاد ترجمه چنین بر می‌آید که «شوتروک ناخوته» این نقش تاریخی را از «سی‌یارا» به پایتخت خویش منتقل ساخته است.

از آنجاکه سارگن و پسرش، بر «آکد» و حدود ایلام نیز تسلط داشته‌اند «شوتروک ناخوته» در زمان خود خواسته است تلافی نموده این اثر خارجیان را بعنوان یادگاری برای خوش آمد ملت خوش در معبد بزرگ شوش باقی بگذارد تا نسبت به پیروزی او با دیده تحسین بنگرند. بنا به متن لوح که در ویرانه‌ای در شوش یافت شده است، این شاهکار صنعتی ساخت کلده بوده و تردیدی در این قسمت که هنرمندان آن نیز کلدانی بوده‌اند وجود ندارد.

اندازه طول آن دو و عرض آن ۱۰۵ سانتی متر بوده و ضخامت آن از ۱۸ تا ۳۵ سانتی متر است.

سنگ مذبور ماسه‌ای بوده و در بعضی قسمتها آهکی است. می‌توان گفت که حجاران عیلام مانند پارسیان معمولاً سنگهای آهکی را در ساختمان‌ها بکار می‌برده‌اند و این دلیل کافی است که بگوئیم در اطراف

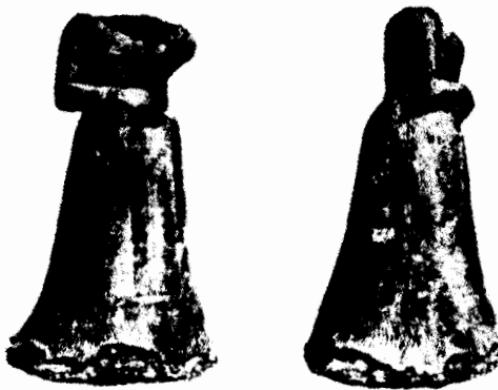
شوش قطعات سنگ ماسه‌ای وجود ندارد و بنا به متون بعضی از کتیبه‌های این عصر بر می‌آید که این نوع سنگ‌ها از کوهستانهای مجاور دجله به وسیله آب به کلده آورده شده است.

در این ستل نشان داده می‌شود که در لشکر پادشاه میزبور یک عدد سپاهیان حبسی بوده‌اند<sup>۲</sup> و سلطان پیروز در پیش‌پیش سپاهیان خویش، اقوام «لولوبی» و متحده‌ین آنها را از کوهستانهای صعب‌العبور رانده است و در حالیکه از نشیبی به فراز در حرکت است اجساد، زمین را فرش کرده و یا به پرتگاه فرو افتاده‌اند.

از لحاظ ترکیب در این نقش برجسته رعایت سهل و سادگی شده است و هشت نفر سپاهی که نارامسین در جلوی آنان است معرف سپاه وی می‌باشند. دو نفر از این سربازان نقش طلايه‌داران ارتش را بازی می‌کنند. سلطان اکدی در وسط نقش مشخص است در تناسب قله سعی شده است که قد او را از دیگران به مراتب بلندتر نشان دهد. حجار خواسته است بدین وسیله مشخصات جسمانی و اخلاقی او را برتر از دیگران نمایان کند، از حال آرامش و سکون چهره در قبال دشمنی که بزانو درآمده و به زیر پای او افتاده است بر می‌آید که اعتماد کامل یافته است که پیروزی با اوست. از لحاظ تدافعی نارامسین تنها یک کلاه‌خود بیضی شکل دارد که بواسیله نواری بر پیشانی نصب گردیده است. در پشت یک پارچه زره فلزی فرو افتاده است که شانه و گردن را حفظ می‌نماید. لباس نارامسین کامل نیست و دامن او به بدنش چسبیده است. مجموعه سپاهیان «اکد» بواسیله شش شخصیت نمایان شده که در دو رده هستند. اینان نیز مانند شاه فراز کوه را می‌یمامند و مانند او حاضر به جنگ و در حال تردید در بکار بردن اسلحه خود هستند.

## مجسمه ملکه ناپیراسو<sup>۱</sup>

مجسمه مفرغی ملکه ناپیراسو از جالبترین شاهکارهای صنعتی و هنری پانزده قرن پیش از میلاد می‌باشد که مجموعاً از مفرغ ساخته شده است. وزن آن بالغ بر ۱۷۵۰ کیلو و در میان مسجمه‌های مفرغی کشف شده‌شوش که اکنون در موزه لوور است. روی دامن مجسمه مفرغی ملکه «ناپیراسو» به زبان انزانی و به خط میخی کتیبه‌ای نقر شده است که برای نخستین بار بوسیله «پرشیل» خوانده شد.



پیکر «ملکه ناپیراسو» «موزه لوور»

«من ملکه ناپیراسو هستم» زن او نتاس گال، من بانو «ناپیرسو» زن او تاش گال می‌باشم. آنکه مجسمه مرا صاحب شود، آنکه آنرا از جای خود دور سازد، آنکه توپیحات مربوط به این پیکر را زایل سازد، آنکه اسم مرا پاک و نابود کند، ای گال، شاه خدایان، ای «کی ری ریشا!» ای «اینشوشنیاک بزرگ»: ای «ناخوتنه» عالی مقام مرتکب، هیچ گاه نامی نگردد، نسلش برافت. ای خدایان او را مخدول خویش نمایند و این است

هدایای من ۶۰۰ قرص نان و...»

از نظر فنی هم ساختن مجسمه‌ای به وزن فوق الذکر موجب اعجاب و شگفتی صنعتگران است. بخصوص که اگر این اصل را که مجسمه فاقد نقص و عیب از نظر هنری باشد نیز در نظر بگیریم و نیز از نظر فنی وجود کارگاهها و کوزه‌هایی که می‌توانسته است این مقدار مفرغ را دوست نماید. از مشاهده و قیاس این نوع مجسمه‌ها می‌توان استنباط کرد که صنعتگران دوران «اوتناش گال» قادر صنعتی عجیبی داشته و در جهت این نوع مجسمه‌ها با هیچ‌گونه مشکل خاصی برخورد نداشته‌اند. چنانکه ستونهای فلزی موید این نظریه بوده و حاکی از پیشرفت کامل فلز کاری این دوران که حداقل متنه‌ی به ده قرن پیش از میلاد می‌گردد می‌شود و بطور کلی مشاهده مجسمه ملکه «ناپیراسو» که در قرن ۱۵ق.م. ساخته شده ما را به حداکثر تکامل ترقی و پیشرفت در امور هنری و صنعتی ایرانیان این زمان واقف می‌سازد.

ارتفاع مجسمه بالغ بر ۱/۲۹ متر (تا آغاز گردن) بوده و فاقد سرو شانه و بازو می‌باشد و قسمت بالاتنه از پشت آسیب کلی دیده است و مشخص است که «آسوریانی پال» فاتح شوش با آنکه به استناد گفته خود او بیش از سی و دو مجسمه سلاطین خدایان را از شوش به غارت برده است به علت سنگینی این مجسمه از حمل آن خودداری و در مقابل سروگردن و شانه مجسمه را متهدم نموده است.

طرح مجسمه تمام قد ملکه «ناپیراسو» بسیار طبیعی و ساده ریخته شد و دست به حالت زاویه قائمه خم گردیده و در امتداد قد می‌باشد دستها مقداری بطرف شکم سرازیر شده و دست راست روی دست چپ قرار گرفته است.

شانه‌ها پهن، سینه بلند و بر جسته است. قد با مقایسه با اعضاء دیگر بدن هماهنگ نیست، مجسمه لباس طویل و بلندی دارد بازوهای مجسمه

به نظر قوی و در عین حال با ظرافت می‌باشند. انگشتان کشیده و بلند و ناخن‌ها کوتاه و مربع شکل می‌باشند.

از مفاد کتیبه پیداست که محل نصب آن جایگاه مقدسی بوده است.

تزئینات مجسمه که مهمترین آنها به طور حتم در سروگردان بوده از بین رفته است. در مجھا دو النگو دارای چهار حلقه دیگر می‌شود و به انجشت دوم دست چپ یک حلقه است و نبودن جواهر آلات و تزئینات دیگر موجب تعجب است.<sup>۱</sup>

### تفاوت شوش و تخت جمشید

شوش و قصور هخامنشی آن، با داشتن تفاوتها بی از پرسپولیس به هنگام فتح اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد ویران نگردید. اسکندر در شوش اقدام به برگزاری جشن ازدواج خود با «استاتیرا» (Statiera) دختر آخرین پادشاه هخامنشی و نیز ازدواج گروهی (بیش از یکهزار نفر از سربازان خود را با زنان ایرانی به سال ۳۲۴ قبل از میلاد) نمود و بدین طریق، اتحاد وحدت دو ملت را با امپراطوری نوین جهانی به نمایش گذارد. ولی بعد از مرگ اسکندر، قصرها و ابنيه مورد استفاده قرار نگرفته و به نابودی گراییدند و در مقابل، شهر هلنی - شرقی، دارای مراکز اداری متعدد، در قسمتی از تپه باستانی توسعه یافت که اختصاصات «پولیس» (Polis) یونانی را از جمله تئاتر، ورزشگاه و غیره که بروی سکه‌ها و قطعات مکتوب یونانی به آنها اشاره شده است، به دنبال داشت. شهر سپس به عنوان سلوکیه نامیده شد و شوش تا دوران پارتی همچنان به شکوفایی خود ادامه داد و اگر چه بعد از آن دوره، براساس مدارک باستان‌شناسی دوران افول شهر شروع شد، ولی سهم مهمی را در سنت تاریخی به عهده داشت. لیکن تاسیس شهرهای جدید و تاسیس

مجدد شهرهای موجود به نظر می‌رسد متنه‌ی به نقاط مبهمی در گزارش‌های تاریخی شده باشد.

مشخص نیست اسامی و عنوانین ساسانی خورشادپور، ایران‌خور-  
شاپور، همچنین ایران شهر شاپور آیا به شهر قدیمی شوش یا شهر جدید  
التابسیس ایوان کرخه تعلق داشته است یا خیر؟ به نظر می‌رسد که تاسیس  
شهر اخیر به جهاتی با تخریب شتوش قدیم توسط شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ میلادی) ارتباط پیدا می‌کند.

گفته می‌شود که به دستور شاپور به بهانه تنبیه مردم به خاطر شورش  
آنها، شوش زیر پای فیل‌ها به نابودی کشانیده شد.

به‌هر حال شوش مجددأ در دوران ساسانی سر از نابودی به در آورد و  
بعد از فتح اعراب به اوج بزرگی و ثروت رسید. و به‌خاطر داشتن ابریشم،  
پارچه اطلسی، منسوجات با ارزش، صنعت نیشکر و احتمالاً تداوم  
صنایع موجود در خوزستان، در اوایل دوران پادشاه ساسانی، شوش به  
درجه اعلای اشتهر رسید. همچنین مقبره دانیال نبی که در حال حاضر  
نیز وجود دارد در روزگار باستان نیز دارای اهمیت فراوان بوده است. در  
میان آثار و بقایای مربوط به شوش دوران اسلامی، یک حمام در قسمت  
ویرانه‌های آپادانا، یک کارخانه تهیه شکر در ویرانه‌های کاخ اردشیر، یک  
مدرسه و یک کوره سفالگری در بخش مربوط به «شهر صنعتگران» و  
بالاخره منازل مسکونی در قسمت‌های مختلف را می‌توان نام برد که  
همچون بسیاری از شهرهای دیگر ایران، شکوه و عظمت شوش نیز  
مقارن قرن سیزدهم میلادی به پایان رسید.<sup>۱</sup>

## پاسارگاد

### پاسارگاد در تاریخ

جلگه پاسارگاد برای حکومت پارسی‌ها و اجداد کوروش علاوه بر جهات طبیعی و آب و هوای معتدل و آب فراوان و قرار گرفتن در مرکز خاک پارس دارای مزايا و خصوصیاتی بوده که در نتیجه مقر فرمانروایی پارسیها و هخامنشی‌ها گردیده بود. کوروش بزرگ نیز پس از فتح ماد و قسمت مهمی از کشورهای مشرق زمین آنجا را توسعه داد و رونقی خاص بخشید و به صورت یک پایتخت مجلل درآورد تا با امپراطوری پهناور او وفق یابد و بی‌تر دید آثار و نقوش و تزئینات پاسارگاد در زمان آبادانی به مراتب بیش از آنچه امروز به جا مانده، بوده است. بناهای غیر سنگی از بین رفته‌اند، و از بناهای سنگی نیز مخصوصی بیش باقی نمانده است.

بناهای کوروش رادر پاسارگاد می‌توان از سالهای ۵۶۰ ق.م. دانست و پاره‌ای از مورخین برآنند که کوروش پاسارگاد را به یاد بود فتح ماد و درهم نوردیدن بنای سلطنت «ازدی هاک» جد مادریش احداث کرد، زیرا معمول کشورگشایان عهد قدیم چنین بوده است که به یادبود هر فتح بزرگی شهری می‌ساختند. بنابراین پاسارگاد چه زمانی که کوروش و نیاکان او حکمران ایالت فارس و انسان بودند و چه آنگاه که فاتح دنیاً متمن مشرق گردید مرکز فرمانفرماei و پایتخت او بوده است، ولی عمر این موقعیت نیم قرن بیش دوام نکرد و با ساخته شدن کاخهای باشکوه و عظیم تخت جمشید و همدان و شوش، پاسارگاد دیگر مزیت و اهمیت پایتخت را از دست داد و به صورت یک شهر مذهبی قدیمی درآمد.

پاسارگاد پس از کوروش نیز پیوسته مورد علاقه و احترام شهرباران بعدی بوده است، به‌طوری که بعضی از مورخین نوشته‌اند شاهان هخامنشی تاجگذاری خود را در پاسارگاد با تشریفات خاص و باشکوه



پاسارگاد: (مشهد مرغاب) - مقبره کوروش بزرگ

برگزار می‌کرده‌اند و شاه در روز تاجگذاری لحظه‌ای جعبه کوروش را می‌پوشیدند و این کار نشانه آن بود که شاه جدید باید در نیک‌کرداری و آبادانی و توسعه کشور و ملاطفت با رعایا چون کوروش کوشش نماید. پاسارگاد پس از هخامنشیها یعنی در زمان سلوکیها و اشکانیان که پارس حکومت نسبتاً آزاد و نیمه مستقلی داشته و به طور ملوک الطوایفی اداره می‌شد، مرکز حکومتی بوده که تحت فرمانروای استخر و پارس اداره می‌شده است. در زمان ساسانیان نیز کماکان مرکز حکومتی بوده و تحت دستور آنها اداره می‌شده است ولی هیچ‌گونه آثاری از این دو سلسله طولانی و بزرگ تاکنون دیده نشده است، فقط بر سر در ورودی اتاق کوچک آرامگاه کورش، چند حرف نزدیک به هم نقر شده که می‌رساند از آن اتاق به عنوان مقبره‌ای جهت یکی از امرا استفاده شده و چون کلمات ریخته و از بین رفته توانستند جمله کاملی از این حروف را بیابند.

در حمله اسکندر، آن‌چنان که تخت جمشید مورد انهدام وی قرار

گرفت پاسارگاد از این تجاوز درامان ماند.

**آثار قبل از تاریخ و آثار قبل از هخامنشیان در پاسارگاد**

در جلگه وسیع و پر آب و حاصلخیز پاسارگاد پیوسته این گمان به ذهن متبار می‌گردد که یک تمدن باستانی آن سرزمین وجود داشته که دنباله آن به جایگزین شدن دسته‌ای از آریاها در آنجا کشیده شده و سپس به دوره هخامنشیان مربوط گردیده است.

با توجه به این که کلیه آبادیهای مربوط به ساکنین مردمان قدیم در کنار جویبارها و روخانه‌ها برپا می‌گردیده و وجود رودخانه «پلوار» در مشرق بناهای کوروش و وسط جلگه پاسارگاد خود مؤید این نظریه است. کاوش‌های ۱۳۳۱ ش. در چند تپه و پیدایش سفالهای پیش از تاریخ این موضوع را روشن نمود که همین آبادیها و موقعیت طبیعی و زراعی و استحفاظی سبب گردید تا مرکز طوائف و قبائل و بالاخره پایتخت گردد. همانطور که تخت جمشید نیز در بین تعداد زیادی تپه‌های ما قبل تاریخ قرار گرفته است. پیدایش تکه سفالها ثابت کرد که جلگه پاسارگاد در هزاره‌های قبل از میلاد مسکن طوائف و قبائل بوده که آثار هنری و صنعتی آنها با سایر آثار هم‌عصر خود مشابه بوده است.

در خصوص آثار پیش از هخامنشیان در این منطقه پیدا شدن تکه‌های سفال سیاه رنگی شبیه به سفالهای مکشوفه مربوط به دوره عیلامی و قسمتی از نقش یک حجاری که تا حد زیادی آثار هنر عیلامی از آن پیداست. در دشت پاسارگاد آثار پیش از تاریخ بسیار موجود است. همزمان با گمانه‌هائی که در سال ۱۹۵۱ به‌وسیله باستان‌شناسی ایران در آن محل، در روی تل خرى نزدیک دهکده ابوالوردی ورودی تل نخودی نزدیک مبارک آباد زده شده، سفالهایی مانند، سفالهای تل بکون کشف گردید. در کنار جاده پاسارگاد به تخت جمشید، در فاصله ۶۵ کیلومتری

جنوب پاسارگاد و ۵ کیلومتری شمال تخت جمشید، ویرانه‌های پراکنده «استخر» دیده می‌شود. نام جدید «استخر» «تخت طاووس» است. در زمان سلوکیها «استخر» پایتخت فارس بوده، و در عهد اشکانیان آتشکده معروفی منسوب به «آناهیت» داشته و «ساسان» پدر بزرگ اردشیر اول، موبد بزرگ آن آتشکده بوده است. در زمان ساسانیان «استخر» فوق العاده بود. در آن موقع شهر «استخر» پایتخت مذهبی فارس بود و پادشاهان ساسانی در آنجا تاجگذاری می‌کردند. شهر «استخر» تا آغاز دوره اسلامی در اهمیت خود باقی بود. چند سرستون و پایه، که آثار نخستین مساجد شهر بوده، هنوز بر جاست. احتمالاً آن مساجد از ابینه مذهبی پیش از اسلام که در همان محل وجود داشته، تهیه شده است (از دوران هخامنشی یا سلوکی)، در استخر چند سرستون پیدا شده که احتمالاً متعلق به دوران پیش از اسلام می‌باشد.<sup>۱</sup>

### پاسارگاد

هنگامی که کوروش امپراطوری ایران را بنیان نهاد، نخستین اقاماتگاه خود را در پاسارگاد در ۳۰ کیلوکتری شمال شرقی تخت جمشید ساخت. پاسارگاد احتمالاً محل نبرد قطعی او با مادها بوده است. فقط بقایای بنایها، نه کل مجموعه به ما القاء می‌کند که این مکان چگونه روزگاری چشم اندازی زیبا و متناسب داشته است. ارگ (تل تخت) بر ارتفاعی ۱۹۰۰ متری بنا شده که پیرامون آن را باغهای آبیاری شده فراگرفته‌اند. مجموعه‌ای از کاخهای و باغهای کوشک‌دار، ساختمانی برای مراسم سلطنتی (زندان سلیمان) ناحیه مقدس با دو آتشکده و آرامگاه کورش به شکل خانه‌ای با سقف شب‌دار که بر پله‌های سنگی قرار دارد. پاسارگاد حتی پس از بنای تخت جمشید اهمیت خود را به عنوان مرکز تشریفاتی و

۱. لوثی واندنبیرگ، باستان‌شناسی ایران باستان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، ص ۲۴

## آین پارس حفظ کرد.

«استقرار گاهی» که کوروش دوم (بزرگ) در پاسارگاد آغاز به ساختن آن کرد، باقلای کوهستانی مادی تفاوت داشت، لیکن دارای وجهه اشتراکی با آنها بود، یعنی نظام و جوهره یک شهر را نداشته است. پاسارگاد مجموعه‌ای است که کاخها، عمارت دولتی، آثار مذهبی،<sup>پهلوان</sup> صفحه دژ مانند و گورکورش که جدا از یکدیگر در دشت مرغاب واقع و قسمتها ای از آن نیز به کمک مجاری آبیاری به چمنزار و باغ بدل شده است. اینها ویرانه‌هایی هستند حیرت‌آور با سنگهایی که ماهرانه صیقل یافته، اما آنچنان زیان دیده که شناسایی آن‌ها دشوار است، امکان دارد که در بخشها ای از این ناحیه وسیع که بر سطح قسمتها ای از آن سفالهای قدیمی پراکنده است، روزگاری بقایای ساده از خشت خام وجود داشته است. لیکن جز صفة که تنها راه دسترسی به آن از طریق یک دستگاه پلکان وسیع رو باز می‌باشد و با استحکامات خشتمی روی تپه‌های کوتاه ارتباط داشته، هیچ اثری از دیواری مستحکم که همه ناحیه کاخ را محافظت کند به چشم نمی‌خورد. از قرار معلوم داریوش اول نیز به ایجاد ساختمانها ای در پاسارگاد ادامه می‌داد، لکن اقامتگاه شاهی خود را به ۸۰ کیلومتری جنوب پاسارگاد یعنی جلگه حاصلخیزتر و زیبای مرودشت منتقل کرد که قبل شهرنشان در آنجا رونق یافته بود. گرچه این اقامتگاه شاهی که تخت جمشید یا پرسپولیس نام گرفته دارای طرحی بسیار متمرکز است، اما چندان بی‌شباهت به طرح پاسارگاد نیست. صفة تخت جمشید را کاخها، تالارهای بارعام، خزانه و پلکان با شکوه رویازی اشغال کرده و حفاظت آن را استحکاماتی از خشت خام بر سطیح کوه مجاور به نام کوه رحمت تأمین می‌کند. برنمای همین کوه است که گور - دخمه‌های آخرین شاهان هخامنشی حفر شده است. صفة را خندقی احاطه کرده و در آن سوی خندق که مورد حفاری قرار گرفته عمارتی سازمان یافته آشکار شده



پاسارگاد، سریک شیر سنگی

است که احتمالاً بعضی از آنها محل زندگی درباریان و بخشی از آن نیز بناهای دولتی و مذهبی بوده‌اند. به نظر می‌آید که خانه‌ها و نواحی مسکونی برای کارگران و کارمندان اداری و جز آنها بنا شده باشد، زیرا تعداد زیادی «گل نبسته» که به خط میخی نگاشته شده به پرداخت مzed همه نوع کارگوایی می‌دهد.

این گل نبسته‌ها که از باروی حاشیه شمال صفوه به دست آمده به طور کلی نشان می‌دهد هر فعالیتی که در تخت جمشید صورت می‌گرفته، به دربار شاهی وابسته بوده است.

درباره کاربری تخت جمشید فرضیات جذاب و متنوعی پیشنهاد شده است. این محل که یک مکان صرفاً مذهبی یا تشریفاتی بوده است، محل برگزاری مراسم نوروزی بوده است یا حتی در گذشته، محل اقامات شاهان بوده است. در هر حال، با توجه با شواهد معماری و باستان‌شناسی، به نظر می‌رسد متقادع کننده‌ترین فرضیه این باشد که این

مکان تاریخی اقامتگاهی بوده با همه کاربردهایش: هم محلی خصوصی، سیاسی و اقتصادی، و هم یک محل محفوظ برای اقامت شاه، خانواده و حواشی او با همه امکانات برای نمایش شکوه سلطنت و نیز یک مجتمع اداری بسیار پر تصنیع، احتمالاً برای خزانه‌شاهی. در شوش نیز که ظاهراً نخستین اقامتگاه داریوش است به وضعیتی مشابه بر می‌خوریم. قسمت شمالی پایتخت باستانی عیلام، به صفة کاخی وسیع بدل شده است و به وسیلهٔ خندقی از بقیه قسمتهای مرتفع جدا و از طریق معتبر باریک به دروازهٔ اصلی متنه شده است.

طرح کاخ از ابینه متنوع و فراوان روی صفه تخت جمشید ساده‌تر است، لیکن همانند آن دارای یک آپادانا به عنوان ساختمان اصلی و بناهای دیگر است که اختصاصی در امتداد حیاطها تنظیم شده‌اند. به نظر می‌رسد که سطح مرتفع تپه خارج از کاخ اختصاصی برای کاربرد اداری منظور شده باشد. زیرا چندین بنای دروازه مانند و یک راه پلۀ باشکوه که به سطح مرتفع تپه متنه شده در آن مشاهده می‌شود. تاکنون، هیچ اثری از خیابانها و خانه‌های متراکمی که در یک شهر انتظار وجود آن می‌رود پیدا نشده است.

اقامتگاه فقیرانه روستا مانندی در دشت مجاور تپه موجود است که به زمان پیش از هخامنشیان تعلق دارد. در این دشت بناهای شاهی دیگری، مانند کاخی که در کنار رود شانور قرار دارد، وجود داشته است. بنابراین شوش، تخت جمشید و پاسارگاد، سه پایتخت شاهنشاهی که نسبتاً به خوبی بررسی شده‌اند و همچنین اکباتان (همدان) چهارمین پایتخت آنها که کمتر شناخته شده، باید شهرهای مسکونی فرمانروایان بوده باشند تا اقامتگاههایی که جنبه شهریت داشته‌اند و نباید آنها را با شهرهای امروزی تا قرون اخیر مقایسه کرد. از سوی دیگر، محققان سوای کاخهایی که ما یافته‌ایم آثار بیشتری نیز در آنها وجود داشته است که در آن‌ها

می باید وظایفی به انجام می رسید که بعداً به مؤسسه‌های دیگر احاطه شد، اقامتگاه شاهانه هخامنشی، تنها مرکز ادارت سیاسی شاهنشاهی نبود و چون پول نقش کوچکی به عهده داشت، امور مستمر زندگی روزمره و معاملات اقتصادی با تبادل اجتناس، کار و... صورت می‌گرفت.

چنین اقامتگاهی می‌باشد علاوه بر خزانه‌خاص دولت، انبارهای اجتناس مختلف و محصولات کشاورزی و صنعتی و همچنین قورخانه‌ها و نیز انبارهای مایحتاج نگهبانان را نیز در برداشته باشد.

اقتصاد هخامنشی به طور عمده بر کشاورزی و دامداری متکی بود و روستاهای حاکم نشینها از نظر محصولات و اجتناس مورد نیاز خود کفا بود. تولید کالاهای شاخص نظری منسوجات بسیار مرغوب، اشیای زرین و سیمین، سنتگترانشی و کارهای هنری که منحصر به چند نمونه بود، به احتمال زیاد در محلی نزدیک به اقامتگاه یا در خود آن به انجام می‌رسید، متاسفانه به علت مقیاس محدود حفاری‌های باستان‌شناسی مدرک کافی وجود ندارد تا دیدگسترده قابل اعتمادی از این مساکن مالی در تمام وسعت آنها به دست دهد.<sup>۱</sup>

در سالنامه شانزدهم شلمنصر سوم (۸۴۳ق.م) برای اولین بار به «پارسووا» یا سرزمین پارسها اشاره شده است. از این سال تا زمان سناخیریب، بیشتر شاهان آشوری در کتبه‌های خود به این سرزمین و شاهکهای متعدد آن اشاره کرده‌اند. «لوین» براساس مطالعات خود در مورد لشکرکشیهای آشوریان به کوههای زاگرس، درباره موقعیت پارسووا به این نتیجه رسیده است:

«از زمان شلمنصر سوم تا سناخیریب تمامی اشاره‌ها به پارسووا، به یک منطقه محدود است... و تمامی متون آشوری حاکی از آن هستند که پارسووا از جنوبی‌ترین مناطق شناخته شده زاگرس برای آشوریان بوده

است... بهترین موقعیتی که می‌توان برای پارسوا پیشنهاد کرد در شمال ماهیدشت در اطراف شهر روانسر است.»

در سال ۶۲۹ق.م. سناخرب در نبرد حلوه به مصاف نیروهای متعدد «الیپی»، «پارسوا»، «انزان» (انشان)، «بابل» و «عیلام» می‌رود. براین اساس می‌توان احتمال داد که در این زمان پارسوا<sup>اکبر</sup> شمال عیلام بوده است.

در سال ۶۳۹ق.م، پس از اینکه عیلام منکوب شده‌اند<sup>تسبیحان</sup> آشوری شد، آشوریانی پاک در کتبه‌ای نوشت:

«کوروش، شاه سرزمین پارسوماش، از پیروزی عظیم من بر عیلام که به کمک سروران من، خدایان بزرگ، گاشور، بعل و نبو به دست آمده بود آگاه شد و دید که من چگونه چون سیل تمامی عیلام را در نوردیده‌ام، لذا او، اروکو، بزرگترین پسر خود را به باج و خراج به اسارت به نینوا، اقامتگاه من، فرستاد و با عجز و التمام سروری مرا طلبید.»

آنچه درباره موقعیت مختلف سرزمین پارسوا ذکر شد بحثهای فراوانی را در بین محققان برانگیخته است و بسیاری از آنان و در رأس آنها «گیرشمن» این نظریه را مطرح کردند؛ که پارسیان ابتدا در زاگرس مستقر بوده‌اند و سپس به دلایلی چون تهاجم سکاهای، به خوزستان مهاجرت کرده و در «روستای هخامنشی» در شمال غربی شهر صنعتگران شوش و مسجدسلیمان مستقر شده و سپس به سوی مشرق به پارس کوچیده‌اند.

### وجه تسمیه پاسارگاد

در خصوص وجه تسمیه پازارگاد (پاسارگاد) علی سامی<sup>۱</sup> می‌گوید: ۱- بعضی از دانشمندان معتقدند که پاسارگاد در اصل پارسه کرت، پارسه‌گرد چون ارم‌گرد، داراب‌گرد، خسروگرد بوده است (کرت و گرد در زبان فرس قدیم به معنی قلعه بوده است) و از مورخین قدیمی

آن‌اکسمن معلم اسکندر که با او به ایران آمد این اسم این شهر را در کتاب خود پارسه گرد یعنی قلعه پارس ذکر کرده است.

پارسه و پارس را می‌توان نام اصلی تخت جمشید دانست که در کتبیه خشایارشا (خشایارشا) بر پیشانی دو درگاه آتاق و روودی تخت جمشید به زبانهای پارسی و عیلامی و بابلی (آشوری) ذکر گردیده است که قسمتی از آن چنین است: «... بسیاری چیزهای دیگر که درین «پارسه» است آنها را من و پدرم ساخته‌ایم...» و در بسیاری از الواح گلی مکشوفه در خزانه داریوش نیز تکرار گردیده است.<sup>۱</sup>

۲- برخی دیگر گفته‌اند که پازارگاد در اصل «پارس کاده» یعنی جایگاه و شهر پارس بوده چون دهکده و آتشکده که جای ده و جای آتش معنی می‌دهد (کاده و کده در فرس باستان یعنی جایگاه) و به تدریج پارس کاده و پاسارگاد و به یونانی پازارگاد شده است.

۳- بعضی‌ها معتقدند که پازارگاد در اصل پارس گاده به معنی تخت پارس بوده است زیرا گاده و گاه به معنی تخت می‌باشد و به مرور زمان پاسارگاد شده است.

۴- «اوژن فلاندن» دانشمند فرانسوی در کتاب سیاحت‌نامه خود راجع به پاسارگاد می‌گوید: آن ترکیب کلمه (فسا) پسا و گرد یعنی پساگرد است که به تدریج به پساگارد و پازارگاد تبدیل گردیده است.

گیرشمن می‌گوید: «پارسه گد» یعنی «اردوگاه پارسیان» «سامی» معتقد است که گفتار بالا نتیجه می‌دهد که پارسیان پایتخت و مقر خود را به نام خود پارس با اضافه پسوندی که گاده یا کده بوده نامند و کلمه پازارگاد باید پاسارگاد یا پارس‌اکاد باشد.

نام پاسارگاد در نوشته‌های تاریخ‌نویسان بعد از اسلام و داستانهای

۱. همانجا، به نقل از کتاب «الواح گلی تخت جمشید» به زبان انگلیسی Persepolis treasury تالیف «ژوژ کامرون»، ترجمه محمد تقی مصطفوی

محلی ایران، مشهد مادر سلیمان و مشهد مرغاب ذکر شده است. وجه تسمیه مرغاب گویا وجود نقش انسان بالداری شبیه به مرغ در یکی از قصور شرقی پازارگاد کنار رودخانه می‌باشد که به مرغ آب معروف گردیده است.

«دیاکونف» مدعی است که واژه «پارسوا» همان پَرسْوَه (Parsava) در پارسی باستان به معنی «سرحد» است و گرچه از نظر وجه اشتراق به پارسوا و پارسوماش مرتبط می‌شود، اما نشان دهنده موطن پارسیان است.

کوروش دوم در سال ۵۵۹ق.م. به فرمانروایی پارسیان رسید. وی در سال ۵۵۳ق.م. بر مادها شورید و پس از جدالی سه ساله قلمرو آنان را به حکومت خود افزود. کوروش پس از این پیروزی توجه خود را به متصرفات مادها در آسیای صغیر معطوف کرد و در سال ۵۴۶ق.م. علاوه بر فتح لودیه تمامی غرب آسیای صغیر را تا سواحل دریای اژه و دریای مدیترانه به شاهنشاهی نوبنیاد خود منضم کرد. پس از این فتوحات در غرب، کوروش به سوی مشرق لشکر کشید تا پس از نبرد نهائی، جبهه خود را از خطر حملات اقوام مهاجم آسیای مرکزی مصون دارد و بدین ترتیب بین سالهای ۵۴۵ تا ۵۳۹ق.م سرزمینهای آسیای مرکزی چون باختر، سعد، خوارزم، گنداره، آراخوزیه و دیگران را تا کوههای هندوکش، رودخانه سیر دریا و سرحدات هند به اطاعت خود در آورد.

کوروش سپس متوجه تنها رقیب باقی مانده یعنی بابل شد و در پاییز ۵۳۹ق.م. بدون نبرد چندانی این سرزمین را نیز به قلمرو خود افزود و به شهر بابل گام نهاد. از رهگذر فتح بابل، تمامی متصرفات سابق امپراتوری بابل نو در آسیای غربی تا مرزهای مصر به اطاعت کورش درآمد.

پس از این فتوحات، کوروش به ساماندهی امور شاهنشاهی خود، تنظیم امور دیوانی و مالی و کارهای عمرانی به ویژه در پایتخت خود در

پاسارگاد پرداخت. اما دیری نپائید که فتنه اقوام مهاجر او را به لشکرکشی به آسیای مرکزی واداشت و سرانجام در سال ۵۳۰ ق.م در نبرد با قوم ماساگت در کرانه رود آمو دریا کشته شد و جسد او با تشریفات به پاسارگاد بازگردانده و در همانجا دفن شد.

هنگامی که کوروش در اواسط قرن هشتم ق.م. اقدام به ساختن «پاسارگاد» اقامتگاه خویش نمود، دشت مرغاب تا حدودی از یک ساقه تمدنی سه هزار ساله برخوردار بود. روستاهای مبتنی بر کشاورزی چون تل نخودی، تل خاری، تل سه آسیاب، و دوتولان، همه اینها تا حوزه قصر سلطنتی هخامنشیان می‌رسیدند و در هزاره چهارم و سوم قبل از میلاد شکوفائی و جلال خود را داشتند.

براساس منابع تاریخی، در دشت مرغاب بود که کوروش در پیکار خود علیه ارتش پادشاه بزرگ ماد «آستیاژ»<sup>۱</sup> با شکست دادن آنها پیروزی به دست آورد. با ترفندی موفق شد به یاری ارتش و گروههای ضعیف خود بشتابد و اقدام نماید و بدین ترتیب، مادها ناگزیر به فرار شدند، نام پاسارگاد، به عنوان «اردوگاه ایرانیان» بیان می‌شود و به عنوان بالاترین مرتبه قومی و قبیله‌ای که سلسله هخامنشیان به آن تعلق داشت نیز به کار می‌رود.

«گیرشمن» می‌گوید:<sup>۲</sup>

«سفرهای جنگی در مشرق و مغرب، قسمت بیشتر دوره سلطنت کوروش را اشغال کرد و فرصتی اندک برای فعالیتهای دیگر مخصوصاً شهرسازی گذاشت. کوروش هنگامی که هنوز فقط حکمران انسان بود، شوش را پایتخت خود قرار داد و سپس هگمتانه (همدان) و بابل را به پایتختی برگزید. وی در هر یک از این شهرها در ازمنه مختلف زندگی

1. Astyages

2. ایران از آغاز اسلام، ص ۱۴۴

کرده است معهدا برای اخلاف خود، مقر سلطنتی پاسارگاد را به ارث گذاشت و طبق روایت، آن را در محل غلبه قطعی براستیاگس بنادرد.<sup>۱</sup> دانشمندان چنین اندیشیده‌اند که نام شهر مزبور، تصحیحی است از «پارسه‌گد»<sup>۲</sup> به معنی «اردوگاه پارسیان» و اگر این تصحیح درست باشد، مفهوم آن تصویری قابل اطمینان از شهر مزبور است. این شهر در حقیقت اردوگاهی وسیع است که با دیواری حائل محصور شده بود، و در خلال دیوار مذکور و وسط فردوسها و باغها، قصرها و معابد را بنا کرده بودند.

پاسارگاد جلوه وسیعی است از هنر ایرانی، با وجود ترکیب آن از گاوها نر بالدار آشوری، مجسمه‌های (ظرفین تالار) ختنی (هیتی)، رنگارنگی، به سبک بابلی و علامی مختصه مصری، اصولاً تصویری است از فرهنگ ملی که در آن زمان به درجه‌ای مترقی رسیده بود. هر چه از خارج آمده، دوباره گداخته، مبدل، به هم پیوسته و متعادل گردید، و تشکیل هنری جدید داده است که سجیه معماری آن مقام اول را داراست. هنر مذکور که نسبت به اثر رنگها در سایه و روشنایی حساس بود، به تناب سنگهای سپید و سیاه را به کاربرده است. این هنر در نشان دادن نیم رخ انسانی، با ایجاد چین‌ها در لباس، ترقی قابل توجهی کرده بود. همه تفصیلات، خواه ابتكاری باشد و خواه از خارج به عاریت گرفته باشند، به صبغه ایرانی درآمده و در نظر بسیاری از دانشمندان، هنر پاسارگاد مهمتر از هنر تخت جمشید است.<sup>۳</sup>

## آرامگاه کورش

بنای آرامگاه کورش در مغرب دهکده «مادر سلیمان» واقع شده و از چند کیلومتری نمایان است. بنای سنگی که در دو هزار و پانصد سال قبل

1. Parsagad

2. ایران از آغاز تا اسلام، ص ۱۴۶

آرامگاه کوروش بوده است. این آرامگاه به شکلی منزلی است که پوشش آن از سنگ و به شکل تقليدی از زیگورات‌های بین‌النهرین است. برای ساختن آرامگاه قطعات بزرگ سنگ آهک را روی هم قرار داده‌اند، قسمت پایین آن از شش ردیف بلکان تشکیل شده، به طوری که شکل هرم پیدا کرده است. سابقاً این آرامگاه درب بزرگی <sup>به از سنگ</sup> داشته که امروز از میان رفته است.<sup>۱</sup>

### کاخهای پاسارگاد

#### کاخ بارعام

در فاصلهٔ ششصد متری شمال شرقی آرامگاه بقایای بنایی است که کاخ بارعام و کاخ ورودی پاسارگاد بوده است.

#### کاخ اختصاصی

این کاخ در فاصلهٔ ۲۳۰ متری شمال غربی پذیرایی قرار گرفته و وسعت آن ۳۴۱۰ متر مربع است این کاخ تشکیل شده بود از یک تالار مرکزی چهار ایوان در چهار طرف دو اطاق در گوشه شمال غربی و جنوب غربی. روی یکی از جرزهای گوشه، کتیبه‌ای به سه خط میخی فرس قدیم، عیلامی و بابلی نوشته شده است.

#### کاخ شرقی

سومین کاخ، بنائی است که وسعت فضای داخلی آن، نزدیک به ۵۸۴ متر مربع وسعت دارد با هشت ستون، که چهار ردیف و دو ردیف

۱. باستان‌شناسی ایران باستان، ص ۲۲.



نقش انسان بالدار درب  
وروودی کاخ پاسارگاد

می باشد. درگاهها پهن و با سنگهای عظیم الجثه بنا گردیده‌اند و زیر ستونهایی که اصلاح آنها از هر طرف دومتر است می‌نمایند که این کاخ دارای ستونهای عظیم و مرتفعی بوده که بر عظمت تالار می‌افزوده است. نقش برجسته انسان بالدار جزو سنگی درگاه شمالی نقش برجسته‌ای است معروف به «نقش کوروش» و می‌توان آن را قدیمی‌ترین حجاری و نقش هخامنشی دانست با این تفاوت که طرز لباس و تاج و هیئت آن با هیچ یک از نقوش برجسته پاسارگاد و تخت جمشید شباهت ندارد و خود تصویری منحصر به فرد و ممتاز است، از همین جهت می‌توان حدس زد که ساختمان این کاخ بر دو کاخ‌های دیگر تقدم داشته زیرا نقوش قصر اختصاصی شبیه نقوش تخت جمشید است. طرح لباس شبیه لباس‌های علامی است که تا بالای قوزک کشیده شده و حواشی آن با گلها کوچک

هشت برگ تزین گردیده است. دستهای نقش به حال نیاز و دعا بلند و چوبی در دست دارد. حلقه حلقه بودن موهای سر شبیه حجاریهای تخت جمشید می‌باشد. بر تارک او دو چیز شبیه به شاخ دیده می‌شود که روی آن سه گل مخروطی شکل شبیه به تاج نمایان است. بالهایی که دو تا به طرف بالا و دو روبرو به پائین نقش گردیده موجب این تصور می‌گردد که آن را می‌توان یکی از مظاهر نیک و خدای خیر و فروهر کوروش دانست.

به طور کلی این تالار را به لحاظی می‌توان قدیمی‌ترین بنای ساخته شده در کنار باع سلطنتی هخامنشیان دانست که برای پذیراییها و انجام امور مذهبی و مراسم ملی مورد استفاده قرار گرفته و برای استحکام و بزرگی و زیبایی آن دقت زیادی به کار رفته ولی بیش از سایر قصرها زیان دیده است که جز قسمت اندکی اثری از آنها پیدا نیست.

### زندان سلیمان

بنای موسوم به «زندان سلیمان» برجی مکعب شکل به بلندی حدود ۱۳ متر در فاصلهٔ ۶۰۰ متری جنوب غربی تل تخت است.

سابقاً تصور می‌کردند که این بنا برج آرامگاهی بوده است ولی از نظر شباهت آن با برجهای نقش رستم و نورآباد، باید تصور کرد که آتشکده‌ای در زمان هخامنشی بوده است و اکنون فقط یک دیوار از آن باقی است.

حاشیه دور درگاه را نقش برجسته گلکاریهایی تزئین می‌کرده‌اند. سازه مشابه دیگری به نام کعبه زرتشت در نقش رستم به چشم می‌خورد که دربارهٔ کاربرد هر دوی آنها تردید وجود دارد. استروناخ این دو بنا را ملهم از برجهای اورارتی می‌داند و معتقد است که آنها پایگاه یا محل نگهداری اشیای سلطنتی بوده‌اند. گروهی از محققان با این عقیده موافقند، اما گروهی دیگر حدس می‌زنند که این دو بنا آتشگاه بوده‌اند و گروهی نیز آنها را مقبرهٔ یا محل امامت گزاردن اجساد می‌دانند. از جمله

«مری بویس» که زندان را آرامگاه کاساندانه همسر محبوب کوروش می‌داند. نظریه دیگری که اخیراً ابراز شده این بناهای معما برانگیز را محل تاجگذاری شاهان هخامنشی می‌داند. در سال ۱۹۵۲ م. در میان خرابه‌های زندان یک تک کتیبه یافت شد. بر روی این کتیبه دو سطر ناقص به خط پارسی باستان و یک سطر ناقص به خط ایلامی <sup>به صورت u-sa</sup> به چشم می‌خورد. نیلاندر آن را باقی‌مانده Kur-raj-u-sa (Kur) یا نام کوروش می‌داند اما آن را به کمبوجیه پسر کوروش نسبت می‌دهد. استروناخ نیز حدس می‌زند که این کتیبه باقی‌مانده Kuras است. اما جرج کامرون معتقد است که این نوشته بخشی از یک کتیبه داریوش اول است که به نام ساتراپی Kus (نوبه) اشاره می‌کند. وضعیت این کتیبه همچنان در پرده‌ابهام است.

### آتشدان (پاسارگاد)

در فاصله یک کیلومتری غرب کاخ اختصاصی پاسارگاد، عبادتگاهی بوده است که بقایای دو آتشدان آن بر جاست. این آتشدان‌ها روی پله‌های نظیر آتشدانهای نقش رستم قرار گرفته ولی آتشدانهای نقش رستم در میان سنگ کوه تراشیده شده است در حالی که این آتشدانها را سنگهای تراشیده‌ای که روی هم قرار داده شده بنا کرده‌اند.

«امستد» معتقد بود که سکوهای آتشگاهها مذبحهای دوگانه اهورمزدا و آناهیتا بوده‌اند. «تروپلمان» بر این عقیده بود که این سکوها زمانی با تزئینات دندان موشی آراسته شده بود و احتمالاً سکوی جنوبی برای پیشکش موادی چون هومه به آناهیتا و سکوی شمالی برای پیشکش برای میترا به کار می‌رفته است. «استرومانا» معتقد است که کوروش نیز همچون شاهان متاخر هخامنشی، به نحوی که در نقش برجسته گور دخمه‌های آنان به چشم می‌خورد، از سکوی جنوبی بالا می‌رفت تا آتشی را که در

آتشدانی بر روی سکوی جنوبی روشن بود نیایش کند. وی برای اثبات ادعای خود به قطعات سه آتشدان که در حوالی پاسارگاد به دست آمده‌اند اشاره می‌کند.

### «کلمان هوار» می‌گوید:<sup>۱</sup>

در پاسارگاد به فاصله نزدیکی از آرامگاه کوروش دو پایه سنگی وجود دارد که احتمالاً در آتشکده‌ها بکار می‌رفتند پایه‌های مذبور را اهالی محل، تخت طاووس می‌خوانند. آنها ستونهای سنگی یک پارچه و به شکل مکعب و مجوف می‌باشند، یک پلکان هفت پله‌ای و نیز یک ستون سنگی یک پارچه به یکی از این دو بنا می‌رسد و آن دیگری از میان رفته است. چرا این آتشکده‌ها جفت ساخته شدند، پرسشی است که تاکنون پاسخی در خور نیافته است. آتشکده‌های تک نیز یافت شده مانند آتشکده‌ای که در فیروزآباد - گور باستانی - وجود داشت. اما آتشکده مذبور اکنون ویران است. از این رو آتشکده‌ها لزوماً دوگانه نبودند.

### چهارباغ و آب‌نماها (پاسارگاد)

سیاحان و مورخین معتقدند که کاخهای شاهی پاسارگاد در میان باغ انبوه درختان قرار گرفته و آرامگاه‌ها نیز بین درختان سرسیز و انبوهی قرار داشته‌اند. وجود آب فراوان و چشممه‌سارها نیز این مطلب را تایید می‌کند.

### کتبیه میخی و خطوط میخی پاسارگاد

ضمن خاکبرداریهایی که در سمت جنوبی پاسارگاد انجام گرفته کتبیه شکسته‌ای به بلندی ۷۰ سانتی متر و ضخامت ۴۴ سانتی متر پیدا شده روی آن سه سر خط نوشته شده و حرفی از این کتبیه شکسته که خوانده شده کوروش است در حال مالکیت، و می‌نمایاند که کتبیه شاید از آن

کمبوجیه بوده است و خود را پسر کوروش خوانده است. در خصوص خطوط میخی پاسارگاد تا پیش از پیدایش دولوچه زربنام آریامنه و ارشام جد بزرگ و جد داریوش در همدان قدیمی‌ترین متن میخی قدیم مکشوفه منحصر به همین کتیبه موجود در پاسارگاد بوده است. ولی پس از کشف لوحه نامبرده مشن پارسی قدیمی‌تر از زمان آریامنه یا بین آن زمان و زمان کوروش به دست یامله، بنابراین کتیبه‌های پاسارگاد سومین نوشته میخی پارسی می‌باشد ولی بعدها یعنی در زمان داریوش و خشاپارشا (خشاپارشا) واردشیر به طور فراوان در همه‌جا به همراه کتیبه‌های عیلامی و بابل برای اطلاع همه مردم حوزه شاهنشاهی نوشته شده است.

خط میخی پارسی از ۴۲ حرف و علامت شکل گرفته در حالی که خط میخی بابلی یا آسوری بسیار مشکل و دارای هشتصد علامت و خط میخی عیلامی یا انزانی دارای ۳۰۰ علامت بوده است.

خطوط میخی پاسارگاد چهار سطر بر پیشانی جرز ایوان شرقی کاخ بارعام به سه زبان پارسی، عیلامی و بابلی به مضامون «من کوروش شاه هخامنشی» نوشته شده است و مانند همین کتیبه بر پیشانی جرز سنگی ایوان شرقی کاخ اختصاصی تکرار گردیده و همچنین بر روی لباس مجسمه نیز نقر شده است.

کتیبه‌ای نیز در بالای نقش انسان بالدار متقدور بوده که شکسته و کتیبه از بین رفته است. قطعات مختصری که فقط حروفی و جزوی روی آن است اغلب ضمن کاوشها دیده شده و هیچ‌گاه کتیبه کامل و حتی یک حرف کامل از یک کتیبه دیده نشده است.<sup>۱</sup>

## تخت جمشید

تخت جمشید که مورخین غربی آنرا «پرسپولیس = پرسه پُلیس»<sup>۱</sup> به معنای شهر پارسیان می‌خوانند، در دوره هخامنشیان «پارسه»<sup>۲</sup> نامیده می‌شد. در کتیبه‌ها به خود صفة نیز «دژ» (دید) <sup>به ترتیب از</sup><sup>www.tabarestan.info</sup> <sup>آغاز شده است.</sup> پس از دوره هخامنشی این محل به نامهای صدستون، چهل ستون و چهل منار و از قرون میانه اسلامی «تخت جمشید» خوانده شده است.  
این شهر باستانی عیلامی، گرچه آسوریها به آن آسیب رسانده بودند، مرکز فرماندهی شاهنشاهی ایران شده بود و سه پایگاه فرمانروایی «پاسارگاد»، «اکباتان» و «بابل» هم وجود داشتند.<sup>۴</sup>

آنچه معلوم است آن است که داریوش، در زمان صلح بیشتر به مسافرت‌ها در ایالات اشتغال داشت. اگر هم در جائی توقف طولانی می‌نمود، پارس را بر بابل و شوش و همدان ترجیح می‌داد و به همین جهت در پارس در محلی که امروز به تخت جمشید معروف است بناهای زیادی را بینان نهاد. راجع به این مسئله که نام این محل در دوره هخامنشی چه بود، تحقیقاتی شده است و برخی از محققان گفته‌اند که اسم این محل در زمان هخامنشی‌ها پارس بوده است اما این تسمیه برای برخی دیگر قانع کننده نیست.

برای نخستین بار در تاریخ جهان، شاهنشاهی هخامنشی جمعاً ۲۳۰ سال فرمانروایی کردند اقوامی را که از آسیای مرکزی تا حبشه و از ترس تا سرحدات هند پراکنده بودند به زیر برق واحدی درآورد و همین امر موجب شد که از همان ابتدا نیاز به نظام کشورداری نوین در این شاهنشاهی گسترده احساس شود. کوروش بزرگ در ساختار سیاسی-

1. Persepolis

2. Parsa

3. dida

۴. پایتخت‌های ایران، ص ۱۷۳  
- ارسن (۳۳۵-۳۳۷ ق.م.) ۲ سال

اداری ملل مغلوب تغییر چندانی نداد و در بیشتر موارد با اعتماد به آنان حکام بومی را بر کارها گمارد.

شاهنشاهی هخامنشی در طول حیات خود شش پایتخت داشت:

۱- آشان: که از دیرباز شهری معتبر بود و پیش از هخامنشیان از پایتختهای عیلام به شمار می‌رفت. این شهر در ابتدای سلطنت کوروش دوم و اسلاف او مدتها پایتخت بود و پس از تصرف هگمتانه و بابل از روتق افتاد و مرکزیت خود را از دست داد.

۲- هگمتانه که پایتخت سلف هخامنشیان یعنی مادها بود و همراه با قلمرو آنان در سال ۵۵۰ ق.م. به تصرف کوروش درآمد و از آن پس هخامنشیان تابستان را در آنجا می‌گذراندند.

۳- بابل، پایتخت باستانی سرزمین بابل که در سال ۵۳۹ ق.م به تصرف کوروش درآمد و از آن پس دربار هخامنشی پائیز و زمستان را در آنجا می‌گذراند.

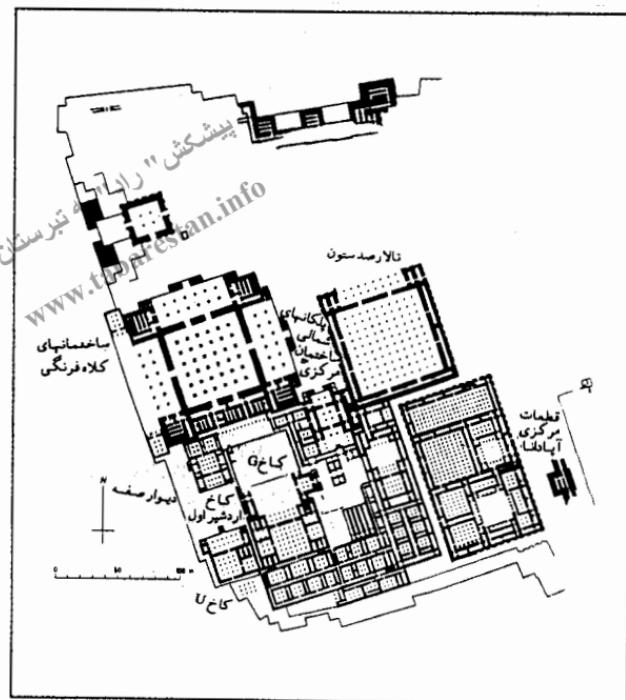
۴- شوش، پایتخت دیرینه عیلامیها که مقر بهاری هخامنشیان و پایتخت اداری شاهنشاهی بوده است.

و دو پایتخت جدید التأسیس هخامنشیان یعنی پاسارگاد و تخت جمشید (پارسه) که اولی را کوروش بزرگ و دومی را داریوش اول بنیاد نهاد. پس از مرگ کوروش، پاسارگاد مرکزیت خود را از دست داد اما به احترام کوروش همچنان محلی معمور بود و از قرار معلوم هخامنشیان مراسم مختلف چون تاجگذاری شاهان را در آنجا به عمل می‌آوردند، و در نهایت تخت جمشید (پارسه) که همچون پاسارگاد در قلب سرزمین مادری هخامنشیان قرار داشت و از نظر شکوه، هزینه و زحمت فراوان

- داریوش سوم (۳۳۰ - ۳۲۵ ق.م) ۵ سال

- لشکرکشی اسکندر به ایران (۳۳۴ ق.م)

- آتش زدن تخت جمشید و کشته شدن داریوش سوم (۳۳۰ ق.م)



### صفه تخت جمشید ۴۵۰ تا ۴۷۰ ق.م

ساخت با هیچ یک از دیگر پایتخت‌های شاهنشاهی قابل مقایسه نیست. در رابطه با نام تخت جمشید «راولینسن» و «اپر» عقیده داشتند که نام تخت جمشید به فارسی قدیم پارسه بوده ولی «تلدکه» این عقیده را رد کرده و محققًا معلوم نیست که نام آن چه بوده اگرچه ایرانیان از جهت بی‌اطلاعی از تاریخ وطنشان در مدت قرونی این آثار را از جمشید داستانی دانسته‌اند. یونانیان آن را پرسپولیس نامیده‌اند و هر چند «پلوتارک» به مناسبت اینکه پادشاه مقدونیه این شهر را خراب کرد آن را «پرسپولیس» یعنی «خراب کننده شهر» نامیده ولی اسم صحیح شهر مذبور به یونانی همان پرسپولیس یعنی شهر پارس بوده است. حمدالله

مستوفی در نزهه القلوب تخت جمشید را بنای چهل منار خوانده است.

### ساخت تخت جمشید

سؤالی که در اذهان بسیاری از مردمان در طول تاریخ پدید آمد، این بود که تخت جمشید چرا ساخته شد؟ واقعیاً هدف از ساختن چنین مجموعه‌ای عظیم چه بوده است؟ آیا هدف نشان دادن شوکت و جلال سلسله هخامنشی بوده و یا هدف پادشاهان هخامنشی آن بود که با ساخته شدن این بنا فرهنگ اعتقادی و مذهبی و سیاسی خود را به بینندگان القاء نمایند و برای همیشه به یادگار بگذارند؟<sup>۱</sup>

تخت جمشید نه یک شهر بود و نه یک پرستشگاه. در آن زمان دین زرتشتی دین رسمی شاهنشاهی ایران بود و نقش اهورمزدا بالای سر درهای سنگی «تخت جمشید» مکرر به چشم می‌خورد و گمان می‌رود که مراسم دینی «در نقش رستم» امروزی در نزدیکی «تخت جمشید» یا در «پاسارگاد» مکان مقدس نیاکان هخامنشی انجام می‌گرفت. همه باستان‌شناسان هم عقیده می‌باشند که سران هخامنشی به علت وسعت خاکشان به داشتن یک پایتخت اکتفا نکرده و هر کدام چند پایتخت داشته‌اند (چنانکه قبلاً ذکر شد) و تخت جمشید پایتخت سیاسی یا اداری مهمی نبوده است و تنها از این ساختمان برای بار عام دادن و پذیرایی از فرستادگان و بزرگان کشورهای تابعه دولت ایران یا دول خارجی و برگزاری جشن‌های بزرگ ایرانیان و هدیه آورندگان، که از گوشه و گنار این سرزمین پهناور به تخت جمشید می‌آمدند، مورد استفاده قرار می‌گرفته است. اگرچه بنیاد تخت جمشید به داریوش اول منتبه است، اما شواهد حاکی از آن هستند که پیش از آنکه داریوش دست به احداث ابنيه‌ای در این منطقه بزند هخامنشیان در منطقه حضور داشته‌اند.



### تخت جمشید، پلکان قصر داریوش اول

دو مدرک غیر مستقیم در این زمینه، نوشتہ‌های دو نویسندهٔ متاخر کلاسیک یعنی «ژوستین» و «دیودوروس سیسیلی» دربارهٔ شهر پارسه در زمان کوروش و کمبوجیه است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، در حوالی تخت جمشید آثاری چون تخت رستم، که گروهی از محققان آن را آرامگاه ناتمام کمبوجیه دوم می‌دانند و کاخ دشت‌گوهر شناسائی شده‌اند که براساس مشخصات فنی و سبک، قدمت آنها به حدود ۵۲۰ تا ۵۳۰ ق.م. یعنی فاصلهٔ بین پایان کار ساختمانی در پاسارگاد و آغاز کار ساختمانی در تخت جمشید تردیدهایی وجود دارد. گروهی آغاز عملیات ساختمانی در تخت جمشید تردیدهایی وجود دارد. گروهی معتقدند که داریوش پس از ثبت پایه‌های سلطنت خود یعنی در سال ۵۱۹ ق.م. کار احداث تخت جمشید را آغاز کرده است. اما براساس نظریه‌ای دیگر کار احداث تخت جمشید در زمانی آغاز شده است که

داریوش هنوز درگیر سرکوب شورش‌های پیامد کشته شدن گثوماته مغ بود. پس در سال ۵۲۰ ق.م. داریوش در مرکز سرزمین مادری خود در دامنه کوه رحمت، که احتمالاً از قبل محلی حائز اهمیت بود، دست به ساختن دژ عظیمی که پایگاه او برای سرکوب شورشیان باشد زد. شاهد بر این مدعای روی مستحکم تخت جمشید است که از شمال، غرب، جنوب و حتی از شرق بر بالای کوه رحمت آن را احاطه کرده است.

برخی گفته‌اند داریوش از آن جهت تخت جمشید را ساخت تا پاسارگاد، پایتخت کوروش بزرگ، را از مرکزیت بیاندازد. این عقیده نادرست است زیرا کارهای ساختمانی و تعمیراتی پاسارگاد در تمام دوره هخامنشی ادامه داشته، و «پلوتارخوس» نوشه است که تاجگذاری شاهنشاهان هخامنشی در پاسارگاد انجام می‌پذیرفته است؛ به علاوه وقتی که اسکندر مقدونی به پاسارگاد آمد، مشاهده نمود که گنج انبوهی آنجا نهفته است و آرامگاه و کاخ کوروش با دقت و تقديس حفظ می‌شود. داریوش در کتبیه عیلامی منقول بر دیواره جنوبی صفة، در نزدیکی محلی که احتمالاً ورودی اولیه تخت جمشید بود این موضوع را گفته است.

### آثار و ابنيه تخت جمشید

تخت جمشید یا خرابه‌های شهر پارس تشکیل شده است از صفه یا سکوی بزرگ تخت جمشید و بقایای شهری که در هنگام آبادانی شهر این سکو را احاطه نموده بود.

ضلع غربی تخت جمشید دیواری است به بلندی ۱۵ متر و به طول ۴۵ متر و عرض کمتر از ۳۰۰ متر که غربی‌ترین لبه سکو یا صفه آن است. تمام بناهای «تخت جمشید» روی این سکو یا تخت سنگی بسیار بزرگ قرار داشتند که تقریباً مستطیل شکل بود، و نزدیک به ۱۳۰۰۰۰ مترمربع وسعت داشت. شکل اصلاح شکسته نوع کهنی است از

استحکامات خوزیانی و هخامنشی که از دیر زمانی در بابل و آسور متداول و معمول بوده، بلندی در همه جایکسان نیست و بلندترین قسمتهای آن به ۱۸ متر می‌رسد و ارتفاع آن به ۸ متر.

بنای تخت جمشید با ساختن سکوی بزرگ آغاز شد. از همان نخست تعداد و ابعاد تمام کاخها و ارتباط آنها با یکدیگر دقیقاً در یک طرح جامع ساختمانی ریخته شده بود نه اینکه با پیشرفت کار، بناهای به آن اضافه شود. سکویی عظیم در دامنه غربی کوه رحمت به صورت زیر بنای محکمی برای کاخهای بسیار بزرگ و سنگین برپا شد که اولین قدم صاف کردن دامنه پهناور غربی کوه رحمت بود.

### باروی تخت جمشید

باروی تخت جمشید مجموعه‌ای مفصل از دیوارها و پستهای نگهبانی و از نخستین تاسیسات در تخت جمشید است و احتمالاً در ساخت آن از باروی گل تخت در پاسارگاد الهام گرفته‌اند. این بارو از چهار طرف صفحه تخت جمشید را در برگرفته است.

باروی شمالی به طول ۳۰۰ متر کوتاه‌ترین بخش آن است که در سال ۱۹۳۳ م در برج شمال شرقی این قسمت نزدیک به ۳۰ هزار گل نبشه عیلامی به دست آمد که شرح دستمزد کارگران شاغل در تخت جمشید و جیره و مواجب کارگزاران هخامنشی بوده است.

### مدخل اصلی

در قسمت غربی تخت، نزدیک به گوشة شمال آن، پلکان مضاعف دو جانبی ای ساخته‌اند که مدخل عمده کوشک به شمار می‌رود. اما چون ساختن چنین پلکان عظیمی بی‌گمان سالهای دراز وقت می‌خواسته است، ناچار باید قبول کرد که مدخل تخت جمشید در اصل نه در شمال غربی

بلکه در جای دیگری بوده است. دلایل فراوان و قانع‌کننده‌ای در دست است که نشان می‌دهد مدخل اصلی در جنوب صفوه بوده و بعد از داریوش، شاید در اوآخر دوره خشایارشا، آن را متروک گذارده و جایش را پر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

پیشکش "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

### كتيبه‌های مدخل اصلی

#### كتيبه ۱

«اهورامزدای بزرگ که مهست خدایان [است]؛ او داریوش را شاه آفرید، وی را پادشاهی بخشید، به خواست اهورامزدا داریوش شاه است.»

«گوید داریوش شاه: این کشور پارس - که اهورامزدایم فرا آورد، که زیبا، خوب اسب و نیک مردم است - به خواست اهورامزدا و من - داریوش شاه - از دیگری نمی‌ترسد.»

«گوید داریوش شاه: مرا اهورامزدا و بغان دوره شاهی پشتیبانی دهاند! و این سرزمین را اهورامزدا از سپاه (دشمن)، و از سال بدو از (دیو) دروغ بپایاد! بدین سرزمین سپاه (دشمن)، بد سالی و (دیو) دروغ میاد! این را من اهورامزدا با ایزدان خاندان شاهی به نماز خواسته‌ام، باشد که اهورامزدا و ایزدان خاندان شاهی این خواهشم را برأورند.»

#### كتيبه ۲

«من (هستم) داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای بسیار، پسر ویشتابیپه، یک هخامنشی.»



تخت جمشید، جدال شاه با حیوان افسانه‌ای

«گوید داریوش شاه: این است کشورهایی که به خواست اهورامزدا من به یاری این مردم پارس از آن خود کرده‌ام، که بیم من به دلشان نشست، و مرا باج آوردنند: عیلام، ماد، بابل، عربستان، سوریه، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، لودیه، ایونیه، یونانیانی که در جزایر تند، و کشورهایی که آن سوی دریا [ازه] اند، ساگارتیا، خراسان، سیستان، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، ناحیه صدگاو، رخچ، هند شمال غربی، گندرا و ناحیه سکاها، مکران.»

«گوید داریوش شاه: اگر تو چنین می‌اندیشی: «از دیگری تترسم». این قوم پارسی را بپای؛ اگر قوم پارسی پائیده شوند، اهورا برکت جاودانی بر این قوم ارزانی خواهد داشت.

### کتیبه ۳

ترجمه کتیبه سوم که در بالای دو گاو نر بالدار چهار مرتبه پارسی، عیلامی و آسوری تکرار شده است.

«خدای بزرگی است اهورامزد که این زمین را آفریده، آسمان را آفریده، که بشر را آفریده که شادی را برای بشر آفریده، که خشایارشا را شاه کرد، یگانه شاهی را از بسیاری، یگانه آقایی را از بسیاری. منم خشایارشا. شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که ملل گوناگون دارد، شاه این زمین بزرگ و پهناور. پسر داریوش شاه هخامنشی.

خشایارشا شاه بزرگ گوید: به فضل اهورامزدا این ردیف ستون‌ها را که تمام ممالک را می‌نماید، من ساخته‌ام. چیزهای زیبای دیگر نیز در این پارس ساخته شده، که من و پدرم ساخته‌ایم. هر بنائی که منظرهٔ زیبا دارد، تمامی آنها را ساخته‌ایم.

اهورامزدا نگاه دارد مرا و خانوادهٔ مرا و آنچه را که من و پدرم بر پای کرده‌ایم، تمامی این چیزها را اهورامزدا بپاید.»

#### کتیبه ۴

ترجمه کتیبه چهارم در دیواری، نزدیک حجاری پلکان تالار ستون دار خشاپارشا نقر شده است: «خدای بزرگی ایست اهورامزدا که این زمین را آفریده که از آن آسمان را آفریده که بشو را آفریده که شادی را برای بشر آفریده که داریوش را شاه کرد و به او در این بجهان گستردۀ پادشاهی بخشید که دارای سرزمینهای بسیار است: پارس، ماد و دیگر کشورها را با زبانهای گوناگون، هم کوهستانی، هم در دشت، هم این سوی دریا و هم آن سوی، هم این سوی بیابان و هم آن طرف دیگرش.

این بنا را به فضل اهورامزدا من ساخته ام اهورامزدا با خدایان مرا و سلطتم و آنچه را که کرده‌ام، نگاهدارند.

#### پلکان بزرگ (تخت جمشید)

پلکان‌های بزرگی که از کف جلگه غربی تخت جمشید به بالای صله متنه می‌شود ظاهرا تنها راه موجود برای رسیدن به محوطه کاخهای متعدد تخت جمشید می‌باشد، ولی بعضی از محققین باستان شناس از جمله «پرسور هرتسفلد» عقیده دارد که به جز این پلکان‌ها راه دیگری هم برای ورود به تخت جمشید وجود داشته است.

تعداد پلکان‌های هر طرف ۱۱۱ عدد و هر چهار، پنج پله از یک سنگ یکپارچه بزرگ و عریض تشکیل شده است. طول هر پله  $\frac{6}{90}$  متر و عرض آن  $\frac{5}{37}$  سانتی متر و ارتفاع  $10$  سانتی متر می‌باشد.

مصالح ساختمانی پلکان‌ها همان است که در دیوارهای صله نیز به کار رفته‌اند و عبارتند از تخته سنگ‌های نامنظمی که به اشکال مختلف تراشیده و با نظم و ترتیب خاصی و بدون ملاط به یکدیگر متصل شده‌اند. کنار پلکانها محجر سنگی به بلندی  $75$  سانتی متر و قطر  $43$  سانتی متر وجود داشته است که یکی دو قطعه آن در جای خود نصب

گردیده است و بقیه از بین رفته است.

دروازه ملل (سر در بزرگ ورودی قصر آپادانا) [دُوْرَاثِم وَسَهْ دَهْيُوم] در مشرق سر پلکان ورودی، به فاصله ۲۲ متری از لبه صفحه، کاخ کوچکی است که «دروازه ملل» نام دارد، زیرا که نمایندگان همه قبایل شاهنشاهی ایران بدان وارد شده، سپس به سوی کاخهای پیار می‌رفتند. این بنا مشتمل است بر تالاری با دیوارهای خشتشی ستر، سه درگاه عظیم، و چهار ستون رفیع که سقفش را نگه می‌داشته است این ساختمان متعلق است به زمان خشایارشا، و اگر داریوش بزرگ آن را پسی کرده، خشایارشا آن را برآورده و تمام نمود.

تالار ۶۱۲/۵ متر وسعت دارد و بامش ۱۸ متر بلندتر از سطح جلوخان پلکان ورودی بوده و به عبارت دیگر، تیغه کنگره‌هایش نزدیک ۳۳ متر از سطح دشت بالاتر بوده است ستونهایش کمی بیش از ۱۶/۵ متر ارتفاع داشته‌اند، و دو ستون نیز تا ۱۹۶۵ م بر پا بوده است. درگاههای غربی و شرقی هر کدام ۱۰ متر ارتفاع و ۳/۸۲ متر پهنا دارد اما درگاه جنوبی ارتفاع بیشتری داشته است. و بر خلاف آنها، ساده و بسی نقش بوده و است.

این تالار، سه درگاه بزرگ رو به جانب داشته است، نقش دو جفت گاو نگهبان عظیم الجثه بر درگاههای غربی و شرقی حجاری گردیده است که شامل تصویر یک جفت گاو بر درگاه غربی و شکل دو گاو عظیم بالدار بر درگاه شرقی می‌باشد.

این تالار که در حقیقت می‌توان آن را تالار ورودی یا اتاق انتظار نامید، دارای سنگی در چهار طرف بود، که قسمت‌هایی از آن از زیر خاک بیرون آمده و در جای خود نصب است در وسط سکوی شمالی اتاق قسمتی مجزا و مرتفع‌تر از سنگ تعبیه گردیده است. درگاه دیگری که به طرف قصر آپادانا باز می‌شود از سنگ‌های ساده صیقلی بدون نقش و به ارتفاع

۹۶ سانتی متر ساخته شده است بر بالای چهار جرز، کتیبه‌ای به سه زبان پارسی و عیلامی و بابلی منقور است<sup>۱</sup> که ترجمه آنها شکی در ماهیت این کاخ و هدف سازنده آن باقی نمی‌گذارد:

«خدای بزرگی است اهورامزدا که این سرزمین را آفرید، آسمان را آفرید، انسان را آفرید، و خوشبختی [را] برای انسان آفرید. خشایارشا را شاه کرد. یکی را شاه بسیاری، یکی سرور بسیاری. من هستم خشایارشا، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی که مردم بسیار دارند، شاه این کشور بزرگ، دور و نزدیک، پسر داریوش شاه، از هخامنش، گوید خشایارشا! به اراده اهورامزدا این دروازه کشورها را من ساختم. بسیار ساختمان‌های زیبای دیگر که من ساختم و پدرم ساخت. هر آن بنایی که زیبا است، ما به تایید اهورامزدا ساختیم. گوید شاه خشایارشا: مرا اهورامزدا پایدار دارد و کشورم را و هر آنچه ساخته اهورامزدا پاید»

با نگاهی مجدد به مجسمه دو گاو درگاه غربی، کاملاً آشکار است که آنها سطح داخلی نیمه پائین دیوار سنگی درگاه را پوشانده‌اند. سر گاو سمت راست به کلی از بین رفته و سر گاو سمت چپ آسیب فراوان دیده است. دو دست جلویی هر دو گاو کنار هم استوارند، در حالی که دو پای عقب، آنها را در حال حرکت نشان می‌دهد. هر دو مجسمه بر فراز دو پایه سنگی یک قطعه سنگ قرار گرفته‌اند.<sup>۲</sup>

از درگاه غربی که می‌گذریم، وارد اتاق بزرگ چهار ستونی می‌شویم. دورادور اتاق سکوئی به پهنهای ۵۲ و ارتفاع ۵۲ سانتی متر از سنگ تراشیده سیاهرنگ تعییه کرده‌اند که محل نشستن مهمانان و نجیابی که به این «اتاق انتظار» می‌آمدند بوده است. در وسط سکوی شمالی، یک برجستگی میز مانند و پله دار دیده می‌شود که احتمالاً سکو و یا تختی

۱. باستان‌شناسی ماد، هخامنشی، اشکانی، سasanی؛ ص ۱۸۷-۱۸۸

۲. راهنمای تخت جمشید، ص ۶۲

برای یکی از بزرگان درباری بوده است. نمای درونی دیوارهای اتاق با کاشی‌های رنگین - سبز، آبی و نارنجی و... پوشیده شده بود، که گلهای دروازه پر، ردیف‌هائی از نخل و تزئینات دیگر را نشان می‌داده‌اند و از اینها چند نمونه بدست آمده که در انبار موزه تخت جمشید مانده است. درگاه جنوبی این تالار، به سمت حیاط بزرگی که در شمال آبادانا واقع است، باز می‌شود و ۱۲/۵ متر پهنا دارد و به کلی آرکینگ ساخته شده است، اما اکنون تنها کف و قسمتهای پائینی دو طرفش به جای مانده است. در آن دو لنگه بوده، و رویه داخل تالار - باقی است که به شکل یک پیاله‌گرد و آراسته به گلبرگ می‌باشد. جنس دراز چوب بوده، اما روی آنرا باحتمال بسیار قوی با ورقه‌هائی از فلزهای گرانبها پوشانیده و به نقوش حیوانات آراسته بوده‌اند. همانگونه که «آلبرت هاوزر» و «اشمیت» گفته‌اند: «این درهای بزرگ غالباً ثابت بوده‌اند، و تنها در کوچکی که در پائین آنها تعییه می‌شده، استعمال مداوم می‌یافته، درست همانطور که درهای بزرگ خانه‌های امروزی را مجهز به درکی می‌کنند که برای رفت و آمد متواتر مورد استفاده قرار می‌گیرد.»<sup>۱</sup>

درگاه شرقی همان وضع و اندازه درگاه غربی را دارد به جز اینکه به جای «گاوان دروازه‌بان»، ابوالهولهای با سر انسان، تنه‌گاو و بال عقاب، جرزهای درگاه را پشت سر نگهداشته‌اند. بر سرهای اینها تاج بلندی دیده می‌شود به شکل استوانه، که در بالا و پائین دو نوار مزین به گلهای دروازه پر دارند، و از نوار پائینی سه جفت شاخ، به طور موازی روئیده‌اند و حالت یک عدد ۸ را درست کرده است. بالها به صورت داس و با پرها و شاه پرهاشان شکوهمند و موازی نمودار گشته‌اند، و پایهای استوار بر روی سکوها نهاده شد. روی این ابوالهولها به سمت کوهستان - یعنی به سوی مشرق - است، و در پیش روی آنها خیابانی پهن، به طول ۹۲ و عرض

۹/۷۰ متر گستردۀ شده که در دو سوی این خیابان، که با نام «خیابان سپاهیان» نامگذاری شده، طاقچه‌ای مضرس چند لبه‌ای به فواصل ۷ متر از یکدیگر تعییه کرده بودند که احتمالاً محل ایستادن سربازان و افسران به هنگام تشریفات بوده است. سر در درگاهی شرقی، که ۷/۸ متر طول داشته است، توسط متخصصان تعمیرات آثار تخت جمشید، پیدا و تعمیر گشته، و سپس بر جای اصلی نصب شده است.

### کاخ آپادانه = (آپادانا)

«آپادانا» به معنی بارعام است و ساختمان آن گواهی دهنده آن می‌باشد که تمایندگانی که از دروازه کشورها می‌گذشتند در کاخ آپادانا بار می‌یافتدند. از همان نخست این کاخ مجلل‌ترین کاخ «تخت جمشید» بوده و برای اینکه با شکوه‌تر جلوه کند ۲/۵ متر بلندتر از سطح سکوی تخت جمشید ساخته شده بود.<sup>۱</sup> «پیرنیا» می‌گوید:

«سطح تالار بار که موسم به اپادانه است قریب ۴ متر از سطح سر در بزرگ بلندتر ساخته شده و برای رسیدن به آن یک پلکان دو طرفی موجود است»<sup>۲</sup> دیوارهای پیش بست سطح اعلی به نقشه‌ای مزین است و در این جا کتیبه‌ای از خشایارشا دیده می‌شود.

این کاخ مهمترین کاخ تخت جمشید از لحاظ وسعت و ارتفاع و هنرمنایی و مهارتی است که معماران در آن بکار برده‌اند و یکی از شاهکارهایی به شمار می‌رود که در کاخ داریوش بزرگ است.

بنای آپادانا در سال ۵۱۵ ق.م. به فرمان داریوش بزرگ آغاز شد و پس از سی سال کار در دوران فرمانروایی «خشایارشا» پایان یافت. جایگاه والای این کاخ در کشف درخشنانی در سال ۱۹۳۳ میلادی به دست

باستان شناس آلمانی فریدریش کرفتر<sup>۱</sup> به جهان نشان داده شد. کاخ آپادانا دارای دو دستگاه پلکان‌های معظم در شمال و مشرق می‌باشد. قسمت شرقی این پله‌ها سالم مانده و قسمت شمالی آن تقریباً از بین رفته است.

تالار مرکزی آپادانا را سه ایوان احاطه نموده که وسعت‌تالار و ایوان‌ها یکسان است. درهای ورودی ایوان شمالی با پانزده متر بلندی از چوب سدر یا سرو ساخته شده بود و برای تزیین آنها از نوارهای طلا و نقره با میخهای زرین استفاده شده بود.

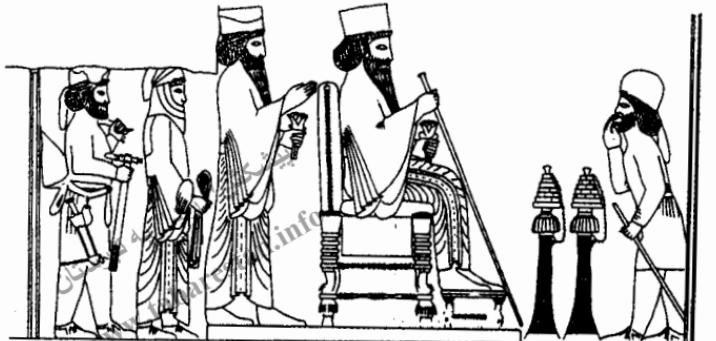
ستون‌های آپادانا بلندترین ستونهای «تخت جمشید» بود، که ارتفاع آنها متراژ از ۱۸ متر بوده است بدنۀ همه ستونها شیارهای عمودی داشته اما پایه و سر ستونهای تالار مرکزی با پایه ستونهای ایوانها یکسان نبوده است. پایه ستونهای داخل تالار مرکزی به صورت دو قطعه سنگ چهارگوش بود که سنگ بزرگتر در زیر و سنگ کوچکتر روی آن قرار داشت آنگاه میان پایه و بدنۀ ستون شمالی یا سنگ چرخ مانندی کارسازی شده بود. پایه ستونهای ایوانها به صورت زنگوله بزرگی بود، که سطح آنها سنگتراشی شده بود.

سر ستونهای آپادانا با ترکیب بسیار آراسته نمایانگر کامل هنر هخامنشی بودند، بالاترین قسمت ستونهای تالار مرکزی به صورت یک مجسمه گاو دو سر و زانو زده بود بر پشت صاف این مجسمه تنه‌های درخت سدر قرار می‌گرفت که به نوبه خود سقف رانگه می‌داشت.

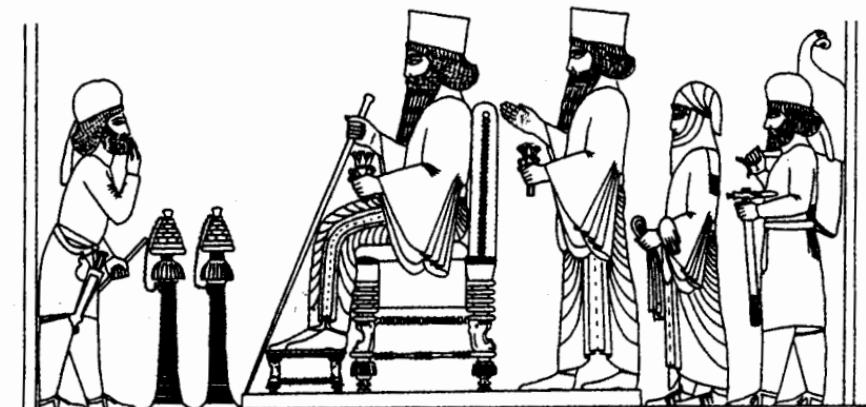
ترکیب ساختمان آپادانا و نقشه‌ای بر جسته پلکانهای شمالی و شرقی ایوانهای آن می‌رساند که این کاخ جایگاه بارعام چندین هزار نفری بوده است.<sup>۲</sup>

1.Friedrich Krefter

2. راهنمای تخت جمشید، ص ۷۳



شمای پلکان شمالی آپادانا - بارعام خشاپارشا



پلکان شرقی آپادانا - بارعام خشاپارشا

نمایندگان کشورهای دست نشانده، پس از توقف موقت در دروازه کشورها، از درگاه جنوبی آن بیرون آمده، از حیاط شمالی «آپادانا» گذشته، از پلکان شمالی آن بالا رفته از یکی از دو درگاه ایوان شمالی به درون تالار مرکزی وارد می شدند.

روی دیوار شمالی صفحه که آپادانا قرار داد حاشیه‌ای است که دارای سه ردیف می باشد و بر روی هم ساخته شده است. طول این حجاری ۹۳ متر است این حجاری، سلام رسمی عید نوروز را نشان می دهد که اعضاء دربار، سران ارتش و نمایندگان ملل تابعه برای تبریک به شاهنشاه گرد

آمده‌اند.

توجه هنرمندان به جزئیات لباس، سرپوش و پاپوش نمایندگان و حتی پا برخه بودن برخی از آنان و از آن مهمتر توجه نوع و ترکیب هدایا، حاکی است که ثبت وقایع باید درست و دقیق صورت گرفته باشد.

در مرکز این حاشیه، علامت اهورامزدا نقش شده، ولی تصویر او نشان داده نشده است تصویر مرغی خیالی که یک پای خود را به علامت پرستش و احترام بلند نموده و روی روی نقش اهورامزدا کشیده شده است، مشاهده می‌شود. دو نفر از سپاهیان مخصوص پادشاه، در طرفین قسمتی که خالی مانده و کتیبه‌ای روی آن نوشته نشده است، به حالت سلام ایستاده‌اند و در طرفین، درختان زیتون یا بوته‌ی پاپروس به طور طبیعی حجاری گردیده‌اند.<sup>۱</sup>

کشورهای دست نشانده شاهنشاهی هخامنشی مشمول پرداخت مالیات سالانه بودند، اما آنچه اینجا به نمایش گذاشته شده است، به مانند شیر ماده با بچه‌هایش یا یک آهو، نمی‌تواند باج یا خراج باشد، بلکه در شان پادشاه هخامنشی است<sup>۲</sup>

### سنگ‌نگاره‌ها

تصاویر موجود در تخت جمشید نشان می‌دهد که نمایندگان همه ملل به حضور شاه بزرگ ایران می‌رسیدند. سنگ نگاره‌ها گویای آن هستند که مردم همه ملل آزاد بودند تا از لباس، فرهنگ و زبان خود استفاده نمایند. پارسی‌ها ملل دیگر را مجبور یا تشویق نمی‌کردند که فرهنگ خود را ترک کنند و مانند پارسی‌ها لباس بپوشند. در صفت نمایندگان و در کل تخت جمشید هیچ کس سوار بر اسب نیست، هیچ گونه سعی در برتر نشان دادن یا تفاخر پارسی‌ها نسبت به ملل دیگر را نمی‌توان دید.

۱. ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی؛ ص ۱۹۲

۲. تخت جمشید، ص ۷۸۷۹

نمایندگان ملل دستهایشان را به نشانه دوستی به طرف همیگر دراز کرده‌اند. داشتن عصا نشان از مقام و درجه عالی است، کلاه شیار دار بلند نشانه مقام ارتضی و کلاه بلند ساده نشانه از بزرگی و کلاه استوانه‌ای کوتاه نشانه از کارمند درباری و گارد سلطنتی و خدمتگزاران می‌باشد.

مادها در دربار دارای مناصب بسیار عالی از جمله رئیس تشریفات بودند، در محوطه‌ها یا حیاطهای خارج از کاخها پاسداران پارسی یا مادی و عیلامی هستند اما نگاهبانان دربار و محافظ جان شاه فقط پارسی‌ها می‌بودند. در تخت جمشید، مانند بابل، مجسمه‌ای از خدایان که ایجاد رعب و وحشت کند وجود ندارد. مجسمه زن و مرد بی پوشش مانند یونانیان و یا تصاویر تحقیرآمیز مانند آشوریان دیده نمی‌شود.

سنگ نگاره‌ها نشان می‌دهند که نمایندگان ملل به صورت گروهی با نظم و آراستگی، با وقار و تبسمی در لبان و با آزادی، اما اندازه‌شناسی، آورده‌های خود را هرچند کوچک جهت تبرک و هدیه، پیشکش بزرگان ایران می‌کرده‌اند<sup>۱</sup>. «پلوتارک» می‌گوید:

«هرچه به اردشیر هخامنشی داده می‌شد هر چند کم یا کم ارزش بود با خوشروی می‌گرفت. او نیز بخشش‌هایی با مهریانی به آنها می‌کرد».

سان هدیه آوران منقوش بر جبهه این بخش از پلکان شمالی، بیست و سه گروه نمایندگی را نشان می‌دهد که در سه ردیف - یکی بالای دیگری - تنظیم شده‌اند. البته ردیف بالایی آسیب فراوان دیده است، و مشخصات آن را از روی قرینه این سان هدیه آوران، که بر پلکان شرقی آپادانا حجاری شده، باز می‌توان ساخت. این گروهها همه از سمت چپ بدن، و هر فردی به صورت نیم رخ، نمایان شده‌اند، و در پلکان شرقی همین‌ها را از سمت راست و باز به حالت نیم رخ می‌بینیم. بنابراین از هر فردی، دو نقش که نمایانگر سمت چپ و نمای راست او هستند، در دست است که

توسط آنها می‌توان یک نقش کامل مجسمه‌ای را در نظر آورد. تشخیص ملیت آنها از روی نوع و شکل جامه‌ای که پوشیده‌اند و هدایایی که می‌آورند، و یا از روی آرایش موی آنها و یا ترتیب و جای قرار گرفتنشان، ممکن شده است، و در اغلب موارد راهنمای اصلی در شناخت جامه و اسلحه افراد، نوشه‌های فورخان کهن سایه ویژه هرودوت و نقوش اورنگ بر آن روی آرامگاههای هخامنشی - که توسط پهلو نبشه‌های میخی مشخص شده‌اند - بوده است.

شناختن این گروه‌ها در اثر مساعی جمعی از دانشمندان، بویژه «پ.ی.یونگه هرتسفلد» «گرلدوالر» «والتر هیتنس»، «ا.اف.اشمیت» میسر بوده است. شمارش این گروه‌ها را از بالای پلکان و رو به طرف غرب آغاز می‌کنند.

- ۱ - مادها، شش نفر بوده‌اند، و اسب، جامه و ظروف می‌آورده‌اند.
- ۲ - خوزیان، شش نفر بوده‌اند، و کمان و خنجر و ماده شیر و چند توله شیر می‌آورده‌اند.
- ۳ - ارمنه‌ها، پنج نفر بوده‌اند، و جامه و ظروف می‌آورده‌اند.
- ۴ - هراتی‌ها، پنج نفر بوده‌اند و پوست، ظروف و شتر دوکوهانه می‌آورده‌اند.
- ۵ - بابلی‌ها، شش نفر بوده‌اند، و ظروف و جامه و یک گاو میش می‌آورده‌اند.
- ۶ - لودیهای‌ها، شش نفر بوده‌اند، و ظروف و یاره و یک ارابه دو اسبه سواری می‌آورده‌اند.
- ۷ - رخجی‌های افغانستان پنج نفر بوده‌اند، و شتر، پوست جانور وحشی و ظروف می‌آورده‌اند.
- ۸ - آشوریهای بین النهرين، هفت نفر بوده‌اند، و ظرف، گوسفند، جامه و مشک می‌آورده‌اند.

- ۹ - کاپادوکیه‌ایها، پنج نفر بوده‌اند، و اسب و ردای مادی می‌آورده‌اند.
- ۱۰ - مصری‌ها، شش نفر بوده‌اند، و گاو نر و جامه می‌آورده‌اند.
- ۱۱ - سکائیان تیز خود، شش نفر بوده‌اند، و اسب یاره و جامه می‌آورده‌اند.
- ۱۲ - ایونیه‌ایها، هشت نفر بوده‌اند، و ظروف و پیش و متواضع افتتنی می‌آورده‌اند.
- ۱۳ - بلخیان، پنج نفر بوده‌اند و شتر دو کوهانه، پوست جانور وحشی و ظرف می‌آورده‌اند.
- ۱۴ - گنداریان دره کابل، شش نفر بوده‌اند، و گاو میش، سپرگرد و نیزه‌ای آرایشی می‌آورده‌اند.
- ۱۵ - پارثوی‌ها (خراسانیان کهن)، پنج نفر بوده‌اند، و شتر و کاسه و پیاله می‌آورده‌اند.
- ۱۶ - اسه گرتیه‌ایها (ساقارتیان کنار ماد)، شش نفر بوده‌اند، و اسب و جامه می‌آورده‌اند.
- ۱۷ - سکاهای هوم پرست، شش نفر بوده‌اند، و یاره، خنجر و تبرزین و اسب می‌آورده‌اند.
- ۱۸ - هندوان، شش نفر بوده‌اند، و تبرزین، گورخر و کيسه‌های مملو از ادویه (?) می‌آورده‌اند.
- ۱۹ - سکائیان اروپائی (تراکیه‌ای) چهار نفر بوده‌اند، و اسب و سپر و نیزه می‌آورده‌اند.
- ۲۰ - تازیان ناحیه اردن و فلسطین، چهار نفرند، و جمازه و عبا می‌آورده‌اند.
- ۲۱ - زرنگیان (?)، چهار نفر بوده‌اند، و سپرگرد و نیزه و گاو نر می‌آورده‌اند.
- ۲۲ - لیبی‌ها سه نفر بوده‌اند و غزال افريقيایي و ارابه دو اسبه سواری

می آورده‌اند.

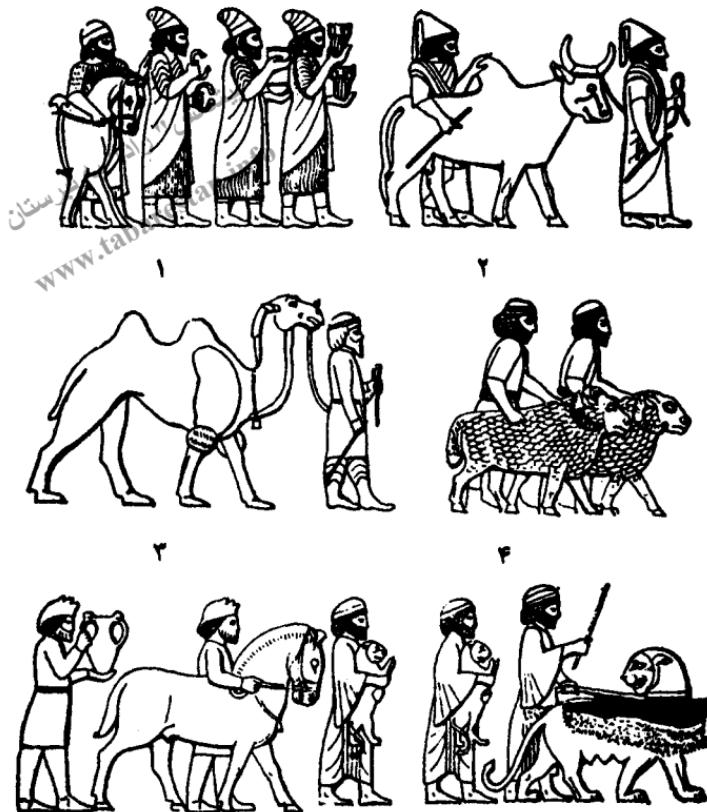
۲۳- حبیشیان، سه نفر بوده‌اند، و عاج فیل و یک نوع زرافه می آورده‌اند.

بدین ترتیب، مشخص می شود که ۲۳ گروه ثامبرده در بالا، جمعاً ۱۲۳ نفر می باشند. حاجب یا پرده داران، به ترتیب بکی در هیلان جامه مادی - یعنی کلاه نمدی، کت، شلوار و خنجر برراan چپ آویخته و کفش تنگ - پوشیده‌اند و یا لباس پارسی - یعنی دامن چین دار و فراخ، نیم تنه پرچین فراخ آستین و کلاه ترک دار استوانه‌ای - به تن دارند. همه آنها دارای طوق - که نشان مقام و موقعیت درباری والا بوده است - می باشند و نشانه و نمودار مقام پرده‌داریشان، عصای کوچکی است که بدست گرفته‌اند.

بر دیواره قسمت پلکان شرقی، بیست و سه گروه نمایندگی را نقش کرده‌اند که هدایای نوروزی برای خشاپارشا می آورند. افراد و هدایای این گروه‌ها با تفاوت مختصی همانند روی جبهه غربی پلکان شمالی نقش شده‌اند. این هیئت‌ها را در سه ردیف نقش کرده‌اند، و هر هیئتی توسط درخت سروی از هیئت دیگر جدا گشته است.

۱- مادها: نه نفرند که با نیم تنه و شلوار چرمین و چکمه آمده‌اند. و رهبر گروه تیغ کوتاه مادی (اکنی نکیز) به کمر آویخته است و کلاه معمولی مادی - یعنی گرد و نمدی - به سر دارد. بقیه بی اسلحه هستند و کلاه سه قبه بزرگی که مثل دستار و شال گردن، چانه و رخان و پشت گردن را می پوشاند، به سر دارند هدایای آنها شامل: سبو، کاسه، شیشه، طوق و دستبند و... است.

۲- خوزی‌ها: شش نفرند که با قبا و دامن چین دار و نیم چکمه بند شده شش سوراخی آمده‌اند و موی بلند مشهور به میترا بر سر دارند که به پشت سر گره می خورد و اسلحه ندارند. هدایای آنها شامل: کمان تزئینی، خنجر، یک ماده شیر، دو توله شیر و... است.



پرسپولیس، جزو مهمترین کارهای هنری که از دوران باستان باقی مانده است، نقوش خراج پردازان.

- ۱- شامی‌ها در حال حمل جامهای طلا.
- ۲- ساردیانها همراه با گاو کوهان دار.
- ۳- باکتربانها در حال حمل اشتر.
- ۴- سیلیسیانها که دو گاو میش را حمل می‌کنند.
- ۵- ارامنه با کوزه و اسب
- ۶- شوشها با یک ماده شیر و توله‌هایش

۳- ارمنی‌ها: سه نفرند که جامه مادی دارند، اما با شلقوشان را بسته‌اند، یعنی طوری پوشیده‌اند که دنباله هایش از روی موی سر به پائین می‌افتد و چانه و صورت را پنهان نمی‌سازد. هدایای آنها شامل: اسب، سبو... است.

۴- هراتیان: چهار نفرند که جبه و شلوار چسبان مادی دارند و چکمه بلند به پا کرده‌اند و سر و گردن و چانه و صورت را با شالی بزرگ و چند لایه پیچیده‌اند. هدایای آنها شامل: ظروف دهان‌گشاد جام مانند، شتر دو کوهانه و پوست جانوری وحشی است.

۵- بابلی‌ها: شش نفرند. کلاه زنگوله‌ای شکل بلند منگوله‌ای به سر دارند و قبائی گشاد و کفش تخت پوشیده‌اند. هدایای آنها شامل: شتر کوهان دار است.

۶- لودیه‌ایها: شش نفرند و جبه ظریف چین خورده‌ای از پارچه نازک و چسبان به تن دارند و شالی بطور مایل بر آن بسته‌اند، ساق پایشان لخت است و نیم چکمه نوک برگشته به پا کرده‌اند. چهار نفر اول دستاری چون مخروط نوکی به سر دارند ولی دو نفر دیگر سر بر هنره‌اند. هدایای آنها شامل: گلدانهای منقش و... است.

۷- رخجی‌ها: چهار نفرند و جبه و شلوار مادی و شال چند لایه‌ای که سر و گردن و صورت و چانه را می‌پوشاند، دارند. چکمه بلند به پا کرده‌اند و شلوار را در آن فرو برده‌اند. هدایای آنها شامل: کاسه جام، شتر دو کوهانه زنگوله دار، پوست جانوران وحشی است.

۸- آشوریان بین النهرين: هفت نفرند، که جبه بلندی از جنس پارچه کلفت ولی با آستین کوتاه پوشیده‌اند هدایای آنها شامل: کاسه‌های بزرگ پیاله مانند، پوست بره کوچک و قوچهای زیبا است.

۹- کاپادوکیه‌ایها: پنج نفرند که جامه مادی پوشیده‌اند روی نیم تنه ردایی بر دوش افکنده‌اند که تو سط یک سوزن قفلی شبیه بازو و دستی



ARIANS



گروه «هراتیان»  
هدایا

- دو جام دهان گشاد
- یک شتر دو کوهانه
- پوست جانور وحشی



ARACHOSIANS



گروه «رخچی‌ها»  
هدایا

- دو جام دهان گشاد
- یک شتر دو کوهانه زنگوله دار
- پوست جانور وحشی

- خم شده، در جلو سینه بسته گشته است. هدایای آنها شامل: جبه مادی و شلواری که جوراب آن سر خود است و... می باشد.
- ۱۰ - مصریان: با توجه به اینکه قسمت زیادی از این نقش از میان رفته، مشخص است که این گروه شش نفر بوده‌اند و یا جبه بلند قبا مانندی که تا قوزک پا می رسیده و حاشیه پائین آن راه راه و ریشه دار بوده است ولی بی کفش آمده‌اند. هدیه آنها شامل: شال و...
- ۱۱ - سکائیان تیزخود: شش نفرند و کلاه بلند و نوک تیز و محاسن صاف دارند. جامه آنان درست مانند جامه مادها است. هدایان آنها شامل: دستبندهایی با سر حیوانات، جبه‌های مادی، شلوار مادی جوراب دار و... است.
- ۱۲ - ایونیه‌ایها: به تعداد زیاد که اینان جبه‌ای کتانی یا پشمین، که میان ساق پا می‌رسد و عباری پهن از پارچه نازک و مزین به منگوله‌هایی کوچک دارند و نیم چکمه‌ای نوک برگشته به پا کرده‌اند. هدایای آنها شامل: کاسه‌های جام مانند و پیاله وار و... است.
- ۱۳ - بلخی‌ها: چهار نفرند، مقام آنها از گوشوار و محاسن صاف و نسبتاً بلندشان پیداست. هدایای آنها: کاسه‌های پر قیمت، شتر دوکوهانه زنگوله دار و... است.
- ۱۴ - گنداریان دره کابل: که شش نفرند و قبای نازک با آستین نیم بلند و لنگ کوتاه و ردای بلند و مستطیل شکل و منگوله دار پوشیده‌اند. هدایای آنها شامل: گاو نر کوهان دار، سپر بزرگ و گرد و نیزه می باشد.
- ۱۵ - پارشوی‌ها (خراسانیان کهن): چهار نفرند، با موی بند دیهیم وار، قبای کمر دار مادی، شلوار گشاد و چن افقی با بند بر ساق پا بسته شده و نیم چکمه، محاسن آنان صاف و ریش‌شان نسبتاً بلند است. هدایای آنها شامل: کاسه‌های جام مانند با شیارهای افقی، پیاله‌های آراسته به خطوط افقی و بالبه مزین به گلبرگهای عمودی و یک شتر



M E D E S



گروه «مادها»

- هدایا
- یک سیلو
- دو کاسه
- دو خنجر مادی
- گردنبند
- دستبند
- پیراهن
- شلوار مادی



S U S I A N S



گروه «خوزی‌ها»

- هدایا
- یک چفت کمان که دو سر آن بمانند نوک
- مرغابی است
- دو خنجر پارسی
- یک شیر ماده
- دو بجه شیر

- دوکوهانه زنگوله دار است.
- ۱۶ - ساگارنیان کناره ماد: پنج نفرند، که درست مانند مادهای گروه یکم جامه پوشیده‌اند و هدیه شان هم شبیه هدیه مادها است.
- ۱۷ - سکاهای هوم پرست: پنج نفرند که کلاه کمی نوک تیز و با قبای جبه مانند و شلوار گشاد آمده‌اند هدایای آنها شامل: تیغ همادی با نیام ویراق و... است.
- ۱۸ - هندوان: پنج نفرند. رهبر گروه عبایی نازک به تن و صندل به پا دارد. بقیه لگی به کمر آویخته‌اند هدایای آنها شامل: کیسه‌هایی که حاوی ادویه گرانبها و یا خاک زر می‌باشد و توسط ترازویی که یکی از هندوان بر دوش گرفته، آورده می‌شود.
- ۱۹ - سکاهای اروپایی (تراکیه‌ای): این گروه چهار نفرند. کلاه نوک تیز و جبه‌ای بلند و بی کمر و نیم چکمه‌ای نوک تخت پوشیده‌اند. هدایای آنها شامل: سپرگرد، نیزه و... است.
- ۲۰ - تازیان ناحیه اردن و فلسطین: سه نفرند با قبای پراهن مانند و عبایی نازک منگوله دار. هدایای آنها شامل: عبایی تاکرد با حاشیه قلابدوزی و چهار گوشه منگوله دار و یک شتر است.
- ۲۱ - زرنگیان: چهار نفرند، جبه کمردار بلند آستین مادی و بر روی آن شالی از پارچه نازک دارند. هدایای آنها شامل: سپرگرد و حاشیه دار، نیزه و گاؤ نر پیچیده شاخی می‌باشد.
- ۲۲ - لیبی‌ها: سه نفر با قبا و روی آن عبایی با حاشیه مضرس پوشیده‌اند. هدایای آنها نیزه، غزال آفریقایی و گردونه‌ای دو اسبی می‌باشد.
- ۲۳ - حبشهیان: که سه نفرند به صورت زنگیان کوتاه اندام و پیچیده موی و پهنه بینی مجسم شده‌اند. دامنی جلو باز و شال پوشیده‌اند. رهبر گروه برهنه پای و دو نفر دیگر با صندل آمده‌اند. هدایای آنها شامل: یک قوطی احتمالاً عطر یا روغن خوشبو، عاج فیل و یک نوع زرافه است.



POINTED-HAT SCYTHIANS



SAKA TIGRAXAUDA

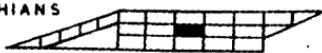
گروه «سکانیان تیز کلاه»

هدايا

- یك اسب کوتاه قد

- دست بندها با سر حیوانات

- جبهه ها و شلوار «مادی»



GANDARIANS



GANDARA

گروه «گنداریان»

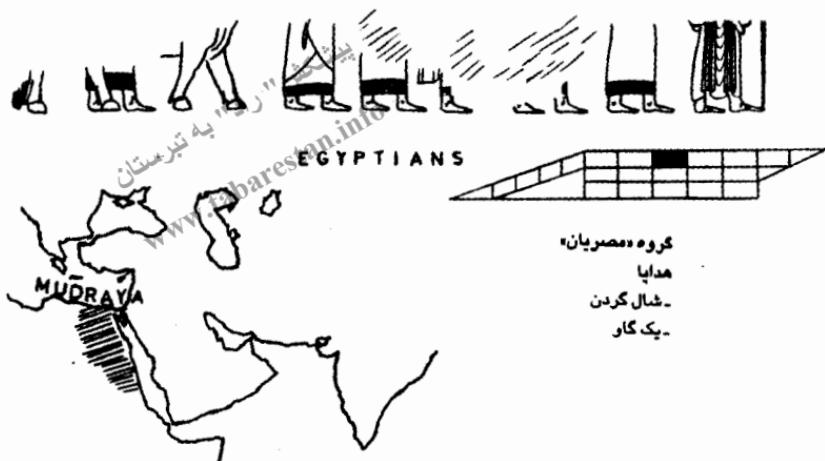
هدايا

- گاو نر کوهان دار

- چند نیزه

- سپهر





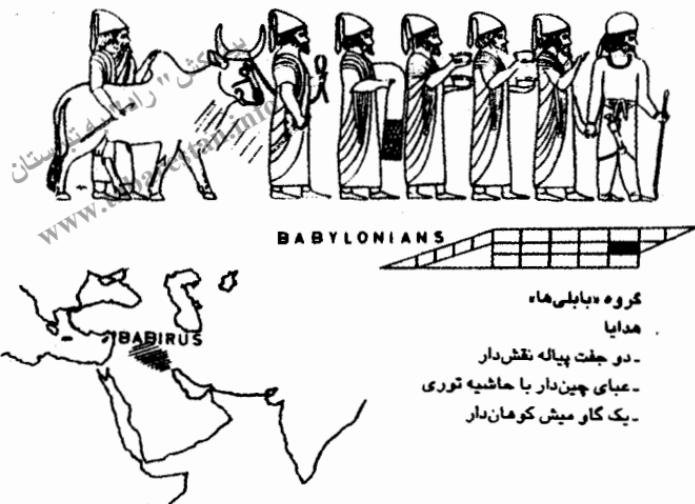
گروه «مصریان»  
هدایا  
شال کردن  
بیک گاو



PARTHIANS

گروه «پارتی‌ها»  
هدایا  
کاسه‌های سرگشاد نقش دار  
بیک شتر در گوهان







SAGARTIANS



گروه «سارکارتیان‌ها»

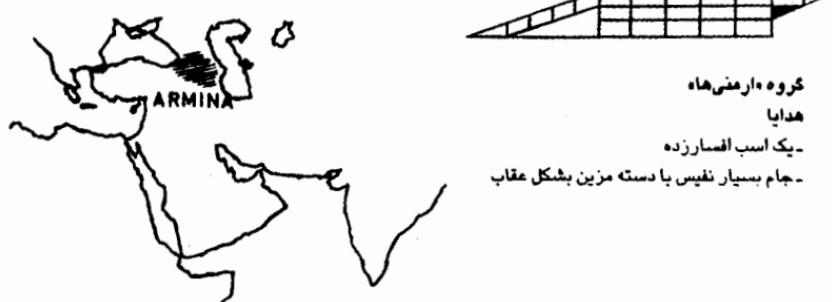
هدایا

- چند جامه ماری: قبا، چبه شلواردار

- یک اسب نر



ARMENIANS

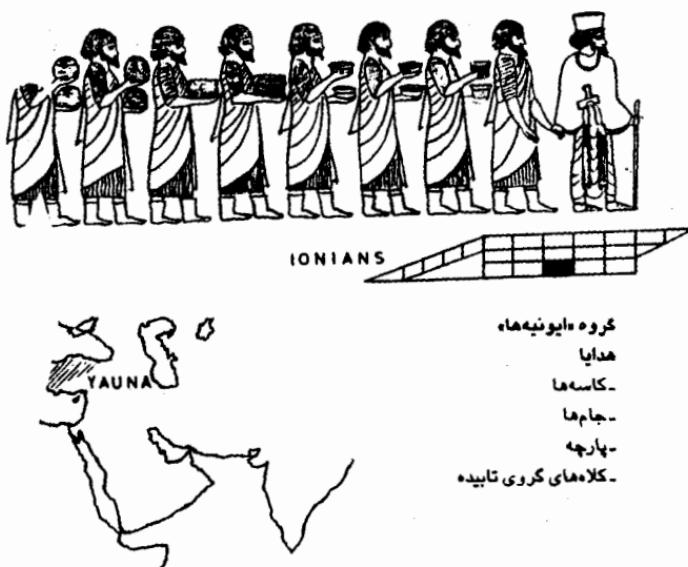
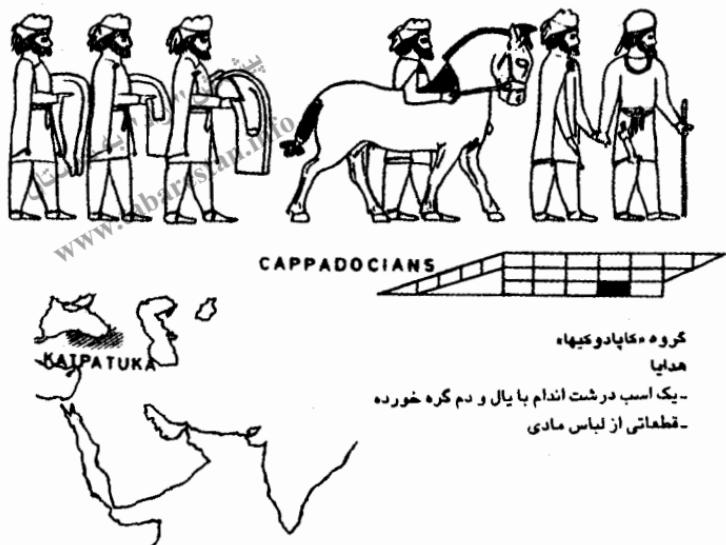


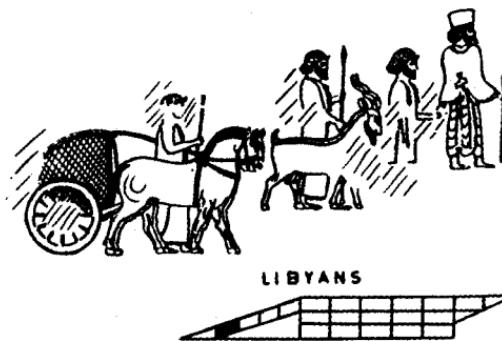
گروه «ارمنی‌ها»

هدایا

- یک اسب افسار زده

- جام بسیار نفیس یا دسته مزین بشکل عقاب



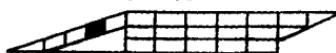




گروه «سکاهای اروپا»  
هدايا  
نیزه  
سهر  
یک اسب



ARABIANS



گروه «تازیان»  
هدايا  
عبای تاشده منکوله دار  
یک شتر تک کوهان





BACTRIANS



گروه «بارتوی‌ها»  
هدایا

-کاسه‌های جام مانند

-پیال آراسته

-یک شتر دوکوهانه زنگوله‌دار



INDIANS



گروه «هندوها»  
هدایا

-یک ترازو با دو گفه حاوی ظروف ادویه یا طلا

-یک قاطر

-دو تیر دو دمه



SOGDIANS



گروه «سکاهاء»  
هدایا

- یک خنجر مادی با نیام و بیراق
- بازوبند
- تبرزین
- اسب سواری



ASSYRIANS



گروه «لوویدیه هاء»  
هدایا

- گلدانهای پر نقش و نگار
- دو کاسه سرباز
- بازوبند مزین به سر شیر
- ارابه دو چرخی که دو اسب آنرا میکشند



### تالار صد ستون

دومین کاخ تحت جمشید از جهت وسعت، بنای شکوهمندی است ر. مشرق حیاط آپادانا که تالار مرکزی آن صد ستون سنگی داشته است. تالار صد ستون یا تالار تخت که به تختگاه نیز موسوم بود و تالار بارعام خشایارشا می باشد پس از آپادانا و سیعترین بنای صفحه است. بنابر نظریه اشمیت<sup>1</sup> بزرگترین تالار سر پوشیده دنیا که بوده ولی چون ستونهایش به بلندی ستونهای «آپادانا» نبوده و به مانند آن کاخ، بر فراز یک سکو واقع نبود، جلوه و بزرگی کاخ «آپادانا» را نداشته است.

### تالار شورا

تالار شورا یا قصر سه دروازه که در گوشه جنوب شرقی آپادانا ساخته

شده است که چون در وسط سایر کاخ‌های تخت جمشید قرار گرفته آن را می‌توان کاخ مرکزی نیز محسوب نمود.

ابعاد این کاخ ۵۴ متر طول و ۵۱ متر عرض دارد و احتمال می‌رود که این بنا محل مشاوره شاه و صاحب منصبان بوده باشد زیرا در نقش بر جسته‌های پلکان شرقی آن اشرف به تصویر در آمده‌اند اما از آنجا که بر روی حاشیه پلکان جنوبی این بنا نقش خدمتکاران با ظرف غذا نیز به چشم می‌خورد، احتمال دیگر دارد که این بنا محل برقراری جشن بوده باشد.

کرفتر این بنا را «دروازه شاهان» می‌خواند و به نقش آن در برقراری ارتباط بین قسمتهای عمومی و خصوصی صفه اشاره می‌کند. گروهی ساخت بنا را با داریوش اول و برخی دیگر به خشاپارشا نسبت می‌دهند. با توجه به اینکه نام واقعی کاخ معلوم نیست می‌توان حدس زد که شاه و جانشینانش در این تالار با بزرگان کشور ملاقات می‌کرده و با آنان به تبادل نظر می‌پرداخته‌اند؛ زیرا نقشهای بر جسته این کاخ تعداد بیشماری از نجای «پارسی» و «مادی» را نشان می‌دهد که از پلکان این کاخ بالا می‌آیند. این کاخ که به «قصر سه دروازه» معروف است، دارای سه دروازه نسبتاً بزرگ بوده که بر یکی از درگاههای آن نقش ۲۸ تن از نمایندگان کشورهای تابع امپراتوری هخامنشی، در حالی که تخت شاهی را به روی دست دارند و داریوش بزرگ و خشاپارشا (ولیعهد) بر روی تخت قرار گرفته‌اند حجاری گردیده است. کاخ مرکزی دارای دو ایوان ستون دار در شمال و جنوب بوده و پلکان‌های این قصر سه دروازه نیز به وسیله نقش بر جسته‌ها تزئین شده است که در یک طرف آن افسران و بزرگان پارسی و در طرف دیگر، مادیها به معرض نمایش قرار داده شده‌اند. مادیها کلاه کروی شکل بر سر دارند که تسمه‌ای در پشت دارد. پیراهن تنگ با آستین بلند و دامن کوتاه تا زانو در بر و چکمه‌های بلند پوشیده‌اند.

«پارسی»‌ها کلاه استوانه‌ای شیاردار بر سر داشته و پیراهن بلند تا زانو با آستینهای بسیار گشاد در تن دارند، کفش آنان سه بنده است. همه مسلح هستند و نیزه‌ای بلند در دست دارند که نوک کروی شکل آن روی پای جلویی گذاشته شده است.

**پیشکش "فرستادن"**  
خنجر یا شمشیر کوتاه «مادی»‌ها در یک خلاف آراسته با قلابی از کمرشان آویزان است. و فقط نیم رخ شمشیر یا خنجر افسران «پارسی» آشکار است.

نمای دیوار جلویی پلکان به نقش چند نهال نخل ختم می‌شود. با ایستادن در پایین پله‌ها یک پانل مستطیلی شکل در روی رو دیده می‌شود که باید کتیبه‌ای می‌بوده اما کاملاً خالی است.

بالا و در دو سوی پانل مرکزی نقش دو ابوالهول دیده می‌شود. دو جانور با بدنه شیر و سر انسان با ریش که یک پنجه را به علامت احترام بلند کرده‌اند.

نقشهای برجسته دیوارهای داخلی پلکان، نمایانگر جلوه‌ای است از هنر دوره هخامنشی خاص تالار شورا، که بازترین نکته نقشهای برجسته اینجا وجود جو آرامش و شادمانی است.

در ساختمان کاخ در ایوان شمالی اتاق مرکزی دو ستون وجود داشته که از آنها فقط یک سر ستون شکسته، اندکی به سمت چپ، روی کف ایوان افتاده است نقش افسران نگهبان «پارسی» در دو ردیف، دیوار شمالی ایوان را اشغال کرده است. بیست نفر از آنان سپرهای بیضوی و نیزه در دست دارند و بقیه فقط به نیزه مسلح اند.

در سمت غرب و جنوب تالار شورا چندین اتاق بهم پیوسته وجود داشته که آثار دیوار خراب شده آنها به صورت یک برآمدگی حفظ شده است.

کاخ فوق به وسیله پلکانهای سنگی بزرگ جانب شمالی، به حیاط

مقابل آپادانا و از آنجا نیز به کاخ آپادانا و بنای مدخل مربوط می‌شده است. این کاخ به وسیله پلکان‌های خشتی فرعی به بناهای اندرون راه داشته و پلکان‌های سنگی ظریفی هم در جنوب آن وجود داشت که این پله‌ها، قصر سه دروازه را به عمارت «هدیش» مربوط ساخته و در طرف غرب نیز اتاق‌ها و راهروهای بنا گردیده بود که به اتاق‌های جنوب آپادانا، متصل می‌گردیده است.

### کاخ هدیش (کاخ خشاپارشا)

در قسمت جنوب صفه بر فراز مرتفع‌ترین صخره کاخ هدیش قرار گرفته که در کتیبه‌ها بنام «هدیش» آمده است که به معنی مطلق «نشیمن و کوشک» است.

این قصر دارای یک تالار مرکزی با ۳۶ ستون و یک ایوان ۱۲ ستونی در شمال و یک ایوان در جنوب و چند اتاق کوچک در مشرق و مغرب می‌باشد.

کتیبه‌هایی بنام خشاپارشا بر دو رکن رواق بلند و بر در و پنجره‌های قصر دیده می‌شود در پشت رواق یک تالار مرکزی است که شش ردیف ستونهای شش تایی داشته و ورودی آن دارای دو در وسیع بوده و بر جرزهای آن تصویر خشاپارشا حجاری شده است. ستونهای این قصر هم ظاهراً مثل ستونهای سایر قصرهای کوچک از چوب بود و در چهار دیوار آن در میان هر دو ردیف ستون، دری یا پنجره‌ای موجود است.

در سمت راست و چپ این دو اتاق بزرگ اتاق‌های بسیاری، ولی کوچکتر به موازی هم واقع شده و در طرفین محور شرقی و غربی تالار بزرگ، دو تالار کوچکتر است که هر یک چهار ستون دارد.

در جنوب هر یک از این دو تالار سه اتاق کوچک بطور متوازی واقع است و از هر یک پنجره‌ای از سنگ تراشیده به طرف سمت جنوبی تالار

باز می‌شود. در شمال اتاقی است که بوسیله دو جرز که در دو دیوار طرفین کار گذاشته‌اند، به سه قسمت تقسیم گردیده است.

نکته جالب این کاخ آن است که درون پنجره‌ها نقوشی را حجاری کرده‌اند و این روش فقط منحصر به این کاخ می‌باشد. ایوان باریک سرتاسری این کاخ متعلق به حرم‌سرا بوده، این ایوان دارای تزدهای سنگی است.

### کاخ تچر

کاخ داریوش در کتیبه‌ها «تچر» خوانده شده، لفظ «تچر»، «تجر» یا «طزر» پارسی جدید، اصلاً به معنی قصر زمستانی است. این کاخ در گوشه جنوب غربی آپادانا واقع شده است. این کاخ بر روی سکویی به بلندی ۲/۴ متر از سطح صفه احداث شده و بنایی است به ابعاد ۴۰ در ۲۹ متر که اتاق مرکزی آن ۱۵ در ۱۵ متر وسعت دارد و دارای ۱۲ ستون است.

سنگهای این کاخ به خوبی حفظ شده و یک از ویژگیهای این کاخ آن است که به علت صیقلی و شفاف بودن سنگهای آن به نام «تالار آینه» نیز معروف گردیده است.

در کتیبه این کاخ چنین آمده است: «خشاپارشا، شاه بزرگ می‌گوید: به اداره اهورامزدا این بنا را داریوش شاه که پدر من است ساخت، مرا اهورامزدا با خدایان پاینده بدارد. با آنچه من کرده‌ام و آنچه را که پدر من داریوش کرده و همه این چیزها را اهورامزدا با خدایان نگاهدارند».

در درگاه جنوبی تالار تچر کتیبه دیگری است که می‌گوید: «داریوش شاه، شاه بزرگ شاه شاهان، شاه کشورها، پسر ویشتاسب» هخامنشی بود که این تچر را بنا کرد».

ویژگی کاخ تچر را می‌توان در حجاریهای ظریف و دقیق آن دید که

علوم می شود استادان نهایت هنر و دقت را در زیبایی این کاخ به کار برده اند. بازماندهای از فرش گچی کف اتاق ها، که یک قسمت از آن در گوشه اتاق های شمالی با رنگ قرمز باقیمانده بسیار جالب توجه می باشد. ستونهای کاخ تصریح از نظر شکل، شبیه ستون های آپادانا بوده و لی از لحاظ ارتفاع به یک سوم آنهاست و سر ستون ها نیز به شکل گاو دو سر می باشد. ایوان جنوبی تصریح از دو ردیف ستون چهارتایی تشکیل شده است.

### حرمسرا

این مجموعه بنا از گوشه جنوب شرقی تالار شورا آغاز می شود و قسمت پائین کاخ خشایارشا را فرا می گیرد این مجموعه از بیش از بیست واحد مسکونی تشکیل شده که هر یک شامل یک تالار کوچک چهار ستونی و یک یا دو اتاق جنبی است. تمامی این واحدهای مسکونی از طریق راهرویی به یکدیگر متصل می شوند. وجود تنها یک درگاه اصلی برای ورود و خروج و دیوارهای ضخیم عمومی محققان را به سوی این نظریه سوق داده که این مجموعه حرمسرا بوده است.<sup>1</sup>

میان نقشهای بر جسته تخت جمشید نقش هیچ زنی به چشم نمی خورد اما بدون تردید زنان درباری جایگاه خاصی داشته اند و به همین جهت مکان مشخص برای زندگی در تخت جمشید در اختیار آنها بوده است.

پروفسور «اشمیت» معتقد بود که این مجموعه به هنگام آتش سوزی در تخت جمشید مترونک بوده است و با توجه به یافته های این قسمت می توان احتمال داد که این مجموعه انبار بوده تا حرمسرا ولی با توجه به اینکه مجموعه حرمسرا شاهان هخامنشی بوده در قسمت جنوب

سکوی تخت جمشید که دو طبقه بود طبقه اول آن به بانوان درباری اختصاص داده شده بود که امروز «حرمسرا» نامیده می‌شود بخشی از این حرمسرا زیر کاخ اختصاصی خشایارشا قرار داشت و بخش دیگر آن به سمت شرق ادامه داشته، سپس از سمت شمال به کاخ ملکه متنه می‌شده است.<sup>۱</sup>

دسترسی به این مجموعه اتاقهای حرمسرا بسیار محدود بود و فقط دو پلکان باریک از کاخ خشایارشا در طبقه بالا به اینجا می‌رسید.

### کاخ ملکه

شباهت ساختمانی این کاخ با کاخ اختصاصی داریوش در تخت جمشید، مؤید این فرضیه است که بقایای سنگی کاخی که در انتهای شرقی حرمسرا وجود دارد کاخ ملکه بوده است.

حیاط خلوتی مقابل ایوان شمالی آن قرار دارد که هر سمت ایوان اتاقهای کوچکتری وجود دارد و با ایستادن در جلو ایوان و نگاه کردن به لبه سقف بنا در بالای ایوان، می‌توان دریافت که چگونه انتهای لبه چوبی سقف به اندازه‌های بالای دو ستون بلند چهارگوش سنگی که قسمتی از دیوار اتاقکهای کنار ایوان هستند، نصب شده است. ایوان شمالی کاخ هشت ستون چوبی در دو ردیف چهارستونی دارد روی دیوارهای سنگی درگاههای اتاقهای کناری، نقشهای بر جسته‌ای از سربازان پارسی با نیزه بلند و سپر چهارگوش شیاردار دیده می‌شود. یک درگاه سنگی از ایوان به داخل اتاق مرکزی راه دارد در دو هر طرف این درگاه دو پنجره قرار دارد که همه آنها نسبتاً سالم مانده‌اند.

## خزانه شاهی

خزانه مجموعه‌ای وسیع مشکل از ۱۹۳ آتاق در بخش جنوب شرقی صفوه تخت جمشید است که این مجموعه را داریوش در دو مرحله بین سالهای ۵۱۱ تا ۵۰۷ و ۴۹۲ تا ۴۹۱ ق.م. بنادر و خشایارشا آن را تکمیل نمود. تalar بزرگ غربی ۹۹ ستون داشته که بایه‌های آنها سنگی و ساقه‌هایشان چوبی بوده است از قرار معلوم روی ساقه ستونها اندود و رنگ آمیزی شده بوده است خشایارشا تalar بزرگ شمالی خزانه موسوم به ۹۹ ستون را تکمیل کرده است اما گیرشمن معتقد بوده این تalar تختگاه داریوش بوده است.

خزانه تخت جمشید را مقدونیان غارت کرده و همراه با دیگر قسمت‌های آن به دست آتش سپردند. بنا به گفته مورخان غربی، اسکندر در خزانه به مقدار زیادی طلا، نقره و اشیای گرانبها دست یافت اما در میان ویرانه‌های آن اشیای زیادی نیز باقی ماندند که طی کاوش‌های باستان شناسان به دست آمدند!

«دیودورس سیکولوس» معتقد است ۱۲۰/۰۰۰ هزار سکه طلا و نقره،

«پلوتارخ» معتقد است ۴۰/۰۰۰ پول مسکوک

«کوینتوس کورتیوس» معتقد است ۴۰/۰۰۰ یا ۵۰/۰۰۰ سکه<sup>۱</sup> آنچه مسلم است تخت جمشید به خصوص از لحاظ ارزش گنجینه‌ای آن اعم از مسکوکات طلا و نقره فرشهای گرانقیمت، تاکهای زرین که بر تخت شاهی بلند شده بود و درختان طلایی، لباسهای گرانقیمت دارای تار و پود طلا و نقره و ظروف مجسمه‌ای بسیار ناب، مرکز خزانه دولت شاهنشاهی هخامنشی به شمار می‌آمده است.

## تپه مرکزی

در طرف چپ پلکان‌های شرقی حیاط کاخ تپه در تخت جمشید، تپه و جای مرفقی دیده می‌شود که باستان شناسان آن را تپه مرکزی نام نهاده‌اند کاوش‌های که از طرف بنگاه علمی تخت جمشید در سال ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ و بعدها در آنجا به عمل آمد، روش‌گردید که ساختمان‌ها بر فراز آن ساخته شده که پی‌های خشتشی آن در چند جا باقی مانده‌اند و از سکه‌های مربوط به اردشیر ساسانی که در آنجه بدست آمد، حدس زده می‌شود که تازمان ساسانیان، ساختمان‌های ساخته شده در روی بلندی پابرجا بوده ولی بعد از ساسانیان بناها به کلی ویران شده‌اند.

## استخر سنگی (تخت جمشید)

یکی دیگر از کشفیات قابل اهمیت در ساختمان‌های خارج از صفه تخت جمشید، پیدایش استخر بزرگ از سنگ در فاصله ۵۷ متری جنوب تالار است طول و عرض این استخر در هر طرف  $23/55$  متر و عمق آن  $2/15$  متر بوده که کف آن از سنگهای سخت تراشیده شده بزرگ که ملاط آن سرب و قیر بوده و باستهای دم چلچله‌ای به یکدیگر مرتبط گشته است. در زاویه جنوب غربی آن، آثار آبریز سنگی دیده می‌شود که آب از طریق آن مجراء، به داخل استخر می‌ریخته یا از آن خارج می‌شده است.

## سایر بناهای کاخ از صفه تخت جمشید

گذشته از کاخهای تشکیل شده روی صفه ساختمانهای دیگری نیز در تخت جمشید وجود داشته که بخش مهمی از بناهای روی سکوی تخت جمشید را تشکیل می‌داده است این بناها در جنوب و جنوب غربی آن بر روی سطح دشت نیز از رهگذر کاوش‌های باستان شناختی بناهای از دل خاک بیرون آمده‌اند این بناها طی سلطنت خشایارشاه و اوایل سلطنت

اردشیر اول احداث و در زمان اردشیر دوم مرمت شده‌اند:

۱- مجموعه‌ای در قلب بربازن جنوبی واقع شده و از طریق دو ایوان وسیع به قسمت‌های دیگر مرتبط می‌شود ایوان جنوبی ۱۶ ستون و ایوان شمالی ۲۸ ستون دارد که پایه آنها مکعب مستطیل شکل و پله و ساقه‌های آنها چوبی است. علاوه بر اینها این مجموعه دارای ۴۶ اتاق، تالار و راهرو است که از طریق یک راهروی طویل شمالی جنوبی به دو دستگاه مجزا تقسیم می‌شود. راه ورود به اتاق از طریق راهروهای فرعی بوده است.

۲- مجموعه‌ای از دو دستگاه به هم پیوسته شامل پنج تالار ستون دار که شامل ۸ جزء است از داخل بنا با واحد دیگر مرتبط نیست. در این مجموعه اشیایی چون سکه‌های یونانی، مهر، اثر مهر، ظروف گلی و اشیای دیگر یافت شده است.

۳- مجموعه‌ای که دارای یم تالار ستون دار با ۱۶ ردیف ستون و سه ایوان که هریک با ۸ ردیف ستون در جهات شمال، غرب و شرق است. در قسمت شرقی آن حیاط واقع شده است در کنار دیوار شرقی - غربی این مجموعه سکویی آجری کشف شده که با توجه به شواهد احتمالاً این مجموعه ویژه اجرای مراسمی بخصوص بوده است.

۴- مجموعه‌ای در قسمت غرب ایران مانند مجموعه شماره ۱، این مجموعه بنای کوچک و متقارن است که شامل هفت بخش می‌شود. در میان این مجموعه محوطه تالار مانندی قرار دارد. در گوشه‌های بنا نیز چهار اتاقک به چشم می‌خورد که هنوز در آنها آثار پلکان مشهود است. در یکی از اتاقهای این مجموعه سکوی کوتاهی از خشت و گل ساخته شده که آنرا به تشریفات مذهبی مرتبط می‌کند.

۵- بنای ایوان دار بزرگی به مساحت ۲۱۰ متر مربع که با توجه به قطر پایه و ساقه ستونهای آن می‌توان حدس زد که ارتفاعی در حدود کاخ آپادانا داشته است و در ضمن تنها بنای پائین صفحه است که ساقه ستونهای

آن نیز سنگی هستند. این بنا از سمت شمال، جنوب و غرب دارای رواقهای ستون دار با دو ستون و تالار مرکزی با چهار ستون بوده است و بر پایه ستونها کتیبه‌ای به پارسی باستان با این متن به چشم می‌خورد: «من این تجرب را ساختم.» در این بنا آثار سوختگی و ترزیبات رنگ‌آمیزی شده دیوارها و سقف به رنگ‌های سرخ، آبی و سفید به چشم می‌خورد.

- ۶- بنایی به مساحت ۲۴۰ متر مربع با تالاری با ۱۲ ردیف ستون
- ۷- مجموعه‌ای از چهار واحد ساختمانی شامل حیاط، ایوان تالار و بخش‌های مربوط به آن.

۸- مجموعه وسیعی در شرق قسمت جنوبی که در مجموع از شش دستگاه ساختمان مستقل تشکیل شده که چهار واحد آن با ابعادی کوچکتر از قسمت شمالی و دو دستگاه بزرگتر و مفصلتر در قسمت جنوبی قرار دارد. در یک قسمت حیاط ایوان یا رواق قرار دارد و در پشت آن در محور حیاط و رواق تالار اصلی خانه قرار گرفته است.

دیگر فضاهای اطراف حیاط ایوان، تالار گنجها و محوطه‌های پشت آنها به ساختن اتاقهای درجه دوم، پستو، صندوقخانه و نظایر آن اختصاص یافته است. در قسمتهای مختلف این مجموعه دهها پایه ستون و نزدیک به پنجاه تکه شال ستون شکسته به دست آمده است که بر روی شماری از آنها به خطوط پارسی باستان، عیلامی و بابلی عبارت: «چنین گوید شاهنشاه خشایارشا این تجرب را من بنا کردم» نقر شده است. از دیگر آثاری که در این مجموعه بدست آمده می‌توان به سکه‌های یونانی و پیکانهای مفرغی اشاره کرد!

### دروازه نیمه تمام (تخت جمشید)

یکی از مهمترین بنای‌های تخت جمشید، کاخ کوچکی در انتهای خیابان

سپاهیان و در شمال حیاط صد ستون می‌باشد که چون کارهای ساختمانیش تمام نشده و طرح مورد استفاده‌ای نظیر «دروازه خشایارشا» داشته آن را «دروازه نیمه تمام» می‌گویند. این بنا مشتمل بوده است بر یک تالار چهار ستونی با دو درگاه شمالی و جنوبی، و دو اتاق جنبی برای پاسداران، درب شمالی به خیابان سپاهیان متصل می‌شده است و درب جنوبی به حیاط شمالی صد ستون.

در شمال این بنا، و مشرف بر دیوار شمالی صفه، ساختمانهای وجود داشته که بگواه اشیاء یافت شده در شرق آنها، «دبیرخانه» شاهی بوده است: در گوشه شمال شرقی صفه، نزدیک به ۳۰ هزار لوحه گلین مهر مانند منقور به خط میخی عیلامی بدست آمده که قسمت مهمی از آنچه سالم مانده، توسط «ریچارد هالک» خوانده شده است.

### سنگ نوشته‌ها (تخت جمشید)

سنگ نوشته‌های<sup>۱</sup> تخت جمشید با سبک خاص خود محکم اما با فروتنی و احترام به دیگران نوشته شده است و این در این حالی است که پادشاهان آن روزگار چون بابل «آشور و... با انشا و زیانی پیچیده و گنگ نوشته‌های خود را ثبت می‌کردند به گونه‌ای که فقط تعداد محدودی می‌توانستند بخوانند اما نوشته‌های تخت جمشید ساده عالمنه و بدون هیچ گونه گزافه‌گویی همراه با پاک منشی و بزرگواری است. در نوشته‌های هخامنشی‌ها بدون اینکه از بیگانه نفرت داشته باشند نشانه‌هایی از علاقه شدید به ایران را می‌توان دید.

۱. داریوش در کتبه بیستون می‌نویسد: «این نوشته را که نوشتم با زبان آریایی روی لوحه‌های گلی و پوست آهو نیز نوشته و در حضور من خوانده شد. سپس این نوشته‌ها را همه جا فرستادم». متن این کتبه می‌رساند که تمام کتبه‌های سنگی هخامنشیان بر روی پوست هم بوده که به اطراف فرستاده می‌شده است.

آغاز و پایان هر نوشته با نام خداوند بزرگ است که جهت تبرک نیز تکرار شده است نوشه‌ها شعرگونه و دارای وزن و آهنگ می‌باشند. بیشتر نوشه‌های باقیمانده با سه یا چهار زیان آن روزگار نگاشته شده است که این امر نشانه بزرگواری و احترام به دیگران بوده است. خط پارسی باستان که صحیح‌ترین و ساده‌ترین خط میخی است، باعث شده تا بتوان خط‌های بابلی و آشوری را نیز خواند.<sup>۱</sup>

### نقش رستم

نقش رستم تقریباً در فاصله شش کیلومتری مال - شمال‌غربی تخت جمشید واقع شده است. در این محوطه باستانی آثاری از دوره عیلام نو تا صدر اسلام وجود دارد.

نقش رستم که نام باستانی آن مشخص نیست از دیرباز محلی حائز اهمیت بوده است ایلامیهای دوره ایلام نو بر نمای کوه نقش برجسته‌ای را کنده‌اند که گویا صحنه شرفیابی به حضور یکی از خدایان بوده است. داریوش اول (بزرگ) این محل را برای ایجاد آرامگاه خود انتخاب کرد و بعداً سه تن دیگر از شاهنشاهان هخامنشی از او پیروی نمودند. این گور دخمه‌ها از نظر شکل یکسان و به صورت یک صلیب یونانی هستند که ۲۳ متر بلندی و ۱۱ متر پهنا دارد. در قسمت فوقانی نمای گور دخمه نقش برجسته‌ای به چشم می‌خورد که احتمالاً در اصل رنگ آمیزی شده بوده است. این نقش برجسته شاه را بر بالای سکویی در مقابل نماد فروهر و آتشدان نشان می‌دهد. اورنگ شاهی بر دستان دو ردیف از نمایندگان ملل تابعه قرار دارد. نمای هر گور دخمه دارای چهار نیم ستون با سر ستون گاو شکل و یک درگاه است که به دخمه تدفین باز می‌شود. در طرفین دخمه چند طاقچه عریض و لاوک جهت تدفین شاه و اعضای خانواده او ایجاد

۱. تخت جمشید از نگاهی دیگر: ص ۸۱-۸۲

شده است.

از چهار گور دخمه نقش رستم فقط گور دخمه داریوش دارای کتیبه است و سه گور دخمه بر اساس سبکشان به شاهان مختلف متنسب شده‌اند.

این چهار گور دخمه از چپ به راست به داریوش دوم، <sup>به عذر داشتم "راد"</sup>اردشیر اول، داریوش اول و خشايارشا متعلق می‌باشند.

کعبه زرتشت، مقابل گور دخمه داریوش بنای مکعب شکلی به نام کعبه زرتشت قرار دارد این بنا ۱۱ متر بلندی و ۷ متر طول دارد و در هر یک از سه طرف آن سه ردیف پنجره کاذب به چشم می‌خورد و در وجهی که در مقابل کوه واقع است پلکانی سنگی قرار دارد که به درگاه ورودی بنا متنه می‌شود.

کعبه زرتشت در حقیقت آخرین اثر باستانی در نقش رستم می‌باشد. آنچه مسلم است نام اصلی آن «کعبه زرتشت» نیست و برای اجرای مراسم خاص از آن استفاده می‌شده است.

درون ساختمان فقط یک اتاق خالی و بدون پنجره به ابعاد  $۲/۲ \times ۳/۴ \times ۴/۷$  متر وجود دارد که زیر آن کاملاً توپراست.

پروفسور «زاره» عقیده دارد: که اینجا آتشکده بود و پرچمهای سلطنتی هخامنشی‌ها را اینجا حفظ می‌کردند.<sup>۱</sup>

استدلالی که او برای این نظر خود نموده است مبنی بر مسکوکات شاهان دست نشانده پارس در دوره بعد از هخامنشی است.

شاه پارس در یک طرف آتشکده در حال عبادت ایستاده و در طرف دیگر پرچمهای سلطنتی دیده می‌شود. بر پایه دیوارهای ساختمان نوشته‌های سنگی کنده شده که از دیدگاه تاریخی مهمترین آنها از «شاپور اول» (۲۷۲-۲۴۰ م) است اینجا شاپور به سه زبان «اشکانی» و «پهلوی» و

«یونانی» مرزهای کشور ساسانی را بر شمرده و پیروزی خود را بر سه امپراتور روم یعنی «فلیپ»، «گوردین» و «والرین» در سالهای ۲۶۰(م.۲۴۳) اعلام می‌دارد.

مقبره داریوش اول دارای کتیبه‌ای است که به سه زبان پارسی قدیم، عیلامی و آسوری (بابل) نوشته شده است.  
بیشتر  
را به ترتیب  
www.tajarestan.info

«خدای بزرگی است اهورمزد که این زمین را آفریده، که آن آسمان را آفریده، که بشر را آفریده، که خوشی را برای بشر آفریده، که داریوش را شاه کرد، یگانه شاهی را از بسیاری. یگانه قانون گذاری را از بسیاری. منم داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه ممالکی که از بسیاری از نژادها مسکون است. شاه این زمین پهناور تا آن دورها، پسر ویستاپ هخامنشی پارسی پسر پارسی، آریایی از نژاد آریایی.

داریوش شاه می‌گوید: این است به فضل اهورامزدا علاوه بر پارس ممالکی که در تصرف من هستند من بر آنها حکومت می‌کنم. به من باج میدهنند، آنچه گفته من است اجرا می‌کند و در آنجاها قانون من محفوظ است.

«داریوش شاه می‌گوید: وقتی که اهورامزدا دید که کار این زمین مختل گشته، آن را بمن سپرد، مرا شاه کرد. من شاهم بفضل اهورامزدا من آنرا بترتیب صحیح درآورده‌ام. هر آنچه با آنها امر کردم چنانکه اراده من بود، اجرا شد. اگر تو فکر کنی، چه مختلف‌الشكل بود. ممالکی که داریوش اداره می‌کرد، به این صورتها بنگر (یعنی مجسمه‌هایی که تحت داریوش بر آن استوار است) آنها تحت مرا می‌برند. از این راه تو می‌توانی آنها را بشناسی. آنگاه تو خواهی دانست که نیزه‌ای پارسی‌ها دور رفته آنگاه تو خواهی دانست که پارسیها دور از پارس جنگیده‌اند.

داریوش می‌گوید: آنچه کرده‌ام، به فضل اهورامزد بود. اهورامزدا باری خود را به من عنایت کرد تا کار به انجام رسانیدم، اهورامزدا مرا از

هر بدی بپاید و نیز خانواده من و این ممالک را. این است استغاثه من از اهورامزدا و اهورامزدا این دعای مرا اجابت کناد.

ای بشر آنچه اهورامزدا امر کرده به تو می‌گوییم: راه راست را مگذار، بدミニندیش، گناه مکن. در رابطه با آتشگاه «کعبه زرتشت» دو آتشدان سنگی در نزدیکی آن در سنگ کوه تراشیده‌اند در حقیقت این آتشدانها به احتمال زیاد تقلید و یا اقتباسی از یک بنای چهار آناتقی می‌باشند که از چهار طرف باز بوده و در بالای ستون چهار قوس ساخته شده که مجموع آن را سقفی گنبدی می‌پوشانیده است. ابعاد این آتشدانها مختلف بوده و با شکل چهار پهلویی که بخش پائینی آنها پهن‌تر از بخش بالایی است آتشدان‌های ساسانی را به خاطر می‌آورد. در چهار طرف هر یک از دو آتشدان قوسهای هلالی شکل کاملی به صورت برجسته کنده شده و این قوسها روی ستون‌های کوچکی قرار دارد و روی مجموع آن صفحه چهار گوش از سنگ ایجاد گردیده و لبه کنگره دار می‌باشد. درست در وسط صفحه چهارگوش حفره‌ای ایجاد گردیده که در آن، آتش مقدس را مقابل پرستنده‌گان قرار می‌دادند و تشریفات دینی لازم را به عمل می‌آورده‌اند.<sup>۱</sup> کعبه زرتشت به بنای زندان سلیمان در پاسارگاد شباهت فراوان دارد بیشتر محققان بر اساس نحوه تراش سنگهای به کار رفته در آن، حدس می‌زنند که داریوش اول به تقلید از زندان سلیمان دست به ساختن کعبه زرتشت زده است درباره کاربرد کعبه زرتشت نیز همچون زندان سلیمان مباحث فراوانی مطرح شده است و آن را آرامگاهی سلطنتی، آتشدان محل نگهداری گنجینه‌های سلطنتی و حتی محل استقرار نگهبانان شناخته‌اند. با توجه به کتبیه «کرتیر» که بر روی وجه شرقی این بنا کنده شده، می‌دانیم که آن را در دوره ساسانی «دژنشت» یعنی محل نگهداری



### داریوش پس از غلبه بر گنومات مغ

نوشته‌ها (احتمالاً نوشتہ‌های مقدس چون اوستا) می‌خوانده‌اند.<sup>۱</sup> همچون تخت جمشید، نقش رستم نیز با فروپاشی شاهنشاهی هخامنشی اهمیت خود را از دست نداد، و چندین نقش بر جسته ساسانی در زیر گور دخمه‌های هخامنشی کنده شده‌اند به علاوه آثار پراکنده از دوره‌های اشکانی، ساسانی و اسلام در حدود این محوطه حاکی از اهمیت نقش رستم در ادوار بعدی است.<sup>۲</sup>

### آتشگاه در تخت جمشید

در خصوص معتقدات دین هخامنشیان، یک آتش دائمی در یک

۱. پایتخت‌های ایران: بنقل از «هنینگ» ۲. همانجا: ص ۱۸۹

ساختمان در بسته‌ای وجود داشته که برای روشن کردن آتشدان‌ها به کار می‌رفته است. این ساختمان را آتشگاه می‌نامیده‌اند و فقط روحانیان می‌توانستند به آن دسترسی داشته باشند. یکی از ساختمان‌ها که ذکر آن آمد «کعبه زرتشت» در نقش رستم است.

هروودوت می‌گوید: ایرانیان پرستشگاه نداشتند و بدینهی است که در دوره هخامنشیان، معماری دینی وجود نداشت. <sup>پیشکش "راد" استان</sup> اصل هنگامی که وی می‌گوید قربانگاه در نزد ایرانیان ناشناخته بود، در واقع به آنها می‌اندیشید که در میان ملتش بنا می‌گردید و قربانی را در آنجا می‌کشند، و اما در مورد آتشکده که نماد اهورامزدا بر آن پرتو می‌افکند دقیقاً می‌دانیم که چه چیزی بود، زیرا نمایش آن را بر گورهایی که در دل کوه کنده شده‌اند می‌بینیم.

در نواحی مختلف ایران آثار کوچکی در جاهای مختلف یافت می‌شود که ایرانیان عموماً آن را آتشگاه می‌خوانند، اما روشن نیست که این آتشگاهها به کدام دوره تعلق دارند. آتشگاههای مزبور به صورت کوره‌ای چهارگوش هستند... این آثار بدون شک آتشکده می‌باشند. در نقش رستم بر جانب چپ گورستان شاهان دو آتشکده از این گونه قرار دارد که در سنگ حجاری شده‌اند، اندازه آنها یکسان نیست و در پایین پهن‌تر از بالا می‌باشند. در هر جانب آتشکده طاقهای بن بستی زده شده که بر ستونهای چهارگوشی که در هر گوشه بر پاست تکیه دارد. بالای آتشکده سطح مربعی است که کنگره‌های سه گوش از هر طرف احاطه‌اش می‌کنند و گودی که در آن آتش می‌نها دند اکنون شکل این آتشکده‌ها با آنها می‌باشد و تصویرشان بر جبهه دخمه‌ها نقش گردیده فرق دارد.<sup>۱</sup>

در رابطه با آتشگاه «کعبه زرتشت» دو آتشدان سنگی در نزدیکی آن

در سنگ کوه تراشیده‌اند.

در حقیقت این آتشدانها به احتمال زیاد تقلید و یا اقتباسی از یک بنای چهار اتاقی می‌باشند که از چهار طرف باز بوده و در بالای ستون‌ها چهار قوس ساخته شده که مجموع آن سقفی گبیدی می‌پوشاند.<sup>۱</sup> به تبرستان

### آرامگاه‌های هخامنشی (گور و خممه‌ها)

در دین ایران باستان، آب و آتش و خاک سه آفریده مقدس اهورامزدا بوده و مقام بلندی داشته‌اند. از این جهت آنان را به پلیدی آلودن را روا نمی‌دانسته‌اند. بنابراین نمی‌توانسته‌اند مرده را بسوزانند یا در آب افکنند و در خاک پنهان سازند. پس ناچار راههای دیگری یافته بودند، یکی «خورشید نگرستان یا دخمه نشینی» بود. کالبد را بر بلندی و یا در جایی پرست و دور افتاده (این مکان بعداً به دخمه شهرت یافت) می‌گذارند تا حیوانات و پرنده‌گان گوشتخوار بزوی گوشت‌ش را پاک کنند بعد استخوانها را می‌گذارند آفتاب بخورد و پاک شود، و سپس آنها را جمع کرده در «استخوان‌دان = استوان، ستودان» می‌نهادند. از این استودانها در گوشه و کنار تخت جمشید فراوان یافت می‌شود. اما راه دیگر این بود که کالبد را شکافته، قسمتهای نرم را بیرون آورده و با موم و یا انگیز و مشک بیالایند و باصطلاح «مومیایی» کنند و در درون صندوقهایی از سنگ بگذارند و رویشان را محکم بگیرند. اول این «صندوقهای سنگی» را مثل یک خانه، سرپا می‌ساختند، مثل آرامگاه کوروش در پاسارگاد و آرامگاه کمبوجیه در همانجا (که آن را زندان سلیمان می‌خوانند)، اما بعد داریوش و جانشینانش، آرامگاه‌های دینگ کنده شده تهیه دیدند، و همه آنها را به یک وضع ساختند که میین اعتقادات دینی آنان بود!<sup>۱</sup>

هر دوت در اشاره به آین به گور سپردن مرده در ایران می‌گوید که

ایرانیان کالبد بی جان را با موم ترهین می کنند و آنگاه به خاک می سپارند. اما مغان تنها هنگامی مرده را در گور می کنند که مرغی یا سگی آن را دریده باشد. در اینجا تفاوت محسوسی میان دو رسم مشاهده می شود. رسم نخستین روشی ایرانی است. از این رو پادشاهان فرمان می دادند تا گورشان را در کناره کوه بکنند و نمای بیرونی آن را به هنر معماری بیارایند. رسم دوم ویژه صنف مغان بود، همین رسم است که اوستا سفارش می کند، اما سفارش اوستا تنها مربوط به مرغ می گردد نه سگ (گرچه دریده شدن مرده در آیین تدفین مرده بنظر می رسد احتمالاً از مراسمی بسیار قدیمی باقی مانده است). از رسومی که زرتشیان حفظ کرده اند ساختن دخمه یا برج آرامش می باشد که مرده خانه بسیار مدور و رویاز است.

زرتشیان این دخمه ها را در اماکن متروکه مجاور کوهستان می سازند. ساختن دخمه رسمی بالتبه تازه است. نویسنده گان باستانی نامی از آن برده اند و نشانه هایی نیز از آنها یافته نشده است. دین شاهان هخامنشی همان دینی بود که نیاکان کوروش در پایتختشان شوش پیروی می کردند یعنی هنگامی که آنها بر قوم انسانی که تمدن تر از خودشان بودند فرمان می راندند و احتمالاً دین خود را از همین مردم گرفته بودند. در این هنگام تمدن انسانی در شکل اخیرش متأثر از تمدن بابل بود که عیلام را مقهور خود کرده بود. بنابراین بی گفت و گو دینی سا می بر باورهای نژادی که بی گمان آریایی بود سخت نفوذ کرده بود.

آرامگاههای صخره ای هخامنشی بر خلاف آنچه به مادها منسوب است، از نظر شکل ظاهری یکسان می باشند. نمای آنها نشانگر تصویری است که از سه بخش تشکیل یافته و یکی بر بالای دیگری حجاری شده اند. ظاهر آنها عموماً شبیه صلیب یونانی بوده و بلندی آنها از ۲۴ متر تجاوز نمی کنند بخش زیرین این آرامگاه عموماً بصورت متوازی الاصلع

تراشیده شده و هیچگونه تزین و یا حجاری در آن صورت نگرفته است. دو بخش دیگر روی هم رفته نمای بیرونی کاخ را نشان می‌دهند. این نما در زیر، رواقی دارد. به عبارت دیگر خط افقی صلیب، بعنوان ایوان ستوندار کنده شده است، سر ستون‌ها به شکل بالائی دو گاو هستند که به صورت پشت بهم کرده به معرض نمایش قرار گذاشته شده‌اند و پیر بالای آنها یک سکو قرار گرفته است. بیشتر آرامگاههای صخره‌ای پادشاهان هخامنشی در نقش رستم قرار داشته و نخستین نمونه آن آرامگاه داریوش است که در زمانهای بعدی، در ساختن سایر گوردهای خامنشی از آن تقلید کرده‌اند. نقش رستم به فاصله چند کیلومتر از نقش بر رجب واقع شده و در قسمت بالای دامنه کوه حسین، آرامگاههای پادشاهان هخامنشی در دل سنگ کنده شده است. که آرامگاههای فوق مربوط به داریوش اول (۴۸۵-۵۲۱ ق.م) خشایارشا اول (۴۸۵-۴۶۵ ق.م)، اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ ق.م) و داریوش دوم (۴۰۵-۴۲۴ ق.م) بوده و تمام این دخمه‌ها از روی یک نمونه ساخته شده‌اند. آرامگاههای اردشیر دوم (۴۰۵-۳۶۱ ق.م) و اردشیر سوم (۳۳۸-۳۶۱ ق.م) مانند دخمه‌هایی در بالای تخت در دامنه کوه رحمت، کنده شده و در داخل اتاق آرامگاه اردشیر دوم، دو قبر سنگی و در اتاق اردشیر سوم سه قبر سنگی موجود است. در جنوب تخت جمشید، آرامگاه داریوش سوم قرار دارد که ناتمام مانده و فقط قسمت بالای آن نقش شاه را مقابل آتشدان نشان می‌دهد. بقیه آرامگاه با وضع تراشیده و ناتمام باقی مانده است. احتمال دارد که مشغول ساختن آرامگاه بوده‌اند که حملات اسکندر به ایران موجب توقف کار گردیده است!

بر فراز نمای خارجی آرامگاه اردشیر سوم در کوه مشرق تخت جمشید بالای سر ۲۸ نفر نمایندگان کشورهای تابعه که از یکه شاهنشاهی

که روی سر و دست خود نگاه داشته‌اند ملیت آنها به شرح زیر معرفی گردیده است:

ردیف بالا از چپ به راست:

این پارسی است - این مادی است - این خوزی<sup>۱</sup> است - این پارتی است - این هراتی است - این باختری است - این سغدی است<sup>۲</sup> - این خوارزمی است - این زرنگی است - این رخجی است - این ثث‌گوشی است - این گنداری است - این هندی است - این سکای هوم ورگاست

ردیف پایین از چپ به راست:

این سکای تیز خود است - این بابلی است - این آشوری است - این عربی است - این مصری است - این ارمنی است - این ک پ دوکی [کاپادوکیه] است - این ساردی است - این از اهل یونیه است - این سکای آن ور دریاست - این مقدونی است - این پوتی سپردار است - این پوتی (لیبانی) است - این جبشی [ایتوپی] است.

در سمت راست تخت شاه: این کرکاست و در سمت چپ: این مکیاست.

این کتیبه‌ها از لحاظ شناساندن طرز لباس و قیafe و سایر قسمتهای مردمان کشورها در عهد هخامنشی حائز اهمیت است.

از اردشیر سوم کتیبه دیگری بر وسط دیوار پلکان غربی کاخ تجر تخت جمشید «تالار آئینه» بخط میخی پارسی موجود است که حکایت از آن می‌نماید که آن پلکان را او به کاخ تجر اضافه کرده است.

از اردشیر اول فقط یک لوحة مرمر با ۱۱ سطر میخی در تخت جمشید و یک سطر خط روی چهار ظرف در شوش، از داریوش دوم سه سطر یکجا و چهار سطر جای دیگر روی زیر ستونها در شوش پیدا شده است.<sup>۱</sup>

## آرامگاه داریوش اول

آرامگاه داریوش اول در نقش رستم از سایر آرامگاهها مهمتر و باشکوه‌تر و بزرگتر است. این آرامگاه دارای دو سنگ نبشته مفصل و چند نبشته کوتاه‌تر به خط میخی می‌باشد و همین داشتن نبشته میخی سبب برتری و اهمیت این آرامگاه نسبت به سایر آرامگاههای موجود در نقش رستم و تخت جمشید گردیده است. در این کتیبه از یکاییک «تخت رانان» نام بردۀ شده است که کمک شایانی به شناسایی دقیق این افراد کرده است. در این کتیبه «داریوش بزرگ» خود را معرفی کرده و سپس می‌گوید: «آنکه دوست من بوده است، او را ثروتمندانه پاداش داده‌ام. به خواست اهورامزدا، اینها هستند کشورهایی که من تسخیر کردم، بیرون از کشور پارس، بر آنها حکومت کردم، آنها هدیه آوردند و آنچه من دستور دادم انجام گرفت. قانون من محکم بود. اگر تو فکر کنی (بپرسی) کشورهایی که داریوش شاه داشت کدامند، بنگر به آنان که تخت مرا بلند کرده‌اند و آنها را خواهی شناخت... آنگاه خواهی دانست که نیزه مرد پارسی دور رفته است، آنگاه خواهی دانست که مرد پارسی دور ایران نبرد کرده است».

نمای خارجی و طرز ساختمان چهار آرامگاه در نقش رستم و دو آرامگاه در تخت جمشید یکسان و عبارت از یک مجلس حجاری به پهنای ۱۲ متر و بلند ۶ متر است که پادشاه هخامنشی را بر سریر پادشاهی در برابر ۳ مظهر مقدس فرهر و خورشید و آتش در حالی که دست راست خود را به حال نیایش بلند کرده است و در دست دیگری کمانی دارد، می‌نمایاند.

داریوش و خشایارشا و دیگر نامداران هخامنشی، همه کشور گشاییها و کامیابیهای خود را مرهون یاری و خواست خداوندی دانسته و پیوسته از او خواسته‌اند که کشورشان را در پناه خود نگاهدارد.

اریکه پادشاهی بر فراز دست ۲۸ تن از نمایندگان کشورهای تابعه در دوردیف قرار گرفته و بدینوسیله گسترش و شکوه حکومت هخامنشی را به بهترین وجهی نمودار ساخته‌اند. این ۲۸ نماینده هم در نبسته پیشانی آرامگاه و هم در بالای سرشاران معرفی گردیده‌اند.

شاہنشاه و آتشدان ببروی تخت بزرگ شاہنشاهی جای دارند که گوشه‌هایش برجسته و به شکل نیم تنه شیر می‌باشد. و لبه‌اش با گل و بوته آراسته شده، و دوردیف از نمایندگان ملل تابعه، بالباسهای محلی، تخت را بر سر دست نگهداشت‌اند و این افراد که از کتیبه‌هایی که پهلویشان و یا در جایی دیگر نوشته شده می‌توان شناخت.

(پارسی، مادی، خوزی، پارثی، هراتی، بلخی، سغدی، خوارزمی، سیستانی، رخجی، گندارانی، هندو، سکائی هوم پرست، سکائی تیزخود، بابلی، آشوری، عرب، مصری، ارمنی، کاپادوکیه‌ای، لودیه‌ای، ایونی، سکائی آنسوی دریا، تراکیه‌ای، یونانی آنسوی دریا، لیسیایی حبسی).

درون آرامگاه، جای ۹ قبر خزینه مانند در سه ردیف و راهرو درازی به اندازه ۱۸/۷۰ متر و پهنای ۲/۱۵ متر می‌باشد درباره تعداد قبرها که غیر از جای جسد داریوش جای هشت جسد دیگر را دارد، می‌توان حدس زد که مربوط به ملکه و مادر و سایر همسران و فرزندان او بوده است. هر کدام از این ۹ قبر دارای وسعتی به اندازه ۱/۹۲×۱ متر و بلند ۲۵ سانتی‌متر بوده که پس از دفن اجساد، سنگ بزرگ محدودی به قطر ۶ سانتی‌متر و کمی پهن‌تر از دهانه قبر به روی آن اندخته‌اند تا دیگر دست هیچکس به اجساد نرسد.

درباره مقدار زمانی که برای ساختن و پرداختن این آرامگاهها لازم بوده است تا آماده پذیرفتن جسد شاه بشود از روی آرامگاه ناتمام داریوش سوم در قسمت جنوبی کوه رحمت تخت جمشید که در عرض ۶

سال پادشاهی او فقط مختصری از حجاری نمای خارجی آن صورت گرفته است و موفق به اتمام آن نشده‌اند، می‌توان حدس زد که هر یک از آن آرامگاهها بیش از ۱۰ سال طول می‌کشید تا بکلی تمام شود. در درون هر یک از گورده خدمه‌های هخامنشی، یک دهليز و بعد از آن یک اطاق ایجاد گردیده و در کف هر یک از اتاق‌ها، گورهایی مستطیل شکل، همان‌گونه که در داخل گورده خدمه‌های مادی نیز مرسوم بود، در جهت تدفین اجساد پادشاهان آماده گردیده است. سطوح جانبی اتاق‌ها در همه آرامگاهها ساده حجاری گردیده و هیچ نشانی از نقش بر جسته و یا تزیین در داخل آنها به چشم نمی‌خورد. بر اثر مرور زمان در همه این آرامگاهها باز شده و آنچه که در داخل آنها از اسکلت گرفته تا اشیا کوچک به یغما رفته است.

### نقش رجب (نقشهای سنگی)

اولین نقش بر جسته «نقش رجب» تاجگذاری اردشیر اول (۲۲۱-۲۲۴ م) را نشان می‌دهد. در وسط نقش، شاه از دست اهورامزدا تاجی را که به صورت حلقه ایست و از یک طرف آن نوارهایی آویزان است می‌گیرد. در عقب پادشاه پسرش شاپور اول دست راست خود را به علامت احترام بلند کرده است. در عقب این منظره یک پیشخدمت دیده می‌شود که بادیزنی در دست داد. در سمت راست، ملکه و یک ندیمه در غرفه‌ای، نشان داده شده‌اند. در میان شاه و اهورامزدا دو بچه دیده می‌شوند. در سمت چپ این نقش بر جسته شخصی دیده می‌شود که به دست راست خود را به علامت احترام بلند کرده، و در کنار او کتیبه‌ای به خط پهلوی نقش شده است. نقش بر جسته دیگری در کنار نقش اردشیر موجود است، که شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ م) را نشان می‌دهد. در پشت شاپور، اعیان مملکت و سپس ملتزمین رکاب، پیاده و با رعایت اصولی

نشان داده شده‌اند. در ردیف اول چهار نفر قرار دارند، که ولی‌عهد، هرمز اول نیز در میان آنان است. در ردیف‌های بعد پنج نفر دیده می‌شوند که به ترتیب آنها که عقب هستند کوچکتر نشان داده شده‌اند.

نقش سوم در این محل، تاجگذاری شاپور اول را نشان می‌دهد. شاه نشانه پادشاهی را از دست اهورامزدا می‌گیرد. شاه و اهورامزدا هر دو سوار بر اسب هستند، روی سینه اسب کتیبه‌ای به خط پهلوی و به خط یونانی، نوشته شده است.<sup>۱</sup>

### نقش رستم (نقش‌های سنگی ساسانیان)

نقشهای ساسانی در نقش رستم نقشهایی است که ساسانیان می‌کوشیده‌اند با نقر مجدد این نقشها به دوران با شکوه پیشینیان خود باز گردند.

«دیولافو» صورت برداری دقیقی از پیکره‌های گوناگونی که در نقش رستم دیده می‌شود کرده است.

۱ - دو سوار در جامعه شاهی، که یکی در حال دادن تاجی به دیگری است، یکی هنوز تاج را در دست دارد و دیگری دستش را برای گرفتن آن دراز کرده است، سوار نخست عصای شاهی بر دست دارد و خدمتکاری در حال باد زدن سوار دوم است. (تاجگذاری اردشیر اول، ۲۴۰-۲۲۴) پ.م

۲ - کنده کاری دوم سه شخص را نشان می‌دهد از این سه شخص، دو مردی که، دست راست تصویر واقع هستند به سواران حجاری نخست شباخت دارند. در این تصویر بادبزن دار جای خود را به اهورامزدا داده است که عصایی در دست دارد و احتمالاً برسم دین زرداشتی بوده و برگلی نصب شده است از این گذشته اورمزد که هاله‌ای بر اطراف سرش

است جامه‌ای مانند نقش برجسته سمت راست بر تن دارد. (نبرد اسب سواران)

۳- در جانب راست نقش شماره یک، تصویر پیروزی شاپور اول بر والرین ترسیم گشته است و کتیبه‌ای به خط و زبان پهلوی دارد که از پیروزی شاه بر رومیان در ادسا(الرا) خبر می‌دهد. (پیروزی شاپور بر امپراتور روم)

۴- در این تصویر بنظر می‌رسد که شاه کارگزاران بلند پایه‌اش را که در پشت ستون کوچکی ایستاده‌اند مخاطب ساخته و کلاهی که شاه بر سر دارد شبیه کلاه بهرام دوم است.

۵- در این کنده کاری جنگاورانی بر پشت اسب در حال نبرد با یکدیگرند. (نبرد اسب سواران)

۶- در تصویر دیگر، شاه، ملکه - که تاجی بر سر دارد - و کودکی و کارگزاری نقش گردیده و شاه و ملکه تاجی را بر سر کودک نگه داشته‌اند. (بهرام و درباریان او، ۲۷۶-۲۹۳ پ.م)

۷- در نقش برجسته دیگر شاپور را که بر اسبی سوار است نشان داده و صحنه‌ای از انتقال قدرت را نشان می‌دهد. (تاجگذاری نرسه به دست آناهیتا)

کتیبه شاپور اول که به سال ۱۹۳۶ م در نقش رستم نزدیک آرامگاه شاهنشاهان هخامنشی بر دیوار پرستشگاه معروف کعبه زرتشت کشف گردید دارای مضمون تاریخی پر اهمیتی است. این کتیبه که نخستین بار از سوی «اسپرنگلینگ»<sup>۱</sup> انتشار یافت به دو زبان یونانی و پهلوی است. ولی اظهار نظر وی پیرامون این کتیبه مقرن به حقیقت نبوده است. وی عقیده داشت که این کتیبه به مناسبت تاجگذاری نرسه (۳۰۲-۲۹۴) تدوین و پرداخته شده است. حال آنکه سنگ نبشته مذکور مربوط به زمان شاپور

اول و در آن از پیروزیهای وی به هنگام لشگرکشی و تصرف استانهای رومی سخت رفته است. جهات کلی این سنگ نبسته تا اندازه‌ای کتیبه داریوش اول بر صخره بختستان (بیستون) را در خاطر زنده می‌کند. زیرا در آن شرحی کلی پیرامون فعالیتهای شاپور اوئله شده است. قسمتهایی از این کتیبه سخت آسیب دیده است. از اینرو قرائت متن با دشواری فراوان همراه است.

در متن کتیبه شرح لشگرکشیها، استانهای بین النهرين، سوریه، و بخشی از آسیای صغیر که به روم تعلق داشتند ویران و از سکنه خالی شدند. در کتیبه نام ثریونهایی که از استانهای مختلف روم برای جنگ با ایران گردآوری شده بودند، آمده است. در متن از آخرین پیکاری که موجب پیروزی ایرانیان گردید با ابراز مبارات سخن رفته است. در این پیکار سپاه رومیان و نیز والریانوس امپراتور روم به اسارت درآمدند. طبق متن سنگ نبسته محل این پیکار «ادسا» بوده است.

در متن کتیبه شاپور با احساس غرور از پیروزی خود بر دشمن «شکست ناپذیر» یاد کرده است.

پیشکش "راد" به تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## منابع

پیشکش "راد" به تبرستان  
www.tabarestan.info

- ۱- آئین مهر میتراشیسم، هاشم رضی، تهران: بهجت، ۱۳۷۱.
- ۲- ایران از آغاز تا اسلام، رمان گریشمن، ترجمه دکتر محمدمعین، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- ۳- ایران باستان، حسن پیرنیا، تهران: شرکت مطبوعات، ۱۳۱۳.
- ۴- ایران در زمان هخامنشیان، مرتضی احتشام، تهران: حبیبی، ۱۳۵۵.
- ۵- ایران در عهد باستان، دکتر محمدجواد مشکور، تهران: مشرفی، ۱۳۶۷.
- ۶- ایران و تمدن ایرانی، کلمان هوار، ترجمه حسن انوشة، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- ۷- باستان‌شناسی ایران باستان، لوئی واندنبرگ، ترجمه عیسی بهنام، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵.
- ۸- پازارگاد، پایتخت و مقبره کوروش، علی سامی، شیراز: ۱۳۷۵.
- ۹- تاریخ اجتماعی ایران، دکتر عزت‌الله نوذری، گتاباد: مرندیز و آتیه، ۱۳۷۶.
- ۱۰- تاریخ ادیان، و مذاهب جهان، عبدالله مبلغی آبادانی، قم: سینا، ۱۳۷۳.
- ۱۱- تاریخ ایران از ماد تا پهلوی، حبیب‌الله شاملوی، تهران، صفحه‌علیشاه، ۱۳۴۷.
- ۱۲- تاریخ ایران باستان، دکتر شیرین بیانی، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
- ۱۳- تاریخ ایران، حسن پیرنیا، عباس اقبال آشتیانی، دکتر باقر عاملی، تهران: نامک، ۱۳۸۰.
- ۱۴- تاریخ ایران قبل از اسلام، دکتر محمدجواد مشکور، تهران: نامک، ۱۳۸۰.
- ۱۵- تاریخ تمدن ایران، رنه گروسه، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتبرگ، ۱۳۴۷.

- ۱۶- تاریخ دوهزار و پانصد ساله ایران، عباس پرویز، تهران: علمی، بی‌تا.
- ۱۷- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، اوستاد، ترجمه محمد مقدم، تهران: ۱۳۷۲.
- ۱۸- تاریخ هخامنشیان، اردشیر خدادادیان، تهران: بهدید، ۱۳۷۶.
- ۱۹- تمدن هخامنشی، علی سامی، شیراز: "راد" به تبرستان، ۱۳۴۲.
- ۲۰- خرده اوستا، پور داود، بمبی: ۱۳۱۰.
- ۲۱- دین‌های ایران باستان، نیبرگ، ترجمه سیف‌الدین تجم آبادی، تهران: ۱۳۵۹.
- ۲۲- زرتشت و جهان غرب، دوشنمن گیمن، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انجمن فرهنگ تهران، ۱۳۵۰.
- ۲۳- شناسنامه شوش، محمد علیپور، دزفول: مسعود، ۱۳۵۶.
- ۲۴- شهرهای ایرانی، آریان‌پور، به کوشش محمدیوسف کیانی، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶.
- ۲۵- فرهنگ پهلوی، دکتر بهرام فروشی، تهران: ۱۳۴۶.
- ۲۶- قلمرو میترا، خسرو فانیان، تهران: تماشا، ش ۲۲۵، سال ۱۳۵۴.
- ۲۷- قیام ایرانیان در راه تجدید مجد و عظمت ایران، عباس پرویز، تهران: ۱۳۴۸.
- ۲۸- کاخ داریوش بزرگ در شوش، پیلیه، ترجمه محمدخان ملک‌یزدی، تهران: ۱۳۳۹.
- ۲۹- کتبیه‌های هخامنشی، رضا مردای غیاث‌آبادی، تهران: ۱۳۸۰.
- ۳۰- کلیات تاریخ و تمدن پیش از اسلام، دکتر عزیزالله بیات، تهران: دانشگاه ملی، ۱۳۵۵.
- ۳۱- مادیها و پارسیها، کالیکان، ترجمه گودرز اسعد بختیار، تهران: ۱۳۵۰.
- ۳۲- مشرق زمین گاهواره تمدن، ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۳۳- معماری ایرانی، آرتور آپهام پوپ، ترجمه رضا بصیری، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۶۳.

- ۳۴- معماری ایرانی، پوپ، ترجمه غلامحسین صدری افشار، احمد ایرانی، تهران: خوارزمی، ۱۳۴۶.
- ۳۵- میراث ایران، آربی، ترجمه احمد بیرشک و همکاران، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۶.
- ۳۶- ویرانه‌های شوش، حبیب‌الله صمدی، بی‌تا، بی‌جا، "راد" به تبرستان
- ۳۷- ویسپرد، پورداود، تهران: ۱۳۴۲.
- ۳۸- یستا، پورداود، تهران: ۱۳۳۷.
- ۳۹- یشتها، پورداود، بمیشی: ۱۳۰۷.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
www.tabarestan.org

9789649526617

ISBN: 9789649526617